آستان قدس

دیوان

خواجه شمس الدین محمد

حافظ شیرازی

براساس نسخهٔ مورخ ۸۲۴ هجری

باهتمام

دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی

رئیس کانون وکلای دادگستری و عضو
انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی

دکتر نذیر احمد

استاد و رئیس بخش فارسی
دانشگاه اسلامی علیگر - هند

شماره ۳

سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌ها

آستان قدس

دیوان

خواجه شمس الدین محمد

حافظ شیرازی

براساس نسخهٔ مورخ ۸۲۴ هجری

باهتمام

دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی

رئیس کانون وکلای دادگستری و عضو
انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی

دکتر نذیر احمد

استاد و رئیس بخش فارسی
دانشگاه اسلامی علیگر - هند

شماره ۳

سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌ها

شمارهٔ ثبت کتابخانه ملی: ۱۳۳۹ به تاریخ ۵۰/۱۱/۲۴

چاپ و صحافی: چاپخانهٔ بیست و پنجم شهریور (شرکت سهامی افست)

بسم الله الرحمن الرحیم

جشن فرخندهٔ دوهزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران علاوه‌برآنکه معرف میهن‌ما بعنوان‌یکی ازکهن‌ترین ودرخشان‌ترین گاهواره‌های تمدن جهان است، خدمات قوم ایرانی را به‌فرهنگ بشری یادآوری می‌کند.

آن زمان که هنوز امریکا کشف نشده بود و اروپا در ظلمت دست و پا می‌زد و خودکامگی و تعصب انسان‌های شرقی و غربی را در زیر فشار تباه می‌ساخت و بت‌پرستی و چند خدایی بسیاری از جهانیان را بخود مشغول می‌داشت ما یکتاپرست بودیم و کورش بزرگ درفش آزادی عقیده، درفش راستی و پاکی را پیشاپیش قوم ایرانی بدوش می‌کشید و این مواهب خداوندی را برسینهٔ کوهساران می‌نگاشت و در میان ملل مختلف بعنوان شعار قوم ایرانی می‌پراکند و در عمل ـ نه در سخن ـ درس خدمت و محبت، درس راستی و رادی بهمهٔ جهانیان می‌داد.

امروز نیز پس از گذشت بیست و پنج قرن ما همان نقش را در میان این جهان پرآشوب و مردمان گونه‌گون آن حفظ کرده‌ایم. امروز نیز پرچم صلح و آزادی، پرچم خدمت به‌بشریت و مبارزه با ستمگری وجهل را شاهنشاه آریامهر ما بردوش دارند وملت ایران باافتخارو سربلندی در همان راهی روان است که رسالت تاریخیش ایجاب می‌کند. ما بدین‌پایه از کمال و معنویت به‌آسانی دست نیافته‌ایم. چه بسا جانهای پاك که در این راه فدا شده و چه مایه کوشش و پایداری در طول قرون بکار رفته است تا این میراث بزرگ قوم ایـرانی یعنی محبت بهمهٔ انسان‌ها و خدمت به‌عالم بشریت به‌اخلاف برسد.

شاهنشاهان، سرداران و سربازان در عالم برون و نویسندگان و شاعران و دیگر دانشمندان در جهان درون، این آب وخاك و این سنن

ملی و آزادگی قوم ایرانی را پاسداری کرده‌اند و برای ما سربلندیها و افتخاراتی برجای نهاده‌اند که پشتوانهٔ ملیت وانگیزهٔ پیشرفت است.

روزی که مقاومت در برابر اشغالگران بیگانه ضرورت داشت، فردوسی روح‌پایداری‌و قدرت‌را در قوم ایرانی بیدار و آنچنان موجی‌از هیجان زآموتا به‌اروندرود ایجاد کرد که هرچشم طمعی از ایران برکنده گشت. این کار را بسته به‌اقتضای زمان ومصلحت، مردمان بزرگانی چون ناصرخسرو و بوسعید وابن‌سینا ومولوی و سعدی نیز انجام دادند وکوشش آنان بسیاری از مردم جهان را ازدرنده‌خویی مغولان ونظایر ایشان در امان نگاه داشت.

در این روزگاران سخن به‌اوج خود رسیده و زبان متموج و غنی و لطیف پارسی که از لطایف حکمی و نکات قرآنی هم برخوردار شده بود وارثی لایق و نگاهبانی دریادل و آسمان‌اندیشه یافت و آن حافظ بود. حافظ تنها حافظ قرآن نیست، حافظ چندین قرن لطف و شیوایی وغنای سخن‌پارسی نیزهست، مظهری از روح‌بلند ومستغنی‌ایرانی‌است‌وشعرش آیینهٔ همهٔ پیروزیها و شکست‌ها، غم‌ها و شادی‌ها، خدمت‌ها و محبت‌ها و انسانیت‌های مردم سرزمین ما. از این‌رو عارف و عامی از سخنش سرمست می‌شوند و لسان‌الغیبش می‌دانند و در دشواریها از دیوان او راهنمایی می‌جویند ونوعی تسلی وآرامش می‌یابند. شاید انس حافظ به‌قرآن، این کلام آسمانی که با چهارده روایت از بر می‌خوانده است بدو این قدرت را بخشیده که سخنش اندوه‌زدای و صفابخش باشد و در هرخانهٔ ایرانی پس از کلام‌الله مجید، نسخه‌ای از دیوان او نیز یافته شود.

ازاین‌رو بمناسبت‌جشن‌بزرگ‌بنیان‌گذاری‌شاهنشاهی‌ایران مناسب دیده شد که نسخهٔ معتبری از دیوان حافظ را که خود نیز مظهری از جاودانگی و هنر وذوق ملت ایران است در دسترس فرزندان این آب و خاك و همهٔ دوستداران ادب پارسی قرار دهد و بحکم «عززناها بثالث» سومین یادگار ارزندهٔ معنوی باشد که از برکات این جشن فرخندهٔ ملی از طرف آستان قدس رضوی فراهم آمده است.

از حسن اتفاق جناب‌آقای دکتر جلالی‌نائینی رئیس‌کانون وکلای دادگستری‌وعضوانجمن ایرانی‌فلسفه وعلوم‌انسانی با یارمندی‌وهمکاری آقای دکتر نذیراحمد استاد ورئیس‌دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه اسلامی علیگرهند نسخه‌ای ارزنده از دیوان‌حافظ‌درهندوستان‌یافته ومیکروفیلم آنرا بهمراه آورده بودند که در ۸۲۴ هجری یعنی ۳۳ سال پس از مرگ

شاعر نگاشته آمده است و پذیرفتند که آنرا تصحیح ودر ردیف انتشارات آستان قدس بچاپ برسانند و بدین‌طریق کتاب حاضر که قدیم‌ترین نسخهٔ چاپ شده از دیوان کامل‌حافظ شیرازی است باهتمام‌آقایان‌دکتر جلالی نائینی و دکتر نذیراحمد فراهم آمد. امید است که این دیوان که‌بوسیلهٔ مصححان دانشمند ایرانی و هندی آن بانسخه‌های متعدد مقابلـه شده است گره‌گشای بسیاری از مشکلات باشد که بسبب تصرف نساخ وکتاب در دیوان لسان‌الغیب راه یافته است.

هم‌آواز وهمدل باهمهٔ ملت ایران ــ که عاشق حقیقت وخدمت به بشریت‌اند ــ این سخن حافظ را که بیت‌الغزل معرفت است حسن‌ختام این مقال می‌سازد:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به‌عشق
ثبت است بـر جـریدهٔ عالـم دوام مـا

نیابت تولیت‌عظمی واستاندار خراسان: پیرنیا
اول مرداد ماه ۱۳۵۰

مقدمه

دیوان خواجه حافظ شیرازی که اینك دردسترس صاحبدلان و سخن‌شناسان دانشمند قرار می‌گیرد براساس قدیمی‌ترین، اصیل‌ترین و شاید صحیح‌ترین نسخه‌ایست‌که تاکنون بدست آمده است.

از سال ۱۷۹۱ میلادی که نخستین باردیوان حافظ ـ غزلسرای بزرگ سدهٔ‌هشتم‌هجری ـ درکلکته چاپ شد[۱] تاکنون یکصدو هشتاد سال می‌گذرد و از آن پس تا به‌امروز ازروی نسخه‌های خطی وچاپی دهها بار دیوان حافظ در کشورهای: ایران، هند، مصر، ترکیه، و غیر آنها بچاپ رسیده‌است اما هنوز یك متن انتقادی‌کامل ازدیوان‌خواجهٔ شیراز انتشار نیافته وتحقیقات ادیبان ایرانی و حافظ‌شناسان خارجی درین زمینه ناتمام مانده است.

بی‌گمان آنان‌که درگذشته به‌کار تحقیق وانتشار دیوان حافظ دست زده‌اند، هریك سهمی‌بسزا در شناخت راستین حافظ و نشراشعار وی دارند و خدمات و زحمات‌پر ارزش آنان شایان تمجید و درخور ستایش فراوان است، و براستی هرگامی‌که در این راه‌به‌پیش برداشته شود، گـذشتگان و معاصران موجبـات تسهیل آن را بنحوی فراهم کرده‌اند و بالمـآل این کوشش مستمر همـراه با ژرف‌نگری و تتبع آیندگان کار تحقیق دیوان حافظ و شناخت وی را آسان وراه رابرای دسترسی به‌کمال مطلوب هموار خواهدکرد.

۱ــ ۱۷۹۱ میلادی باهتمام ابوطالب خان پسر حاجی محمدبیك تبریزی‌اصفهانی‌متولد در لکهنو

باید دانست که چرا تاکنون متنی کامل ومنقح از دیـوان حافظ ـ کـه مقبول همگان باشد ـ انتشار نیافته‌است. بنظرمی‌رسد که‌این عدم توفیق، بیشتر بسته به دو علت است:

یکی دست نیافتن به نسخ صحیح نزدیك به زمـان حافظ و دو دیگر اختلاف نسخه‌های موجود درکمیت وکیفیت. بـرای نمونه دو نسخهٔ خطی قدیم یا جدید را نمی‌توان یافت که از هر لحاظ یکسان باشند. هرچه از زمان حیـات حافظ دور می‌شویم اختلاف نسخه‌ها و تعداد غزلها وشمارهٔ ابیات بیشتر می‌شود. اینگونه اختلافات در نسخ موجود دیوان‌حافظ چنان وسیع‌است که شاید در مورد دیوان هیچیك از شعرای پارسی‌گو تا بدین‌حد وجود نداشته بـاشد.

گمان می‌رود کـه علت ناهمسانی نسخه‌هـای نزدیکتر به‌زمان حافظ آنست که وی در طول حیـات ـ مانند هر شاعر دیگر ـ اشعـار خودرا اصلاح وجرح وتعدیل می‌کرده است، لیکن‌اختلاف نسخه‌هایی که مدتها پس از مرگ شاعر نوشته شده بیشتر به‌بیدقتی، کم مایگی و یا تصرف نساخ وکاتبان آنها وابسته است.

قدیمترین دیوان‌کامل حافظ‌که قبل ازمتن حاضردرایران بطبع رسیده‌است براساس نسخه‌ایست که درسال ۸۲۷ هجری قمری کتابت شده، و در ۱۳۰۶ هجری شمسی بوسیلهٔ شادروان عبدالرحیم‌خلخالی در تهران انتشار یافته است، وهمین نسخه‌را شادروان علامهٔ قزوینی و مرحوم دکتر غنی اساس چـاپ جدیدی از دیوان حافظ قرار داده‌اند. استاد خانلری درسال ۱۳۳۷ هجری شمسی ۱۵۲غزل حافظ رابراساس نسخه‌ای‌که بین سالهای ۸۱۳ و ۸۱۴ هجری قمری نوشته شده چاپ و

منتشر کرده است. البته زحمات محققانی همچون: پژمان بختیاری، ایرج افشار، سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، مسعود فرزاد، ودیگر دانشمندان نیز به‌جای خود بسیارگرانبها و درخور هرگونه تمجید است.

دیوان حاضر، بخشی است از مجموعه‌ای که بسال ۸۲۴ هجری قمری یعنی سه‌سال قبل از نسخهٔ خلخالی کتابت شده و متعلق است به کتابخانهٔ سید هاشم علی سبزپوش از فضلا وعرفای بلند نظر هند متوطن در شهر گورکهپور، و افتخار معرفی آن نصیب دکتر نذیر احمد ـ یکی از دو مصحح متن حاضر ـ می‌باشد[۱] این مجموعه که متن خطی اساس چاپ حاضر را در بردارد شامل بخش‌های زیراست:

الف- متن صفحات مجموعه از آغاز تا انجام به‌دیوان شیخ اجل سعدی‌شیرازی اختصاص‌یافته‌وازصدرکتاب لااقل یك ورق افتاده است.

ب- در حاشیهٔ مجموعه قسمتهای زیر بترتیب آمده است:

۱ـ داستان منظوم جمشید و خورشید سلمان ساوجی				
	از ورق	۱	تا	۴۴
۲ـ دیوان حافظ	از ورق	۴۵	تا	۱۴۰
۳ـدیوان جلال‌عضد	از ورق	۱۴۰	تا	۲۱۱
۴ـ منتخب دیوان کمال‌خجندی	از ورق	۲۱۲	تا	۲۶۳

این مجموعه بطور متوسط در متن دارای ۱۷ سطر (۱۷ بیت) و در حاشیه شامل۴۲سطر (= ۲۱ بیت) می‌باشد وبه وسیلهٔ یك کاتب بخط نستعلیق تحریر یافته است.

۱ـ مجلهٔ ایرانشناسی شمارهٔ اول جلد دوم صفحهٔ ۲۴ تا ۵۳

در ورق ۱۴۰ الف پس‌ازخاتمهٔ دیوان حافظ، نام‌کاتب چنین‌ضبط آمده است: «تم‌الدیـوان بعون الملك‌المنان بیدالعبد الفقیر الراجی الی‌رحمة ربه‌الباری محمدبن‌سعیدبن عبدالله القاری غفرالله‌له ولصاحبه ولمن قال‌آمین، رب‌العالمین »، و در پایان مجموعه درحاشیهٔ ورق۲۶۳ نام‌کاتب و تاریخ کتابت بدین‌گونه نوشته شده‌است:

«تم الکتاب المتن والحـاشیة و انتخـاب الدیوان الشیخ‌العارف الفاضل الکامل ملك الشعراء المتـأخرین عمدة السالکین کمال الملة والدین الخجندی ـروح‌الله روحه ـ علی‌یدی‌العبد الضعیف المحتاج الی‌رحمة ربه الباری محمد بن سعیدبن عبدالله‌القاری اصلح‌الله احواله فی ...... فی سلخ ذی الحجة سنة اربع و عشرین و ثمـانمائةالهجریة والصلوة علی‌نبیه محمد و آله اجمعین».

از آغاز مقدمهٔ جامع دیوان یك ورق افتـاده است و از بیت:

«دستش‌محیط [جود] و دمش‌کیمیای علم
لفظش مکان صـدق و دلش معدن صفـا»

شروع می‌شود.

در این مقدمه نامی از محمدگل اندام، ـ که در برخی از نسخ جدید، جامع دیوان حافظ شناخته شده است ـ دیده نمیشود.

محتوای دیوان حـافظ شامل ۴۳۵ غزل، ۱۸ قطعه و ۲۶ رباعی است[۱]، اما هیچ قصیده، ترکیب بند و سـاقی‌نامه‌ای را در برندارد و بدین‌سان از لحـاظ محتوا از اکثر نسخه‌های بعدی‌کمترست، لیکن برخی از غزلها وابیات درین نسخه یافته می‌شود که در نسخهٔ قزوینی

۱ــ رجوع کنید به‌فهرست غزلها و رباعیات از صفحهٔ ۵۶۳ تا ۵۷۸

موجود نیست.

از ویژگی‌های این نسخه ــ که در هیچیك از نسخ دیگر دیده نمی‌شود ــ آنست که غزل معروف: «حال دل با تو گفتنم هوس است» با ردیف «چه خوش است» ضبط شده و محتمل است که در ابتدا ردیف اصلی غزل چنین بوده است.

نکتهٔ جالب دیگر به تاریخ وفات حافظ ارتباط می‌یابد که درمتن مقدمه ۷۹۱ هجری نوشته شده[1] ولی در قطعهٔ تاریخ وفات وی، سال ۷۹۲ اشعار گردیده است[2]. تصوراین که جامع دیوان حافظ یا کاتب درین خصوص اشتباه کرده است، با توجه به نزدیکی وی به زمان حافظ بعید می‌نماید. دور نیست که شاعر بزرگ ما در آخرین روز ذی‌الحجهٔ سال ۷۹۱ هجری قمری چشم ازجهان فروبسته و درنخستین روز محرم سال ۷۹۲ هجری دردل خاك مصلی آشیان گرفته باشد.

چنانکه از مقدمهٔ جامع دیوان برمی‌آید حافظ عهده‌دار «شغل تعلیم سلطان» بوده و بر تفسیر «کشاف» و کتاب «مفتاح» حاشیه نوشته است[3]. بعلاوه می‌دانیم که درقرن هشتم به کسی عنوان «حافظ» داده می‌شد که به درجهٔ اعلای علم وجمع وحفظ حدیث رسیده باشد و بی‌گمان کسی که قرآن مجید را «با چارده روایت» از بر بخواند[4] و به معارف اسلامی واقف باشد و «دواوین عرب» و کتابهایی چون «مطالع ومصباح»[5] را مورد بحث ودرس قرار دهد بیش ازآنکه یك شاعرمحسوب شود ــ در

۱ــ «احدی و تسعین و سبعمائة» مقدمهٔ جامع دیوان ص۷
۲ــ «بـال با و صاد و ذال ابجد...» مقدمهٔ جامع دیوان ص۸
۳ــ مقدمهٔ جامع دیوان ص۶
۴ــ مقدمهٔ جامع دیوان ص۶
۵ــ مقدمهٔ جامع دیوان ص۶

زمان حیات خود ـ عالم بزرگ نیز شناخته می‌شده است.

رسم‌الخط نسخهٔ اساس طبع حاضر

الف: درچاپ حاضر کوشیده‌ایم که حتی‌الامکان رسم‌الخط اصلی نسخه متن حفظ گردد، اما در برخی ازمواردبناچارتغییراتی بدین‌شرح داده شده است:

۱ـ حرف «د» هرجا کـه پیش از آن حروف مصوت یا حرکتی وجود دارد در نسخه به‌شکل‌ذال با نقطه نوشته شده ولی درمتن چاپی نقطهٔ آن حذف گردیده است، باتوجه به‌این‌که‌کاتب نسخهٔ اصل هم در قوافی و ردیف ابیات قاعدهٔ فوق را رعایت نکرده است.

۲ـ درمتن اصلی حرف «گ» در همهٔ موارد با یك سرکش آمده لیکن در چاپ همه‌جا بادو سرکش است.

۳ـ حرف «پ» درمتن چاپی همه‌جا با سه نقطه‌نمایش داده شده است ولی در نسخهٔ اساس وضع کاملا مشخصی ندارد چنان کـه تقریباً در اغلب جاها بـا یك نقطه نگـارش یافته، هرچند مواردی هم دیده میشودکه بصورت امروزی آن با سه نقطه مشخص‌گردیده است، ازین قبیل:

پارسا: ص ۴۸ الف/۱۵، می‌پرستان: ص ۴۹ ب /۲۴، سپهر: ص ۵۰ الف/۲۷ سراپرده: ص ۵۹ ب/۲۹، پرویز: ص ۵۳ ب/۴۴، پی: ص ۵۶ الف/۵۹، پاکان: ص۶۳ب/۱۰۰، پروانه: ص ۹۶ ب/۲۸۶، پرخواب: ۱۱۶ الف/۳۹۴

۴ـ حرف «چ» درنسخهٔ متن جـزیکی دوبار (مانند: چارده ص

۵۴ب/۴۹) با یك نقطه آمده ولی در چاپ حاضر بـا سه نقطه نگارش یافته است.

۵ـ همزه‌های مکسور عربی و نیز نخستین حرف «ی» در کلماتی که دو حرف «ی» بی‌فاصلـه ذکر گردیده در نسخـهٔ اصل به‌شکل یاءِ نقطه‌دار نوشته شده و نیز برروی آنها یاءِ کوچکی بشکل همزهٔ عربی گذاشته شده است که در متن چاپی بصورت: «ی» یا «ئ» تغییر یافته است.

۶ـ حرف یاءِبزرگ در آخر کلمات همه‌جا دو نقطه در زیردارد ولی درچاپ از نقطهٔ آن‌ها صرف‌نظر شده‌است.

۷ـ هنگام اضافه، در چند مورد به‌کلمه‌های مختوم به‌الف بجای «ی» همزه یاسر«یا» افزوده شده است (مانند: کارهاءِ چنین ص۶۳ الف/ ۹۸) که در متن چاپی بصورت «ی» تغییر یافته لیکن درکلمات عربی در چنین مواردتغییری داده نشده‌است، مانند: مولاناءِ معظم: ص۴۶الف/۵

۸ـ در یك مورد هنگـام اضافه شدن کلمات مختوم به«ی» همزهٔ کوچکی بر بالای یاءِ دیده می‌شود که در چاپ حذف گـردیده است: تلخیءغم ص۸۳ الف/۲۱۰

۹ـ هر جاکه کلمات مختوم به‌های نامفلوظ بوسیلهٔ واوعطف به‌کلمه یـا جمله‌ای پیوسته‌اند همزه یا یای کوچکی برروی های نـاملفوظ بدین‌گونه دیده میشود:

شراب خوردهٔ وخوی کرده کی‌شدی بچمن: ص ۵۶ب/۶۲

بباختم دل دیوانهٔ و ندانستم: ص۷۲ ب/۱۴۸

چون طهارت نبود کعبهٔ و بتخانه یکیست: ص۸۶ ب/۲۳۱

این علامت نیز در چاپ متن حذف شده است.

۱۰- از حرکات، فقط در برخی از کلمات علامت سکون بشکل دایره‌ای کوچك بکار رفته که در چاپ حذف گردیده است.

۱۱- دریك مورد رسم‌الخط کلمهٔ عربی صبی (= طفولیت) بعلت نبودن اعراب در چاپ بشکل «صبـا» نمایش داده شده است: ص۱۳۲ الف/۵۰۵

ب- غیر از مواردی که یاد شد رسم‌الخط نسخهٔ اساس در متن چاپی کاملا رعایت شده است واینك بعضی دیگر از ویژگی‌های نسخه خطی متن ذکر میشود:

۱- دو کلمهٔ «که» و «چه» هنگام اتصال به کلمات: «این، آن، و چنان» گاهی به‌شکل «ك» و «چ» نوشته شده است:

آنك = آنکه: ص ۷۷ ب/۱۸۰، ۷۹ب/۱۹۱، ۸۵ب/۲۲۴، ۱۲۸ ب/۴۸۱

زانك = زانکه ص ۶۷ ب/۱۲۳، ۱۲۶ب/۴۶۵

چنانك = چنانکه: ص ۱۰۰ ب/۳۰۷، ۱۲۶ب/۴۶۷

آنچ = آنچه: ص۶۷ ب/۱۲۲

اما گاهی هم بصورت امروزی آنها: آنچه (ص ۶۷ ب/۱۲۳، ۸۵ ب/۲۲۵) وآنکه (ص۸۵ب/۲۲۴) دیده میشود.

۲- حرف اضافهٔ «به» جز در چند مورد پیوسته به‌کلمات آمده است:

فغان فتاد به‌بلبل نقاب‌گل که کشید: ص۷۹ب/۱۹۱

که‌جان زمر گ به‌بیماری از صبا ببرد: ص۸۱ الف/۱۹۷

۳- کلمات مختوم به های ناملفوظ در جمع به «ها» اغلب، های

بیان حرکت را درنمایش خطی ازدست داده‌اند:

میکدها: ۸۶/

فتنها: ۱۷۹ الف/۱۸۹

مژدها: ۵۷ب/۶۹

خرقها: ۶۰ب/۸۵

در چند مورد هم های بیان حرکت درین‌گونه جمع‌ها باقی‌مانده است: میکده‌ها: ۶۹ ب/۱۳۳

در چند عبارت، های کلمهٔ «چه» درپیوستن به‌کلمه‌ای دیگر در نگارش حذف شده است:

چباك=چه‌باك: ۵۱ الف/۳۲

۴ـ باءِ تأکید (زینت) دربعضی ازجاهاجدا ازفعل بکاررفته است:

به‌بین ۵۲ب/۴۰　　به‌بینی ۵۹ الف/۷۷　　به‌بینم ۷۲ب/۱۴۹

۵ـ حرف‌نفی نیزگاهی جدا ازفعل‌یا ترکیب اسمی‌دیده می‌شود:

نه‌بیند ۱۲۶ب/۴۶۸

برو «نه‌مرده» بفتوی من‌نماز کنید ۷۹ب/۱۹۰

۶ـ یای خطاب و نکره درکلمات مختوم به‌های ناملفوظ همه‌جا بصورت همزه یا یای کوچك نوشته شده‌است:

نالهٔ می‌شنوم‌کز قفسی می‌آید ۷۸الف/۱۸۳

اگرشراب خوری جرعهٔ فشان برخاك ۱۰۰ ب/۳۰۸

ای‌گل تودوش داغ صبوحی کشیدهٔ ۱۰۸ الف/۳۵۱

ای‌نازنین پسرتوچه‌مذهب گرفتهٔ ۵۹ الف/۷۷

۷ـ پیشوند «می» در اتصال به‌فعل قاعدهٔ درستی ندارد و بهردو

صورت پیوسته و جدا فراوان دیده میشود.

۸ـ کسرهٔ کلمات عربی در آخر مصراع که در عربی بصدای «ی» خوانده می‌شود در نسخهٔ اساس بشکل «ی» هم نمایش داده شده است که البته برخلاف قیاس است، از قبیل:

محیاکی = محیاك ۱۳۳ب/۵۱۶

سلماکی = سلماك ۱۳۳ب/۵۱۶

زلالی = زلال ۱۳۴ الف/۵۱۸

رمالی = رمال ۵۲۱/۱۳۴

ودریك مورد در میان مصراع هم‌چنین نوشته است:

فلعلی لك آتی (= آتِ) بشهـاب قبسی (= قبسٍ): ۱۳۰ الف/۴۹۱

۹ـ دراکثرموارد، اجزاء کلمات مرکب جدا از یکدیگر نوشته شده است:

صـاحب‌دلان ۴۸ الف/۱۴، سعـادت‌مند ۴۸ ب /۱۸، پری‌چهره ۵۰ الف/۳۰،

شب‌گیر ۵۱ب/۳۴، شاه‌راه ۵۳ب/۴۳، دست‌رس ۱۲۸ الف/۴۷۷، بی‌غش ۶۶/ب۱۶۶.

روش تصحیح

در تصحیح این‌نسخه نکات‌زیر رعایت شده است:

۱ـ کلمـات افتادهٔ متن در درجهٔ اول از دیوان حـافظ مصحح شادروان محمد قزوینی انتخاب وآورده شده است ولی گاهی که بیت‌یا

غزل مربوط درآن نسخه موجود نبوده ویا ضبط سایر نسخه‌ها مناسبتر بنظر می‌رسیده از نسخ دیگر استفاده شده است و درهمه‌جا نام نسخهٔ مورد استفاده یادداشت گردیده است.

۲ــ از رسم‌الخط متن اصلی ــ جزمواردی‌که قبلامشخص گردیدــ درین چاپ پیروی شده است.

۳ــ ضبط نسخهٔ اصل در بعضی از ابیات‌که مسلماً نارسا یا اشتباه بوده است با توجه به‌سایر نسخه‌ها و بـا درنظر گرفتن وزن و معنای ابیات تصحیح شده وتوضیح لازم ذکر گردیده است و البته خودرا ملزم کرده‌ایم کـه هرچه بشود کمتر در متن تغییر داده شود و در جایی که تغییر ارجح دانسته شده ضبط نسخهٔ اصل در حاشیه قید گردیده است.

۴ــ تقریباً همهٔ‌ابیات متن بانسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی[1] وچاپ قزوینی و۱۵۲ غزل چاپ‌دکتر خانلری مقابله شده واختلافات آنها با یکدیگر درحواشی ضبط شده‌است. درپاره‌ای ازموارد هم از نسخه‌های چاپی: ایرج افشار، انجوی شیرازی، پژمان بختیاری، قدسی و نیز از نسخهٔ خطی‌موجود نزد سیدبزرگوارحبیب‌الله ستایشگر مکتوب بسال ۹۹۴ هجری ونسخهٔ‌خطی شاعر وادیب معاصر عبدالعلی ادیب برومند مورخ‌سنهٔ ۸۷۴ هجری ـ که دارای هشت‌مجلس نیز می‌باشد ـ و نسخهٔ خطی‌متعلق به‌جناب فتح‌الله فرود مکتوب در سنهٔ ۱۰۲۰ هجری قمری

۱ــ این نسخهٔ خطی در موزهٔ ملی دهلی نگهداری می‌شود ودر پایان‌آن سال تحریر ۷۵۹ هجری قمری! با رقم قید شده که درصحت این تاریخ نظراست، و چنین می‌نماید‌که این نسخهٔ خطی مذهب برای اهداء به‌سلطان یا امیری نوشته شده‌است. نسخهٔ مذکور به‌نظر جلالی نائینی ــ یکی ازمصححان‌متن حاضر ــ رسید و از وزیر فرهنگ دولت جمهوری هنددرخواست شد میکروفیلمی از آن جهت استفـاده و احیاناً چاپ مرحمت شود، بیدرنگ این درخواست برآورده‌شد واینک ازجناب‌س.ش.ری (Siddhartha Shanker Ray) متشکریم که‌ما توانسته‌ایم در تصحیح این‌کتاب از نسخهٔ مهم مذکور نیز استفاده نمائیم ومتن‌حاضررا باآن مقابله کنیم.

و نسخهٔ خطی متعلق به‌ادیب ارجمند سید عبدالعلی پرتو علوی مربوط به‌قرن نهم هجری و نسخهٔ متعلق به جلالی نائینی مربوط به‌اوایل قرن دهم استفاده شده است، ضمناً در مواردی‌هم از نسخهٔ خطی مضبوط در کتابخانهٔ محمود فرهاد معتمد وچهار نسخهٔ خطی موجود نزد احسانی قاضی بازنشستهٔ دادگستری مربوط به قرن‌های ۱۱، ۱۲ و۱۳ هجری ـ که براهنمائی احمد رزین مستشار دیوان‌عالی کشور بنظر رسید ـ استفاده کرده‌ایم. از نسخ نامبردهٔ فوق ظاهراً کیفیت محتوای برخی از غزلهای نسخهٔ فرهاد معتمد به‌متن اصلی چاپ حاضر نزدیکتر از سایر نسخه‌هاست.

ناگفته نماند که هدف ما از استفاده از نسخه‌های مربوط به‌قرن‌های مختلف بعد از زمان حافظ این بوده است که نموداری از تغییرات نسخ مختلف در زمانهای متفاوت پس از حافظ بدست داده‌شود. نسخهٔ موزه ملی دهلی، ادیب برومند، ستایشگر و کتابخانهٔ فروداز جمله نسخ خطی معتبر درجه اول بشمار میروند و جای آن دارد که هریك جداگانه طبع وانتشار یابد.

نواقص ومشخصات دیگر نسخهٔ متن:

۱ـ یك ورق از آغاز مقدمهٔ جامع دیوان افتادگی دارد.

۲ـ در ورق ۵۷ ب هنوز غزل شمارهٔ ۵۳ پایان نیافته که غزل بعد بی‌عنوان جدید و بطور ناقص آغاز گردیده است. شاید این امر به نقص نسخهٔ اساس کاتب مربوط بوده است.

۳ـ هریك از دو غزل: «آن ترك پری چهره که دوش از برما رفت»

و«ماپیش خاك پای تو صدرو نهاده‌ایم» دوبار ودر دو جای مختلف نگارش یافته‌است و باهم اندك اختلافی دارد. شاید کاتبان نزدیك به‌زمان حافظ حتی در یك غزل هردو روایت را ضبط می‌کرده‌اند.

۴ـ قطعهٔ «برسر بازارجان بازان منادی می‌زنند» یکبار جزو غزلها و بار دیگر در میان قطعات آمده است.

۵ـ دربرخی ازصفحات، یك‌یا دوکلمه افتاده یا غلط نوشته شده است‌که درجای خود توضیح کافی داده‌ایم.

۶ـ غالباً درآغاز هر غزل عنوان: «وله ایضاً» ویا «ایضاً‌له»آمده که درچاپ، این‌گونه عناوین حذف شده‌است.

چنانکه قبلا یادآوری نمودیم، صرف‌نظر از اشتباهاتی که در نسخه راه‌یافته ـ و هیچ‌نسخهٔ خطی را خالی از این گونه اشتباهات نمی‌توان یافت ـ به‌نظر ما نسخهٔ‌حاضر،قدیم‌ترین وبهترین نسخهٔ بالنسبه کاملی است که تا امروز معرفی شده یا انتشار یافته است.

همان‌گونه‌که‌گفته‌شد، نسخهٔ اصلی متن‌حاضر را قبلانذیر احمد ـ یکی‌ازمصححان ـ درشمارهٔ اول‌جلد دوم مجلهٔ ایرانشناسی معرفی‌نمود و بعداً جلالی نائینی ـ یکی‌از دومصحح این‌چاپ انتقادی ـ جزئیات همین نسخه و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی را در اردیبهشت ماه سال جاری درکنگرهٔ جهانی‌سعدی وحافظ‌که تحت ریاست عالیهٔ علیاحضرت فرح شهبانوی ایران و بابتکار استاد هوشنگ نهاوندی رییس وقت دانشگاه پهلوی (رییس فعلی دانشگاه تهران) و بپایمردی مؤسسهٔ آسیایی‌دانشگاه پهلوی‌درشیراز منعقد شده‌بود ـ تشریح‌نمود وفتوکپی اوراقی‌چند ازین نسخهٔ خطی‌را درمعرض مطالعهٔ اعضای کنگره قرار

داد واینك این نسخه به‌هزینهٔ سازمان فرهنگی آستان‌قدس‌رضوی‌چاپ وانتشارمی‌یابد. آنچه لازمهٔ دقت وامانت بوددرحدود توانایی مراعات شد تا متنی اصیل وصحیح‌دردسترس حافظ‌شناسان وارباب تحقیق قرار بگیرد، باشد که این خدمت مورد قبول واقع‌شود.

سپاسگزاری

اکنون جای آن است که ازمساعی دانشمندان گرانقدر و دوستان ارجمندی که درکارچاپ یا تصحیح ومقابلهٔ این کتاب مصححان را یاری کرده‌اند، و نیز ازبزرگوارانی که از نسخهٔ خطی یا میکروفیلم نسخهٔ آنان استفاده شده است، بویژه از سید آزاده وعارف بلندهمت، هاشم علی سبزپوش ـ که با اعطای میکروفیلم قسمتی ازمجموعهٔ نفیس خانوادگی خود موجبات چاپ متن دیوان حاضر را فراهم فرموده‌است ـ صمیمانه تشکر وسپاسگزاری شود.

همچنین از اهتمام پرارج و قابل تحسین جناب آقای مهندس عبدالرضا انصاری قائم‌مقام رئیس کمیتهٔ برگزاری جشن دوهزار وپانصدمین سال بنیانگزاری شاهنشاهی ایران، و جناب آقای باقر پیرنیا نیابت تولیت آستان قدس رضوی و استاندار سابق خراسان، و جناب آقای حسن زاهدی نیابت تولیت آستان قدس رضوی واستاندار فعلی خراسان، وجناب آقای دکتر حسن شهمیرزادی، و آقای دکتر احمدعلی رجائی مدیر کل امور فرهنگی وکتابخانه‌های آستان قدس رضوی ـ که هریک بنحوی در بثمر رسیدن این خدمت مهم فرهنگی یاری و مساعدت فرموده‌اند ـ صمیمانه سپاسگزاریم.

راهنمایی‌های استادان ارجمند آقایان: سید محمد محیط طباطبائی، دکتر احمد علی رجائی، علی اشرف شیبانی، دکتر حسن مینوچهر، دکتر احمد مهدوی دامغانی، دکتر اسدالله مبشری، هاشم جاوید، هاشم کاردوش، عبدالعلی ادیب برومند، دکتر محمود شفیعی

و دکتر محمد امین ریاحی موجب کمال امتنان است.

کوشش دوست فاضل و ارجمند آقای سیدعبدالحمید نقیب‌زادهٔ مشایخ در تصحیح نمونه‌های چاپی وکمك بی‌دریغ دوست دانا و عزیز آقای علی سلطانی در تصحیح مکرر نمونه‌های چاپی، مقابلهٔ نسخ، پاکنویس مطالب و تنظیم فهرست‌ها قابل تقدیر و موجب‌کمال امتنان است.

ازهمکاری پر ارزش وصمیمانهٔ آقای مهندس جعفر صمیمی رئیس ارجمند چاپخانهٔ بیست و پنجم شهریور (چاپ‌افست) و نیز اززحمات کارگران فعال ودقیق وشریف این چاپخانه‌که هریك استاد کار شناخته می‌شوند ـ مخصوصاً آقای محمد شریف رئیس بخش حروفچینی چاپ افست ـ بدین‌وسیله سپاسگزاری می‌شود.

والسلام علی من اتبع الهدی.

دکتر نذیر احمد **سید محمدرضا جلالی نائینی**

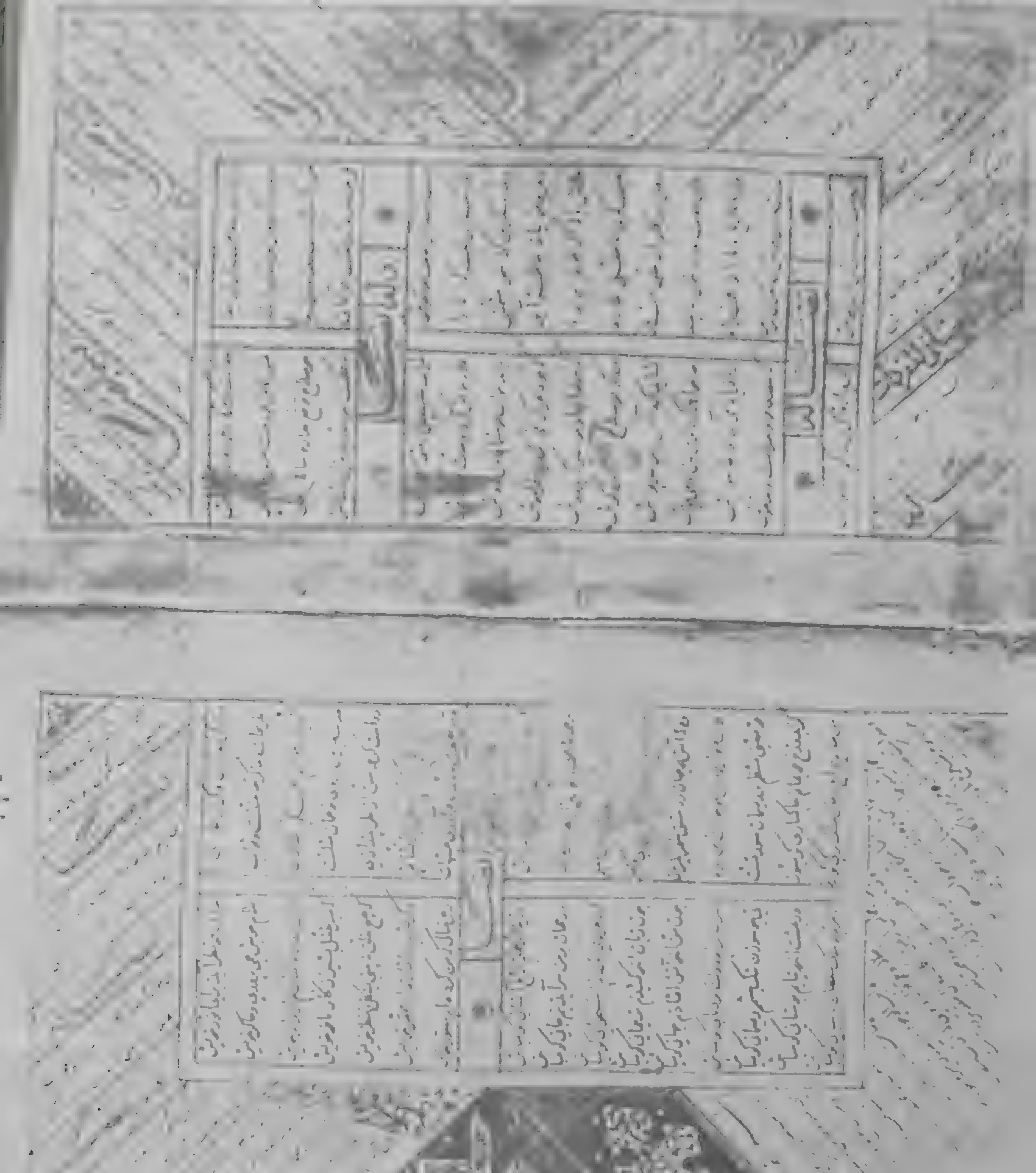
تهران ـ مهرماه ۱۳۵۰ هجری شمسی



نخستین صفحه از دیوان حافظ (متن حاضر)



پایان مقدمهٔ جامع دیوان حافظ وشروع غزلها



پایان دیوان حافظ، با نام کاتب



ورق آخر مجموعهٔ دیوان حافظ و سعدی و... که نام کاتب و تاریخ کتابت مجموعه را در بردارد

مقدمهٔ جامع دیوان حافظ

[۱ حمد بی‌حد و ثنای بی‌عد و سپاس بی‌قیاس خداوندیرا که جمع دیوان حافظان ارزاق به‌پروانهٔ سلطان ارادت و مشیت اوست، بی‌مانندی که رفع بنیان سبع طباق نشانهٔ عرفان حکمت بی‌علت‌اوست، حکیمی که طوطی شکرخای ناطقهٔ انسانی را در محاذات آیینهٔ تأمل عرایس معانی بادای دلگشای: «ان من‌البیان لسحراً» گویاکرد؛ علیمی که بلبل دستان‌سرای خوش‌نوای زبان را در قفس تنگ دهان بقوت اذهان در ترنم و تنغم: «ان من‌الشعر لحکمة» آورد،

آن بنده پروری که زبان در دهان نهاد
در کلام در صدف هر زبان نهاد
جانرا ز لطف عذب غذائی لطیف داد
دل را مفرحی ز سخن در بیان نهاد
در بحر سینه در معانی بپرورید
در کان طبع لعل سخن بی‌کران نهاد

و جواهر منظوم صلوات بی‌نهایات و زواهر منثور تحیات بی‌منتهی و غایات نثار روح پرفتوح و صدر مشروح زبان‌آوری‌که ندای‌جان‌فزای: «انا افصح العرب والعجم» بمسامع سکنهٔ مضلهٔ غبرا و سفرهٔ مظلهٔ خضراء رسانید، و از شمیم نسیم روح‌پرور: «ان روح‌القدس نفث فی‌روعی» مشام جان زنده‌دلان در دو جهان معطر و مروح گردانید، و سر زلف عروسان سخن را بدستیاری: «الا انی‌اوتیت‌القرآن و مثله معه» حسن بیان او پیراست، و گردن و گوش خزاین دلها بدرر فواید جان‌فزای و غرر فراید معجزنمای: «اوتیت‌جوامع‌الکلم» لفظ گهربار او آراست، اعنی جناب رسالت‌مآب، خواجهٔ کشور دانائی، دیباچهٔ دفتر سخن‌آرائی، صادق برهان: «ص والقرآن ذی‌الذکر»، صاحب دیوان:

---

۱ یک ورق در نسخهٔ اصل افتادگی دارد و بنابراین از ابتدای مقدمهٔ جامع تا صفحهٔ دوم سطر ششم از روی مقدمهٔ دیوان حافظ مصحح شادروان علامه محمد قزوینی و مرحوم دکتر قاسم غنی نقل شده است.

«و ماعلمناه الشعر»، صدر جریدهٔ انبیا، بیت قصیدهٔ اصفیا، محمد مصطفی علیه افضل‌الصلوات واکمل‌التحیات الزاکیات المبارکات.

چشم و چراغ جمع رسل هادی سبل
سلطان چاربالش ایوان اصفیا

گنجینهٔ حقایق اسرار کاینات
مجموعهٔ مکارم اخلاق انبیا]

دستش محیط [جود]۲ ودمش کیمیای علم
لفظش۳ مکان صدق و دلش معدن صفا [ورق ۴۵ الف]

و درود بی‌کران و تحیات فراوان۴ برارواح طیبه و اشباح طاهرهٔ جماهیر آل و اصحاب و مشاهیر رجال [و]۵ احباب او باد که تا۶ سمند خوش‌خرام عبارت و رخش تیز گام مجاز و استعارات را زین تزیین نهاده۷ در میدان بیان جولان نمودند۸، و بچوگان فصاحت و بلاغت گوی هنروری و سخن دانی از مصاقع [خطباء]۹ و ادباء۱۰ اقاصی وادانی در ربودند تا۱۱ صدای صیت رسالت و ندای صوت جلالت: «محمد رسول‌الله والذین معه اشداء علی‌الکفار» بگوش هوش فصحاء اطراف عالم و بلغاء اکناف امم دادند۱۲ و سنان لسان و تیغ بیان: «والشعراء یتبعهم‌الغاون*» از هیبت جلالت او۱۳ در غمد کلال و نبوت بماند، مشاهیر۱۴ صف قتال:

یرمون بالخطب الطوال وتارة — وحی الملاحظ خیفة‌الرقباء۱۵

هنگام‌تحدی وجدال ازمعارضه ومقابلهٔایشان [سپر] عجز۱۶ وابتهال در

---

۲ نسخهٔ اصل ندارد.
۳ قزوینی: نطقش.
۴ قزوینی: بی‌پایان.
۵ نسخهٔ اصل واو ندارد.
۶ قزوینی (تا) ندارد.
۷ قزوینی: برنهاده و.
۸ قزوینی: نموده.
۹ نسخهٔ اصل ندارد.
۱۰ نسخهٔ اصل: واقاصی.
۱۱ نسخهٔ اصل: وتا...
۱۲ قزوینی: رسانیدند لسان...
* قزوینی: الغاوون.
۱۳ قزوینی: جلال نبوت در...
۱۴ قزوینی: و مشاهیر.
۱۵ نسخهٔ اصل: الرقباة.
۱۶ قزوینی: سپر عجز. احسانی: سپر عجز و ابتهال در زاویهٔ قیل..

روی قیل و قال کشیدند که: «لایأتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً»

مستغرق درود[17] و ثنا باد روح او[18]
تا روز را فروغ بود شمع را شعاع

اما بعد[19] برنقادان رشتهٔ[20] بلاغت و جوهریان روز بازار فضل وبراعت، نامداران خطهٔ سخن، شهسواران[21] عرصهٔ ذکا و فطن، سالکان مسالك نظم و نثر، مالکان[22] ممالك شعر[23] پوشیده نیست که گوهر سخن در اصل خویش سخت قیمتی و با صفا و کلام منظوم در نفس خود عظیم گران‌بها و نفیس[24] است. در دکان امکان هیچ متاع[25] ازو گران مایه‌تر نتوان خرید و در بازار ادوار هیچ بضاعت از او با رفعت‌تر نتوان دید؛ صیرفی خرد را نقدی از آن عزیزتر بدست دل نیاید، و نقش بند فکرت را صورتی [26] زیباتر ازو در پردهٔ خیال روی[27] ننماید، وزن و مقدار این در شاهوار نداند[28] الا خردمند کامل[28] و قدر واعتبار این نقد تمام عیار نشناسد[29] الا صیرفی[29] عاقل، بیت:

گر بدی گوهری ورای سخن   ز آسمان آمدی[30] بجای سخن

و هو میدان لاینقطع[31] الا بسوابق الاذهان و میزان لایرتفع[32] الا

۱۷ اصل: حمد.
۱۸ قزوینی: روحشان، احسانی: روحشان   تا روز را فروغ بود شمع را ضیا.
۱۹ قزوینی این دوکلمه را ندارد.
۲۰ کذا در نسخهٔ اصل.
۲۱ قزوینی: و شهسواران
۲۲ قزوینی: و مالکان.
۲۳ قزوینی: دقایق شعر.
۲۴ قزوینی: نفیس و گرانبها.
۲۵ قزوینی: متاعی.
۲۶ قزوینی: ازآن زیباتر.
۲۷ قزوینی: رخ.
۲۸ قزوینی: ندانند الا خردمندان.
۲۹ قزوینی: نشناسند الا جوهریان.
۳۰ قزوینی: آن فرود آمدی.
۳۱ قزوینی: یقطع.
۳۲ قزوینی: یرفع.

بایدی [ورق ۴۵ ب] بصائرالبیان. اما تفنن اسالیب کلام و تنوع تراکیب۳۳ و نظام بسیار و بی‌شمارست، و تفاوت حالات سخن‌وران و تباین درجات هنرپروران بحسب مناسبت نفوس و طباع و رعایت موافقت رسوم و اوضاع بود، در۳۴ تقبیح و تحسین۳۵ و نفرین و افرین باعتبار مقتضیات مقام و اعتنا و اهتمام بشان افتراض۳۶ و اغتنام هنگام ایراد کلام۳۷ فصل و وصل و تعریف و تنکیر و تقدیم و تأخیر و ابهام و توضیح و کنایت و تصریح وایجاز و اطناب و خواص افادت در هرباب برین یك مسئله مبتنی و متکلم علی‌الحقیقه برعایت این دقیقه۳۸ معتنی.

وقیل۳۹ لیست البلاغة ان یطال عنان القلم و سنانه۴۰ و ۴۱ یبسط برهان۴۲ القول و میدانه بل‌هی ان یبلغ امد المراد بالفاظ اعیان ومعان افراد، و۴۳ شاعر ماهر چون‌بکنه این۴۴ رسد و برحلیه۴۵ این قضیه واقف شود رخسارهٔ عبارت او نضارت۴۶ و جمال مقالت او طراوت پذیرد تا۴۷ یك بیت او نائب مناب قصیدهٔ باشد۴۸ و یك غزل او واقع موقع دیوانی گردد، به۴۹ قطعهٔ مملکتی اقطاع یابد و برباعئی از ربع مسکون خراج ستاند:

قافیه سنجان که۵۰ علم برکشند   گنج دو عالم بسخن درکشند
خاصه کلیدی که در گنج راست   زیر زبان مرد سخن‌سنج راست

۳۳ قزوینی: تراکیب نثر و...
۳۴ این عبارت ازین کلمه تا «برعایت این دقیقه معتنی» در نسخهٔ قزوینی در حاشیه افزوده شده است.
۳۵ قزوینی‌ح: و تقریر و تحریر و نفرین... الخ.
۳۶ قزوینی‌ح: افتراص.
۳۷ قزوینی‌ح: [و] فصل...
۳۸ قزوینی‌ح: یك دقیقه.
۳۹ قزوینی: قدقیل...
۴۰ قزوینی: اسنانه.
۴۱ قزوینی: او.
۴۲ قزوینی: رهان.
۴۳ قزوینی: هر شاعر ماهر.
۴۴ قزوینی: این نکته.
۴۵ قزوینی: جلیه.
۴۶ قزوینی: نضارت گیرد.
۴۷ قزوینی: تا بجائی رسد که یك... الخ.
۴۸ قزوینی: شود.
۴۹ قزوینی: و از.
۵۰ قزوینی: چو قلم.

مخلص۵۱ این کلمات و ملخص۵۲ این مقدمات ذات ملك صفات مولاناء معظم۵۳ مرحوم سعید شهید، مفخر افاضل‌العلماء، استاد نحاریر الاباداء معدن اللطائف الروحانیة، مخزن المعارف السبحانیه، **شمس الملة والدین محمد حافظ**۵۴ بود طیب‌الله تربته و رفع فی عالم‌القدس رتبته، که اشعار آبدارش چشمهٔ۵۵ حیوان و بنات افکارش غیرت حور و ولدانست، ابیات دلاویزش پاسخ۵۶ سخنان سحبان و منشآت لطف‌آمیزش منشا۵۷ حسنان حسان:

کنظم‌الجمان و روض‌الجنان وامن الفؤاد و طیب الرقاد

مذاق وفاق۵۸ عوام را بلطف۵۹ متین شیرین کرده و دهان جان۶۰ خواص را بمعنی مبین نمکین داشته، هم اصحاب ظاهر را بدو ابواب آشنائی [ورق ۴۶ الف] گشوده، و هم ارباب باطن را ازو مواد روشنائی افزوده، در هرباب۶۱ سخنی مناسب حال گفته و برای هرکسی۶۲ معنی غریب لطیف انگیخته، معانی۶۳ بسیار در الفاظ۶۴ اندك خرج کرده، وانواع ابداع را در درج انشا و انشاد۶۵ درج کرده۶۶

غزلهای۶۷ جهانگیرش در ادنی مدتی‌بحدود۶۸ اقالیم ترکستان

۵۱ وبی تکلف مخلص الخ.
۵۲ قزوینی: متخصص.
۵۳ قزوینی: الاعظم‌السعیدالمرحوم الشهید مفخر العلماء .
۵۴ قزوینی: الحافظ‌الشیرازی.
۵۵ قزوینی: رشك چشمه... الخ.
۵۶ قزوینی: ناسخ.
۵۷ منسی احسان.
۵۸ قزوینی: «وفاق» را ندارد.
۵۹ کذا در نسخهٔ اصل؛ قزوینی: لفظ.
۶۰ قزوینی: دهان خواص.
۶۱ قزوینی: واقعه.
۶۲ قزوینی: هرمعنی لطیف غریبه.
۶۳ قزوینی: و معانی.
۶۴ قزوینی: بلفظ.
۶۵ قزوینی: «وانشاد» را ندارد.
۶۶ پس از این عبارت، در نسخهٔ قزوینی مطالبی در حدود سه صفحه و نیم افزوده شده که درین نسخه اثری از آن نیست مانند چهار نسخهٔ دیگر که قزوینی از آنها نام برده است (رك. چاپ قزوینی ص قا).
۶۷ قزوینی: لاجرم رواحل غزلهای... الخ.
۶۸ قزوینی: باقصای.

و هندوستان رسیده، و قوافل سخنهای دل‌پذیرش در اقل زمان[۶۹] باطراف واکناف عراقین و آذربایجان کشیده، قد[۷۰] هب هبوب‌الریح و دب دبیب المسیح بل سار سیر[۷۱] الامثال و سری سری‌الخیال،

سماع صوفیان‌بی‌غزل شورانگیز اوگرم نشدی وبزم پادشاهان[۷۲] بی‌نقل سخن ذوق‌آمیز او زیب[۷۳] و زینت نداشتی بل[۷۴]که های و هوی مستان بی‌ولولهٔ شوق او نبودی و سرود رود می‌پرستان بی‌غلغلهٔ عشق او رونق نیافتی چنانچه شاعر گوید:

غزل سرائی حافظ بدان رسید که چرخ
نوای زهره و رامشگری[۷۵] بهشت از یاد

بداد داد بیان[۷۶] در غـزل بدان وجهـی
که هیچ‌شاعر ازین[۷۷] گونه داد نظم نداد

چو شعر عذب روانش زبرکنی گـوئـی
هزار رحمت حـق بر روان حـافظ باد

بلی[۷۸] محافظت درس قرآن و ملازمت[۷۹] شغل تعلیم سلطان و تحشیهٔ[۸۰] کشاف و مفتاح و مطالعهٔ مطالع و مصبـاح، و تحصیـن[۸۱] قوانین ادب و تحسین[۸۲] دواوین عرب از[۸۳] جمـع اشتات غـزلیاتش مانع آمدی و از تدوین واثبات ابیاتش وازع گشتی، و مسود ایـن ورق‌عفاالله عماسبق[۸۴] در درس گاه دین پناه مولانا و سیدنا استاد

۶۹ قزوینی: زمانی.
۷۰ نسخهٔ اصل «قد» اشتباه کاتبست.
۷۱ قزوینی: مسیر.
۷۲ قزوینی: مجلس می‌پرستان.
۷۳ قزوینی: رونق نیافتی.
۷۴ از اینجا تا... «شاعر گوید» از متن نسخهٔ قزوینی افتاده است.
۷۵ قزوینی: برامشگری.
۷۶ قزوینی: سخن.
۷۷ قزوینی: از آن.
۷۸ قزوینی: اما بواسطهٔ محافظت.
۷۹ قزوینی: ملازمت برتقوی و احسان؛ متن نسخه برای شرح احوال حافظ اهمیت فوق‌العاده دارد.
۸۰ قزوینی: بحث؛ متن نسخه برای شرح زندگی حافظ بی‌اهمیت نیست.
۸۱ قزوینی: تحصیل.
۸۲ قزوینی: تجسس.
۸۳ قزوینی: بجمع اشتات غزلیات نپرداخت و بتدوین و اثبات ابیات مشغول نشد.
۸۴ قزوینی: عنه ماسبق؛ در نسخهٔ خطی ستایشگر مکتوب بسال ۹۹۴ چنین آمده است: «مسود این ورق عفی‌الله تعالی عنه ماسبق‌اقل انام محمد گـل اندام در درسگاه دین - پناه مولانا و سیدنا...»، در نسخهٔ پرتو و چاپ قدسی و برخی دیگر ازنسخ نیزنام «محمد گل اندام» ذکر شده است.

البشر قوام‌الملة والدین عبدالله اعلی‌الله سبحانه[۸۵] درجاته فی‌علیین[۸۶] بکرات ومرات‌که[۸۷] مذاکره رفتی در اثناءمحاوره‌گفتی‌که‌این‌قول[۸۸] پر فواید را همه در یك عقد می‌باید کشید و این غرر درر را در یك سلك می‌باید پیوست تا قلادهٔ جید وجود اهل روزگار[۸۹] و زمان گردد و تمیمهٔ و شاخ عروسان دوران شود[۹۰]، حوالت[۹۱] دفع ومنع آن بنا بروائی روزگار روزکار کردی و نقص و غدر اهل عصر عذر آوردی تا در تاریخ شهور[۹۲] سنهٔ احدی[۹۳] و تسعین و سبعمائة ودیعت‌حیوة بموکلان قضا و قدر سپرد و رخت وجود [ورق۴۶ب] از دهلیز تنگ اجل بیرون برد، روان[۹۴] پاکش باساکنان عالم علوی قرین شد و پس از مفارقت بدن[۹۵] همخوابهٔ پاکیزه رویان حورالعین گشت

۸۵ نسخهٔ قزوینی عبارت «سبحانه» را ندارد.
۸۶ قزوینی: اعلی‌علیین.
۸۷ قزوینی: بمذاکره.
۸۸ قزوینی: فراید فواید.
۸۹ قزوینی: اهل زمان و تمیمه... الخ.
۹۰ قزوینی: گردد.
۹۱ قزوینی: و آن جناب حوالت رفع ترفیع این‌بنا برناراستی روزگار کردی و بغدر اهل عصر... الخ.
۹۲ قزوینی: تاریخ سنهٔ...
۹۳ قزوینی: اثنی؛ این برطبق قطعهٔ تاریخست.
۹۴ قزوینی: و روح.
۹۵ اصل: «بس‌ازمعارف‌نذر»، که‌باتوجه‌به‌غالب‌نسخی‌که بنظررسید متن‌اصلاح‌گردیده است.

نظم تاریخ وفات[1]

بسال با و صاد و ذال ابجد ز روز هجرت میمون احمد
بسوی جنت اعلی روان شد فرید عصر شمس‌الدین محمد
بخاك پاك او چون برگذشتم نگه کردم صفا و نور مرقد

سوابق[2] حقوق صحبت و لوازم عهود محبت و ترغیب عزیزان باصفا و تحریض و تحضیض[3] دوستان باوفا که صحیفهٔ حال از فروغ نور[4] ایشان جمال گیرد، و بضاعت افضال بحسن ترتیب[5] ایشان کمال پذیرد، حامل وباعث بر[6] ترتیب این کتاب و تبویب[7] این ابواب گشت[8]. امید بکرم واهب‌الوجود ومفیض‌الخیر والجود آنکه قائل و ناقل وجامع و سامع را در خلال این احوال واثنای این اشغال[9] حیاتی تازه و مسرتی بی‌اندازه کرامت گرداند و هفوات[10] و عثرات و زلات را بفضل شامل و لطف کامل و عفو کافل[11] درگذراند، انه علی ذلك لقدیر[12] وبالاجابة جدیر، و[13] الحمدلله حق حمده والصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و عترته اجمعین و سلم تسلیما.

---

۱ قزوینی این عنوان را ندارد.
۲ قزوینی: بعد از مدتی سوابق... الخ.
۳ این کلمه در نسخهٔ قزوینی نیست.
۴ قزوینی: روی.
۵ کذا در نسخهٔ اصل؛ قزوینی: تربیت.
۶ قزوینی: باعث این فقیر شد بر... الخ.
۷ نسخهٔ اصل: ثبوت.
۸ قزوینی «گشت» را ندارد.
۹ قزوینی: اشتغال.
۱۰ قزوینی: و عثرات را بفضل... الخ.
۱۱ قزوینی: این فقره را ندارد.
۱۲ نسخهٔ اصل: قدیر.
۱۳ از اینجا تاآخر در نسخهٔ قزوینی نیامده است.

۷

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
ببوی نافهٔ کاخر صبا زان طره بگشاید
ز تاب زلف[۱] مشکینش چه خون افتاد در دلها
بمی سجاده رنگین‌کن گرت پیر مغان گوید
که سالك بیخبر نبود ز راه و رسم[۲] منزلها
مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هردم
جرس فریاد میدارد که بربندید محملها
شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
همه کارم ز خودکامی ببدنامی کشید آری[۳]
نهان کی ماند آن رازی کزان[۴] سازند محفلها
حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ
متی ماتلق من تهوی[۵] دع‌الدنیا و اهملها[۶]

۱ قزوینی، قدسی، انجوی، افشار و ستایشگر: جعد.
۲ افشار: رسم و.
۳ قزوینی، جلالی نائینی، پرتو و ستایشگر: آخر.
۴ قزوینی: رازی کزو.
۵ نسخهٔ اصل: «اهوی»، که براساس نسخ: قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و انجوی تصحیح گردیده است.
۶ موزهٔ ملی دهلی: امهلها.

۹

[ورق ۴۷ الف]

ساقی بنور باده برافروز جام ما
مطرب بگو[۱] که کار جهان شد بکام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
ای بیخبر ز لذت شرب[۲] مدام ما

چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان
کآید بجلوه سرو صنوبر خرام ما

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبتست بر جریدهٔ عالم دوام ما

ترسم که صرفهٔ نبرد[۳] روز بازخواست
نان حلال شیخ ز آب حرام ما

ای باد اگر بگلشن احباب بگذری
زنهار عرضه ده بر جانان[۴] پیام ما

گو نام ماز یاد بعمدا چه می‌بری[۵]
خود آید آنکه یاد نیاری[۶] ز نام ما

دریای اخضر فلك و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما[۷]

---

۱ افشار: بزن.
۲ افشار: عیش.
۳ خانلری: صرفهٔ نکند.
۴ افشار: دلبر.
۵ خانلری: چو می‌بری.
۶ افشار و ستایشگر: یاد نیاید.
۷ در چاپ خانلری این بیت نیست.

حافظ ز دیده دانهٔ[۸] اشکی همی‌فشان
باشد که مرغ وصل درآید بدام ما[۹-۱۰]

۸ افشار: دامن.

۹ خانلری: شاید که مرغ وصل کند قصد دام ما؛ قزوینی و خلخالی: باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما؛ موزهٔ ملی دهلی وستایشگر: باشد که‌مرغ وصل کند میل دام ما.

۱۰ این غزل درچاپ خانلری ۸، در چاپ افشار ۷، در چاپ خلخالی، قزوینی و انجوی ۱۰ و در چاپ قدسی ۱۱ بیت است. این بیت هم در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی آمده است:

مستی بچشم شاهد دلبند ما خوشست زانرو سپرده‌اند بمستی زمام ما

۷

صوفی بیا که آینه صافیست[1] جام را
تا بنگری صفای می لعل فام را

عنقا شکار می نشود[2] دام بازچین
کانجا[3] همیشه باد بدستست دام را[4]

درعیش نقدکوش که‌چون‌آب‌رو[5] نماند
آدم بهشت روضهٔ دارالسلام را

در بزم دور یك‌دو قدح درکش و برو
یعنی طمع مدار وصال دوام را

ای دل‌شباب رفت ونچیدی‌گلی زعیش[6]
پیرانه‌سر بکن[7] هنری ننگ[8] ونام را

ما را بر آستان تو بس حق خدمتست
ای خواجه بازبین بترحم غلام را

حافظ مرید جام میست ای‌صبا برو
وز بنده‌بندگی‌برسان پیرجام[9] را[10]

---

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: صافست.
۲ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و پژمان: شکار کس نشود.
۳ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: کاینجا.
۴ موزهٔ ملی دهلی: بدستست جام را؛ افشار: باد بدستست خام را.
۵ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: آبخور.
۶ ستایشگر و افشار: گلی ز عمر.
۷ قزوینی و پژمان: مکن؛ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: پیرانه‌تر بکن.
۸ موزهٔ ملی دهلی: هنر ننگ؛ احسانی: پیرانه سرمکن هوس ننگ...
۹ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: شیخ جام؛ خانلری: شیخ خام؛ افشار: شیخ و جام.
۱۰ این غزل در چاپ قزوینی دارای ۸ بیت است و بیت دیگر در این‌جا نقل می‌شود:
راز درون پرده ز رندان مست‌پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
افشار: حال درون پرده..... کاین راه نیست عالم عالی مقام را.

۹

ساقیا برخیز و درده* جام را
خاك برسر کن غم ایام را
ساغر می بر کفم نه تا ز سر[1]
برکشم این دلق ازرقفام را
گرچه بدنامیست نزد عاقلان[2]
ما نمیخواهیم[3] ننگ ونام را
باده درده چند ازین باد غرور [ورق ۴۷ ب]
خاك بر سر نفس[4] نافرجام را
دود و[5] آه سینهٔ نالان من
سوخت این افسردگان خام را
محرم راز دل شیدای خود[6]
کس نمی‌بینم[7] ز خاص و عام را
با دلارامی مرا خاطر خوشست
کز دلم یکباره برد آرام را
ننگرد دیگر بسرو اندر چمن
هرکه دید آن سرو سیم اندام را[8]
صبر کن حافظ بسختی روز و شب
عاقبت روزی بیابی کام را[9]

۱ پژمان و قزوینی: بر.
۲ اصل: «عاشقان» که با توجه به مفهوم بیت و ضبط نسخه‌های: قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، انجوی، افشار و ستایشگر اصلاح گردیده است.
۳ موزهٔ ملی دهلی: ما نمیدانیم. ۴ افشار: شستن اولی نقش.
۵ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و افشار: دود آه، و ظاهراً صحیح همین است.
۶ افشار: دل سوداییم. ۷ افشار: کس نمی‌دانم.
۸ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۹ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و طبع افشار ۸ بیت است.
* ستایشگر: برخیز و برکن.

۱۲

دل میرود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
دردا که راز[۱] پنهان خواهد شد آشکارا

کشتی شکستگانیم ای‌بادشرطه* برخیزد
باشد که باز بینیم[۲] دیدار آشنا را

ده‌روزه مهر گردون‌افسانه است وافسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا

در حلقهٔ گل و مل خوش خواند دوش‌بلبل
هات‌الصبوح کأساً[۳] یا ایها‌السکارا

آئینهٔ سکندر جام جمست[۴] و بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملك دارا

ای صاحب کرامت شکرانهٔ سلامت
روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را

آسایش دو گیتی تفسیر این دوحرفست
با دوستان مروت[۵] با دشمنان مدارا

در کوی نیك‌نامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی‌پسندی تغییر کن[۶] قضا را

آن‌تلخ‌وش‌که صوفی ام‌الخبائثش[۷] خواند
اشهی لنا و احلی[۸] من قبلة‌العذارا

---

۱ افشار: درد.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: باز بینم؛ ستایشگر: باز بینم آن یار آشنا را.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی و افشار: هبوا.
۴ قزوینی: میست بنگر؛ ستایشگر: جام جمست بنگر.
۵ قزوینی: مروت با، افشار: تعطف. اصل: مروت و با.
۶ قدسی: تغییر ده
۷ اصل: ام‌الخبائیش.
۸ نسخهٔ اصل: اهلی؛ موزهٔ ملی دهلی: اهلا.
* احسانی: باد شطه.

هنگام تنگ‌دستی در عیش‌کوش و مستی
کین کیمیای هستی قارون کند گدا را
خوبان پارسی‌گو* بخشندگان عمرند
ساقی بده بشارت پیران[۹] پارسا را
حافظ بخود نپوشید[۱۰] این خرقهٔ می‌آلود
ای شیخ پاك دامن معذور دار ما را[۱۱]

۹ قزوینی و ستایشگر: رندان؛ موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی: ساقی بشارتی ده پیران...
۱۰ افشار و موزهٔ ملی دهلی: بپوشید.
۱۱ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، چاپ قزوینی، خلخالی و افشار مشتمل بر ۱۳ بیت و در چاپ قدسی ۱۴ بیت است و یك بیت دیگر ـ که در نسخهٔ موزهٔ ملی‌دهلی، قزوینی و افشار موجود است ـ ذیلا نوشته می‌شود:
سرکش مشو که‌چون شمع‌از غیرتت بسوزد   دلبر که در کف او مومست سنگ خارا
* ستایشگر، قدسی و پرتو: «ترکان پارسی‌گو» و در این سیاق ظاهراً عبارت: «ترکان پارسی‌گو» مناسبتر بنظر می‌رسد. جلالی نائینی: خوبان فارسی‌گو.

۱۰

رونق عهد شبابست دگر بستان را
میرسد مژدهٔ گل بلبل خوش الحانرا

ای صبا گر بجوانان چمن باز رسی
خدمت[1] ما برسان سرو و گل و ریحانرا

گر چنین جلوه کند مغبچهٔ بادهفروش
خاکروب در میخانه کنم مژگانرا [ورق ۴۸ الف]

ای که بر مه کشی از عنبر سارا چوگان
مضطرب حال مگردان من سرگردانرا[2]

ترسم این قوم که بر دردکشان میخندند
در سر کار خرابات کنند ایمانرا

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
هست خاکی که بآبی نخرد[3] طوفانرا

هرکرا خوابگه آخر[4] مشتی خاکست
گو چه حاجت که بافلاک[5] کشی ایوانرا

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب
کین سیه کاسه در[6] آخر بکشد مهمانرا

---

۱ افشار: مژدهٔ.
۲ موزهٔ ملی دهلی: من بیسامان را.
۳ افشار: هست خاکی که بیادی شمرد؛ موزهٔ ملی دهلی: هست آبی که بیادی نخرد..
۴ قزوینی: خوابگه آخر مشتی، جلالی نائینی: هرکه را خوابگه آخر بدومشت خاکست گو چه حاجت که بافلاك کشد ایوانرا؛ قدسی و انجوی: آخر ز دومشتی؛ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی: «خوابگه آخر مشتی خاك» میباشد، ولی با قلم دیگر زیر سطر کلمهٔ: «بدو» افزوده شده است.
پژمان: آخر دل مشتی خاك؛ ستایشگر: هرکرا خوابگهش آخر مشتی خاکست؛ اصل: «خوابگه این آخر». احسانی: هرکرا خوابگهش آخر هستی خاکست.
۵ قدسی و انجوی: بر افلاك.
۶ موزهٔ ملی دهلی و افشار: بآخر.

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد[۷]
گاه آنست که پدرود کنی[۸] زندانرا

حافظا می‌خور و رندی‌کن وخوش‌باش‌ولیك[۹]
دام تزویر مکن چون دگران قرآنرا

۷ افشار: از پی تست.
۸ ستایشگر، جلالی نائینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان و قزوینی: وقت آنست که بدرود کنی. اصل: «کند».
۹ نسخهٔ اصل: «ولیکن»، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و افشار: ولی.

۹

اگـر آن تـرك شیرازی بـدست آرد دل ما را
بخـال هندویش بخشم سمرقند و بخـارا را
بده ساقی می باقی که در جنت نخـواهی یافت
کنـار آب رکنـابـاد و گـلگشت مصـلا را
فغان کین لولیان شوخ شیرین‌کار شهـرآشوب
چنان بردند صبر از[۱] دل‌که‌ترکان خوان یغما را
ز عشق نـاتمـام ما جمـال یـار مستغنی است
بآب و رنگ و خال‌وخط چه‌حاجت روی‌زیبا را
حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو[۲]
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را
من‌ازآن حسن روزافزون‌که یوسف‌داشت دانستم
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را
بدم گفتی و خرسندم عفـاك‌الله نکـو گفتی[۳]
جـواب تلـخ می‌زیبد لب لعـل شکـرخـا را
نصحیت گوش کن جاناکه از جان دوستر[۴] دارند
جـوانـان سعـادتمـند پـند پیـر دانـا را
غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخـوان حافظ
کـه بـر نظم تـو افشاند فلـك عقد ثـریـا را

۱ افشار: صبر دل.
۲- افشار: جوی.
۳ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: اگر دشنام فرمایی و گرنفرین دعا گویم.
۴ قزوینی: دوست‌تر.

۷

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
که سر بکوه و بیابان تو دادهٔ ما را
چو با حبیب نشینی و باده پیمائی
بیاد دار محبان بادپیما[۱] را
غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل[۲]
که پرسشی بکنی[۳] عندلیب شیدا را؟
بخلق و لطف توان صید کرد[۴] اهل نظر [ورق ۴۸ ب]
به بند و دام[۵] نگیرند مرغ دانا را
ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست
سهی قدان سیه چشم[۶] ماه سیما را
جزاین‌قدر نتوان‌گفت در[۷] جمال تو عیب
که صنع[۸] مهرو وفا نیست روی‌زیبا را
در آسمان نه عجب گر بگفتهٔ[۹] حافظ
سماع[۱۰] زهره برقص‌آورد مسیحا[۱۱] را[۱۲]

---

۱ ستایشگر و افشار: باده پیما.
۲ قزوینی و افشار: غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل.
۳ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: نکنی.
۴ موزهٔ ملی دهلی، افشار و قزوینی: توان کرد صید.
۵ موزهٔ ملی دهلی: بدام و بند.
۶ موزهٔ ملی دهلی: بهی چشم.
۷ موزهٔ ملی دهلی وافشار: برجمال؛ ستایشگر: نتوان کرد در.
۸ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: وضع؛ افشار: رسم.
۹ افشار: زگفتهٔ؛ ستایشگر: چه عجب گرز گفتهٔ.
۱۰ قزوینی و پژمان: سرود.
۱۱ افشار: زلیخا.
۱۲ این بیت هم درین غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پرتو، پژمان، خلخالی، انجوی و جلالی نائینی موجود است:
شکر فروش که عمرش دراز باد چرا تفقدی نکند طوطی شکرخا را

۵

بملازمان سلطان که رساند این دعا را
که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را
ز رقیب دیو سیرت بخدای خود پناهم
مگر آن شهاب ثاقب مددی کند[۱] خدا را[۲]
مژهٔ سیاهت ار کرد بخون ما اشارت
ز فریب او[۳] بیندیش و غلط مکن نگارا
دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی
تو ازین چه سود داری چو[۴] نمی‌کنی مدارا
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنایان بنوازد آشنا را[۵]

---

۱ قزوینی و افشار: مددی دهد.
۲ ستایشگر، انجوی، پژمان، پرتو و جلالی نائینی: مددی کند سها را.
۳ موزهٔ ملی دهلی: فریب آن.
۴ ستایشگر، قزوینی و افشار: که.
۵ شمارهٔ ابیات این غزل با نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار برابر است ولی در طبع قزوینی، انجوی، پژمان و نسخهٔ خطی جلالی نائینی دو بیت دیگر هم موجود است:

چه قیامت است جانا که بعاشقان نمودی — دل و جان فدای رویت بنما عذار مارا
بخدا که جرعهٔ ده تو به حافظ سحرخیز — که دعای صبحگاهی اثری کند شما را

ستایشگر:

چه قیامت است قامت که بعاشقان نمودی — دل عارفان ربودی زکه دانم این بلا را

۸

صلاح کار کجا و من خراب کجا
به‌بین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا[۱]
چه نسبتست برندی صلاح و تقوی را
سماع وعظ کجا نغمهٔ رباب کجا[۲]
دلم ز صومعه بگرفت و خرقهٔ سالوس[۳]
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال
خود آن‌کرشمه‌کجا رفت و آن عتاب کجا[۴]
ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد
چراغ مرده کجا شمع[۵] آفتاب کجا
مبین بسیب زنخدان که چاه در راهست
کجا همی روی ای‌دل بدین شتاب کجا
چو کحل بینش ما خاك آستان شماست
کجا رویم بفرما ازین جناب کجا
قرار وخواب[۶] ز حافظ طمع مدار ای دوست[۷]
قرار چیست صبوری کدام و خواب[۸] کجا

۱ افشار و موزهٔ ملی دهلی: سماع و وعظ کجا نغمهٔ رباب کجا؛ ستایشگر: ره از کجاست.
۲ موزهٔ ملی دهلی و افشار: ببین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا.
۳ موزهٔ ملی دهلی: خلوت ناموس.
۴ این بیت در چاپ افشار نیست.
۵ نسخهٔ اصل: شمع وآفتاب، افشار، ستایشگر و جلالی نائینی: قرص آفتاب. احسانی: نور آفتاب.
۶ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: قرار و صبر.
۷ افشار: ز حافظ طمع چه میداری؛ احسانی: ای دل.
۸ افشار: صبوری کدام خواب کجا.

۶

ای فروغ حسن ماه[1] از روی رخشان شما
آب روی خوبی از چاه زنخدان شما
کی‌دهد دست‌این‌غرض یارب‌که‌همدستان‌شوند
خاطر مجموع ما زلف پریشان شما
[ورق ۴۹ الف] عزم دیدار تو دارد جان بر[2]لب آمده
باز گردد یا برآید[3] چیست فرمان شما
دور دار از خاک‌وخون[4] دامن چو برما بگذری
کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما
دل خرابی میکند دلدار را آگه کنید
زینهار ای دوستان جان من و جان شما[5]
کس بدور نرگست طرفی نبست از عافیت
به که نفروشند مستوری بمستان شما[6]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و افشار: ماه حسن.
۲ افشار: با.
۳ افشار: درآید.
۴ افشار: خاك ره.
۵ این بیت در چاپ افشار وجود ندارد.
۶ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی ۱۲ بیت، در چاپ افشار ۱۱ و در طبع قزوینی و نسخهٔ ستایشگر ۱۳ بیت است وابیات محذوف درین غزل ازچاپ قزوینی در اینجا ثبت می‌شود:
بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر
زانکه زد بر دیده آبی روی رخشان شما
با صبا همراه بفرست از رخت گلدستهٔ
بوکه بوئی بشنویم از خاك بستان شما
عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم
گرچه جام ما نشد پر می بدوران شما
میکند حافظ دعائی بشنو آمینی بگو
روزی ما باد لعل شکرافشان شما
ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو
کای سر حق‌ناشناسان گوی چوگان شما
گرچه دوریم از بساط قرب همت دور نیست
بندهٔ شاه شمائیم و ثنا خوان شما←

۸

گفتم ای سلطان خوبان رحم‌کن براین غریب
گفت در دنبال دل ره‌گم‌کند[۱] مسکین غریب
گفتمش مگذر* زمانی گفت معذورم بدار
خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب
خفته برسنجاب شاهی نازنینی را چه غم
گر ز خار و خاره سازد بستر و بالین غریب
ای‌که در زنجیر زلفت جان[۲] چندین آشناست
خوش فتادآن خال مشکین بررخ‌رنگین غریب
می‌نماید عکس می در رنگ روی مهوشت
همچوبرگ[۳] ارغوان برصفحهٔ نسرین غریب
بس غریب افتاده است آن مورخطت‌گرد رخ[۴]
گرچه نبود در نگارستان خط مشکین[۵] غریب
گفتم ای شام غریبان طرهٔ شبرنگ تو
در سحرگاهان حذر کن چون بنالد[۶] این غریب
گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند
دور نبود گر بنالد[۷] خستهٔ مسکین غریب

←ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی
تا ببوسم همچو اختر خاك ایوان شما

۱ نسخهٔ اصل: میکند.
۲ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و جلالی نائینی: جای.
۳ افشار: رنگ.
۴ ستایشگر، قزوینی و انجوی: آن مور خط گرد رخت؛ جلالی نائینی: آن مور برگرد لبت. موزهٔ ملی دهلی: آن مور خط گرد لبت.
۵ نسخهٔ اصل: مسکین.
۶ ستایشگر: کن اربنالد.
۷ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، ستایشگر وافشار: نشیند خسته و مسکین.
* ستایشگر: گفتمش بنشین.

۵

صبح دولت میدمد کو جام همچون آفتاب
فرصتی زین به کجا باشد بده جام شراب
خانه بی‌تشویش و ساقی یارومطرب نکته‌گو[1]
موسم عیش است و دور ساغر و عهد شباب
از پی تفریح طبع و زیور حسن و طرب[2]
خوش بود ترکیب زرین جام بالعل مذاب
از خیال لطف می مشاطهٔ چالاك طبع
در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان گلاب
شاهد ومطرب بدست افشان و مستان‌پای‌کوب[3]
غمزهٔ ساقی ز چشم[4] می‌پرستان مست خواب[5]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: خانه بی تشویش و مطرب یار و ساقی نکته‌گو؛ پژمان: مطرب بذله‌گو؛ ستایشگر صحبت خاصست و جای امن ونزهتگاه انس.
۲ موزهٔ ملی دهلی و پژمان: زیور حسن طرب.
۳ ستایشگر: شاهد و مطرب بدست افشان وبربط پای کوب.
۴ ستایشگر: ساقی و چشم؛ جامع نسخ: ساقی چو چشم.
۵ نسخهٔ قزوینی و افشار و خانلری این غزل را ندارد ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی موجود و بسان متن دارای پنج بیت و در طبع پژمان و قدسی مشتمل بر هشت بیت می‌باشد که سه بیت دیگر آن در چاپ قدسی بدین شرحست:
خلوت خاص است و جای امن و نزهتگاه انس
این که می‌بینم به بیداریست یا رب یا بخواب
شاه عالم‌بخش در دور طرب ایهام گو
حافظ شیرین کلام بذله‌گو حاضر جواب
تا شد آن مه مشتری درهای حافظ را بگوش
میرسد هردم بگوش زهره گلبانگ رباب

۵

میدمد صبح و کله بست سحاب
الصبوح الصبوح یا اصحاب
میچکد ژاله بر رخ لاله
المدام المدام یا احباب
می‌وزد از چمن نسیم بهشت [ورق ۴۹ ب]
بس بنوشید دائماً[1] می ناب
تخت زمرد زدست گل بچمن
راح چون لعل آتشین دریاب
در میخانه بسته‌اند دگر
افتتح یا مفتح‌الابواب[2]

---

۱ قزوینی: هان بنوشید دم بدم؛ ستایشگر: تا بنوشند عارفان.
یازده بیت، در نسخهٔ جلالی نائینی ده بیت و در چاپ قزوینی، نسخهٔ ستایشگر و نسخهٔ پرتو دارای هشت بیت است و سه بیت دیگر مندرج در چاپ قزوینی در اینجا ثبت می‌شود:

لب و دندانت را حقوق نمک — هست بر جان و سینهای کباب
این چنین موسمی عجب باشد — که ببندند میکده بشتاب
بر رخ ساقی پری پیکر — همچو حافظ بنوش بادهٔ ناب

ستایشگر: لب لعل ترا حقوق نمک...
مقطع غزل در نسخهٔ ستایشگر چنین است:

همچو حافظ حیات اگرطلبی — لب لعل نگار را دریاب

۸

بجان خواجه و حق قدیم و عهد درست*
که مونس دم صبحم دعای دولت تست
سرشك من که ز طوفان نوح دست ببرد[۱]
ز لوح سینه نیارست نقش مهرتو شست
بکن معاملهٔ وین دل شکسته بخر
که با شکستگی ارزد بصد هزار درست
شدم زدست تو شیدا[۲] بکوه‌ودشت‌وهنوز
نمیکنی بترحم نطاق سلسله سست[۳]
ملامتم بخرابی مکن که مرشد عشق
حوالتم بخرابات کرد روز نخست[۴]
زبان مور بآصف دراز گشت‌ورواست[۵]
که خواجه خاتم جم یاوه‌کردوباز نجست
دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست
چو لاف عشق زدی سر بباز چابك‌وچست
مرنج حافظ و از دلبران حفاظ[۶] مجوی
گناه باغ چه باشد چو این درخت[۷] نرست[۸]

---

۱ قزوینی: برد.
۲ قزوینی: شیدای کوه و دشت.
۳ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۴ قزوینی، این بیت را ندارد اما بیتی دیگر بجای آن دارد که چنین است:
بصدق کوش که خورشید زاید از نفست   که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
۵ نسخهٔ اصل: «روان» (بجای: و رواست). موزهٔ ملی دهلی: زبان مور برآصف دراز گشت رواست؛ انجوی:... برآصف دراز گشت و رواست؛ ستایشگر: بر آصف دراز گشت سزاست چرا که خاتم جم...
۶ نسخهٔ اصل: حفاظ.
۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر وانجوی : گیاه.
۸ این غزل در چاپ افشار وجود ندارد.
* ستایشگر: بجان خواجه و عهد قدیم و حق درست.

۹

رواق منظـر چشم مـن آشیانـهٔ تست
کرم نما و فرودآ که خانه خانهٔ تست
بلطف خال و خط از عارفان ببردی[۱] دل
لطیفهای عجب زیـر دام و دانهٔ تست
دلت بوصل[۲] گل ای بلبل سحر[۳] خوش باد
که در چمن همه‌گلبانگ عاشقانهٔ تست
عـلاج ضعف دل[۴] ما بلب حـوالت کن
که آن[۵] مفرح یاقـوت در خزانهٔ تست
بتـن مقصـرم از دولـت مـلازمتت
ولی خـلاصهٔ جـان خاك آستانهٔ تست
من آن نیم که دهم نقد دل بهر شوخـی
در خزانـه بمهـر تـو و نشانهٔ تست
تو خود چه لعبتی‌ای شهسوار شیرین‌کار
که توسنی چو فلك رام تازیانـهٔ تست
چه جای من که بلغزد سپهر شعبده باز
ازین حیل که در انبانـهٔ بهـانهٔ تست
سرود مجلست اکنـون فلك برقص آرد
که‌شعر حافظ مسکین دگر[۶] ترانهٔ تست[۷]

۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری، جلالی نائینی و ستایشگر: ربودی.
۲ موزهٔ ملی دهلی: ز وصل.
۳ قزوینی: صبا.
۴ خانلری: درد دل.
۵ قزوینی و خانلری: این.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، جلالی نائینی، پرتو و خانلری: «حافظ شیرین سخن»، و مناسبتر همین است.
۷ دوبیت آخر این غزل در چاپ خانلری وجود ندارد. این غزل در چاپ افشار نیست.

۵

[ورق ۵۰ الف]

شربتی زان[۱] لب لعلش نچشیدیم و برفت
روی مه‌پیکر او سیر ندیدیم و برفت
گویی از صحبت ما نیك بتنگ آمده بود
بار بربست و بگردش نرسیدیم و برفت
بس که ما فاتحه و حرز یمانی خواندیم
وز پیش سورهٔ اخلاص دمیدیم و برفت
عشوه میداد که از کوی ملامت نرویم[۲]
دیدی آخر که چنان[۳] عشوه خریدیم و برفت
همچو حافظ همه‌شب ناله و زاری کردیم
کای دریغا بوداعش نرسیدیم و برفت[۴]

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، پرتو، ستایشگر و پژمان: شربتی از لب...
۲ قزوینی: عشوه‌دادند که بر ماگذری‌خواهی‌کرد؛ موزهٔ‌ملی‌دهلی، پژمان، افشاروستایشگر: عشوه میداد که از کوی ارادت نروم؛ انجوی: از کوی محبت نروم؛ جلالی نائینی: از کوی ارادت بروم.
۳ قزوینی و افشار: چنین؛ پژمان: چسان.
۴ این غزل در چاپ پژمان و انجوی ۸ بیت، در طبع افشار و نسخهٔ پرتو ۷ بیت و در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی و چاپ قزوینی ۶ بیت دارد. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی، ستایشگر و قزوینی علاوه برابیات فوق این بیت نیز دیده می‌شود:
شد چمان در چمن حسن و لطافت لیکن — در گلستان وصالش نچمیدیم و برفت
در چاپ افشار این بیت هم آمده است:
خارها بر دل ریش آمد از ایام فراق — گل بستان وصالش نچشیدیم و برفت
این بیت در چاپ انجوی و پژمان ثبت است:
سر ز فرمان خطم گفت مکش تا نروم — ما سر خویش ز خطش نکشیدیم و برفت
بعلاوه در چاپ پژمان این بیت هم آمده است:
گفت از خود ببرد هرکه وصالم طلبد — ما بامید وی از خویش بریدیم و برفت

۸

دل سراپردهٔ محبت اوست
دیده آئینه‌دار طلعت اوست
من که سر درنیاورم بدو کون
گردنم زیر بار منت اوست
تو و طوبی و ما و قامت یار
فکر هرکس بقدر همت اوست
گر من آلوده دامنم چه عجب[1]
همه عالم گواه عصمت اوست
من که باشم در آن حرم که صبا[2]
خاك بوس[3] حریم حرمت اوست
دور مجنون گذشت و[4] نوبت ماست
هرکسی پنج روز[5] نوبت اوست
ملکت عاشقی و گنج طرب
هرچه دارم ز یمن همت اوست[6]
فقر ظاهر مبین که حافظ را
سینه گنجینهٔ محبت اوست[7]

---

۱ خانلری: چه زیان.
۲ اصل: «من که باشم که در حریم صبا» و تصحیح متن با توجه به ضبط عموم نسخی که بنظر رسید صورت گرفته است.
۳ ستایشگر، پرتو، جلالی نائینی ، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و خانلری: پرده‌دار.
۴ خانلری: گذشت نوبت.
۵ خانلری و ستایشگر: پنج روزه؛ جلالی نائینی: هر که را پنجروزه.
۶ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۷ در چاپ قزوینی، پژمان و انجوی این غزل ۳ بیت دیگر دارد ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی فقط بیت آخر زیر با اندك اختلافی موجود است بدین قرار:
بی خیالش مباد منظر چشم   زانکه این‌گوشه جای خلوت اوست
هرگل نو که شد چمن آرای   زاثر رنگ و بوی صحبت اوست
من و دل گرفدا شویم چه باك   غرض اندر میان سلامت اوست
موزهٔ ملی دهلی: گر فدا شدیم.

۹

آن یار[۱] پری‌چهره که دوش از بر ما رفت
آیا چه خطا بود[۲] که از راه خطا رفت

تا رفت مرا از نظر آن ماه[۳] جهان بین
کس واقف ما نیست که از دیده چها رفت

بر شمع نرفت از گذر[۴] آتش دل دوش
آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت

دور از رخ او[۵] دم بدم از چشمهٔ[۶] چشمم
سیلاب سرشك آمد و طوفان بلا رفت

از پای فتادیم چو آمد غم هجران[۷]
در درد بماندیم چو از دست دوا رفت

دل گفت وصالش بدعا باز توان یافت
عمریست که عمرم همه درکار دعا رفت

[ورق ۵۰ ب] احرام چه بندیم چو آن قبله نه آنجاست[۸]
در سعی چه کوشیم چو[۹] از قبله[۱۰] صفا رفت

دی گفت طبیب از سر حسرت چو مرا دید
هیهات که رنج تو ز قانون شفا رفت

ای دوست بپرسیدن حافظ قدمی نه
زان پیش که‌گویندکه از دار فنا رفت![۱۱]

---

۱ قزوینی، ستایشگر، جلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: آن ترك، و باتوجه به‌کلمهٔ «خطا» «ترك» درین سیاق مناسبتر است کمااین که‌درصفحهٔ ۹۳ به‌همین‌صورت ضبط شده‌است.
۲ قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی و غزل مکرر شمارهٔ ۷۶: دیده.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و پژمان: چشم
۴ موزهٔ ملی دهلی: کدر؛ ستایشگر: اثر. ۵ ستایشگر و قزوینی: تو.
۶ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: گوشهٔ. ۷ موزهٔ ملی دهلی: شب هجران.
۸ قزوینی: قبله نه اینجاست؛ موزهٔ ملی دهلی: کعبه نه اینجاست. ۹ اصل: چون.
۱۰ قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: «مروه» و ظاهراً اصح همین است.
۱۱ در نسخهٔ حاضر این غزل با تفاوتی بسیار اندك در شمارهٔ ۷۶ مکرر آمده است.

۸

بی مهر رخت روز مرا نور نماندست
وز عمر مرا جز شب دیجور نماندست

هنگام وداع تو ز بس گریه که کردیم[1]
دور از رخ تو چشم مرا نور نماندست

میرفت خیال تو ز چشم من و میگفت
هیهات ازین‌گوشه که معمور نماندست

وصل تو اجل از سر من[2] دور همی‌داشت
از دولت هجر تو کنون دور نماندست

نزدیك شد آن دم که رقیب تو بگوید[3]
دوراز رخت‌آن خستهٔ رنجور[4] نماندست

من بعد چه سود ارقدمی رنجه‌کند دوست
کزجان رمقی درتن مهجور[5] نماندست[6]

در هجر تو گر چشم مرا خواب نگیرد[7]
گو خون جگر ریزکه معذور نماندست[8]

حافظ ز غم از گریه نپرداخت بخنده
ماتم زده را داعیهٔ سور نماندست

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی و قزوینی: کردم، و ظاهراً باتوجه به‌مصراع دوم اصح همین است.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و پژمان: اجل را زسرم.
۳ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: رقیبان تو گویند.
۴ قزوینی: این خستهٔ رنجور؛ موزهٔ ملی دهلی: دور از درت آن خستهٔ مهجور.
۵ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: تن رنجور.
۶ چاپ قزوینی این بیت را ندارد ولی بجای آن بیتی بدین شرح ـ که در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی نیز موجود می‌باشد ـ آمده است:
صبرست مرا چارهٔ هجران تو لیکن... چون صبر توان کرد که مقدور نماندست
۷ قزوینی: چشم مرا آب روانست؛ ستایشگر: مراآب نماند، و با توجه به مصراع دوم‌بیت، عبارت «آب نماند» یا «آب روانست» مناسبتر بنظر می‌رسد.
۸ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.

۸

این[۱] پیك نامه‌بر[۲] که رسیدازدیاردوست
آورد حرز جـان زخط[۳] مشکبار دوست

گر باد فتنه هر دو جهان را بهم زنـد
ما و چـراغ چشم و ره انتظـار دوست

خوش میدهد نشان ز[۴] جلال و جمال یار
تـا در طلب شود دل امیدوار دوست[۵]

دل دادمش بمژده و خجلت همـی‌بـرم
زین نقدقلب‌خویش‌که‌کردم‌نثار دوست[۶]

شکر خدا کـه از مـدد بخت کـارساز
برحسب آرزوست همه کاروبار دوست

سیر سپهر ودور قمـر را چـه اختیار
در گـردش‌اند بـرحسب اختیار دوست

کحل‌الجـواهری بمن‌آر، ای نسیم صبح
زان خاك نیکبخت‌که شد ره‌گذار دوست

دشمن بقصد حافظ اگـر دم زند چباك[۷]
منت خدایرا کـه نیم شرمسار دوست[۸]

---

۱ قزوینی، انجوی، ستایشگر و پژمان: آن.
۲ قزوینی، انجوی و پژمان: نامور؛ موزهٔ ملی دهلی: نامبر.
۳ موزهٔ ملی دهلی: و آورد حرزجان بخط.
۴ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی، ستایشگر و پژمان: نشان جلال.
۵ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پرتو، ستایشگر، جلالی نائینی وقزوینی: خوش میکندحکایت عز و وقار دوست.
۶ درین مصراع در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی کلمهٔ: «نقد» ساقط است.
۷ یعنی: چه باك.
۸ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و طبع پژمان، انجوی و قزوینی این بیت‌نیز وجود دارد:
مـائیم و آستانـهٔ عشق و سر نیـاز   تا خواب خوش کرا برد اندر کنار دوست
ستایشگر: مائیم و آستانهٔ یارو...

[ورق ۵۱ الف]

۸

دارم امید عاطفتی از جناب دوست
کردم جنایتی[۱] و امیدم بعفو اوست

دانم که بگذرد[۲] ز سر جرم من که او
گرچه پری‌وشست ولیکن فرشته خوست

چندان گریستم که هرآنکس که برگذشت[۳]
در اشك ما چو دید روان گفت‌کین چه جوست

سرها چو گوی[٤] در سر کوی تو باختیم
واقف نشد کسی‌که چه‌گویست ودرچه‌کوست[٥]

هیچست آن دهان که[٦] نه بینیم[۷] ازو نشان
موئیست آن میان که ندانیم‌کان چه موست[۸]

عمریست تا ز زلف تو بوئی شنیده‌ام[۹]
زان بوی در مشام دل من هنوز بوست

دارم عجب ز نقش خیالت[۱۰] که چون برفت[۱۱]
از دیده‌ام که دم‌بدمش کار شست و شوست

حافظ بدست حال پریشان تو[۱۲] ولی
بر بوی زلف دوست[۱۳] پریشانیت نکوست[١٤]

۱ موزهٔ ملی دهلی: کفتم کنایتی.
۲ در نسخهٔ اصل حرف اول این کلمه بدون نقطه است.
۳ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان و انجوی: چندان کریستیم که هرکس که برگذشت.
۴ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی وانجوی: ما سر چو کوی.
۵ چاپ قزوینی این بیت را ندارد. موزهٔ ملی دهلی: کویست وین چه کوست؛ انجوی، وستایشگر: کویست واین چه کوست.
۶ قزوینی و انجوی: و.
۷ قزوینی‌وانجوی: ونبینم؛ موزهٔ‌ملی‌دهلی: که‌نبینم؛ پژمان: که ندیدم؛ ستایشگر: که‌نباشد.
۸ ستایشگر و قزوینی: مویست آن میان و ندانم که آن ...؛ موزهٔ ملی دهلی: و ندانم که آن...
۹ موزهٔ ملی دهلی: شنیده‌ایم.
۱۰ قزوینی، انجوی و پژمان: خیالش.
۱۱ چنین است در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی؛ نسخهٔ قزوینی، انجوی، پژمان و قدسی:←

۷

زلف آشفته و خوی‌کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاك و غزل‌خوان و صراحی دردست

نرگسش عربده‌جوی و لبش افسوس کنان
نیم شب دوش[۱] ببالین من[۲] آمد بنشست

سر فراگوش من آورد و[۳] بآواز حزین
گفت کای عاشق دیرینهٔ[۴] من خوابت هست

عارفی[۵] را که چنین ساغر[۶] شب‌گیر دهند
کافر عشق بود گر نبود[۷] باده پرست

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر
که ندادند جز این تحفه بما روز الست

آنچه او ریخت به‌پیمانه و ما[۸] نوشیدیم
اگر از خمر بهشتست وگر از[۹] بادهٔ مست

خندهٔ جام می و زلف گره‌گیر[۱۰] نگار
ای بسا توبه‌که چون‌توبهٔ حافظ بشکست

«نرفت». در نسخهٔ خطی جلالی نائینی، ستایشگر و پرتو حرف اول این کلمه نقطه ندارد.
۱۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان، جلالی‌نائینی و پرتو: حال‌پریشان‌تو ولی. نسخهٔ اصل: حال و پریشان توئی ولی.
۱۳ ستایشگر و قزوینی: یار؛ انجوی: بریاد زلف یار.
۱۴ این بیت نیز درنسخهٔ خطی‌موزهٔ ملی دهلی وچاپ انجوی، قزوینی وپژمان آمده‌است:
بی گفت‌وگوی موی تو دل را همی کشد   بازلف دلکش تو کرا روی گفت‌وگوست
قزوینی، انجوی و پژمان: بی‌گفت‌وگوی زلف.....

---

۱ پژمان: یار.   ۲ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ضمیر «من» ساقط است.
۳ ستایشگر، قزوینی: آورد بآواز.
۴ قزوینی: ای عاشق دیرینهٔ من؛ پژمان: ای عاشق شوریدهٔ من؛ خانلری: کای عاشق دیوانهٔ من؛ ستایشگر: ای‌عاشق بیچارهٔ من.   ۵ ستایشگر، قزوینی و پژمان: عاشقی.
۶ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: بادهٔ؛ ستایشگر: باده بشبگیر.
۷ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، انجوی: گر نشود.
۸ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: پیمانهٔ ما.
۹ قزوینی: وگر بادهٔ؛ موزهٔ ملی دهلی: اگر از بادهٔ.
۱۰ ستایشگر: زلف چو زنجیر.

۹

تا سر زلـف تـو در دست نسیم افتـادست
دل سـودازده از غـصه دو نیـم افتادست
چشم جادوی تو خـود عین سواد سحـرست
لیکن این هست که آن[۱] نسخه سقیم افتادست
در خم زلف تـو آن خـال سیه دانـی چیست
نقطـهٔ دوده[۲] کـه در حلقـهٔ جیم افتادست
زلف مشکین تـو در گلشن فـردوس عـذار
چیست طاوس کـه در بـاغ نعیم افتادست
دل من از[۳] هـوس روی تـو ای مـونس جان
خاك راهیست کـه در پـای[۴] نسیم افتادست
همچو گرد این تن خاکی نتواند بـرخـاست [ورق ۵۱ ب]
از سر کوی تو زان رو کـه عظیم افتادست
سایهٔ سرو[۵] تـو بـر قـالبـم ای عیسی دم
عکس روحیست[۶] که بر عظم رمیم افتادست
آنك جـز کعبـه مقـامش نبـد از یـاد لبت*
بـر در میکـده دیـدم کـه مقیم افتادست
حافظ گم‌شده را با غمت ای‌جان[۷] عزیز
اتحادیست کـه با[۸] عهد قدیم افتادست

۱ قزوینی: این نسخه؛ انجوی: این قدر هست که آن نسخه؛ ستایشگر: این قدر هست که این.
۲ اصل: «نقطهٔ نون»، تصحیح کلمه با توجه به ضبط نسخه‌های قزوینی، پژمان، انجوی ستایشگر و جلالی نائینی صورت گرفته است.
۳ ستایشگر، قزوینی، انجوی و پژمان: در هوس.
۴ ستایشگر، قزوینی و انجوی: دست. ۵ قزوینی و پژمان: قد.
۶ نسخهٔ اصل: «رونیست»، که باتوجه به نسخه‌های: قزوینی، انجوی و پژمان تصحیح گردیده است. ۷ قزوینی و انجوی: یار.
۸ قزوینی و ستایشگر: در؛ انجوی: از. * ستایشگر: یاد رخت.

۹

ز گریه مردم چشمم نشسته در خونست
ببین که در طلبت حال مردمان چونست
بیاد لعل تو و آن دو چشم[1] میگونت
ز جام غم[2] می لعلی که میخورم خونست
ز مشرق سر کو[3] آفتاب طلعت تو
اگر طلوع کند طالعم همایونست
حکایت لب شیرین کلام فرهادست
شکنج طرهٔ لیلی مقام مجنونست
دلم بجو که قدت همچو سرو دلجویست
سخن بگو که کلامت لطیف و موزونست
زدور باده بجان راحتی رسان ساقی
که رنج خاطرم از جور دور گردونست
از آن زمان[4] که ز چنگم برفت رود[5] عزیز
کنار و دامن[6] من همچو رود جیحونست
چگونه شاد شود اندرون غمگینم
باختیار که از اختیار بیرونست
ز بیخودی طلب یار[7] میکند حافظ
چو مفلسی که طلب‌کار گنج قارونست

---

۱ ستایشگر، قزوینی و جلالی‌نائینی: بیادلعل تو وچشم‌مست؛ موزهٔ ملی دهلی: بیادلعل توبی چشم مست؛ قدسی و انجوی: بیاد لعل لب و چشم مست.
۲ موزهٔ ملی دهلی: زجام هرمی؛ ستایشگر: ز جام جم.
۳ موزهٔ ملی دهلی: سر کوی.
۴ قزوینی و انجوی: دمی.
۵ قزوینی و پژمان: ز چشمم برفت رود؛ ستایشگر: برفت یار.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: کنار دامن؛ ستایشگر: کنار دیدهٔ.
۷ جلالی نائینی: طلب وصل.

۷

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنك جان بسپارند چاره نیست
هرگه که دل بعشوه دهی[1] خوش دمی بود
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
فرصت شمر طریقهٔ رندی که این نشان
چون راه گنج برهمه‌کس آشکاره نیست
ما را بمنع[2] عقل مترسان و می بیار
کان[3] شحنه در ولایت ما هیچ‌کاره نیست
او را بچشم پاك توان دید چون هلال
هر دیده جای جلوهٔ آن ماه‌پاره نیست
از چشم خود بپرس که ما را که می‌کشد
جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست[5]
نگرفت در تو گریهٔ حافظ بهیچ روی
حیران آن دلم‌که‌کم از سنگ خاره نیست

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: بعشق دهی؛ خانلری: بعشق دهد.
۲ قزوینی: زمنع.
۳ خانلری: کاین شحنه.
۴ خانلری: خلوت.
۵ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.

۸

[ورق ۵۲ الف]

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
منت خاك درت بر بصری نیست که نیست
ناظر روی تو صاحب نظرانند آری[1]
سر گیسوی[2] تو در هیچ سری نیست‌که نیست
اشك من گر زغمت[3] سرخ برآمد چه عجب
خجل ازکردهٔ خود پرده‌دری نیست‌که نیست
تا بدامن ننشیند ز نسیمت[4] گردی
سیل‌خیز از نظرم[5] رهگذری نیست که نیست
تا دم از شام سر زلف تو هر جا نزنند[6]
باصباگفت و شنیدم سحری نیست که نیست
من ازین طالع شوریده برنجم ورنی[7]
بهره‌مند از سرکویت دگری نیست‌که نیست
از خیال[8] لب شیرین تو ای شربت[9] نوش
غرق آب‌و عرق‌اکنون‌شکری نیست‌که نیست[10]
غیر از این نکته که حافظ زتو خشنود نشد[11]
در سراپای وجودت هنری[12] نیست‌که نیست[13]

---

۱ خانلری: تو باصاحب نظرانند ولی؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشکر: صاحب نظرانند ولی.
۲ ستایشکر: سر سودای.
۳ ستایشکر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: اشك غماز من ار سرخ.
۴ قزوینی: نسیمش؛ ستایشکر: تا بدامان... ۵ ستایشکر: سیل اشك مژه در.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: هرجا نزنند. ۷ خانلری: ورنه.
۸ قزوینی و ستایشکر: از حیای. ۹ قزوینی و ستایشکر: چشمهٔ.
۱۰ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۱۱ قزوینی و خانلری: ناخشنودست؛ ستایشکر: بجز این نکته که حافظ ز توناخشنودست.
۱۲ قزوینی، خانلری و ستایشکر: هنری. اصل: خبری.
۱۳ این غزل در چاپ قدسی ۱۷ و در نسخهٔ خطی جلالی نائینی ۱۴ ودر طبع قزوینی و نسخهٔ ستایشکر دوازده بیت، در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۹ ودر چاپ خانلری ۷بیت است←

۸

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است
یارب این تأثیر دولت در[۱] کدامین کوکبست
تا بگیسوی تو دست ناسزایان کم رسد
هرشبی در حلقهٔ زلف تو یارب یاربست[۲]
کشتهٔ چاه زنخدان توام کز هر طرف
صد هزارش گردن اندر[۳] زیر طوق غبغبست
شهسوار من که مه آئینه‌دار روی[۴] اوست
خال[۵] خورشید بلندش خاك نعل مرکبست[۶]
تاب[۷] خوی بر عارضش بین کافتاب گرم رو
در هوای آن عرق تا هست هر روزش تبست
من نخواهم کرد ترك لعل یار و جام می
زاهدان معذور داریدم که اینم مذهبست
آنکه ناوك بر دل من زیر چشمی میزند
قوت جان حافظش در خندهٔ زیر لبست
آب حیوانش[۸] زمنقار بلاغت میچکد
زآنکه[۹] کلك من بنامیزد چه عالی‌مشربست

→ و چهار بیت اضافی نسخهٔ قزوینی درینجا نقل می‌شود:

مصلحت نیست که از پرده برون افتدراز / ورنه‌درمجلس رندان‌خبری نیست که‌نیست
شیر دربادیهٔ عشق تو روباه شود / آه‌ازین‌راه‌که دروی‌خطری نیست که‌نیست
آب‌چشمم که درو منت خاك در تست / زیر صدمنت اوخاك دری نیست که نیست
از وجودم قدری نام‌ونشان هست که هست / ورنه ازضعف درآنجا اثری‌نیست که‌نیست

۱ ستایشگر و انجوی: دولت از...
۲ قزوینی، انجوی وپژمان: هردلی از حلقهٔ درذکر یارب یاربست؛ ستایشگر: هردلی در حلقهٔ در ذکر یارب یاربست.
۳ ستایشگر، قزوینی، انجوی و پژمان: جان.
۴ ستایشگر: آئینه‌دار حسن.
۵ قزوینی، پژمان و انجوی: تاج.
۶ ستایشگر: تاج خورشید بلندش زیر نعل مرکبست.
۷ قزوینی: عکس.
۸ قزوینی، انجوی، پژمان، جلالی نائینی و پرتو: آب حیوانش. اصل: آب خورشیدش.
۹ قزوینی، انجوی، پژمان، ستایشگر و پرتو: زاغ کلك. جلالی نائینی: مطابق متن.

۷

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست
صلای سرخوشی ای بلبلان باده‌پرست[۱]
اساس توبه‌که در محکمی چو سنگ نمود
به‌بین‌که‌جام زجاجی چه‌طرفه‌اش بشکست
بیار باده که در بارگاه استغنا
چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار [و] چه‌مست[۲]
[ورق ۵۲ ب] مقام عیش میسر نمی‌شود بی‌رنج
بلی بحکم بلا بسته‌اند روز[۳] الست
بهست و نیست مرنجان ضمیر وخوش‌می‌باش
که نیستیست سرانجام هرکمال که هست
شکوه آصفی و اسب[۴] باد و منطق طیر
بباد رفت وازو هیچ خواجه طرف نبست[۵]
زبان کلك تو حافظ چه شکرآن گوید
که گفتهٔ سخنش[۶] می‌برند دست بدست[۷]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی و قزوینی: ای صوفیان باده پرست؛ خانلری: ای صوفیان وقت پرست؛ ستایشگر: ای‌عارفان باده پرست.
۲ خانلری: چه پاسبان و چه مست؛ قزوینی و ستایشگر: چه هوشیار و چه مست.
۳ ستایشگر، پژمان، خانلری و قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: عهد.
۴ نسخهٔ اصل: آصف و آسیب.
۵ این بیت در چاپ خانلری موجود نیست؛ ستایشگر: ازو خواجه هیچ طرف نبست.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پژمان: سخنت؛ انجوی: که تحفهٔ سخنت؛ ستایشگر: که شکر سخنت.
۷ این بیت نیز در چاپ خانلری وجود ندارد اما در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی با دو بیت زیر و نیز در چاپ قزوینی و خانلری با اندك تفاوتی موجود است:
ازین رباط* دو درچون ضرورتست رحیل   رواق‌وطاق معیشت چه‌سربلند و چه‌پست
ببال و پر مرو از ره که تیر پرتابی   هوا گرفت زمانی ولی بخاك نشست
* خانلری: درین رباط....

۷

زلفت[۱] هزار دل بیکی تار مو ببست[۲]
راه هزار چاره‌گر از چارسو ببست
تا هرکسی ببوی نسیمی[۳] دهند جان
بگشود[۴] نافهٔ و در آرزو ببست
شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو
ابرو نمود و جلوه‌گری‌کرد و رو ببست
ساقی بچند رنگ می‌اندر پیاله ریخت
این نقشها به بین[۵] که چه خوش در کدو ببست
مطرب چه پرده ساخت که در پردهٔ[۶] سماع
بر اهل وجد و حال درهای و هو ببست
یارب چه نعره[۷] کرد صراحی که خون خم*
زین نعره‌ها و[۸] قلقلش اندرگلو ببست
حافظ هرآنك[۹] عشق نورزید و وصل خواست
احرام طوف کعبهٔ دل بی‌وضو ببست[۱۰]

۱ موزهٔ ملی دهلی: زلفش.
۲ خانلری: زلفت هزار مو به یکی تاره مو ببست.
۳ قزوینی وانجوی: تا عاشقان ببوی نسیمش...
۴ موزهٔ ملی دهلی: بگشاد.
۵ قزوینی وخانلری: این نقشها نگر؛ ستایشگر: وین نقشها نگر.
۶ قزوینی: غمزه؛ خانلری: نغمه ساخت که...؛ ستایشگر: بود که در حالت سماع.
۷ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و پژمان: غمزه؛ خانلری و انجوی: نغمه.
۸ قزوینی و خانلری: با نعرهای قلقلش؛ موزهٔ ملی دهلی: با نغمه‌های قلقلش؛ انجوی: با نعرهای غلغلش؛ جلالی نائینی: یارب چه جرم‌کرد صراحی که خون جم با نغمه‌های غلقلش اندر گلو ببست؛ ستایشگر: با نغمهای غلغلش.
۹ موزهٔ ملی دهلی: حافظ کسی که.
۱۰ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و پژمان در این غزل موجود است:
دانا چو دید بازی این چرخ حقه‌باز هنگامه باز چید و در گفت‌وگو ببست
موزهٔ ملی دهلی: داناکه از تفرج این چرخ خیمه‌باز... (مصراع‌دوم بخط دیگر وغلط و ناخواناست)
* ستایشگر: خون دل.

۷

خدا چو صورت ابروی*دلگشای تو بست
گشاد کار من اندر کرشمه‌های تو بست
مرا و سرو چمن را بخـاك راه نشانـد[۱]
زمانه تـا قصب نرگس قبای[۲] تو بست
چو غنچه[۳] بر دل مسکین من گره مفکن
چو[۴] عهد با سر زلف‌گره‌گشای تو بست
مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد
ولی‌چه‌سودکه‌سررشته‌در رضای‌تو بست[۵]
تو خـود حیات دگر بودهٔ زمان وصال[۶]
دلم امید ندانست و در وفای تو بست[۷]
هم از نسیم تو روزی گشایشی یـابـد[۸]
چوغنچه‌هرکه دل اندر پی‌هوای‌تو بست[۹]
ز دست جـور تو گفتم ز شهر خـواهم رفت
بخنده گفت که حافظ برو که پای تو بست؟

۱ خانلری: مرا و مرغ چمن‌را زدل ببرد آرام؛ ستایشگر: بخاك ره بنشاند؛ انجوی: هزار سر و چمن...
۲ خانلری: نرگس و قبای.
۳ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: نافه.
۴ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و جلالی نائینی: که عهد.
۵ خانلری: سررشته درقفای تو بست.
۶ قزوینی: تو خود وصال دگر بودی ای نسیم وصال؛ خانلری، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال.
۷ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: خطا نگر که دل امید در وفای تو بست.
۸ ستایشگر: هم از نسیم وصالت گشایشی یابد.
۹ قزوینی وخانلری بجایش این بیت را دارد:
زکار ما ودل غنچه صدگـره بـگشود نسیم گل چو دل اندر پی هوای تو بست

۷

لعـل سیراب بخون تشنه لب یـار منست
وز پی دیـدن او دادن جـان کار منست

شرمی از چشم[۱] سیه بادش و مژگان دراز [ورق ۵۳ الف]
هرکه دل بردن او دید و در انکار منست

طبلـهٔ عطـر گـل و درج[۲] عبیرافشانش
فیض یك شمه ز بوی خوش عطار منست

شربت قند و گـلاب از لب یـارم فرمـود
نـرگس او کـه طبیب دل بیمـار منست

باغبـان همچـو نسیمم ز در باغ[۳] مـران
کاب گلزار تـو از اشك چو گلنار منست

ساربان[۴] رخت بدروازه مبر کان سر کوی[۵]
شاه‌راهیست کـه سر منزل[۶] دلدار منست

وانکـه[۷] در طرز غزل نکتهٔ[۸] حافظ آمـوخت
یـار شیریـن‌دهـن[۹] نـادره گفتـار منست

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان، ستایشگر و جلالی نائینی: شرم از آن‌چشم...
۲ قزوینی: زلف.
۳ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قزوینی: خویش؛ ستایشگر: باغبانا چو نسیمم.
۴ قزوینی: ساروان.
۵ موزهٔ ملی دهلی: سرکو.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر وانجوی: منزلگه.
۷ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و پژمان: آنکه.
۸ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: نکته بحافظ، و ظاهراً مناسبتر همین است.
۹ موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی، ستایشگر و قزوینی: یار شیرین سخن.

۷

روزگاریست که سودای بتان دین منست
غم این کار نشاط دل غمگین منست

دیدن لعل[۱] ترا دیدهٔ جان بین[۲] باید
وین کجا مرتبهٔ چشم جهان‌بین منست

یار ما[۳] باش که زیب فلك و زینت دهر
از مه روی تو و اشك چو پروین منست

تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد[۴]
خلق را ورد زبان مدحت و تحسین منست

دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار
کین کرامت سبب حشمت و تمکین منست

واعظ شحنه‌شناس[۵] این عظمت گو مفروش
زانکه منزلگه سلطان دل مسکین منست

حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان
که لبش جرعه‌کش خسرو شیرین منست[۶]

۱ قزوینی: روی.
۲ خانلری: دیدن جان‌بین.
۳ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: من.
۴ موزهٔ ملی دهلی وخانلری: سخن گفتن داد.
۵ ستایشگر: واعظ شحنه فروش.
۶ علاوه برابیات فوق این بیت نیز در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر وجود دارد:
یارب این کعبهٔ مقصود تماشاگه کیست   که مغیلان طریقش گل و نسرین منست

۷

روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست
در غنچهٔ هنوز و صدت عندلیب هست
گرآمدم بکوی تو چندان* غریب نیست
چون من درین[۱] دیار هزارت غریب هست
هرچند دورم از تو که دور از تو کس مباد
لیکن امید وصل توام عن‌قریب هست[۲]
در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست
هرجا که هست پرتو روی حبیب هست
آنجا که حسن[۳] صومعه را جلوه میدهند[۴]
ناموس و نام راهب و دیر وصلیب هست[۵]
عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد
ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم قصهٔ غریب و حدیثی عجیب هست

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: در آن.
۲ قزوینی: این‌بیت را ندارد. ستایشگر: لیکن خیال روی توام...
۳ قزوینی: کار.
۴ موزهٔ ملی دهلی و پژمان: آنجا که حسن صومعه ترتیب میدهند؛ ستایشگر: آنجا که کار صومعه ترتیب کرده‌اند.
۵ ستایشگر، قزوینی، پژمان‌وانجوی:ناقوس‌دیرراهب‌ونام صلیب هست؛ جامع‌نسخ حافظ: ناموس دیرراهب و نام صلیب هست؛ قدسی و جلالی نائینی: ناقوس و دیر و راهب و نام صلیب هست؛ موزهٔ ملی دهلی: ناموس زهد راهب و نام صلیب هست؛ پرتو علوی: ناقوس و دیرراهب نام صلیب هست. در متن نسخهٔ اصل اگر نقطهٔ قاف را محذوف بدانیم می‌توان کلمه را «ناقوس» خواند و صحیح هم ظاهراً همین است.
* ستایشگر: گرمن گدای کوی تو گشتم.

۷

[ورق ۵۳ ب]

حال خود[1] با تو گفتنم چه خوش است
خبر دل[2] شنفتنم چه خوش است
طمع خام بین و[3] قصهٔ فاش
از رقیبان نهفتنم[4] چه خوش است
شب قدری چنین عزیز[5] شریف
با تو تا روز خفتنم چه خوش است
وه که دردانهٔ چنین نازك
در شب تار سفتنم چه خوش است
ای صبا امشبم مدد فرمای
که سحرگه شکفتنم چه خوش است
از برای شرف بنوك مژه
خاك راه تو رفتنم چه خوش است
همچو حافظ برغم مدعیان
شعر رندانه گفتنم چه خوش است[6]

۱ ستایشگر و قزوینی: حال دل.
۲ ستایشگر: خبرجان.
۳ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و پژمان: بین که.
۴ اصل: «شنفتنم»، تصحیح باتوجه به متن نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی بعمل آمده است.
۵ ستایشگر: عزیز و شریف.
۶ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی، انجوی و پژمان و دیگر نسخی که بنظر رسید با ردیف «هوس است» شروع و ختم می‌شود اما قوافی در هردو صورت یکسانست.

۹

صوفی[۱] بیـار باده کـه ماه صیام رفت
دردِه قدح که موسم ناموس و نام رفت
وقت عـزیـز رفت بیـا تـا قضا کنیم
عمری‌که بی‌حضور صراحی وجام رفت
در تاب توبه چند توان بود[۲] همچو عود
می ده که عمر در سر سودای خام رفت
مستم کـن آنچنانك نـدانم ز بیخـودی
در عرصـۀ خیـال کـه آمد کـدام رفت
بـر بـوی آنك جرعـۀ جامت بما رسد
در مصطبه دعای توام[۳] صبح وشام رفت
دلرا که مرده بود حیاتی بجـان رسد[۴]
تا بویی از نسیم میش در مشام رفت
نقد دلی که بود مرا[۵] صرف بـاده شد
قلب حـرام[۶] بود از آن در حـرام رفت
زاهـد غـرور داشت سلامت نبـرد راه
رنـد از سر نیـاز[۷] بـدارالسلام رفت
دیگر مگو[۸] نصیحت حافظ کـه در ازل[۹]
گم‌گشتۀ کـه بادۀ مهرت[۱۰] بکـام رفت

۱ موزۀ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، انجوی، جـلالی نائینی، پرتو، ستایشکر و قدسی: ساقی.
۲ ستایشکر، موزۀ ملی دهلی، انجوی، جلالی نائینی و قزوینی: سوخت.
۳ قزوینی، موزۀ ملی دهلی، انجوی، قدسی، جلالی نائینی، ستایشکر و پرتو: دعای تو هر...
۴ ستایشکر، موزۀ ملی دهلی و قزوینی: رسید؛ انجوی و قدسی: حیاتی زنو رسید.
۵ نسخۀ اصل: مرا بود.
۶ ستایشکر، موزۀ ملی دهلی، انجوی، قدسی، پژمان و قزوینی: قلب سیاه.
۷ قزوینی وستایشکر: ره نیاز.
۸ موزۀ ملی دهلی، انجوی، قدسی، پژمان و قزوینی: مکن.
۹ موزۀ ملی دهلی، انجوی، قدسی و قزوینی: که ره نیافت؛ ستایشکر: که ره نبرد.
۱۰ موزۀ ملی دهلی: بادۀ مهرش؛ انجوی و قزوینی: بادۀ نابش؛ قدسی: بادۀ عشقش. ستایشکر: بادۀ تلخش.

۷

ای شاهد[1] قدسی که کشد بند نقابت
وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت
خوابم بشد از دیده درین فکر جگرسوز
کاغوش که شد منزل و مأواگه خوابت[2]
درویش[3] نمی‌پرسی و ترسم که نباشد
اندیشهٔ آمرزش و پروای ثوابت[4]
[ورق ۵۴ الف] ای قصر دلفروز که منزلگه انسی
یارب مکناد آفت ایام خرابت
هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی
پیداست نگارا که بلندست جنابت
دورست سر آب درین[5] بادیه هش‌دار
تا غول بیابان نفریبد بسرابت
حافظ نه‌غلامیست‌که از خواجه برنجد[6]
لطفی کن[7] و بازآ که نرنجم[8] ز عتابت[9]

۱ موزهٔ ملی دهلی: ای هدهد.
۲ موزهٔ ملی دهلی، پژمان، قزوینی، انجوی و قدسی: منزل آسایش وخوابت؛ جلالی نائینی: مأوای که خوابت.
۳ موزهٔ ملی دهلی: بیمار.
۴ اصل: صوابت.
۵ قزوینی: ازین.
۶ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان، قزوینی و جلالی نائینی: گریزد.
۷ قزوینی: صلحی کن.
۸ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان و جلالی‌نائینی: خرابم.
۹ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی دوبیت و در چاپ قزوینی سه‌بیت دیگر نیز وجود دارد:
راه دل عشاق زد آن چشم خماری* پیداست ازین شیوه که مستست شرابت
تیری که زدی بردلم از غمزه خطا رفت تا باز چه اندیشه کند رای صوابت
تا در ره پیری بچه آئین روی ای‌دل باری بغلط صرف شد ایام شبابت
* موزهٔ ملی دهلی: چشم خمارین.

۹

زان یار دلنوازم شکریست با شکایت
گر نکته‌دان عشقی خوش بشنو[1] این حکایت

بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
یارب مبادکس را مخدوم بی‌عنایت

رندان تشنه‌لب را آبی[2] نمیدهد کس
گوئی ولی شناسان* رفتند ازین ولایت

در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا
سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت

چشمت بغمزه مارا خون‌خورد و می‌پسندی[3]
جانا روا نباشد خون ریز را حمایت

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
از گوشهٔ برون آی ای کوکب هدایت

از هرطرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
زنهار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت

این‌راه رانهایت صورت نمی‌توان[4] بست
کش‌صدهزار منزل بیش است دربدایت

عشقت رسد بفریاد ور[5] خود بسان‌حافظ
قرآن ز بر بخوانی بر[6] چارده روایت[7]

---

۱ قزوینی: عشقی بشنو تو.
۲ موزهٔ ملی دهلی: جامی.
۳ موزهٔ ملی دهلی: خون ریخت می‌پسندی.
۴ قزوینی: کجا توان؛ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی کلمهٔ «نمی» ساقط است.
۵ قزوینی: ار؛ ستایشگر: گر.
۶ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: در؛ انجوی و ستایشگر: با.
۷ شمارهٔ ابیات این غزل در چاپ قزوینی ۱۱ و درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ده بیت‌است و درین‌جا دو بیت دیگر از نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی نقل می‌شود که دومین بیت آن در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز وجود دارد: ←
* ستایشگر: گویی که آشنایان.

۹

یارب سببی ساز که یارم بسلامت
بازآید و برهاندم از چنگ[1] ملامت

خاک ره آن یار سفرکرده بیارید
تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت

فریاد که از شش جهتم راه ببستند
آن‌خال‌وخط وزلف ورخ[2]وعارض وقامت

امروز که در دست توام مرحمتی کن
فردا که شدم[3] خاک چه سود اشک ندامت

ای آنک بتقریر و بیان دم‌زنی از عشق
ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت

درویش مکن ناله ز شمشیر احبا
کین طائفه از کشته[4] ستانند غرامت

در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی
برمی‌شکند گوشهٔ محراب امامت

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم [ورق ۵۴ ب]
بیداد لطیفان همه لطفست و کرامت

کوته‌کند این[5] بحث سر زلف تو حافظ
پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت

←ای آفتاب خوبان ‌میجوشد اندرونم — یکساعتم بگنجان در سایهٔ عنایت
هرچند بردی آبم روی از درت نتابم — جور از رقیب خوشتر کز مدعی رعایت

---

۱ قزوینی و انجوی: بند.
۲ ستایشگر: آنزلف و رخ و خال و خط.
۳ ستایشگر، قزوینی، پژمان، انجوی و پرتو: شوم.
۴ ستایشگر: مرده.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی، جلالی نائینی، پرتو و ستایشگر: کوته‌نکند بحث.

۸

چه لطف بود که ناگاه رشحهٔ قلمت
حقوق خدمت ما عرضه کرد[۱] بر کرمت

بنوك خامه رقم کردهٔ سلام مرا
که کارخانهٔ دوران مباد بی‌رقمت

نگویم از من بی‌دل بسهو کردی یاد
که درحساب خرد سهو نیست[۲] برقلمت[۳]

مرا ذلیل مگردان بشکر این توفیق[۴]
که داشت دولت سرمد عزیز و محترمت.

بیا که با سر زلفت قرار خواهم بست[۵]
که گر سرم برود برندارم از قدمت

ز حال ما دلت آگه شود ولی[۶] وقتی
که لاله بردمد از خاك کشتگان غمت

ترا ز حال دل تنگ ما چه غم که مدام[۷]
همی دهند شراب خضر[۸] ز جام جمت

همیشه وقت تو ای عیسی صبا خوش باد
که جان حافظ دلخسته زنده شد بدمت[۹]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: کرد عرضه. ۲ قزوینی: نیست سهو.
۳ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد. ۴ قزوینی: نعمت؛ ستایشگر: آن توفیق.
۵ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و انجوی: خواهم کرد.
۶ ستایشگر و قزوینی: مکر.
۷ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قزوینی: روان تشنهٔ ما را بجرعهٔ دریاب؛ ستایشگر: ترازحال دل تشنگان چه...
۸ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان و انجوی: چو می‌دهند زلال خضر.
۹ این غزل در طبع قزوینی ۸ بیت دارد ولی در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی مشتمل بر ۹ بیت و در نسخهٔ ستایشگر ۱۰ بیت می‌باشد. دوبیت دیگر که درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر با اختلافاتی درین غزل مضبوط است بدین شرح می‌باشد:

دلم مقیم در تست حرمتش میدار بحکم آنکه خدا داشت بی‌غم و المت
صبا ز زلف تو با هرگلی حدیثی راند رقیب کی ره غماز داد در حرمت

۷

ای غـایب از نظر بخـدا مـی‌سپارمت
جـانم بسوختی و بجـان[1] دوستدارمت

تـا دامن کفن نکشم زیـر پـای خـاك
باور مکن کـه دست ز دامن بدارمت

محـراب ابـروان[2] بنما تـا سحـرگهی
دست دعـا بـرآرم و در گـردن آرمت

گر بایـدم شدن سوی هاروت بـابلـی
صد گـونـه جـادوئی[3] بکنم تا بیارمت

خواهم که پیش میرمت ای بی‌وفا طبیب
بیمـار بـازپـرس کـه در انتظـارمت

صد جوی آب بسته‌ام از دیده در[4] کنـار
بر بوی تخم مهر کـه در دل بکـارمت[5]

حافظ شراب وشاهدورندی نه‌وضع‌تست
فـی‌الجمله میکنـی و فـرو میگذارمت[6]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: بدل.
۲ موزهٔ ملی دهلی: ابرویت؛ ستایشگر: محراب ابرویم.
۳ ستایشگر وانجوی: صد گونه ساحری.
۴ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، ستایشگر و انجوی: بر.
۵ ستایشگر: بربوی آنکه مهر تو دردل بکارمت.
۶ در چاپ قزوینی و انجوی سه بیت دیگر هم با اندك اختلاف وجود دارد که دوبیت نخستین آن در نسخهٔ ستایشگر هم موجود است.

خونم بریخت وز غم عشقم خلاص داد — منت‌پذیـر غمزهٔ خنجـر گـذارمت
میگریم و مرادم ازیـن سیـل اشکبار — تخـم محبتست کـه در دل بکـارمت
بارم ده از کرم سوی خود تا بسوز دل — در پای دم بدم گهـر از دیده بارمت

۷

ای هدهد صبا بسبا می‌فرستمت
بنگر که از کجا بکجا می‌فرستمت
حیفست طایری چو تو درخاکدان غم[۱]
زینجا بآشیان[۲] وفا می‌فرستمت
در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست [ورق ۵۵ الف]
می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت
هر صبح و شام قافلهٔ از دعای خیر
در صحبت شمال و صبا می‌فرستمت
تا لشکر غمت نکند ملك دل خراب
جان عزیز خود بنوا می‌فرستمت
ساقی بیا که هاتف غیبم بمژده گفت
با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت
حافظ سرود مجلس ما ذکرخیر تست
تعجیل‌کن[۳]که اسب و قبا می‌فرستمت[۴]

---

۱ اصل: «نم» تصحیح براساس ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی صورت گرفته است. ستایشگر: خاکدان دهر.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بآسمان.
۳ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و انجوی: بشتاب هان.
۴ علاوه‌بر ابیات فوق سه بیت دیگر هم در چاپ قزوینی وجود دارد که دو بیت نخستین آن در نسخهٔ موزهٔ ملی‌دهلی نیز مندرج است:

ای غایب از نظرکه شدی همنشین دل — میگویمت دعا و ثنا می‌فرستمت
در روی خود تفرج صنع خدای کن — کآیینهٔ خدای نما می‌فرستمت
تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند — قول و غزل بساز و نوا می‌فرستمت

در نسخهٔ ستایشگر این بیت هم دیده می‌شود:

هردم غمی فرست مرا و بگو بناز — کین تحفه‌ازبرای خدا می‌فرستمت

۷

ساقیا آمدن عید مبارک بادت
وآن مواعید که کردی مرواد[1] از یادت

در شگفتم که درین مدت ایام فراق
برگرفتی ز حریفان دل و دل میدادت

برسان بندگی دختر رز گو بدرآی
که دم و همت[2] ما کرد ز بند آزادت

شادی مجلسیان در قدم و مقدم[3] تست
جای غم باد هر[4] آن دل که نخواهد شادت

شکر ایزد که ازین باد خزان[5] رخنه نیافت
بوستان سمن و سرو وگل و شمشادت

چشم بد دور کزین تفرقه خوش[6] بازآورد
طالع نامور و دولت مادرزادت

حافظ از دست مده صحبت[7] این کشتی نوح
ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: مراواد.
۲ ستایشکر، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قدسی: دم همت.
۳ موزهٔ ملی دهلی: در قدم خرم؛ ستایشکر: در قدح فرخ.
۴ قزوینی: مر.
۵ قزوینی، پژمان و انجوی: ز تاراج خزان؛ جلالی نائینی و ستایشکر: مطابق متن.
۶ قزوینی: کز آن تفرقه‌ات؛ ستایشکر: کز آن تفرقه خوش.
۷ ستایشکر: مده دامن؛ قزوینی: مده دولت.

۹

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار[۱] نه آن میکند که بتوان گفت
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتیست که از روزگار هجران گفت
نشان یار سفرکرده از که پرسم راست[۲]
که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت
فغان از[۳] آن مه نامهربان دشمن دوست[۴]
که ترك[۵] صحبت یاران خود چه آسان گفت
من و مقام رضا بعد ازین و جور[۶] رقیب
که‌دل بدرد تو خوکرد وترك درمان گفت[۷]
گره بباد مزن ور[۸] چه بر مراد وزد[۹]
که این سخن بمثل باد با سلیمان[۱۰] گفت
مزن ز چون و چرا دم که بندهٔ مقبل
قبول کرد بجان هر سخن‌که جانان گفت[۱۱]
بمهلتی[۱۲]که سپهرت دهد ز راه مرو
ترا که‌گفت‌که این زال ترك دستان گفت

۱ خانلری: دوست.
۲ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: باز.
۳ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری، پژمان و انجوی: فغان که.
۴ قزوینی: مهر گسل؛ ستایشگر: به بین که آن مه نامهربان مهرگسل.
۵ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: بترك.
۶ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قزوینی: شکر.
۷ چاپ خانلری این بیت را ندارد.
۸ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری و انجوی: گرچه.
۹ قزوینی: رود.
۱۰ خانلری: باد سلیمان.
۱۱ این بیت نیز در چاپ خانلری وجود ندارد. ستایشگر: قبول کرد بدل...
۱۲ ستایشگر: بعشوهٔ.

[ورق ۵۵ ب]

که گفت حافظ از اندیشهٔ تو بازآمد
من این نگفته‌ام آنکس[۱۲] که گفت بهتان گفت[۱۳]

۱۲ موزهٔ ملی دهلی: من این نگفتم و هرکس....
۱۳ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ خانلری و قزوینی این بیت نیز ثبت است:
غم کهن بمی سالخورده دفع کنید — که تخم خوش دلی اینست پیر دهقان* گفت
* موزهٔ ملی دهلی: اینست و پیر کنعان؛ خانلری: اینست که پیر دهقان.

۱۰

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت
آری باتفاق جهان می‌توان گرفت
افشای راز خلوتیان[1] خواست کرد شمع
شکر خدا که سر[2] دلش در زبان گرفت
آسوده در[3] کنار چو پرگار می‌شدم
دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت
آن‌روز عشق[4] ساغر می خرمنم بسوخت
کاتش زعکس‌عارض‌ساقی در[5]آن گرفت
زین آتش نهفته که در سینهٔ منست
خورشید شعله‌ایست‌که در[6]آسمان گرفت
میخواست‌گل‌که‌دم‌زند از رنگ و بوی‌او[7]
از غیرت[8] صبا نفسش در دهان گرفت
بر برگ‌گل بخون شقایق نوشته‌اند
کآنکس‌که‌پخته‌شد می‌چون‌ارغوان گرفت
می‌خور که هرکه آخر کار جهان بدید
از غم سبك برآمد و رطل گران گرفت
خواهم شدن بکوی مغان آستین فشان
زین فتنها که دامن آخر زمان گرفت

---

۱ خانلری: خلوت ما.
۲ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: راز دلش؛ ستایشگر: سوز دلش.
۳ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، قزوینی وانجوی: برکنار.
۴ قزوینی و انجوی: شوق.
۵ خانلری: بر.
۶ موزهٔ ملی دهلی: بر.
۷ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: دوست؛ خانلری: تو؛ ستایشگر: خود.
۸ خانلری: از غیرتش صبا؛ موزهٔ ملی دهلی: وز غیرتش...

حافظ چـو آب لطف ز نظم تـو میچکد
حاسد چگونه نکته تـواند برآن گرفت[۹]

۹ در چاپ خانلری مقطع غزل بشرح زیر است:
فرصت‌نگر که فتنه چو در عالم اوفتاد حافظ بجام می زد و از غم کران گرفت
درنسخهٔ ستایشگر این بیت بدین شرحست اما مقطع غزل نیست:
فرصت نگر که فتنه چو در عالم اوفتاد زاهد بجام می زد و از غم کران‌گرفت
مصراع دوم این بیت در چاپ انجوی چنین است: عارف بجام می زد و رطل کران‌گرفت.
این غزل در چاپ قدسی ۱۳ بیت، در طبع انجوی و نسخهٔ جلالی نائینی ۱۲، در نسخهٔ پرتو علوی ۱۱ ودر نسخهٔ خطی موزهٔ ملی‌دهلی وستایشگر وچاپ قزوینی و خانلری ۱۰ بیت دارد.

۷

ساقی بیا که یار ز رخ[۱] پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز درگرفت
آن‌شمع سرگرفته‌چوگل[۲] چهره برفروخت
وین پیر سالخورده جوانی ز سر گرفت
زنهار از آن[۳] عبارت شیرین دلفریب
گویی‌که پستهٔ[۴] تو سخن در شکر گرفت
آن جلوه کرد باده که تقوی ز ره ببرد[۵]
وآن‌لطف‌کرد دوست‌که‌دشمن حذر گرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت
هرسروقدکه‌بر[۶]خور ومه[۷]حسن‌می‌فروخت
چون تو درآمدی پی‌کاری دگر گرفت
حافظ تو این دعا[۸] زکه آموختی‌که‌بخت[۹]
تعویذ کرد[۱۰] شعر ترا و بزر گرفت[۱۱]

---

۱ اصل: «پرده ز رخ» تصحیح متن باتوجه به وزن شعر و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بعمل آمده است.
۲ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: دگر چهره.
۳ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: ازین.
۴ موزهٔ ملی دهلی: گویی که خندهٔ.
۵ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و قدسی: آن عشوه داد عشق که مفتی ز ره برفت.
۶ اصل: «در»، در غالب نسخ «بر» ضبط شده است و مناسبتر است.
۷ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و غالب نسخ: برمه و خور؛ ستایشگر: بر مه و خورشید میفروخت.
۸ قزوینی: سخن.
۹ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، پژمان وانجوی: که یار.
۱۰ موزهٔ ملی‌دهلی: تعویذ ساخت.
۱۱ در نسخهٔ ستایشگر و در چاپ قزوینی، قدسی و انجوی این بیت نیز آمده است:
زین قصه هفت گنبد افلاك پر صداست کوته‌نظر ببین که سخن مختصر گرفت

۷

دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت
بشکست عهد و از غم ما[1] هیچ غم نداشت

[ورق ۵۶ الف] یارب مگیرش ارچه[2] دل چون کبوترم
افکند وکشت وعزت[3] صید حرم نداشت

برمن جفا ز بخت من[4] آمد وگرنه یار
حاشا که رسم لطف و طریق کرم نداشت

با این همه هرآنك نه خواری ازو کشید[5]
هرجا که رفت هیچکسش محترم نداشت

ساقی بیار باده و با مدعی[6] بگو
کانکار[7] ما مکن که چنین جام جم نداشت

هر راه رو که ره بحریم حرم[8] نبرد[9]
مسکین برید وادی و ره درحرم نداشت

حافظ ببر تو گوی سعادت[10] که مدعی
هیچش هنر نبود وخبر[11] نیز هم نداشت

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: عهد وز غم؛ خانلری: عهد ما و از آن.
۲ خانلری: یارب مگیر اگرچه.
۳ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: حرمت.
۴ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: بخت بد.
۵ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: نه‌خواری کشید ازو؛ خانلری: نخواری کشید ازو.
۶ قزوینی: محتسب؛ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: مدعی بگوی.
۷ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و خانلری: انکار.
۸ ستایشگر و قزوینی: حریم درش.
۹ خانلری: هر راهبر که ره بحریم درش نبرد؛ موزهٔ ملی دهلی: هر ره‌روی که ره بحریم درش نبرد.
۱۰ قزوینی: فصاحت:
۱۱ خانلری: خبر نبود و هنر.

۸

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
واندرآن برگ ونوا خوش[۱] نالهای زار داشت
گفتمش در عین وصلی نالهای زار[۲] چیست
گفت ما را جلوهٔ معشوقه[۳] دراین کار داشت
یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض
پادشاهی کامران بود از گدایان[۴] عار داشت
درنمیگیرد نیاز ما و ناز و حسن دوست[۵]
خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت
خیز تا بر کلك آن نقاش جان افشان کنیم
کین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
گر مرید راه عشقی ترك[۶] بدنامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانهٔ خمار داشت
وقت آن شیرین قلندر[۷] خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملك در حلقهٔ زنار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن[۸] حوری سرشت
شیوهٔ جنات تجری تحتهاالانهار داشت

۱ خانلری: بس.
۲ ستایشگر، موزهٔ ملیّ دهلی، قزوینی، پژمان و انجوی: وصل این ناله و فریاد چیست؛ خانلری: وصلی ناله و فریاد چیست.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: جلوهٔ معشوق؛ خانلری: شیوهٔ معشوق.
۴ قزوینی، و خانلری: گدایی؛ ستایشگر: پادشاه کامران...
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پژمان: نیاز و ناز ما با حسن دوست؛ خانلری: نیاز و ناز ما با خوی دوست؛ قدسی و انجوی: نیاز و عجز ما؛ جلالی نائینی: برنمی‌تابد نیاز وناز ما؛ ستایشگر: نیاز وسوز ما با حسن دوست.
۶ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی وخانلری: فکر؛ ستایشگر: گر مریدی راه عشقی فکر.
۷ خانلری: صوفی قلندر.
۸ خانلری: زیر بام آن بت.

۸

خمی‌که‌ابروی شوخ تو درکمان انداخت
بقصد خون[1] من زار ناتوان انداخت
نبود نقش دو عالم‌که نقش رویت[2] بود
زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت
کنون بآب می لعل خرقه می‌شویم
نصیبهٔ ازل از خود نمی‌توان انداخت
من از ورع می و مطرب ندیدمی هرگز[3]
هوای مغ بچگانم درین وآن[4] انداخت
شراب خورده وخوی‌کرده‌کی شدی‌بچمن[5]
که آب روی توآتش در ارغوان انداخت
بنفشه طرهٔ مفتول را[6] گره میزد
صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
ز شرم آنك بروی تو نسبتش کردند[7] [ورق ۵۶ ب]
سمن[8] بدست صبا خاك در دهان انداخت
مگر گشایش حافظ درین خرابی بود
که قسمت[9] ازلش در می مغان انداخت[10]

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، انجوی و جلالی نائینی: جان؛ پرتو: مطابق متن.
۲ موزهٔ ملی دهلی: نبود رنگ دو عالم که نقش الفت؛ قزوینی، پژمان، ستایشگروانجوی: که رنگ الفت.
۳ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و پژمان: ندیدمی زین پیش.
۴ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و انجوی: دراین و آن. اصل: «درین میان» که برای احتراز از تکرار قافیهٔ غزل اصلاح شده است.
۵ قزوینی: میروی بچمن.
۶ قزوینی: مفتول خود؛ موزهٔ ملی دهلی: مفتون خود؛ ستایشگر: غنچهٔ مفتون خود.
۷ قزوینی و پژمان: کردم؛ ستایشگر: ز شرم آنکه بگل نسبت رخت کردند.
۸ ستایشگر: چمن.
۹ موزهٔ ملی دهلی: بخشش.
۱۰ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وستایشگر و چاپ قزوینی این سه بیت نیز وجود دارد:

بیك کرشمه‌که نرگس بخودفروشی‌کرد — فریب چشم تو صد فتنه درجهان انداخت
بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم — چو از دهان توام غنچه درگمان انداخت
جهان بکام‌من اکنون شود که دور زمان — مرا به بندگی خواجهٔ جهان انداخت

۷

صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت
نازکم‌کن‌که درین‌باغ‌بسی چون‌تو شکفت
گل بخندید کـه از راست نرنجیم ولی
هیچ عـاشق سخن سخت بمعشوق نگفت
تا ابـد بـوی محبت بمشامش نـرسد
هرکه خاك در میخانه برخسار[1] نرفت[2]
گر طمع داری ازین[3] جام مرصع می لعل
در و یاقوت[4] بنوك مـژه‌ات بایـد سفت
گفتم ای مسند جم جـام جهان‌بینت کو
گفت افسوس‌که آن دولت بیدار بخفت[5]
سخن عشق نـه آنست که آیـد بزبـان
ساقیا می ده وکوتاه‌کن این‌گفت وشنفت
اشك حافظ خرد و صبر بدریا انداخت
چکنـد سوز غـم عشق نیارست نهفت

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و انجوی: برخساره.
۲ نسخهٔ اصل: برفت.
۳ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و انجوی: ازآن.
۴ ستایشگر و قزوینی: ای‌بسا در که.
۵ قبل ازین بیت در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی وستایشگر و چاپ قزوینی بیت زیرین نیز آمده است:
در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا   زلف سنبـل بنسیم سحری می‌آشفت

۷

منم که گوشهٔ میخانه خانقاه منست
دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست

گرم ترانهٔ چنگ صبوح نیست چه باك
نوای من بسحرگاه[۱] عذرخواه منست

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله
گدای خاك در دوست پادشاه منست

غرض ز مسجد ومیخانه‌ام وصال‌شماست
جز این خیال ندارم خدا گواه منست

از آن زمان که بدین[۲] آستان نهادم پای[۳]
فراز مسند خورشید بارگاه[٤] منست

مگر بتیغ اجل خیمه برکنم ورنی
رمیدن از در دولت نه رسم و راه منست

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ
تو بر[٥] طریق ادب باش وگو[٦] گناه منست

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری و جلالی نائینی: سحر آه؛ پرتو: مطابق متن.
۲ قزوینی و خانلری: برآن؛ موزهٔ ملی دهلی: براین.
۳ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، جلالی نائینی و پرتو: روی؛ خانلری: رو؛ ستایشگر: که نهادم برآستان تو روی.
۴ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: تکیه‌گاه؛ ستایشگر: مسند جمشید تکیه‌گاه.
۵ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری؛ تو در.
۶ قزوینی: باش گو؛ خانلری: تو در طریق کوش گو؛ موزهٔ ملی دهلی: ادب کوش گو؛ ستایشگر:: کوش و گو.

۱۰

روضهٔ خلد برین صحبت[۱] درویشانست
مایهٔ محتشمی خدمت درویشانست
گنج عزت[۲] که طلسمات عجایب دارد
فتح آن در نظر حشمت[۳] درویشانست
قصرفردوس‌که رضوانش بدربانی رفت
منظری از چمن نکهت[۴] درویشانست
آنچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه [ورق ۵۷ الف]
کیمیاییست که در صحبت درویشانست
از کران تا بکران لشکر ظلمست ولی
از ازل تا باید فرصت درویشانست
دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال
بی‌تکلف بشنو دولت[۵] درویشانست
ای‌توانگر مفروش‌این‌همه نخوت‌که ترا[۶]
سر و زر در کنف همت درویشانست
روی مقصود[۷] که شاهان بدعا می‌طلبند
مظهرش آینهٔ طلعت درویشانست

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی، پژمان، جلالی نائینی و پرتو: خلوت
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: عزلت. ظاهراً این ضبط مناسبتر است.
۳ قزوینی و ستایشگر: رحمت؛ جلالی نائینی: همت؛ موزهٔ ملی دهلی: فتح بابش نظر رحمت...
۴ قزوینی و ستایشگر: نزهت؛ موزهٔ ملی دهلی: تربت.
۵ اصل: «صحبت»، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، جلالی نائینی، ستایشگر و پرتو: دولت. هرچند «صحبت» هم فاقد معنی نیست اما با توجه به مصراع اول بیت وتکرار قافیه درغزل «دولت» مناسبتر خواهد بود.
۶ موزهٔ ملی دهلی: تراست.
۷ موزهٔ ملی دهلی: مطلوب.

بندهٔ آصف عهدم کـه درین سلطنتش[۸]
صورت خواجگی و سیرت درویشانست
حافظ اینجا بادب باش که سلطانی ملك
همه از بنـدگی حضرت درویشانست[۹]

۸ در جامع نسخ حافظ و نسخهٔ خطی ستایشگر نیز چنین است اما در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی بدین صورت است: من غلام نظر آصف عهدم کورا.

۹ مقطع غزل با آنچه در جامع نسخ حافظ آمده برابرست اما در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی، پژمان و انجوی با اندك اختلاف بدین‌گونه‌است:

حافظ ار آب حیات ابـدی* میخواهی منبعش خـاك در خلوت درویشانست

* قزوینی: ازلی.

بیت مقطع در نسخهٔ ستایشگر مقطع غزل نیست و بدین‌گونه می‌باشد:

ای دل آنجا بادب باش که سلطانی ملك فـی‌الحقیقـه سبب حـرمت درویشانست

علاوه‌براین در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی سه بیت دیگر هم بدین شرح وجود دارد:

آنکه پیشش بنهد تاج تکبر خورشید کبریائیست که در حشمت درویشانست
خسروان قبلهٔ حـاجـات جهـانند ولـی سببش بنـدگـی حضرت درویشانست
گنج قارون‌که فرو می‌شود ازقهر هنوز خوانده‌باشی‌که‌هم از غیرت درویشانست

موزهٔ ملی دهلی: قبلهٔ حاجات دعایند.
موزهٔ ملی دهلی: گنج قارون [که] فرو میرود از قهر هنوز.

۶

سر ارادت مـا وآستـان حضرت دوست
که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست
نظیر دوست ندیدم اگر چه از مه و مهر
نهـادم آینهـا را[۱] مقابـل رخ دوست
صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهـد[۲]
که‌چون‌شکنج‌ورقها[ی‌غنچه][۳]تو بر توست[۴]
نه من سبوکش این دیر رند سوز شدم[۵]
بسا سراکه درین‌راه [ ][۶] خاك سبوست
مگر تو شانه زدی زلف عنبر افشانـرا
که بادغالیه سایست[۷] وخاك عنبربوست[۸]
نثار روی تو هر برگ‌گل‌که در چمنست
فدای قد تو هر سروبن‌که برلب جوست[۹]

۱ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان، جلالی نائینی و ستایشگر: آینـه‌ها در برابر؛ قزوینی و پرتو: آینه‌ها در مقابل.
۲ موزهٔ ملی دهلی: صبا ز حال دل ما بگو چه شرح دهد؛ ستایشگر: صبا ز حال دل ما چه شرح خواهد داد.
۳ نسخهٔ‌اصل: ورقهاش (بحذف غنچه)، و برای اکمال معنی از نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی افزوده شده است.
۴ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی جای مصراع دوم این‌بیت بامصراع دوم بیت پنجم عوض شده است.
۵ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: رند سوزم و بس.
۶ چنین است در اصل؛ قزوینی: کارخانه سنگ و سبوست؛ پژمان و جامع نسخ: کارخانه خاك سبوست؛ انجوی: آستانه سنگ و سبوست؛ موزهٔ ملی دهلی: آستانه سنگ سبوست؛ ستایشگر: بسا سری که درین کارخانه سنگ و سبوست؛ پرتو: بسا سر است درین کارخانه سنگ سبوست؛ جلالی نائینی: بسا سران که درین آستانه سنگ سبوست. و به هرحال کلمه‌ای از متن افتاده است. شاید بتوان یکی از کلمات: «دور، تنگ، صعب، سخت» را بجای کلمهٔ افتاده گذاشت.
۷ قزوینی: غالیه‌سا گشت.
۸ رجوع کنید به پاورقی شمارهٔ ۴ همین صفحه.
۹ در نسخهٔ اصل پس از این بیت، سه بیت از غزلی دیگر آمده است؛ رجوع کنید به غزل بعد (شمارهٔ ۵۴). ←

۳*

کجا بچشم ببینم خیال منظر دوست
زحسرت قد وبالای چون‌صنوبر دوست[1]
اگر چه دوست بچیزی نمی‌خرد ما را
بعالمی نفروشیم مویی از سر دوست
چه باشد ار شود از بند غم دلت آزاد
چوهست حافظ خوش‌خوان غلام‌وچاکردوست

→ در نسخهٔ قزوینی این غزل دارای نه بیت است و سه بیت دیگر باین صورت می‌باشد:

زبان ناطقه در وصف شوق نالانست — چه جای کلك‌بریده زبان بیهده‌گوست
رخ تو دردلم آمد مراد خواهم یافت — چرا که حال نکو در قفای فال‌نکوست
نه‌این‌زمان دل حافظ درآتش‌هوس‌است — که داغدار ازل همچو لالهٔ خودروست

* سه بیت فوق ـ که بخشی از غزل مستقل است ـ در نسخهٔ اصل ذیل غزل پیش (شمارهٔ ۵۳) نوشته شده است و چنین بنظر می‌رسد که نسخهٔ منقول عنه ناقص بوده و کاتب نسخهٔ اصل متوجه آن نشده و ابیات غزل جداگانه را ذیل همان غزل که آخرش افتادگی داشته درج نموده است و به‌هرحال اشتباه از کاتب است. تمام این غزل از روی نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی ذیلا نقل می‌شود:

صبا اگر گذری افتدت بکشور دوست — بیار تحفهٔ[2] از گیسوی معنبر دوست
بجان او که بشکرانه جان برافشانم — اگر بسوی من‌آری پیامی از بر دوست
وگرچنانچه[3] در آن حضرتت نباشد بار — برای دیده بیاور غباری از در دوست
من گدا و تمنای وصل او هیهات — مگر بخواب به‌بینم جمال و منظر دوست
دل صنوبریم همچو بید لرزانست — ز حسرت قد وبالای چون صنوبر دوست
اگرچه دوست بچیزی نمیخرد ما را — بعالمی نفروشیم مویی از سر دوست
چه عذرهای سگ‌کوی او توانم خواست — شبی اگر نتوانیم بود بس در دوست[4]
چه باشد ار شود از بند غم دلش آزاد — چوهست‌حافظ‌مسکین غلام وچاکر دوست

۱ هریك از دو مصراع این بیت در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی وسایر نسخ خطی و چاپی که بنظر رسید مصراع دوم از بیتی جداگانه است. رجوع کنید به ابیات چهارم و پنجم غزل منقول از نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی.
۲ قزوینی: نفحهٔ.
۳ قزوینی: چنانکه.
۴ این بیت در چاپ قزوینی نیست.

۱۱

بیا که قصر امـل سخت سست بنیادست
بیار باده کـه ایـام عمر[1] بـربـادست
غـلام همت آنم کـه زیر چـرخ کبـود
ز هرچـه رنگ تعلـق پذیرد آزادست
چگویمت که بمیخانه دوش مست شراب[2]
سروش عـالم غیبم چـه مـژدها دادست
که ای بلنـدنظر شاهبـاز سدره نشین
نشیمن تو نـه این کنج محنت آبادست
تـرا ز کنگـرهٔ عرش میزنند صفیـر[3] [ورق ۵۷ ب]
ندانمت کـه درین دامگـه چه افتادست
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر[4]
کـه این حدیث ز پیر طـریقتم یادست
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد[5]
که این عجوزه[6] عروس هـزار دامادست
غم جهـان مخور و پند من مبر از یـاد
که این لطیفهٔ عشقم ز رەروی یادست[7]
رضا بداده بده وز جبین گـره بگشای[8]
که بـر من و تـو در اختیار نگشادست

۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری و ستایشگر: بنیاد عمر.
۲ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: مست و خراب؛ ستایشگر: مست خراب.
۳ خانلری: نفیر.
۴ اصل: آور.
۵ ستایشگر: جهان عشوەفروش.
۶ خانلری: آن عجوزه؛ قزوینی: این عجوز.
۷ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ خانلری نیست؛ ستایشگر: که این لطیفه مرا هم ز رهروی یادست. انجوی: لطیفهٔ نغزم...
۸ موزهٔ ملی دهلی: بگشا.

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل
بنال بلبل عاشق[۹] چه[۱۰] جای فریادست
حسد چه میبری ای سست‌نظم برحافظ
قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

۹ قزوینی و ستایشگر: بلبل بیدل.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، قزوینی و خانلری: که.

۷

برو بکار خود ای واعظ این‌چه‌فریادست
مرا فتاد دل از ره[۱] ترا چه افتادست
بکام تا نرساند مرا لبش چون نای[۲]
نصیحت همه عالم بگوش من بادست
میان او که خدا آفریده است از هیچ
دقیقه‌ایست که هیچ آفریده نگشادست
گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست
اسیر بند[۳] تو از هر دو عالم آزادست
اگرچه مستی عشقم خراب کرد ولی
اساس مستی[۴] من زان خراب آبادست
دلا منال ز بیداد و جور یار که یار
ترا نصیب همین‌کرده‌است واین‌دادست[۵]
برو فسانه مگو و فسون مخوان[۶] حافظ
کزین فسانه و افسون مرا بسی یادست[۷]

---

۱ انجوی: کف.
۲ نسخهٔ اصل: بکام تا نرسد لب من از لبش چون نای.
۳ قزوینی: عشق.
۴ قزوینی و پرتو و جلالی نائینی: هستی؛ ستایشگر: بیا که مستی من.
۵ قزوینی: همین کرد واین ازآن دادست؛ موزهٔ ملی دهلی: همین‌داده است واین‌دادست؛ ستایشگر: ترا نصیبه همین کرده است و....
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: برو فسانه مخوان و فسون مدم حافظ.
۷ موزهٔ ملی دهلی: که این فسانه و افسون بنزد او بادست؛ جلالی نائینی: .... مرا بسی دادست.

۱۱

گل‌در بر و می درکف ومعشوقه[۱] بکامست
سلطان جهانم بچنین روز غلامست
گو شمع میارید درین جمع که امشب
در مجلس ما ماه رخ یار[۲] تمامست
در مذهب ما باده حلالست ولیکن
بی‌روی تو ای سرو گلندام[۳] حرامست
در مجلس ما عطر میامیز که جانرا[۴]
هرلحظه‌زگیسوی‌تو[۵] خوش‌بوی مشامست
گوشم همه بر قول نی و نغمهٔ چنگست
چشمم همه بر لعل لب وگردش جامست
از چاشنی قند مگو هیچ و ز شکر[۶]
زان روکه مرا در[۷] لب شیرین توکامست
[ورق ۵۸ الف] تا گنج غمت در دل ویرانه مقیمست
همواره مرا کنج[۸] خرابات مقامست
از ننگ چه‌گویی[۹]که مرا نام ز ننگست
وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نامست

۱ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قزوینی: معشوق.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و پژمان: دوست.
۳ موزهٔ ملی دهلی: بی‌نرگس مخمور دلارام، پرتو: بی‌نرگس مخمور گلندام.
۴ قزوینی: ما را؛ ستایشگر: عطر میارید که جانرا.
۵ موزهٔ ملی دهلی: هردم ز سر زلف تو؛ ستایشگر: از حلقهٔ گیسوی تو.
۶ ستایشگر: قند مگویید و ز شکر.
۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، ستایشگر و انجوی: از لب؛ قدسی و پرتو: بالب.
۸ موزهٔ ملی دهلی: پیوسته مرا کنج؛ قزوینی: کوی.
۹ ستایشگر: چه پرسی.

میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز
وآنکس که چنین[10] نیست درین شهر کدامست

با محتسبم عیب مگویید که او نیز
پیوسته چوما در طلب عیش[11] مدامست

حافظ منشین بی‌می و معشوق زمانی
کایام گل و یاسمن و عید صیامست

۱۰ قزوینی، پژمان، قدسی، ستایشگر، انجوی و جلالی نائینی: چو ما.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی: چو من در طلب شرب: ستایشگر: چو ما در طلب شرب.

۹

ما را ز خیال تو چه پروای شرابست
خم‌گو سر خود گیر که خمخانه خرابست
گر خمر بهشتست بریزید که بی‌دوست
هر شربت عذبم کـه دهی عین عذابست
افسوس که شد دلبر و در دیدهٔ گریـان
تحریر خیال و خط ونقشش بسرابست[۱]
بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بـود
از[۲] سیل دمادم که درین منزل خوابست
معشوقه[۳] عیان میگذرد بـر تـو ولیکن
اغیار همـی بیند[۴] از آن بسته نقابست
گل بر رخ رنگین تو تابرگ وعرق[۵] دید
در آتش رشك[۶] از غم دل غرق گلابست
راه تو چه راهیستکـه از غایت تعظیم
دریـای محیط فلکش عیـن سرابست[۷]
در کنـج دمـاغم مطلب جـای نصیحت
کین‌حجره[۸] پراز زمزمهٔ چنگ وربابست
حافظ چه‌شد ار عاشق ورندست‌ونظرباز
بس طـور عجب لازم ایـام شبـابست

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، پژمان، قزوینی، انجوی، ستایشگر و پرتو: تحریر خیال خط او نقش بر آبست؛ جلالی نائینی: تحریر خیال رخ تو.
۲ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی و ستایشگر: زین.
۳ قزوینی: معشوق.
۴ جلالی نائینی: اغیار نمی‌بینند.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی و ستایشگر: تا لطف عرق.
۶ قزوینی: آتش شوق، موزهٔ ملی دهلی: آتش اشك.
۷ ستایشگر: فلکش همچو حبابست؛ پرتو: فلکش عین حبابست.
این بیت در چاپ قزوینی نیامده ولی بجای آن بیتی دیگر بدینگونه ثبت است:
سبزست در و دشت بیـا تا نگذاریم   دست از سر آبی که جهان جمله سرابست
۸ قزویی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: گوشه؛ پرتو: گوش.

۷

کنون که در[1] کف گل جام بادهٔ صافست
بصد هزار زبـان بلبلش در اوصافست
بخواه دفتـر اشعار و راه صحرا گیـر
چه وقت مدرسه و بحث‌کشف کشافست[2]
ببـر ز خلق و ز[3] عنقا قیاس کار بگیـر
که صیت گوشه‌نشینان زقاف تا قافست
فقیه مدرسه دی مست بود و فتـوی داد
کـه می حرام[4] ولی بـه زمال اوقافست
بدرد وصاف تراحکم‌نیست‌خوش‌درکش[5]
که هرچه ساقی ما کـرد[6] عین الطافست
حـدیث مـدعیـان و خیـال هم‌کـاران
همان حکایت زردوز و بـوریـا بافست
خموش‌حافظ واین‌نکته‌های چون زر سرخ [ورق ۵۸ ب]
نگـاه‌دار کـه قـلاب شهـر صرافست[7]

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، خانلری و ستایشگر: بر.
۲ خانلری: کشف و کشافست؛ موزهٔ ملی دهلی: نه وقت مـدرسه و بحث کشف و کشافست؛ ستایشگر: نه وقت....
۳ قزوینی: و چو عنقا.
۴ اصل: (حلال) که براساس نسخه‌های قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، ستایشگر و با توجه به معنی شعر اصلاح گردیده است.
۵ خانلری (در یکجا) و ستایشگر: دم درکش.
۶ انجوی: ریخت؛ خانلری: (در یکجا) داد.
۷ خانلری: (در یکجا) زراقست.

۱۰

خلوت‌گزیده را بتماشا چه حاجت است
چون‌کوی‌دوست‌هست بصحرا چه‌حاجتست

جانا بحاجتی که ترا هست با خدای[۱]
کاخر[۲] دمی بپرس که ما را چه حاجتست

ای پادشاه حسن خدارا بسوختیم
آخر[۳] سؤال کن که گدا را چه‌حاجتست

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت‌کریم تمنا[۴] چه حاجتست[۵]

محتاج‌قصه نیست‌گرت قصدجان[۶] ماست[۷]
چون‌رخت[۸] ازآن تست بیغما چه‌حاجتست

جام جهان‌نماست ضمیر منیر دوست[۹]
اظهار احتیاج خود آنجا چه‌حاجتست

آن شد که بار منت ملاح بردمی
گوهر چو دست داد بدریا چه‌حاجتست

ای عاشق گدا چو لب روح بخش یار
میداندت[۱۰] وظیفه تقاضا چه‌حاجتست

ای مدعی برو که مرا باتو کار نیست
احباب حاضرند باعدا[۱۱] چه‌حاجتست

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
با مدعی نزاع و محاکا[۱۲] چه‌حاجتست

---

۱ قزوینی وستایشکر: خدا.
۲ جلالی نائینی: آخر.
۳ ستایشکر: یکره.
۴ ستایشکر و جلالی نائینی: تقاضا.
۵ چاپ خانلری این بیت را ندارد.
۶ قزوینی: خون.
۷ خانلری: محتاج غمزه نیست که در قصد خون ماست؛ ستایشکر و جلالی نائینی: محتاج جنگ نیست گرت قصد جان ماست.
۸ ستایشکر: ملك.
۹ خانلری: ضمیر منیر تست.
۱۰ جلالی نائینی: می‌بخشدت.
۱۱ جلالی نائینی: بر اعدا.
۱۲ جلالی نائینی: محابا.

۱۱

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست[1]
شمشاد خانه‌پرور من[2] از که کمترست
ای نازنین پسر[3] تو چه مذهب گرفتهٔ
کت خون ما حلال‌تر از شیر مادرست
چون نقش غم ز دور به‌بینی شراب خواه
تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقررست
از آستان پیر مغان سر چرا کشیم[4]
دولت‌درین سرا وگشایش درین[5] درست
در راه ما شکسته دلی می‌خرند و بس
بازار خودفروشی از آن راه دیگرست[6]
دی وعده داد وصلم ودر سر شراب‌داشت
امروز تا چه گوید و بازش چه درسرست
یك‌قصه بیش نیست‌غم‌عشق واین عجب[7]
کز هرکه هست[8] می‌شنوم نا مکررست[9]
شیراز وآب رکنی‌واین باد خوش‌نفس[10]
عیبش مکن‌که خال رخ هفت کشور است

۱ خانلری: سرو صنوبرست.
۲ قزوینی: شمشاد خانه‌پرور ما؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: شمشاد سایه‌پرور ما.
۳ خانلری: نازنین صنم.
۴ خانلری: کشم.
۵ قزوینی: دولت در آن سرا و گشایش در آن درست؛ ستایشگر: دولت درین سرا و سعادت... ؛
۶ چاپ قزوینی این بیت را ندارد. ستایشگر: از آنسوی دیگرست.
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: عشق وین عجب.
۸ قزوینی: کز هر زبان که می‌شنوم؛ خانلری: از هرکسی که میشنوم؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: کز هرکسی که میشنوم.
۹ در نسخهٔ اصل عبارت «تا مکررست» نیز خوانده می‌شود.
۱۰ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: نسیم.

فرقست ازآب[۱۱] خضرکه‌ظلمات‌جای‌اوست
تـا آب[۱۲] ما کـه منبعش الله اکبـرست

مـا آب روی فقر و قنـاعت نمـی‌بریم [ورق ۵۹ الف]
با پادشه بگـوی کـه روزی مقـدرست

حافظ روان چه‌شاخ[۱۳] نباتیست‌کلك تو
کش‌میوه دلپذیرتر[۱۴] از شهد وشکرست

۱۱ ستایشگر: فرقست ز آب.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: با آب ما.
۱۳ قزوینی، پژمان، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: حافظ چـه طرفه شاخ؛ انجوی: طرفه شاخه...
۱۴ موزهٔ ملی دهلی: دلپذیر [تر].

۷

درین زمانه رفیقی که خالی از خللست
صراحی می صاف[1] و سفینهٔ غزلست
جریده رو که گذرگاه عافیت تنگست
پیاله‌گیر که عمر عزیز بی‌بدلست
نه من ز بی‌عملی درجهان ملولم و بس
ملالت علما هم ز علم بی‌عملست
بچشم عقل درین ره‌گذار پرآشوب
جهان وکار جهان‌بی‌ثبات و بی‌محلست[2]
دلم امید فراوان بوصل روی[3] تو داشت
ولی اجل بره عمر ره‌زن املست
بگیر طرهٔ مه چهرهٔ[4] و قصه مخوان
که سعد و نحس ز تأثیر زهره وزحلست
بهیچ دور نخواهید[5] یافت هشیارش
چنین که حافظ ما مست بادهٔ ازلست[6]

۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی و ستایشکر: صراحی می ناب؛ خانلری: صراحی و می صاف.
۲ خانلری:پر خللست.
۳ خانلری: فراوان بروی خوب.
۴ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: مه‌پیکری؛ پرتو: مه‌پارهٔ.
۵ خانلری: بهیچ روی نخواهند؛ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشکر وجلالی نائینی: بهیچ دور نخواهند؛ پرتو: بهیچ دور نخواهند دید هشیاران.
۶ در چاپ انجوی این غزل دو بیت دیگر را نیز بشرح زیر دربر دارد:
ز قسمت ازلی چهرهٔ سیه‌بختان بشست‌وشوی نگردد سفید واین‌مثل‌است
خلل‌پذیر بود هر بنا که می‌بینی مگر بنای محبت که خالی از خلل است

۷

صحن بستان ذوق‌بخش و صحبت یاران خوشست
وقت‌گل‌خوش باد کز وی وقت‌میخواران‌خوشست
از صبا هردم مشام جان ما[۱] خوش می‌شود
آری آری طیب انفاس هواداران[۲] خوشست
ناگشوده گل قبا آهنگ رفتن ساز کرد[۳]
ناله کن بلبل که فریاد[۴] دلفکاران خوشست
مرغ شب‌خوانرا[۵] بشارت باد کاندر راه عشق[۶]
دوست را با نالهٔ شبهای بیداران خوشست
نیست در بازار عالم خوش دلی ور زآنك هست[۷]
شیوهٔ رندی و خوش باشی عیاران خوشست
از زبان سوسن آزاده‌ام آمد بگوش
کاندرین‌دیرکهن‌کار[۸]سبکباران‌خوشست[۹]

---

۱ ستایشگر: جان من.
۲ ستایشگر: جگرخواران.
۳ قزوینی، انجوی و ستایشگر: گل نقاب آهنگ رحلت ساز کرد؛ موزهٔ ملی دهلی: گل نقاب آهنگ رحلت میکند.
۴ قزوینی و ستایشگر: گلبانگ.
۵ قزوینی: خوشخوان.
۶ ستایشگر: باغ عشق.
۷ موزهٔ ملی دهلی: گرچه در بازار دهر از خوشدلی جز نام نیست.
۸ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: حال.
۹ مقطع این غزل در چاپ قزوینی، پژمان و انجوی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وستایشگر چنین است:
حافظا ترك جهان‌گفتن طریق خوشدلیست   تا نپنداری‌که احوال جهانداران خوشست

۷

یارب این شمع دلفروز[1] زکاشانهٔ کیست
جان‌ما سوخت بپرسیدکه جانانهٔ کیست
حـالیا خانه‌برانداز دل و دیـن منست
تاهم‌آغوش‌که می‌باشد[2] وهمخانهٔ کیست
بادهٔ لعل لبش کـز لب مـن دور مبـاد
راح روح‌که وپیمان ده وپیمانهٔ کیست[3]
میدهد هرکسش[4] افسونی و معلوم نشد
کـه دل نازك او مایل افسانـهٔ کیست
یارب آن شاه‌وش ماه‌رخ مهـر فـروز[5] [ورق ۵۹ ب]
در یکتای کـه و گوهر یکدانـهٔ کیست
دولت صحبت این[6] شمـع سعادت پرتو
باز پرسید خدارا کـه بپروانـهٔ کیست
گفتم آه از دل دیوانـهٔ حافظ بـی‌تـو
زیرلب خنده‌زنان‌گفت که دیوانهٔ کیست

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و جلالی نائینی: شمع شب‌افروز.
۲ قزوینی و انجوی: تا در آغوش که می‌خسبد.
۳ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر بسان متن می‌باشد ولی در سایر نسخ خطی و چاپی که بنظر رسید عبارت باین صورت است: «پیمان ده پیمانـه»، و ظاهراً صحیح همین است.
۴ موزهٔ ملی دهلی: هرکس.
۵ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی و ستایشگر: زهره جبین؛ جلالی نائینی: یارب آن حورروش ماهرخ زهره جبین.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: آن.

۸

اگر چه عرض هنر پیش یار بی‌ادبیست
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربیست
پری نهفته رخ و دیو در کرشمهٔ حسن[۱]
بسوخت دیدهٔ حیرت[۲] که این چه بوالعجبیست[۳]
سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرورشد
که کام بخشی او را بهانه بی‌سببیست
درین چمن گل بی‌خار کس نمی‌چیند[٤]
چراغ مصطفوی با[۵] شرار بولهبیست
بنیم جو نخرم طاق خانقاه[٦] و رباط
مراکه مصطبه ایوان و پای خم طنبیست
جمال دختر رز نور چشم ماست مگر
که در نقاب زجاجی و پردهٔ عنبیست[۷]
دوای درد خود[۸] اکنون ازآن مفرح جوی[۹]
که درصراحی چینی وساغر[۱۰] حلبیست[۱۱]
بیار می که چو حافظ مدامم[۱۲] استظهار
بگریهٔ سحری و نیاز نیم شبیست[۱۳]

---

۱ افشار: پری نهفته رخ خویش در کرشمهٔ حسن؛ ستایشگر: پری نهفت رخ.....
۲ قزوینی: دیده ز حیرت: موزهٔ ملی دهلی، افشار، خانلری و ستایشگر: عقل زحیرت.
۳ اصل: بلعجبیست.
۴ قزوینی، خانلری، افشار، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: کس نچید آری.
۵ نسخهٔ اصل: «یا». ۶ موزهٔ ملی دهلی: طاق و خانقاه.
۷ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۸ خانلری و ستایشگر: درد دل. ۹ موزهٔ ملی دهلی: جو.
۱۰ موزهٔ ملی‌دهلی، ستایشگر و خانلری: شیشهٔ.
۱۱ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۱۲ ستایشگر: حافظ هزار؛ افشار: حافظ هزارم.
۱۳ در چاپ قزوینی یك بیت دیگر هم بدین شرح موجود است:
هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه   کنون که مست خرابم صلاح بی‌ادبیست

۷

خوشتر زعیش وصحبت باغ‌وبهار[۱] چیست
ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام‌کار چیست

پیوند عمر بسته بموییست هوش دار
غمخوار خویش باش غم‌کار و بار[۲] چیست

معنی آب زندگی[۳] و روضهٔ ارم
جز طرف جویبار و می‌خوشگوار چیست

مستور و مست هر دو چو از یك قبیله‌اند
ما دل بعشوهٔ که دهیم اختیار چیست

راز درون پرده چه داند فلك خموش
ای مدعی نزاع تو با پرده‌دار چیست

زاهد شراب‌کوثر و حافظ پیاله خواست
تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست[۴]

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: صحبت و باغ؛ پرتو وجلالی نائینی: عیش صحبت باد بهار؛ ضبط چاپ پژمان و قدسی برابر متن است.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشکر: غم روزگار.
۳ اصل: «آب زندگانی».
۴ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشکر و چاپ قزوینی وجود دارد.
سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست
موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی: گرش نیست اعتبار؛ ستایشکر: گرش هست اعتبار.
بیت مذکور در چاپ انجوی باین صورت است.
سهو و خطای بنده چو گیرند اعتبار معنی عفو و رحمت پروردگار چیست

۷

ماهم این هفته نهان گشت[۱] و بچشمم سالیست
حال هجران توچه دانی که چه مشکل حالیست[۲]

[ورق ۶۰ الف] مردم دیده ز لطف رخ او در رخ او
عکس خود دیدو[۳] گمان برد که مشکین خالیست[۴]

میچکد شیر هنوز از لب همچون شکرش[۵]
گرچه در شیوه‌گری هر مژه‌اش قتالیست

ای‌که انگشت نمایی بکرم در همه شهر
وه که درکار[۶] غریبان عجبت اهمالیست

بعد ازینم نبود شایبه در جوهر فرد
که دهان تو درین[۷] نکته خوش استدلالیست

مژده دادند که برما گذری خواهی کرد
نیت خیر مگردان که مبارك فالیست

کوه اندوه فراقت بچه حیلت[۸] بکشد
حافظ خسته‌که‌از ناله تنش[۹] چون نالیست

---

۱ قزوینی و پژمان: ماهم این هفته برون رفت؛ موزهٔملی دهلی وخانلری: ماهم این هفته شد. از شهر.
۲ خانلری: مشکل کاریست.
۳ قزوینی: دید گمان برد.
۴ نسخهٔ اصل: «مشکل حالیست» و تصحیح با توجه به معنی و قافیهٔ شعر و ضبط نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی، خانلری و پژمان صورت گرفته است.
۵ نسخهٔ اصل: شکرت.
۶ موزهٔ ملی دهلی: وه که در حال.
۷ پژمان و خانلری: بدین؛ موزهٔ ملی دهلی: بدان.
۸ پژمان: بچه حالت.
۹ خانلری: دلش.

۷

اگر چه باده فرح‌بخش و باد گلبیزست
ببانگ چنگ مخور [می][1] که محتسب تیزست
صراحیی و حریفی گرت بدست[2] افتد
بعقل نوش[3] که ایام فتنه انگیزست
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خون‌ریزست
ز رنگ باده بشوییم خرقها در اشك[4]
که موسم ورع و روزگار پرهیزست
سپهر بر شده پرویزنیست خون‌افشان[5]
که ریزه‌اش[6] سر کسری و تاج پرویزست
مجوی عیش خوش[7] از دور واژگون[8] سپهر
که صاف این سرخم جمله[9] دردی آمیزست
عراق و پارس[10] گرفتی بشعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریزست

---

۱ کلمهٔ «می» در اصل از قلم افتاده است و باتوجه به نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وقزوینی مصراع تکمیل شده است.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، افشار، ستایشگر و پرتو. بچنگ.
۳ ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: بعقل کوش.
۴ قزوینی و جلالی نائینی: بآب دیده بشوییم خرقها از می؛ پرتو: بآب دیده بشوییم خرقها از اشك؛ افشار: مطابق متن.
۵ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: سپهر پر شده.... ؛ خانلری (یکجا): خون پالای؛ پرتو: سپهر پر شد و پرویزنیست خون افشان.
۶ خانلری و افشار: قطره‌اش.
۷ کلمهٔ «خوش» در متن نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی افتاده است.
۸ قزوینی: بازگون.
۹ در نسخهٔ اصل این کلمه با قلمی دیگر بر بالای سطر افزوده شده است.
۱۰ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، پرتو و جلالی نائینی: فارس.

۹

بنال بلبل اگر با منت سر یاریست
که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست
در آن زمین‌که نسیمی وزد ز طرهٔ دوست
چه جای دم زدن نافهای تاتاریست
بیار باده که رنگین کنیم جامهٔ زرق
که مست جام غروریم و نام هشیاریست
خیال زلف تو پختن نه کار خامانست[۱]
که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست
لطیفه‌ایست نهانی‌که عشق ازآن[۲] خیزد
که نام آن[۳] نه‌لب لعل و خط زنگاریست
جمال‌شخص نه‌چشمست‌وروی‌وعارض‌وخط[۴]
هزار نکته درین کار و بار دلداریست
بآستان[۵] تو مشکل توان رسید آری
عروج بر فلک سروری بدشواریست
[ورق ۶۵ ب] سحر کرشمهٔ وصلش[۶] بخواب می‌دیدم
زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست
دلش بناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاری جاوید در کم‌آزاریست[۷ - ۸]

۱ قزوینی: کار هر خامیست. ۲ قزوینی: ازو. ۳ ستایشگر: نام او.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: و زلف و عارض و خال؛ ستایشگر: زلفست و چشم و عارض و خط.
۵ قزوینی و ستایشگر: برآستان. ۶ قزوینی: چشمت؛ موزهٔ ملی دهلی: چشمش.
۷ اصل: «طلب کاریست»، تصحیح مصراع براساس نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وستایشگر و چاپ قزوینی صورت گرفته است.
۸ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی این بیت نیز وجود دارد:
قلندران حقیقت به نیم‌جو نخرند قبای اطلس آنکس‌که از هنر عاریست
ستایشگر: برهنگان طریقت....

۸

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگری بر تو نخواهند نبشت[۱]
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را کوش[۲]
هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت
ناامیدم مکن از سابقهٔ لطف ازل[۳]
تو پس‌پرده چه‌دانی که که[٤] خوبست و که‌زشت
همه‌کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همه‌جا خانهٔ عشقست چه مسجد چه‌کنشت
سر تسلیم من و خشت در میکده‌ها
مدعی گر نکند فهم سخن[٥] گو سر و خشت
نه من از خلوت[٦] تقوی بدر افتادم و بس
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
گر نهادت همه اینست زهی نیک نهاد
ور سرشتت همه اینست زهی نیک‌سرشت[۷]
حافظا روز اجل گر بکف آری جامی
یکسر از کوی خرابات برو تا[۸] ببهشت

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، فرهاد، فرود و ستایشگر: نوشت.
۲ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگر: باش.
۳ موزهٔ ملی دهلی: روز ازل.
۴ خانلری: چه دانی که چه؛ ستایشگر، فرهاد، فرود و انجوی: تو چه دانی که پس پرده که...
۵ ستایشگر: مدعی فهم سخن گر نکند.
۶ فرود، قزوینی وپژمان وانجوی: پردهٔ؛ موزهٔ ملی دهلی: خانهٔ؛ ستایشگر: من نه ازخلوت.
۷ نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی وچاپ قزوینی، پژمان، انجوی و خانلری این بیت را ندارند.
۸ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، انجوی، فرهاد، فرود و ستایشگر: برندت به بهشت؛ خانلری: روی تا به بهشت.

۷

کنون که میدمد[۱] از بوستان نسیم بهشت
من و شراب فرح‌بخش و یار حورسرشت
گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز
که خیمه سایهٔ ابرست و بزمگه لب‌کشت
چمن حکایت اردیبهشت[۲] میگوید
نه‌عارفست[۳] که نسیه خرید و نقد بهشت[۴]
وفا مجوی زدشمن که پرتوی ندهد
که[۵] شمع صومعه‌افروزی از چراغ کنشت
بمی عمارت دل کن که این جهان خراب
برآن[۶] سرست‌که از خاك ما بسازد خشت
مکن بنامه سیاهی ملامت من مست[۷]
که آگهست‌که تقدیر برسرش چه نوشت
قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ
اگرچه[۸] غرق گناهست میرود ببهشت

---

۱ فرود: می‌وزد.
۲ موزهٔ ملی دهلی: چمن برمز در اردیبهشت؛ فرود: چمن به رمز باردیبهشت.
۳ ادیب برومند، قزوینی، فرود، انجوی، ستایشگر و جلالی نائینی: نه‌عاقلست.
۴ نسخهٔ اصل: «نه عارفست که نقد داد و نسیه بهشت» و تصحیح باتوجه به وزن بیت و بقیاس نسخهٔ قزوینی و اغلب نسخ دیگر صورت گرفته است.
شاید در اصل با توجه به صورت حروف و سقط و پیش وپس‌شدن کلمات عبارت باین تقریب بوده است: «نه عارفست که نسیه بداد و نقد بهشت».
۵ فرود، ادیب برومند، قزوینی، انجوی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: چو؛ جلالی نائینی: مطابق متن.
۶ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: بدان؛ ستایشگر: در آن.
۷ پرتو: مرا بنامه سیاهی مران زکوی امید.
۸ ادیب برومند، قزوینی و انجوی: که گرچه.

۸

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست
منزل آن مه عاشق‌کش عیار کجاست

شب تارست[1] و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا موعد[2] دیدار کجاست

هرکه آمد بجهان نقش خرابی دارد [ورق ۶۱ الف]
در خرابات میپرسید[3] که هشیار کجاست[4]

آنکس است اهل بشارت که اشارت دارد[5]
نکتها هست بسی محرم اسرار کجاست

هر سر موی مرا با تو هزاران[6] کارست
ما کجاییم و ملامت‌گر بدکار[7] کجاست

عقل دیوانه شد آن سلسلهٔ مشکین کو
دل زما[8] گوشه‌گرفت ابروی دلدار کجاست

باده و مطرب و گل[9] جمله مهیاست ولی
عیش بی‌یار مهیا[10] نشود یار کجاست

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج
فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست[11]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: شب تاریك.
۲ موزهٔ ملی دهلی: وعدهٔ.
۳ فرهاد، قزوینی و انجوی: بگویید؛ ستایشگر و پژمان: نپرسند.
۴ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۵ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و ستایشگر: داند.
۶ ستایشگر: فراوان.
۷ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگر: بیکار.
۸ ستایشگر: دل زمن.
۹ قزوینی و پژمان: ساقی و مطرب و می.
۱۰ این کلمه را در اصل «مهنا» نیز می‌توان خواند؛ موزهٔ ملی دهلی: میسر. انجوی: مهنا، و مناسبتر همین است.
۱۱ علاوه‌بر ابیات فوق بیت زیرین نیز در چاپ قزوینی دیده می‌شود:
باز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست

۹

بکوی میکده هر سالکی که ره دانست
دری دگر زدن اندیشهٔ تبه دانست

برآستانهٔ میخانه هر که یافت رهی
ز فیض جام می اسرار خانقه دانست

زمانه افسر رندی نداد جز بکسی
که سرفرازی عالم درین کله دانست

ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب
که شیخ[1] مذهب ما عاقلی گنه دانست

هرآنکه راز دو عالم زخط ساغر[2] خواند
رموز حال جم[3] از نقش خاك ره دانست

دلم ز نرگس ساقی امان نخواست[4] بجان
چرا که شیوهٔ آن ترك دل سیه دانست

ز دست کوکب طالع[5] سحرگهان چشمم
چنان گریست که ناهید[6] دید و مه دانست

حدیث حافظ و ساغر چه میکنی پنهان[7]
چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست

بلند مرتبه شاهی که نه رواق سپهر
نمونهٔ زخم طاق بارگه دانست[8]

---

۱ پرتو: پیر.
۲ پرتو: خط ساقی؛ ستایشگر: نقش دوعالم ز خط ساقی؛ فرود: نقش دوعالم زخط ساغر.
۳ فرهاد، انجوی، قزوینی، ستایشگر و پرتو: جام جم؛ فرود: رموز حالت جم نقش....
۴ در نسخهٔ اصل حرف اول این کلمه بی‌نقطه است؛ فرود: دلم زنرگس ساقی زجان امان میخواست.
۵ اصل: «طالع کوکب» و تصحیح متن باتوجه به معنی عبارت و ضبط نسخه‌های قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، انجوی و ستایشگر صورت گرفته است.
۶ فرود، ستایشگر و پرتو: خورشید.
۷ قزوینی: ساغر که میزند پنهان؛ قدسی: ساغر کشیدن پنهان؛ ستایشگر: ساغر که می‌زنند نهان؛ پرتو: ساغر که می‌کشد پنهان؛ موزهٔ ملی دهلی: ساغر که میکند پنهان؛ فرهاد: حدیث ساغر پنهان که میزند حافظ.
۸ این بیت نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، فرهاد و فرود بااندك اختلاف موجود است:
خوش آن نظر که لب جام و روی ساقی را　　　هلال یکشبه و ماه چارده دانست

۷

عارف[1] از پرتو مــی راز نهانی دانست
گوهر هرکس از آن لعل توانی دانست
قدر[2] مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
[که نه هرکوورقی‌خواند معانی‌دانست][3]
[عرضه کردم دو جهان بردل کارافتاده][4]
بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست
سنگ‌وگل راکند ازیمن‌نظر[5]لعل وعقیق
هرکــه قــدر نفس بــاد یمانی دانست
آن شد اکنون‌که ز ابنای[6] عوام اندیشم
محتسب نیز درین عیش‌نهــانی دانست
لطفش[7] آسایش ما مصلحت وقت نــدید
ورنه از جــانب مــا دل‌نگرانی دانست
حافظ. این‌گوهر منظوم‌که ازطبع‌انگیخت [ورق ۶۱ ب]
اثــر[8] تــربیت آصف ثــانــی دانست[9]

---

۱ قزوینی، خانلری و ستایشگر: «صوفی»؛ ضبط نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و پرتو و چاپ پژمان و نسخهٔ بدل غزل ۷۹ جامع نسخ حافظ با متن برابر است.
۲ موزهٔ ملی دهلی: شرح.
۳ و ۴ این دو مصراع در نسخهٔ اصل وجود ندارد و دو مصراع دیگر خود بیت واحدی را تشکیل می‌دهند، لیکن باتوجه به ناهماهنگی معنوی که میان دو مصراع این بیت مشهود است و نیز باتوجه به ضبط نسخ: قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و سایر نسخ خطی و چاپی که بنظر رسید چنین نتیجه می‌توان گرفت که کاتب هنگام نقل ابیات غزل سهواً این دو مصراع را از قام انداخته است وبنابراین بترتیب مذکور در متن مصراعهای افتاده آورده شده است.
۵ موزهٔ ملی دهلی: یمن نفس.
۶ خانلری و انجوی: ز افسوس؛ پرتو: ز افواه؛ ستایشگر: ز غوغای.
۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: دلبر؛ خانلری: لعلش.
۸ قزوینی: ز اثر؛ ستایشگر: همه از....
۹ دو بیت زیرین نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی با تفاوتی جزیی وجود دارد:

ایکه از دفتر عقــل آیت عشق‌آمــوزی ترسم این نکته بتحقیق نــدانی دانست
می بیاور کــه ننازد بگــل باغ جهــان هرکه غارتگری بــاد خــزانی دانست

۷

مدامم مست میدارد نسیم جعد گیسویت
خرابم میکند هردم فریب چشم جادویت
پس از چندین شکیبائی شبی یارب توان دیدن
که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت
سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم
که جانرا نسخهٔ باشد ز نقش خال[۱] هندویت
توگر خواهی[۲] که جاویدان جهان یکسر بیارایی
صبا را گو که بردارد زمانی برقع از رویت
وگر رسم فنا خواهی که از[۳] عالم براندازی
برافشان[۴] تا فروریزد هزاران جان ز هر مویت
من و باد صبا را گو[۵] دو سرگردان بی‌حاصل
من از افسون چشم مست و او از بوی گیسویت
زهی همت که حافظ راست کز دنیا و از عقبی[۶]
نیامد هیچ در چشمش بجز خاك سر کویت

---

۱ قزوینی: لوح خال.
۲ خانلری: اکر خواهی.
۳ جلالی نائینی: در.
۴ خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و جلالی نائینی: بیفشان؛ انجوی: بیفشان زلف تا ریزد هزاران...
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: من و باد صبا مسکین؛ ستایشگر: من و باد صبا هردو؛ جلالی نائینی: من و باد صبا هریك.
۶ قزوینی و جلالی نائینی: حافظ راست از...؛ موزهٔ ملی دهلی: حافظ راست در دنیی و در عقبی؛ ستایشگر: حافظ را چه در دنیی چه در عقبی.

۹*

آن ترك[1] پری چهره که دوش از بر ما رفت
آیا چه خطا دید[2] که از راه خطا رفت
تا رفت مرا از نظر آن نور[3] جهان بین
کس واقف ما نیست که از دیده چها رفت
بر شمع نرفت از گذر آتش دلسوز[4]
آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت
دور از رخ او[5] دم بدم از چشمهٔ[6] چشمم
سیلاب سرشك آمد و طوفان بلا رفت
از پای فتادیم چو آمد غم هجران[7]
در درد بماندیم چو از دست دوا رفت
دل گفت وصالش بدعا باز توان یافت
عمریست که عمرم همه درکار دعا رفت
احرام چه بندیم چو آن قبله نه آنجاست[8]
در سعی چه کوشیم چو از کعبه[9] صفا رفت
دی گفت طبیب از سر حسرت[10] چو مرا دید
هیهات که رنج تو ز قانون شفا رفت
ای دوست بپرسیدن حافظ قدمی نه
زان پیش که گویند که از دار فنا رفت

* این غزل قبلا نیز یك‌بار با اختلاف کمی درج شده است (ورق ۵۰ ب) رك. غزل شمارهٔ ۱۹.
۱ قبلا: یار.
۲ قبلا: بود.
۳ قبلا، ماه؛ موزهٔ ملی دهلی وستایشگر: چشم.
۴ قبلا، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: آتش دل دوش.
۵ قزوینی و ستایشگر: تو.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گوشهٔ.
۷ موزهٔ ملی دهلی: شب هجران.
۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چو آن کعبه نه اینجاست.
۹ قبلا: قبله؛ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، انجوی و جلالی نائینی: مروه.
۱۰ ستایشگر: حیرت.

۷

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت
ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت رفت

برق عشق‌ار خرمن پشمینه پوشی سوخت سوخت
جور شاهی[۱] کامران گر بر[۲] گدایی رفت رفت

[ورق ۶۲ الف]

گر دلی از غمزهٔ دلدار باری[۳] برد برد
ور[۴] میان جان و جانان ماجرایی رفت رفت

از سخن‌چینان ملامتها[۵] پدید آید ولی
چون[۶] میان همنشینان ناسزایی رفت رفت[۷]

در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت[۸]

عشق‌بازی[۹] را تحمل باید ای دل پای‌دار[۱۰]
گر ملالی بود بود وگر[۱۱] خطایی رفت رفت

عیب حافظ‌گو مکن واعظ‌که رفت از خانقاه
پای آزادان نبندندار[۱۲] بجایی[۱۳] رفت رفت

---

۱ قزوینی، ستایشگر و پرتو: شاه.
۲ خانلری: با. ۳ پرتو: نازی؛ موزهٔ ملی دهلی: بویی.
۴ ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: در؛ در اصل «در» نیز می‌توان خواند.
۵ قزوینی، قدسی و خانلری: ملالتها.
۶ قزوینی: گر.
۷ جلالی نائینی: ماجرایی رفت رفت؛ پرتو: گر ملالی بود بود و گر خطایی رفت رفت؛ موزهٔ ملی دهلی: هرکدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت.
۸ موزهٔ ملی دهلی: چون میان همنشینان ناسزایی رفت رفت، پرتو: چون میان همنشینان ماجرایی...
۹ جلالی نائینی: عشق‌بازان. ۱۰ اصل: پایدار.
۱۱ جلالی نائینی: هرملالی بود بود و هر...
۱۲ اصل: «چون»؛ قزوینی: «گر» که برای اصلاح وزن، کلمهٔ «ار» از نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ انجوی و متن اصلاح شدهٔ خانلری انتخاب شده است.
۱۳ قزوینی و بزمان: پای آزادی چه بندی گر بجایی؛ خانلری: پای آزادان نبندند از جایی؛ موزهٔ ملی دهلی و قدسی: پای آزادی چه بندی ار بجایی؛ ستایشگر: پای آزادان عالم چون ز جایی؛ جلالی نائینی: پای آزادان که بندد هر که جایی.

۱۰

کس نیست که افتادهٔ آن زلف دوتا نیست
در رهگذر کیست که این دام بلا[۱] نیست

روی تو مگر آینهٔ صنع[۲] الهیست
حقاکه چنین‌است ودرین روی و ریا[۳] نیست

زاهد دهدم پند[٤] ز روی تو زهی روی
هیچش ز خدا شرم و ز روی تو حیا نیست[۵]

نرگس طلبد شیوهٔ چشم تو زهی چشم
مسکین خبرش از سرو در دیده ضیا[٦] نیست

بازآی که بی‌روی تو ای شمع دلفروز
در[۷] بزم حریفان اثر نور و صفا نیست

تیمار غریبان اثر ذکر جمیلست
جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست

دی می‌شد و گفتم صنما عهد بجای آر[۸]
گفتا غلطی خواجه درین عهد وفا نیست

چون چشم تو دل می‌برد از گوشه‌نشینان
دنبال[۹] تو بودن گنه از جانب ما نیست[۱۰]

۱ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: که دامی ز بلا؛ ستایشگر: که آن دام بلا.
۲ قزوینی: آینهٔ لطف؛ موزهٔ ملی دهلی: روی تو که آئینهٔ انوار.
۳ پرتو: چنین است در آن روی ریا.
۴ ستایشگر و جلالی نائینی: توبه.
۵ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۶ قزوینی، قدسی، انجوی و ستایشگر: حیا؛ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ حافظ برابر متن «ضیا» ثبت شده است.
۷ پرتو: از.
۸ ستایشگر و جلالی نائینی: بجا آر؛ پرتو: بجا هست.
۹ قزوینی: همراه.
۱۰ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.

گر پیر مغان مرشد من[11] شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست
در صومعهٔ زاهد و در خلوت حافظ[12]
جز گوشهٔ ابروی تو محراب دعا نیست[13]

۱۱ جلالی نائینی: مرشد ما.
۱۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی، پرتو و جلالی نائینی: خلوت صوفی؛ ستایشگر: زاهد و خلوتکه عابد.
۱۳ مقطع غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بیت دیگری است، بعلاوه در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی دو بیت دیگر نیز وجود دارد که در نسخهٔحاضر نیست. این ابیات بدین قرار است:
از بهر خدا زلف میپرای که ما را　　شب نیست که صد عربده با بادصبا نیست
عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت*　　با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست
ای چنگ فرو برده بخون دل حافظ　　فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست
* موزهٔ ملی دهلی: گر نخورد تیر ملامت
علاوه‌براین در نسخهٔ ستایشگر بیتی دیگر نیز موجود است:
گفتن بر خورشید که من چشمهٔ نورم　　دانند بزرگان که سزاوار سها نیست

۹

مردم دیدهٔ ما جز برخت ناظر نیست
دل سرگشتهٔ ما غیر ترا ذاکر نیست
اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد
گرچه‌از خون‌دل‌ریش[1] دمی‌ظاهر[2] نیست
بستهٔ دام قفص[3] باد چو مرغ وحشی
طائر سدره اگر در طلبت طایر نیست
عاشق مفلس اگر قلب دلت[4] کرد نثار
مکنش‌عیب‌که بر نقد[5] روان قادر نیست
عاقبت دست بدان سرو[6] بلندش برسد
هرکرا در طلبت[7] همت او قاصر نیست
[ورق ۶۲ ب] از روان‌بخشی عیسی نزنم پیش تو دم[8]
زآنك‌در روح‌فزایی چولبت ماهر نیست
من که در آتش سودای تو آهی نکشم[9]
کی توان‌گفت‌که‌برداغ‌دلم[10] صابر نیست
روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم
که پریشانی این سلسله را آخر نیست
سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست
کیست‌آنکش‌سرپیوند تو درخاطر نیست

۱ ستایشگر: خویش.
۲ قزوینی، انجوی، قدسی، ستایشگر، پژمان، جلالی نائینی و پرتو: «طاهر»، ولی ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و خلخالی بسان متن است.
۳ قزوینی و انجوی: دام وقفس؛ قدسی: دام‌بلا؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: دام‌قفس.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: دلش.
۵ ستایشگر: قلب.
۶ جلالی نائینی: بدان زلف.
۷ در اصل: «طلب»؛ قزوینی: طلبت؛ جلالی نائینی: هرکه اندر طلبش.
۸ قزوینی: نزنم دم هرگز.
۹ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: آهی نزنم، ستایشگر: آهی نزدم.
۱۰ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، انجوی و پرتو: دلم؛ ستایشگر: چون توان گفت که بردرد دلم. اصل: دلت.

۸

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله‌گاهی نیست

مباش درِ پی آزار و هرچه خواهی کن
که‌در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

زمانه گر بزند[1] آتشم بخرمن عمر
بگو بسوزکه بر من ببرگ‌کاهی[2] نیست

غلام نرگس جماش آن سهی‌سروم[3]
که ازشراب غرورش بکس‌نگاهی نیست

چنین که از همه‌سو دام راه می‌بینم
به از حمایت زلفت[4] مرا پناهی نیست

عنان کشیده رو ای پادشاه‌کشور[5] حسن
که‌نیست‌برسرراهت[6]که‌دادخواهی نیست

عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم[7]
که تیر[8] ما بجز از نالهٔ و آهی نیست

خزینهٔ[9] دل حافظ بزلف و خال مده
که‌کارهای چنین‌حد[10] هرسیاهی نیست[11]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و پرتو: فکند.
۲ ستایشگر: بپر کاهی.
۳ خانلری: سهی قدم.
۴ پرتو: زلفش.
۵ موزهٔ ملی‌دهلی: پادشاه لشکر.
۶ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، ستایشگر و پرتو: بر سر راهی.
۷ موزهٔ ملی دهلی: اگر تو تیغ زنی من سپر بیندازم.
۸ خانلری: که کار؛ موزهٔ ملی دهلی: که تیغ.
۹ خانلری: خزانهٔ.
۱۰ خانلری : کار.
۱۱ بیت‌های سوم، پنجم و ششم این غزل در چاپ خانلری وجود ندارد، اما چاپ قزوینی علاوه‌بر ابیات فوق بیتی دیگر را نیز بدین شرح دربر دارد:

چرا ز کوی خرابات روی برتابم — کزین بهم بجهان هیچ رسم و راهی نیست

در نسخهٔ ستایشگر بیت دیگری هم درین غزل هست:

عقاب جور گشادست بال در همه شهر — کمان گوشه نشینی و تیر آهی نیست

۸

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان این‌همه نیست
از دل و جان شرف صحبت جانان غرضست
همه آنست وگرنه[۱] دل وجان این‌همه نیست
منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش
که‌چوخوش بنگری‌ای[۲] سرو روان این همه نیست
دولت آنست که بی‌خون دل افتد[۳] بکنار
ورنه با سعی وعمل باغ جنان این‌همه نیست
پنج روزی که درین مرحله مهلت داری[۴]
خوش بیاسای[۵] زمانی‌که زمان این‌همه نیست
بر لب بحر فنا منتظریم[۶] ای ساقی
فرصتی‌دان‌که ز لب تا بدهان این‌همه نیست
زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار
که ره از[۷] صومعه تا دیرمغان این‌همه نیست[۸]
نام حافظ رقم نیک[۹] پذیرفت ولی
پیش رندان رقم سود وزیان این‌همه نیست[۱۰]

۱ قزوینی و پرتو و انجوی: غرض اینست وگرنه؛ خانلری: همه آنست وگرنی؛ ستایشگر: همه آنست اگرنه.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بنگری آن؛ پرتو: که اگر بنگری این.
۳ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: آید.
۴ خانلری: یابی؛ ستایشگر: فرصت داری.
۵ ستایشگر: برآسای.
۶ ستایشگر و پرتو: منتظرم.
۷ انجوی و پرتو: که ره؛ ستایشگر: کز ره.
۸ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۹ پرتو: رقم فیض.
۱۰ در نسخه موزهٔ ملی دهلی و در چاپ قزوینی بیت زیرین نیز مذکورست:
دردمندی من سوختهٔ زار و نزار ظاهراً حاجت تقریر و بیان این‌همه‌نیست

۵

[ورق ۶۳ الف] آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون لب خندان دل[۱] خرم بااوست

گرچه شیرین دهنان پادشهانند ولی[۲]
او سلیمان زمانست که خاتم[۳] بااوست

روی خوبست وکمال هنر و گوهر پاك[۴]
لاجرم همت پاکان دو عالم بااوست

باکه این نکته توان‌گفت که آن سنگین دل
کشت ما را و دم عیسی مریم بااوست

حافظ از معتقدانست گرامی دارش
زانکه بخشایش بس روح[۵] مکرم با اوست[۶]

---

۱ خانلری: رخ.
۲ افشار: ولیك.
۳ اصل: «مرهم». ضبط همه نسخ چاپی و خطی که بنظر رسید «خاتم» است، احتمال می‌رود که از طرف کاتب در نقل این کلمه درین مصراع اشتباهی روی داده باشد زیرا که این کلمه در بیتی دیگر - که در چاپ قزوینی و خانلری آمده است - وجود دارد.
۴ ضبط متن با چاپ افشار برابرست؛ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: دامن‌پاك؛ ستایشگر: روی خوبست کمال و هنر و دامن پاك؛ پرتو: روی خوبست کمال هنر دانش پاك.
۵ خانلری وپرتو: بخشایش ارواح؛ ستایشگر: زانکه خاصیت بس‌روح.
۶ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی و افشار مرکب از هفت بیت و در چاپ خانلری مرکب از شش بیت می‌باشد. دو بیت دیگر - که نخستین بیت آن در چاپ خانلری هم وجود دارد بدین قرارست:

خال مشکین که بدان عارض گندم گونست   سرآن دانه که شد رهزن آدم بااوست
موزهٔ ملی دهلی و خانلری: خال شیرین.
دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران   چکنم با دل مجروح که* مرهم با اوست
* موزهٔ ملی دهلی: مجروح چه.

۷

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
که به پیمانه‌کشی[۱] شهره شدم روز الست
من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست
می بده تا دهمت آگهی از سر قضا[۲]
که بروی که شدم عاشق و از[۳] بوی که مست
کمر کوه کمست از کمر مور آنجا[۴]
ناامید از در رحمت مشو ای باده‌پرست
بجز آن نرگس[۵] مستانه که چشمش مرساد
زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست
جان فدای دهنت[۶] باد که در باغ نظر[۷]
چمن آرای جهان خوشتر ازین غنچه نبست
حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد
یعنی از وصل تواش نیست بجز باد بدست[۸]

---

۱ ستایشگر: که به پیمان‌شکنی.
۲ ستایشگر: سرضمیر.
۳ ستایشگر: و بر.
۴ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی و ستایشگر: اینجا.
۵ اصل: «چشمهٔ»، تصحیح متن با توجه به رابطهٔ لفظی و معنوی کلمات و ضبط نسخ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و انجوی صورت گرفته است.
۶ قزوینی: دهنش.
۷ ستایشگر: باغ وجود.
۸ ستایشگر: یعنی از وصل تواش هست کنون باد بدست.

۱۱

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست
هرچه گوید در حق‌ما بعد ازین اکراه نیست[1]
در طریقت هرچه پیش سالك آید خیر اوست
بر[2] صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست[3]
تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند
عرصهٔ شطرنج رندان[4] رامجال شاه نیست
چیست این سقف بلند سادهٔ بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
این‌چه استغناست یارب وین‌چه‌قادرحاکمست[5]
کین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست
صاحب دیوان ما گویی نمی‌داند حساب
کاندرین طغرا نشان حسبةلله نیست
هرچه خواهد گو بگو و هرکه خواهد گو بیا[6]
کبر وناز وحاجب ودربان بدین[7]درگاه نیست
هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست [ورق ۶۳ ب]
ورنه تشریف تو بر بالای‌کس[8] کوتاه نیست

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان، ستایشگر و پرتو: در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست.
۲ قزوینی، انجوی، پژمان و جلالی نائینی: در.
۳ پرتو: از صراط‌المستقیم ای دل کسی آگاه نیست.
۴ پرتو: شاهان.
۵ قزوینی و جلالی نائینی: قادر حکمتست؛ موزهٔ ملی دهلی: این چه قادر حاکمست؛ انجوی: نادر حکمتست.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: هرکه خواهد گوبیا و هرچه خواهد گو بگو (ستایشگر: بگوی)؛ انجوی: هرکه خواهد گوبیا و هرکه خواهد گو برو؛ پرتو: هرکه آمد گو بیا و هرکه گوید گو بگو.
۷ ستایشگر و پرتو: برین؛ جلالی نائینی: گیر ودار حاجب و دربان درین درگاه نیست.
۸ پرتو: ورنه تشریف شما بر قدکس.

بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود
خودفروشان را بکوی می‌فروشان راه نیست

بندهٔ پیر خراباتم که لطفش دایمست
ورنه لطف شیخ و زاهدگاه هست وگاه نیست

حافظ ار بر صدر بنشیند[9] ز عالی‌مشربیست
عاشق دردی‌کش اندر بند مال و جاه نیست

۹ در نسخهٔ خطی ستایشگر و متن حاضر چنین است؛ در نسخهٔ جلالی نائینی و نسخهٔ برتو حرف نخستین این کلمه نقطه ندارد؛ ولی در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و بیشتر نسخ خطی و چاپی که بنظر رسید عبارت «ننشیند» ضبط شده و ظاهراً اصح همین است.

۸

مرحبـا ای پیـك مشتاقان بده پیغام دوست
تا کنم جـان از سر رغبت فدای نـام دوست
واله و شیداست دایم[۱] همچو بلبل در قفص[۲]
طـوطی طبعم ز عشق شکر و بـادام دوست
زلف او دامست و خالش دانـهٔ آن دام[۳] و من
بـر امیـد دانـهٔ افتـاده‌ام در دام دوست
شور مستی[۴] برنگیـرد تـا بصبح روز حشر
هرکه چون من در ازل یك جرعه[۵] خورد از جام دوست[۶]
می نگفتم شمـهٔ[۷] از شرح شوق خـود ولـی[۸]
من نمیخواهم نمودن بیش از این[۹] ابرام دوست[۱۰]
گر دهـد دستم کشم در دیـده همچون توتیا
خاك راهی کو[۱۱] مشرف گردد از اقدام دوست
میل من[۱۲] سوی وصال و قصد او سوی فـراق
ترك کـام خود گرفتم تا برآیـد کام دوست
حافظ اندر درد او می‌سوز و بی‌درمان بساز
زانـك آرامی[۱۲] نـدارد درد بـی‌آرام دوست

۱ ستایشگر: شیداست یارب. ۲ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: قفس.
۳ ستایشگر: آن زلف.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، ستایشگر، انجوی، پژمان، برتو و جلالی نائینی: سر زمستی. ۵ اصل: «جام» قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی: جرعه.
۶ ستایشگر: هرکه چون من از ازل خوردست می از جام دوست.
۷ قزوینی و انجوی: بس نگویم...؛ پرتو: من بگویم...؛ جلالی نائینی: من نوشتم نامهٔ.
۸ قزوینی: شوق خود از آنك.
۹ قزوینی: دردسر باشد نمودن بیش ازین؛ ستایشگر: بعد ازین خواهم نمودن دایماً.
۱۰ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۱۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و پرتو: کان.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی: میل دل.
۱۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگر: درمانی.

۹

دل مـن در هــوای روی فـرخ
شود[1] آشفته همچـون موی فرخ
بجز هندوی زلفش هیچکس نیست
که برخور [با] شد او[2] از روی فرخ
سیاهـی[3] نیکبختست آنك دایـم
بـود همـراه[4] و همزانوی فرخ
شود چون بید لرزان سرو آزاد[5]
اگـر بینـد قـد دلجـوی فرخ
بـده ساقـی شراب ارغـوانـی
بیــاد نـرگس جـادوی فرخ
دوتا شد قامتـم همچون کمـانی
ز غم پیـوسته چون ابروی فرخ
نسیم مشك تاتاری خجـل کـرد
شمیـم زلف عنبـر بـوی فرخ
اگر میـل دل هرکس بجاییست[6]
بـود میـل دل مـن سـوی فرخ
غـلام خـاطر[7] آنم کـه باشد [ورق ۶۴ الف]
چوحافظ چاکر وهندوی[8] فرخ

۱ قزوینی، انجوی و پرتو: بود.
۲ نسخهٔ اصل: «برخور شداو» اصلاح متن براساس جامع نسخ حافظ و نسخهٔ خطی ستایشگر صورت گرفته است. قزوینی، پرتو و جلالی نائینی: بر خوردار شد.
۳ انجوی، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: سیاه.
۴ قزوینی و انجوی: بود همراز.
۵ ستایشگر و پرتو: سروبستان.
۶ ستایشگر: بسوییست.
۷ قزوینی، ستایشگر و جلالی نائینی: غلام همت.
۸ قزوینی و انجوی: بنده و هندوی؛ جلالی نائینی و پرتو: چاکر هندوی.

۷

دیدی ای دل که غم عشق دگربار چه کرد[1]
چون بشد دلبر و با یار وفادار چه‌کرد
آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت
آه[2] از آن مست که با مردم هشیار چه‌کرد
اشك من رنگ شفق یافت ز بی‌مهری یار
طالع بی‌شفقت بین که درین کار[3] چه‌کرد
برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر
وه که با خرمن مجنون دل‌افگار چه‌کرد
ساقیا جام میم ده[4] که نگارندهٔ غیب
نیست معلوم[5] که در پردهٔ اسرار چه‌کرد
آنك پر نقش زدی[6] دایرهٔ مینایی
کس ندانست[7] که درگردش پرگار چه‌کرد
فکر عشق آتش غم بر دل حافظ میسوخت[8]
یار دیرینه ببینید که با یار چه کرد

---

۱ ستایشکر: دیدی ای دل که دگر بار غم یار چه کرد.
۲ خانلری: وآه؛ ستایشکر: وای؛ افشار: آخ.
۳ ستایشکر: که دگر بار.
۴ موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشکر: ساقیا باده بیاور.
۵ افشار: کس ندانست.
۶ خانلری، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار و ستایشکر: پرنقش زد این.
۷ افشار: نیست معلوم.
۸ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، انجوی و ستایشکر: فکر عشق آتش غم در دل حافظ زدو سوخت؛ خانلری: فکر عشق آتش غم خرمن حافظ میسوخت.

۷

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید
گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید
گفتم ز مهربانان مهر و وفا[۱] بیاموز
گفتا ز ماه‌رویان[۲] این کار کمتر آید
گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم
گفتاکه‌شب‌رو [ا]ست او از راه دیگر آید[۳]
گفتم که بوی زلفت* گمراه عالمم کرد
گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید
گفتم خوشا هوایی کز باغ حسن[۴] خیزد
گفتا خنك نسیمی کز کوی دلبر آید
گفتم که نوش لعلت ما را بآرزو کشت
گفتا تو بندگی کن کو بنده‌پرور آید[۵]
گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آمد
گفتا خموش حافظ کین غصه[۶] هم سرآید[۷]

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری و ستایشگر: ز مهرورزان رسم وفا؛ افشار: زعشق بازان مهروفا.
۲ قزوینی: خوبرویان؛ جلالی نائینی: مهربانان.
۳ این بیت در چاپ افشار نیست.
* انجوی: کفر زلفت.
۴ قزوینی: باد صبح؛ خانلری و جلالی نائینی: باغ عشق؛ موزهٔ ملی دهلی: کوی عشق؛ ستایشگر: باغ خلد.
۵ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۶ ستایشگر: کین قصه؛ افشار: این غصه.
۷ بیت زیر نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی وجود دارد:
گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد گفتا مگوی با کس تا وقت آن درآید*
* موزهٔ ملی دهلی: گفتا بکس مگو این تا وقت آن درآید.

۸

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
وآنچه خود داشت ز بیگانه[۱] تمنا میکرد

گوهری را که بپرورد بسا در همه عمر[۲]
طلب از گمشدگان لب دریا[۳] میکرد

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش[٤]
کو بتأیید نظر حل[٥] معما میکرد

دیدمش[٦] خرم و خوش‌دل[۷] قدح باده بدست
واندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد

[ورق ۶۴ ب] گفتم این جام جهان‌بین بتو کی داد حکیم
گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد

گفت آن[۸] یار کزو گشت سردار بلند
جرمش آن[۹] بود که اسرار هویدا میکرد

فیض روح‌القدس ار باز[۱۰] مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

گفتمش زلف چو زنجیر بتاب از پی چیست[۱۱]
گفت حافظ گلهٔ از شب یلدا[۱۲] میکرد[۱۳]

---

۱ ستایشگر: آنچه خود داشت ز میخانه.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری و ستایشگر: گوهری کز صدف‌کون و مکان بیرونست؛ افشار: گوهری را که بپرورد صدف در همه عمر.
۳ افشار: ره دریا.
۴ افشار: پیر مغان برد که او.
۵ خانلری: حال معما؛ ستایشگر: که بتأیید نظر....
۶ اصل: «دیدم».
۷ قزوینی و خانلری: خرم و خندان؛ افشار: فارغ و خرم.
۸ موزهٔ ملی دهلی: گفت از آن.
۹ قزوینی و ستایشگر: این.
۱۰ افشار: روح‌القدس ار زانك.
۱۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: سلسلهٔ زلف بتان از پی چیست؛ افشار: گفتمش سلسلهٔ زلف بتان از پی کیست.
۱۲ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: از دل شیدا.
۱۳ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر دو بیت دیگر بدین شرح ذکر شده است که دومین بیت آن در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز موجود است:

بیدلی در همه احوال خدا با او بود — او نمیدیدش و از دور خدارا میکرد
این همه شعبدهٔ خویش* که میکرد اینجا — سامری پیش عصا و یدبیضا میکرد

* موزهٔ ملی دهلی: آن همه شعبده از عقل؛ ستایشگر: این‌همه شعبدهٔ عقل.

۹

بسر جام جم آنگه نظر توانی کرد
که خاك میکده کحل بصر توانی کرد
مباش بی‌می ومطرب‌که زیر طاق سپهر[۱]
باین ترانه[۲] غم از دل بدر توانی کرد
گل مراد تو آنگه نقاب بگشاید
که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
گدایی در میخانه طرفه اکسیریست
گر این عمل بکنی خاك زر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر[۳] توانی کرد
بعزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی
که سودها کنی ار این سفر توانی کرد
تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون
کجا بکوی ریاضت[۴] گذر توانی کرد
گرت ز نور ریاضت خبر شود حافظ[۵]
چوشمع خنده‌زنان [۶]ترك سر توانی کرد
ولی تو تا لب معشوق و جام می‌خواهی[۷]
طمع مدار که کار[۸] دگر توانی کرد[۹]

---

۱ خانلری: طاق کبود؛ ستایشگر: چرخ کبود.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بدین بهانه؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بدین ترانه.
۳ پرتو: سفر.
۴ قزوینی، پژمان و خانلری: بکوی طریقت؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: بکوی‌حقیقت.
۵ قزوینی: دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی؛ ستایشگر: دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی.
۶ موزهٔ ملی دهلی: چو شمع جمع زنان.
۷ موزهٔ ملی دهلی: جام می‌بینی؛ ستایشگر: جام می‌گیری.
۸ ستایشگر: کاری.
۹ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر دوبیت دیگر نیز بدین شرح وجود دارد:
بیا که چارهٔ ذوق حضور و نظم امور بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد
گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ بشاهراه حقیقت گذر توانی کرد

۷

بیا که ترك فلك خوان روزه غارت کرد
هلال عید بدور قدح اشارت کرد

ثواب روزه و حج قبول آنکس برد[1]
که خاك میکدهٔ عشق را زیارت کرد

مقام اصلی ما گوشهٔ خراباتست
خداش خیر دهاد[2] آنك این عمارت کرد

نماز در خم آن ابروان محرابی
کسی کند که بخوناب دل[3] طهارت کرد

بهای بادهٔ چون لعل چیست جوهر عقل
بیا که سود کسی برد کین تجارت کرد

فغان‌که نرگس مخمور[4] شیخ شهر امروز
نظر بدردکشان از سر حقارت کرد

حدیث عشق[5] ز حافظ شنو نه از واعظ
اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد[6]

---

۱ پرتو: آنکس یافت.
۲ پرتو: خیر دهد.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان و ستایشگر: بخون جگر.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و پرتو: جماش.
۵ پرتو: حدیث زهد.
۶ در چاپ قزوینی بیت دیگری نیز بدین شرح مذکور است:
بروی یار نظر کن ز دیده منت دار   که کار دیده نظر از سر بصارت کرد

۷

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند [ورق ۶۵ الف]
پنهان خورید باده که تکفیر[۱] میکنند
ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند[۲]
منع[۳] جوان و سرزنش پیر میکنند
ما از برون درشده مغرور صد فریب[۴]
تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند
تشویش وقت پیر مغان میدهند باز[۵]
این سالکان نگر که چه با پیر میکنند
صد آب رو[۶] به نیم نظر می‌توان خرید
خوبان درین معامله تقصیر میکنند
فی‌الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر[۷]
کین کارخانه‌ایست که تغییر میکنند[۸]
می‌ده[۹] که شیخ و حافظ و مفتی[۱۰] و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر میکنند[۱۱]

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: تعزیر.
۲ افشار: ناموس عشق و پردهٔ عشاق می‌درند.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: عیب.
۴ پرتو: شده مشغول صدامید؛ جلالی نائینی: ماخودبرون درشده مغرور این دریم.
۵ پرتو: می‌کنند باز؛ جلالی نائینی: تشویش عقل پیر مغان میدهند باز.
۶ اصل: «چند آب‌رو». قزوینی، موزهٔ ملی دهلی،جلالی نائینی و ستایشگر: صد ملك‌دل؛ افشار و پرتو: صد آبرو.
۷ افشار: بر ثبات هیچ.
۸ پرتو: که تعمیر میکنند. این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.
۹ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: می‌خور.
۱۰ خانلری: قاضی.
۱۱ دو بیت زیر در چاپ خانلری و افشار درج شده که در نسخهٔ متن نیست لیکن در عوض ابیات سوم و ششم غزل فوق در چاپ خانلری موجود نیست. نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی علاوه بر دوبیت نخستین زیر بیت دیگری نیز افزونتر دارد:
گویند رمز عشق مگویید و مشنوید مشکل حکایتیست که تقریر میکنند←

۷

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند
مصلحت دیدنم آن نیست[۱] که یاران همه‌کار
مگذارند[۲] و خم طرهٔ یاری گیرند[۳]
خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند
قوت بازوی پرهیز بخوبان مفروش
که درین خیل[۴] حصاری بسواری گیرند
یارب این بچهٔ ترکان چه دلیرند[۵] بخون
که بتیر مژه هر لحظه شکاری[۶] گیرند
رقص بر شعر خوش[۷] و نالهٔ نی خوش باشد
خاصه وقتی[۸] که درآن زلف[۹] نگاری گیرند
حافظ ابنای زمان را غم مسکینان نیست
زین میان گر بتوان[۱۰] به‌که‌کناری گیرند

← قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست — قومی دگر حواله بتقدیر میکنند
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز — باطل درین خیال که اکسیر میکنند

۱ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: مصلحت دید من آنست؛ جلالی نائینی: مصلحت بین من آنست.
۲ قزوینی، خانلری موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و جلالی نائینی: بگذارند.
۳ افشار: بگذارند و پی طرهٔ یاری گیرند.
۴ خانلری: کاندرین خیل؛ ستایشگر: که ازین خیل؛ افشار: که درین ملك.
۵ خانلری: این پنجهٔ طفلان چه دلیرست.
۶ خانلری: سواری؛ افشار: که بنوك مژه هر لحظه شکاری.
۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: شعرتر.
۸ قزوینی، ستایشگر و افشار: خاصه رقصی.
۹ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: در آن دست؛ افشار: که درو دست.
۱۰ ستایشگر: زین میان تا بتوان.

۹

شاهدان گر دلبری زین‌سان کنند
زاهدان را رخنه در ایمان کنند
هر کجا کان[1] شاخ نرگس بشکفد[2]
گل رخانش دیده نرگس‌دان کنند
ای جوان سروقد[3] گویی بزن[4]
پیش از آن کز قامتت چوگان کنند
رو نماید[5] آفتاب دولتت
گرچو صبحت[6] آینه رخشان کنند[7]
عاشقان را بر سر خود حکم نیست
هرچه فرمان تو باشد آن کنند[8]
مردم چشمم بخون آغشته شد [ورق ۶۵ ب]
در کجا این ظلم بر انسان کنند
پیش چشمم کمترست از قطرهٔ
آن حکایتها که از طوفان کنند

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری وافشار: آن؛ ستایشگر: کین.
۲ افشار: بگذرد.
۳ افشار: جوان دولتی.
۴ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و جامع نسخ: کویی ببر.
۵ قدسی: رخ نماید.
۶ خانلری: شمعت.
۷ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بجایش این بیت آمده است که ضمناً مقطع غزل را تشکیل می‌دهد.
سر مکش حافظ ز آه نیم شب تاچو صبحت آینه رخشان کنند
در نسخهٔ ستایشگر هردو بیت موجود است با این تفاوت که مصراع دوم بیت مذکور در پاورقی چنین است: تاچو شمعت نور دل تابان کنند.
۸ افشار: هرچه فرمایی بجان فرمان کنند.
۹ قزوینی و برتو: این حکایتها که از طوفان؛ موزهٔ ملی دهلی: آن حکایت‌ها که از طوفان. اصل: «آن حکایتها که غمازان کنند».

عید رخسار تو کو تا عاشقان
در وفایت جان خود[۱۰] قربان کنند[۱۱]
خوش برآی از غصه حافظ کاهل راز[۱۲]
عیش خوش[۱۳] در بوتهٔ هجران کنند[۱۴]

---

۱۰ موزهٔ ملی دهلی: جان خود؛ پرتو: همچو حافظ جان خود؛ جامع نسخ: جان ودل.
۱۱ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی، افشار، جامع نسخ و جلالی نائینی: اصل کل وصلست لیکن اهل راز؛ قزوینی و قدسی: خوش برآ با غصه ای دل کاهل راز؛ ستایشگر برآ از غصه ای دل کاهل راز.
۱۳ افشار و ستایشگر: عیشها.
۱۴ سه بیت آخر این غزل در چاپ خانلری نیست لیکن بیتی دیگر با تفاوتی اندک د رنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ خانلری و قزوینی وجود دارد:

یار ما چون گیرد آغاز سماع*   قدسیان بر عرش دست افشان کنند

* ستایشگر و خانلری: سرو ما چون سازد آغاز سماع؛ قدسی: یار ما چون سازدآهنگ سماع؛ موزهٔ ملی دهلی: سرو ما چون سازد آغاز عاشقان.

۷

غلام نرگس مست تو تاجدارانند
خراب بادهٔ لعل تو هوشیارانند
ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز
وگر نه عاشق و معشوق راز دارانند
ز[۱] زیر زلف دوتا چون گذر کنی بنگر
که از یمین و یسارت چه بیقرارانند[۲]
گذارکن چو صبا بر بنفشه زار و ببین
که از تطاول زلفت چه سوکوارانند[۳]
نصیب‌ماست بهشت ای خداشناس برو
که مستحق کرامت گناهکارانند[۴]
تو دستگیر شوای پیك[۵] پی‌خجسته‌که من
پیاده میروم و همرهان سوارانند
خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد
که بستگان کمند تو رستگارانند[۶]

---

۱ خانلری، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: بزیر.
۲ قزوینی و افشار: سوکوارانند؛ پرتو: یمین و یسارش چه سوکوارانند.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: چه بیقرارانند.
۴ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۵ قزوینی، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: خضر.
۶ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی هشت بیت، در چاپ قزوینی نه بیت و در نسخهٔ ستایشگر یازده بیت است و این دو بیت را هردو نسخهٔ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی‌افزونتر دارد:

نه من برآن گل عارض غزل سرایم و بس
که عندلیب تو از* هر طرف هزارانند

بیا بمیکده • و چهره ارغوانی کن
مرو بصومعه کانجا سیاه کارانند

* افشار: عندلیب تو بر.
• موزهٔ ملی دهلی: مرو بمدرسه.

نسخهٔ ستایشگر دوبیت زیر را نیز دربر دارد:

رقیب در گذر و پیش من مکن نخوت
که ساکنان در دوست خاکسارانند

ز دام زلف تو دلرا مباد روی خلاص
که بستگان کمند تو رستگارانند

۷

شراب بی‌غش و ساقی خوش دو دام رهند
که زیرکان[1] جهان از کمندشان نجهند[2]

من ارچه عاشقم و رند [و مست][3] و نامه‌سیاه
هزار شکر که یاران شهر بی‌گنهند

قدم منه بخرابات جز بشرط ادب
که ساکنان[4] درش محرمان پادشهند

جفا نه شیوهٔ[5] درویشی است و راه‌روی
بیار باده که این سالکان نه مرد رهند

مبین حقیر[6] گدایان عشق را کین قوم
شهان بی کمر و خسروان بی‌کلهند

بهوش باش که هنگام باد استغنا
هزار خرمن طاعت بنیم جو ننهند[7]

جناب عشق بلندست همتی حافظ
که عاشقان ره بی‌همتان بخود ندهند[8]

---

۱ پرتو: سالکان.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و ستایشگر: نرهند.
۳ در نسخهٔ اصل عبارت داخل قلاب از قلم افتاده است. با توجه به وزن شعر، کلمهٔ ساقط از نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی افزوده شده است.
۴ قزوینی: سالکان.
۵ قزوینی: پیشهٔ.
۶ افشار: مدان حقیر؛ پرتو: مبین فقیر.
۷ این کلمه در نسخهٔ اصل ونیز در نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ، موزهٔ ملی دهلی، افشار و پرتو، «نخرند» ضبط شده است ولی بمنظور رعایت قافیهٔ غزل که حرف «ه» در سایر توافی التزام شده ، کلمهٔ «ننهند» از چاپ قزوینی و جامع نسخ حافظ آورده شده است.
۸ در نسخهٔ ستایشگر و پرتو بیتی دیگر هم موجود است:
غلام همت دردی کشان یکرنگم — نه آن گروه که ازرق‌لباس و دل‌سیهند

۹

چه مستیست ندانم که ره[۱] بما آورد
که بود مطرب[۲] و این باده از کجا آورد
چه راه میزند این مطرب مقام شناس
که در میان غزل قول آشنا آورد[۳]
تونیز باده بچنگ آر[۴] وراه بستان[۵] گیر
که مرغ نغمه‌سرا ساز خوش نوا آورد
رسیدن گل و نسرین بخیر و خوبی باد
بنفشه شاد وکش[۶] آمد سمن صفا آورد
دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن
چو[۷] باد صبح نسیم گره‌گشا آورد
علاج ضعف دل من[۸] کرشمهٔ ساقیست
ازین جهت[۹] که طبیب آمد ودوا[۱۰] آورد
مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی واو بجا آورد
بتنگ چشمی آن ترك لشکری[۱۱] نازم
که حمله برمن درویش یك قبا[۱۲] آورد
فلك غلامی حافظ کنون بطوع کند
که التجا بدر دولت شما آورد

---

۱ قزوینی، خانلری، ستایشگر و پرتو: که رو.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و پرتو و خانلری: «ساقی» ودرین سیاق ساقی مناسبتر بنظر می‌رسد.
۳ چاپ‌قزوینی این بیت را ندارد ولی بجای آن بیتی دیگر به‌این صورت دارد که درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی وستایشگر نیز موجود می‌باشد:
صبا بخوش خبری هدهد سلیمانست — که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد
۴ پرتو: بدست آر. ۵ قزوینی، خانلری، ستایشگر وپرتو: صحرا.
۶ موزهٔ ملی دهلی: شاد و خوش؛ ستایشگر: شادوش؛ پرتو: شاه‌وش.
۷ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری، ستایشگر وپرتو: که.
۸ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، ستایشگر و پرتو: ما.
۹ قزوینی، خانلری وموزهٔ ملی دهلی: برآر سر.
۱۰ ستایشگر: شفا. ۱۱ پرتو: ترك نازنین.
۱۲ ستایشگر: درویش مبتلا؛ خانلری: مسکین یك قبا.

۷

از سر کوی تو هرکو بملالت[۱] برود
نرود کارش و آخر بخجالت[۲] برود
سالك از نور هدایت‌طلبد[۳] راه بدوست
که بجایی نرسد گر بضلالت برود
گروی[٤] آخرعمر از می ومعشوقه[٥] بگیر
حیف اوقات که یکسر ببطالت برود
ای دلیل دل گم گشته خدا را مددی
که غریب ار نبرد ره بدلالت برود
کاروانی‌که بود بدرقه‌اش لطف خدای[٦]
بتجمل بنشیند بجلالت برود
حکم مستوری‌ومستی همه‌برخاتمت است
کس ندانست که آخر بچه حالت برود
حافظ از چشمهٔ حکمت بکف آورد آبی[۷]
بوکه از لوح دلش[۸] نقش جهالت برود

۱ اصل: «بسلامت»، تصحیح متن باتوجه به‌قافیهٔ غزل وضبط نسخهٔ قزوینی و ستایشگر و جامع نسخ حافظ صورت‌گرفته است؛ افشار: بملامت.
۲ اصل: «بملامت» که با توجه به قافیهٔ غزل و نسخهٔ قزوینی وستایشگر و جامع نسخ حافظ اصلاح گردیده است.
۳ قزوینی: نور هدایت ببرد.
۴ قزوینی: «کام خود» ولی ضبط افشار با متن برابر است.
۵ ستایشگر: معشوق.
۶ قزوینی: حفظ خدا؛ افشار: لطف خدا.
۷ ستایشگر وقزوینی: بکف‌آور جامی.
۸ قزوینی: لوح دلت؛ ستایشگر: باشد از لوح دلت.

۷

من و انکار شراب این‌چه حکایت باشد
غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد
تا بغایت ره میخانه نمیدانستم
ورنه مستوری من[۱] تا بچه غایت باشد[۲]
زاهد و عجب و نماز و من و مستی[۳] و نیاز
تا ترا خود ز میان با که عنایت باشد
زاهد ار راه برندی نبرد باکی نیست[۴]
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد
من که شبها ره تقوی زده‌ام با دف و نی[۵]
ناگهان[۶] سر بره‌آرم چه[۷] حکایت باشد
بندهٔ پیر مغانم که ز جهلم برهاند [ورق ۶۶ ب]
پیر ما هرچه کند عین ولایت[۸] باشد
دوش ازین غصه نخفتم که حکیمی[۹] میگفت
حافظ ار باده خورد جای شکایت باشد[۱۰]

---

۱ قزوینی، خانلری و افشار: مستوری ما.
۲ ستایشگر: ورنه مستوری مستان بچه غایت باشد.
۳ خانلری: رندی.
۴ قزوینی، خانلری، افشار، ستایشگر و جلالی نائینی و جامع نسخ: نبرد معذورست.
۵ قزوینی، افشار، جامع نسخ وپرتو: دف و چنگ.
۶ قزوینی وافشار: این زمان.
۷ خانلری: آرم این‌چه؛ ستایشگر: ناگهان روبره آرم چه.
۸ قزوینی و جامع نسخ: عنایت؛ پرتو: حمایت؛ افشار، خانلری و ستایشگر: مطابق متن.
۹ قزوینی: رفیقی؛ خانلری: فقیهی؛ ضبط نسخهٔ افشار، ستایشگر، پرتو، جامع نسخ و جلالی نائینی برابر متن است.
۱۰ نسخهٔ اصل: حافظ گر ازاین دست خورد؛ برای اصلاح وزن مصراع از چاپ خانلری که با متن سازگارترست استفاده شده است؛ ستایشگر، قزوینی وافشار: حافظ ارمست‌بود جای شکایت باشد.

۱۰

سحر بلبل حکایت با صبا کرد
که عشق روی گل با ما[1] چها کرد
ازآن رنگ رخم خون دردل انداخت[2]
وزین[3] گلشن بخارم مبتلا کرد
غلام همت آن نازنینم
که کار خیر بی روی و ریا کرد[4]
خوشش باد آن[5] نسیم صبگاهی
که درد شب نشینانرا دوا کرد
من از بیگانگان دیگر[6] ننالم
که با من هر چه کرد آن آشنا کرد
گر از سلطان طمع کردم خطا بود
ور از دلبر وفا جستم جفا کرد
نقاب گل کشیده[7] زلف سنبل
گره بند قبا چون[8] غنچه وا کرد
بهر سو بلبلی عاشق بافغان[9]
تنعم از میان[10] باد صبا کرد[11]
وفا از خواجگان ملك[12] با من
کمال دولت و دین بوالوفا کرد
بشارت بر بکوی می‌فروشان
که حافظ توبه از زهد ریا کرد

---

۱ افشار: با من. ۲ قزوینی: افتاد؛ افشار: خون دل انداخت.
۳ قزوینی، افشار و ستایشگر: وزان. ۴ موزهٔ ملی دهلی: که او با عاشقان خود وفا کرد.
۵ افشار: خوشش آمد؛ ستایشگر: خوش آن باد؛ پرتو: خوشش بادا.
۶ ستایشگر و پرتو: هرگز.
۷ قزوینی و ستایشگر و جامع نسخ: کشید و؛ موزهٔ ملی دهلی: کشید از.
۸ قزوینی، ستایشگر، قدسی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی: قبای غنچه؛ پرتو: صبا بندقبای غنچه. ۹ قزوینی: در افغان؛ ستایشگر و جامع نسخ: ز هرسو بلبل عاشق در افغان. افشار: بهر سو بلبل بی‌دل با فغان.
۱۰ افشار: زان میان؛ ستایشگر: در میان. ۱۱ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۱۲ قزوینی، پرتو و ستایشگر: خواجگان شهر؛ موزهٔ ملی دهلی: خواجگان دهر.

۷

چو باد عزم سر کوی یار خـواهم کرد
نفس ببوی خوشش مشکبار خواهم کرد
هرآب روی که اندوختم زدانش و دین[1]
نثـار خـاك ره آن نگـار خواهم کرد[2]
بهرزه بی می و معشوق عمـر میگذرد
بطالتـم بس از امروز کار خواهم کرد[3]
صبا کجاست که این جان‌خون‌گرفته‌چوگل
فدای نکهت گیسوی یـار خواهم کرد[4]
چو شمع صبحدمم شد ز مهر او روشن
که عمر در سر این‌کار وبار خواهم کرد
بیاد چشم تو خود را خراب[5] خواهم ساخت
بنای عهد قدیـم استوار خـواهم کرد
نفـاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ
طریق رندی و عشق آشکار[6] خواهم کرد

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: انگیختم ز دانش و دین؛ ستایشگر: انگیختم ز دانش و فضل.
۲ ستایشگر: فدای نکهت گیسوی یار خواهم کرد.
۳ ستایشگر: بطالتم پس ازین روزگار خواهم کرد.
۴ ستایشگر: نثار خاك ره آن نگار خواهم کرد.
۵ ستایشگر: هلاك.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و انجوی و جامع نسخ: اختیار.

۹

[ورق ۶۷ الف]

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با[۱] فلك حقه‌باز کرد
بازی دهر[۲] بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان
دیگر بجلوه آمد و آغاز ناز کرد
این مطرب ازکجاست‌که سازعراق[۳]ساخت
وآهنگ بازگشت ز راه[۴] حجاز کرد
ای دل بیا که ما بپناه خدا رویم
زانچ آستین کوته و دست دراز کرد
صنعت‌مکن هرآنکه[۵]محبت نه‌راست باخت
عشقش بروی دل در معنی فراز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده ره‌روی که عمل برمجاز کرد
ای کبك خوش خرام کجا میروی بایست[۶]
غره مشو که گربهٔ زاهد[۷] نمازکرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
مارا خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

۱ ستایشگر: بنیاد مکر بر.
۲ قزوینی، ستایشگر، افشار و پرتو: چرخ.
۳ ستایشگر و جامع نسخ: راه عراق.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: براه.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و پرتو: صنعت مکن که هرکه.
۶ ستایشگر و پرتو: ای کبك خوش خرام که خوش میروی بناز.
۷ موزهٔ ملی دهلی، افشار، پرتو و ستایشگر: گربهٔ عابد.

۷

دوستان دختر رز توبـه ز مستوری کرد
شد سوی[1] محتسب و کار بدستوری کرد
آمد از پرده بمجلس عرقش پاك كنيـد
تا بگویـد بحریفان[2] که چرا دوری کرد
جای آنست که در عقد وصالش گیرنـد
دخترمست چنین‌کاین همه[3]مستوری‌کرد[4]
مژدگانی بده ای دل که دگر مطرب‌عشق[5]
راه مستانه زد و توبـه ز مخموری[6] کرد
نشگفت ارگل طبعم بنسیمش بشکفت[7]
مرغ‌شب‌خوان[8]طرب‌ازبرگ‌گل‌سوری‌کرد
نه‌بهفت[9] آب‌که رنگش بصد آتش نرود
آنچه با خرقـهٔ صوفی[10] می انگوری کرد
حافظ افتادگی از دست مده زآنك حسود
عرض‌ومال‌ودل‌ودین‌درسرمغروری[11]کرد

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگر: شد برمحتسب. ۲ قزوینی: تا نگویند حریفان، اما ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وچاپ افشار با متن‌برابر است.
۳ نسخهٔ اصل: «دختر مست که با بنده چنین...» اصلاح متن با توجه به نسخهٔ‌ستایشگر صورت گرفته است.
۴ افشار و جامع نسخ: دختری مست چنین کین همه مستوری کرد؛ ستایشگر و پرتو: دختر مست چنین کین همه مستوری کرد؛ جلالی نائینی: دختر رز که چنین این همه مستوری کرد؛ موزهٔ ملی دهلی: دختر مست چنان کاین همه‌مستوری کرد؛ قدسی وپژمان: دختر رز که بخم این همه مستوری کرد؛ بامداد: دخت رز را که بخم این همه مستوری کرد. چاپ قزوینی این بیت را ندارد. ۵ پرتو: ای دل که نگارندهٔ غیب.
۶ اصل: «مستوری»، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، ستایشگر، جامع نسخ، پرتو ، انجوی، افشار، قدسی و جلالی نائینی: زد و چارهٔ مخموری.
۷ قزوینی و انجوی: غنچهٔ گلبن وصلم ز نسیمش بشکفت؛ پژمان: بشکفت ارگل‌طبعم ز نسیمش نه شگفت؛ موزهٔ ملی دهلی: گل شکفت از گـل طبعم کـه ببویش بشکفت؛ جلالی نائینی: غنچهٔ گلشن وصلم ز نسیمش بشکفت؛ ستایشگر: بشکفت این گل طبعم بنسیمت آری؛ پرتو: تهنیت را بمبارك قدم دختر رز؛ در چاپ افشار مطابق با متن حاضر است. دراصل، نخستین حرف «بشکفت» نقطه ندارد.
۸ قزوینی و پرتو: مرغ خوش‌خوان. ۹ نسخهٔ اصل: «ننهفت».
۱۰ قزوینی، انجوی، پژمان و ستایشگر و جامع نسخ: خرقهٔ زاهد. ۱۱ اصل: «مستوری» که با توجه به معنی بیت و ضبط نسخ مختلف چاپی و خطی اصلاح گردیده است.

۱۰

دست در حلقهٔ آن زلف دو تا نتوان کرد
تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
آنچه سعیست من اندر طلبت بنمایم[۱]
این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد
دامن دوست بصد خون دل افتاد بدست
بفسوسی[۲] که کند خصم رها نتوان کرد
عارضش را بمثل ماه فلك[۳] نتوان خواند[۴]
نسبت یار[۵] بهر بی سر و پا نتوان کرد
سرو بالای من[۶] آنگه‌که درآید بسماع [ورق ۶۷ ب]
چه محل جامهٔ جانرا که قبا نتوان کرد[۷]
من چگویم که ترا نازکی طبع ملول[۸]
تا بحدیست که آهسته دعا نتوان کرد
غیرتم کشت که محبوب جهانی لیکن
روز و شب عربده با خلق‌خدا[۹] نتوان‌کرد
نظر پاك تواند[۱۰] رخ جانان دیدن
که در آئینه نظر جز بصفا نتوان کرد
مشکل عشق نه در حوصلهٔ دانش ماست
حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد
بجز ابروی تو محراب دل حافظ نیست
طاعت غیر تو در مذهب ما نتوان کرد

---

۱ ستایشگر: در طلبش بنمودم.
۲ پرتو: بفسونی.
۳ افشار: ماه سما.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، افشار و ستایشگر: نتوان گفت.
۵ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی وافشار: نسبت دوست.
۶ پرتو: سرو بالای تو.
۷ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۸ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار، ستایشگر و پرتو: طبع لطیف؛ خانلری: چه بگویم که ترا نازکی طبع چه بود؛ درین سیاق عبارت «طبع لطیف» مناسبتر بنظر می‌رسد.
۹ ستایشگر: با باد صبا.
۱۰ افشار: نظر پاك توان در؛ جامع نسخ: نظر دوست تواند.

۶

رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد
صد لطف چشم داشتم و[۱] یك نظر نکرد
سیل سرشك ما[۲] ز دلش کین بدر نبرد[۳]
در سنگ خاره قطرهٔ باران اثر نکرد
یا رب تو آن[۴] جوان دلاور نگاه دار
کز تیر آه[۵] گوشه نشینان حذر نکرد
میخواستم که میرمش اندر قدم چو شمع[۶]
او خود گذر بما[۷] چو نسیم سحر نکرد
ماهی و مرغ دوش زافغان من نخفت[۸]
آن[۹] شوخ‌دیده بین که سر از خواب[۱۰] بر نکرد
کلك زبان بریدهٔ[۱۱] حافظ در انجمن
باکس نگفت راز تو تاترك سر نکرد[۱۲]

---

۱ خانلری: داشتم او.
۲ موزهٔ ملی دهلی: سرشك من.
۳ پرتو: زدلش راه درنبرد.
۴ خانلری و افشار: این.
۵ خانلری: کز دود وآه.
۶ خانلری وافشار: چو صبح.
۷ انجوی: به من؛ افشار و ستایشگر: او خود بما گذر.
۸ خانلری، موزهٔ ملی دهلی، افشار، انجوی و پرتو: دوش نخفت از فغان من.
۹ قزوینی، خانلری، افشار وپرتو: وان.
۱۰ خانلری: خاك.
۱۱ خانلری، موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: زبان کشیده.
۱۲ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، افشار، ستایشگر، قزوینی و خانلری درین غزل مذکور است:
جانا کدام سنگ دل سست مذهبست* کو پیش زخم تیغ• تو جانرا سپر نکرد
* قزوینی، انجوی و پرتو: سنگ دل بی‌کفایتست؛ ستایشگر: سنگ دل سست همتست.
• افشار وستایشگر: زخم تیر.

۱۰

واعظان‌کین جلوه بر[1] محراب و منبر میکنند
چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند
مشکلی دارم زدانشمند مجلس بازپرس
توبه فرمایان چرا خود توبه‌کمتر میکنند
گوییا باور نمی‌دارند روز داوری
کین همه قلب[و] دغل[2] درکار داور میکنند
بندهٔ پیر خراباتم که درویشان او
گنج را از بی‌نیازی خاك برسر میکنند[3]
یارب‌این‌نودولتانرا با[4] خر خودشان نشان
کین‌همه ناز[5] از غلام‌ترك‌واستر میکنند[6]
بردر میخانهٔ عشق[7] ای ملك تسبیح‌گوی[8]
کاندر آنجا طینت آدم مخمر میکنند
حسن بی‌پایان او چندانك عاشق میکشد
زمرهٔ دیگر بعشق از غیب[9] سر بر میکنند
ای گدای خانقه برجه[10] که در دیر مغان
میدهند آبی و[11] دلها را توانگر میکنند

---

۱ قزوینی، خانلری وپرتو: در.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و پژمان: قلب و دغل، خانلری: نقش دغل؛ جلالی نائینی: قلب دعا؛ ضبط نسخهٔ ستایشگر همانند نسخهٔ اصل «قلب دغل» می‌باشد اما معنای بیت با واو عاطفه روشنتر بنظر می‌رسد.
۳ چاپ قزوینی این بیت راندارد.
۴ خانلری: نو دولتان هم با؛ پژمان و انجوی: نو دولتان را بر؛ جامع نسخ: مطابق متن.
۵ خانلری: کین تنعم از؛ جلالی نائینی: کین همه عجب از.
۶ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۷ پرتو: میخانهٔ ما.
۸ خانلری: تسبیح کن.
۹ خانلری: از خاك.
۱۰ انجوی، ستایشگر و جلالی نائینی: ای‌گدای خانقه بازآ.
۱۱ قزوینی و ستایشگر: آبی که.

خانه‌خالی‌کن بتا[۱۲] تا منزل جانان[۱۳] شود [ورق ۶۸ الف]
کین هوسناکان‌دل وجان‌جای‌دیگر[۱۴] میکنند[۱۵]

وقت صبح از عرش می‌آمد خروشی عشق گفت[۱۶]
قدسیان گویی که شعر حافظ از بر میکنند

---

۱۲ خانلری و ستایشگر: دلا.
۱۳ خانلری: منزل سلطان.
۱۴ خانلری: جای مسکن.
۱۵ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۱۶ قزوینی، پژمان، انجوی، جامع نسخ و ستایشگر: صبحدم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت؛ خانلری: وقت صبح از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت؛ موزهٔ ملی دهلی: صبحدم از عرش می‌آمد صفیری عقل گفت.

۱۰

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند

دردم نهفته به ز طبیبان مدعی
باشد که از خزانهٔ غیبش[1] دوا کنند

چون حسن عاقبت[2] نه برندی وزاهدیست
آن به که کار خود بعنایت رها کنند

معشوقه[3] چون نقاب زرخ بر[4] نمی‌کشد
هرکس حکایتی بتصور چرا کنند

گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار
صاحب دلان حکایت دل خوش ادا کنند

بی معرفت مباش که درمن یزید[5] عشق
اهل نظر معامله با آشنا کنند

حالی برون[6] پرده بسی فتنه میرود
تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند

میخور که صد گناه زاغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که بروی[7] و ریا کنند

پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم
ترسم برادران غیورش قبا کنند

حافظ دوام[8] وصل میسر نمی‌شود
شاهان کم التفات بحال گدا کنند[9]

---

۱ قزوینی: غیبم.
۲ ستایشگر: چون عشق و عافیت.
۳ قزوینی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی: معشوق.
۴ قزوینی، ستایشگر و پرتو: در.
۵ موزهٔ ملی دهلی وانجوی: من مزید.
۶ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: درون.
۷ ستایشگر: که بعجب.
۸ پرتو: حافظ مدام.
۹ در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی دو بیت دیگر نیز بدین شرح وجود دارد.

←

۹

گفتم کیم دهان ولبت کامران کنند
گفتا بچشم هرچه تو گویی چنان کنند
گفتم خراج مصر طلب میکند لبت
گفتا درین معامله کمتر زیان کنند
گفتم بنقطهٔ دهنت تا که برد[۱] راه
گفت این‌حکایتیست‌که با نکته‌دان کنند[۲]
گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین
گفتا بکوی عشق همین و همان کنند
گفتم هوای میکده غم می‌برد[۳] زدل
گفتا خوش آنکسان‌که دلی شادمان کنند[٤]
گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهبست[٥]
گفت این عمل بمذهب پیر مغان کنند
گفتم زنوش لعل لبانت مرا چه سود[٦]
گفتا ببوسهٔ شکرینش جوان کنند
گفتم که خواجه کی بسر[۷] حجله میرود [ورق ۶۸ ب]
گفتا سحر[۸] که مشتری و مه قران کنند
گفتم دعای دولت تو[۹] ورد حافظست[۱۰]
گفت این دعا ملایك هفت آسمان کنند

← بگذر بکوی میکده تا زمرهٔ حضور اوقات خود زبهر تو صرف دعا کنند
پنهان‌زحاسدان بخودم‌خوان‌که منعمان خیر نهان برای رضای خدا کنند

۱ قزوینی، پژمان، پرتو و جلالی نائینی: خود که برد؛ ستایشگر: دهنت کس نبرد؛ موزهٔ ملی دهلی: به نکتهٔ دهنت خود که برد؛ فرهاد: خودکه راه برد.
۲ این بیت در نسخهٔ اصل دوبار کتابت شده است. افشار: با خرده‌دان کنند.
۳ خانلری: غم برد زدل. ۴ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۵ افشار: گفتم شراب وخرقه چه تقوی ومذهبست.
۶ فرهاد، قزوینی، انجوی، پرتو، ستایشگر و خانلری: گفتم زلعل نوش لبان پیر را چه سود؛ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: گفتم زنوش لعل لبت پیر را چه سود.
۷ فرود و ستایشگر: بدر.
۸ فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، ستایشگر، پرتو و خانلری: گفت آن زمان.
۹ قزوینی و انجوی: او. ۱۰ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و افشار: گفتم دعای حافظ از اسباب دولتست؛ فرود: گفتم دعای حافظت آیین دولتست.

۷

سمن رویان[1] غبار غم چو بنشینند بنشانند
پری‌رویان قرار دل[2] چو بستانند[3] بستانند
بفتراك جفا دلها چو بربندند بربندند
ز زلف عنبرین جانها چو بگشایند بفشانند[4]
بعمری یك نفس باما چو بنشینند برخیزند
نهال سوز[5] در خاطر چو برخیزند بنشانند
ز چشمم لعل رمانی چو می‌بینند می‌خندند[6]
ز رویم راز پنهانی چو میدانند[7] میخوانند
سرشك گوشه‌گیران را چو دریابند دریابند
رخ‌ازمهر سحرخیزان بگردانند[8] اگردانند[9]
دوای درد عاشق را کسی کو[10] سهل پندارد
زفکر آنان که در تدبیر درمانند درمانند
چو منصور آن مراد[11] آنان‌که بردارند بردارند
بدین‌درگاه حافظ‌راچومیخوانند میخوانند[12–13]

---

۱ فرود، فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: سمن بویان؛ پرتو: پریرویان.
۲ پرتو: سمن بویان قرار دل (جلالی نائینی: قرار ازدل).
۳ قزوینی، پرتو، افشار، و موزهٔ ملی دهلی: چو بستیزند؛ ستایشگر: قرار از دل چو بستیزند.
۴ اصل: «بگشایند» که با توجه به قافیهٔ غزل و ضبط نسخهٔ قزوینی و برخی از نسخ دیگر اصلاح شده است.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: نهال شوق؛ افشار: نهان شوق.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: می‌خندند می‌بارند؛ انجوی: چو میبارند می‌خندند؛ افشار: چو می‌خندند می‌بارید.
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی می‌بینند می‌خوانند؛ ستایشگر: می‌بینند میدانند. ۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نگردانند.
۹ اصل: «بگردانند بگردانند» که برای رفع نارسایی وزن بیت طبق متن قزوینی اصلاح شد. ۱۰ ستایشگر: کسی چون.
۱۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: منصور از مراد؛ ستایشگر: چو منصوران مرد.
۱۲ قزوینی و ستایشگر: میرانند؛ موزهٔ ملی دهلی: که بااین درد اگر دربند (ستایشگر: فکر) درمانند درمانند. ۱۳ مقطع غزل درنسخهٔ ستایشگر وموزهٔ ملی دهلی چنین است:
درآن حضرت‌چومشتاقان نیازآرند نازآرند بدین درگاه حافظ‌را چو میخوانند میرانند
قزوینی: درین حضرت... در اینجا دو مصراع در دوبیت در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی جابجا شده است.

۸

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز [هم] نخواهد ماند
غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
من ارچه در نظر یار خاکسار[۱] شدم
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند
چه‌جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بدست[۲]
چو[۳] بر صحیفهٔ هستی رقم نخواهد ماند
سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند[۴]
توانگرا دل درویش خود[۵] بدست آور
که مخزن زر و گنج و درم[۶] نخواهد ماند
برین[۷] رواق زبرجد نوشته‌اند بزر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ[۸]
که نقش جور و نشان ستم[۹] نخواهد ماند[۱۰]

۱ ستایشگر: یار خوار وزار.
۲ اصل: «نقش بندانست»؛ فرهاد، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، ستایشگر، پرتو و خانلری: نقش نیك وبدست.
۳ اصل: «که»، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: چو.
۴ موزهٔ ملی دهلی: بیار جام که جمشید هم (پرتو: جمشیدجم) نخواهد ماند؛ فرهاد: بیار باده که دوران جم نخواهد ماند.
۵ پرتو: درویش را.
۶ فرود، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، افشار و ستایشگر: گنج درم. ضبط نسخهٔ فرهاد برابر متن است.
۷ قزوینی: بدین؛ فرهاد: درین.
۸ ستایشگر: طمع مبر ای‌دوست.
۹ ستایشگر: نشان کرم.
۱۰ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر ودر چاپ قزوینی و خانلری این بیت نیز درین غزل هست:
چو پرده‌دار بشمشیر میزند همه را — کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند.
نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار این بیت را هم با اندك اختلاف دارند:
سحر کرشمهٔ وصلش بشارتی خوش داد — که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند.
افشار: کرشمهٔ لطفم.

۹

هرکه شد محرم دل در حرم یار بماند
وانکه این‌کار ندانست در انکار[۱] بماند

اگر از پرده برون شد دل ما[۲] عیب مکن
شکر ایزد که نه در پردهٔ پندار بماند

صوفیان واستدند از گرو می همه‌رخت
دلق* ما بود که در خانهٔ خمار بماند [ورق ۶۹ الف]

هر می لعل کز آن دست بلورین خوردیم[۳]
آب حسرت شد و در چشم‌گهربار بماند

جز دل من کز ازل تا بابد عاشق رفت[۴]
جاودان‌کس نشنیدیم[۵] که در کار بماند

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که درین گنبد دوار بماند

با حریفان دگران هیچ نگفتند و شدند[۶]
قصهٔ ماست که در هر سر بازار بماند

گشت بیمارکه چون‌چشم توگردد نرگس
شیوهٔ او[۷] نشدش حاصل و بیمار بماند

بتماشاگه زلفش[۸] دل حافظ روزی
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند[۹]

---

۱ اصل: «این کار» و مطابق نسخهٔ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و فرود اصلاح شده است.
۲ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و پرتو: دل من.
۳ فرهاد، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ستدیم؛ قدسی، انجوی، فرود و ستایشگر: ستدم.
۴ موزهٔ ملی دهلی: عاشق بود؛ انجوی: جز دلم کو ز ازل تا بابد عاشق اوست (ستایشگر: تست). فرهاد: جز دلم کان ز ازل تا بابد عاشق تست.
۵ فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: نشنیدم که درین کار بماند.
۶ فرهاد و قزوینی: محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد؛ موزهٔ ملی دهلی، فرود، افشار و ستایشگر: خرقه‌پوشان دگر مست گذشتند و گذشت؛ انجوی: خرقه پوشان همگی مست گذشتند و گذشت.
۷ فرود و قزوینی: تو؛ افشار و پرتو: آن. ۸ موزهٔ ملی دهلی: زلف.
۹ این غزل درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی یازده بیت و در-»

۷

باشد ای دل[1] که در میکده‌ها بگشایند
گره از کار فروبستهٔ ما بگشایند
اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند
دل قوی‌دار که از بهر خدا بگشایند
بصفای دل رندان صبوحی زدگان[2]
بس در بسته* بمفتاح دعا بگشایند
نامهٔ تعزیت دختر رز بنویسید
که حریفان همه‌خون از مژها بگشایند[3]
گیسوی چنگ ببرید بمرگ می ناب
تا همه مغبچگان زلف دوتا بگشایند[4]
در میخانه ببستند خدایا مپسند
که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند[5]
حافظ این خرقه‌که داری تو به‌بینی‌فردا[6]
که چه زنار ز زیرش بجفا[7] بگشایند

←چاپ انشار هفت بیت دارد و دو بیت افزونتر در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی در اینجا ثبت می‌شود:
در جمال تو چنان صورت چین حیران‌شد — کش حکایت همه‌جا بردر و دیوار بماند
قزوینی و ستایشگر: برجمال... که حدیثش همه‌جا...
داشتم دلقی و صد عیب مرا پوشانید — خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند
قزوینی و ستایشگر: عیب مرا می‌بوشید. — * فرود: رخت.

---

۱ فرهاد، قزوینی، انجوی، پژمان، ستایشگر، پرتو و جلالی‌نائینی: بود آیا که.
۲ موزهٔ ملی دهلی و پژمان: رندان و صبوحی زدگان؛ ستایشگر: رندان که صبوحی زده‌اند.
۳ قزوینی و ستایشگر: تا همه مغبچگان زلف دوتا بگشایند. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مصراع اول این بیت و همچنین مصراع دوم بیت ششم محذوفست و بدین ترتیب مصراع دوم بیت چهارم و مصراع اول بیت ششم تشکیل یك بیت داده‌اند؛ فرود و فرهاد: تاحریفان همه....
۴ فرهاد، قزوینی و ستایشگر: تا حریفان همه خون از مژها بگشایند.
۵ موزهٔ ملی‌دهلی: تا حریفان همه خون از مژه‌ها بگشایند.
۶ ستایشگر: تو به‌بینی روزی. در نسخهٔ فرود و فرهاد حرف اول کلمهٔ «به‌بینی» بی‌نقطه است.
۷ قزوینی، انجوی و پژمان: بدغا.
* فرهاد: ای بسا درکه.

۱۰

در نظر بازی ما[1] بیخبران حیرانند
من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی
عشق* داند که درین دایره سرگردانند

عهد من[2] بالب‌شیرین‌دهنان بست خدای[3]
ما همه بنده و این قوم خداوندانند

لاف عشق‌وگله از یار زهی لاف ودروغ[4]
عشق بازان چنین مستحق هجرانند

جلوه‌گاه رخ او[5] دیدهٔ من تنها نیست
ماه و خورشید همین آینه میگردانند

وصف[6] خورشید بشب پرهٔ اعمی نرسد[7]
که درین آینه[8] صاحب‌نظران حیرانند

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد[9] کار [ورق ۶۹ ب]
ورنه مستوری و مستی همه‌کس نتوانند

گر شوند[10] آگه از اندیشهٔ ما مغبچگان
بعد ازین خرقهٔ صوفی[11] بگرو نستانند

گر بنزهت‌گه ارواح برد بوی تو باد[12]
عقل و جان گوهر هستی بنثار افشانند[13]

زاهد از رندی حافظ نکند فهم مراد[14]
دیو بگریزد از آن قوم‌که قرآن خوانند[15]

---

۱ ستایشگر: من ۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و فرهاد: عهد ما؛ و مناسبتر همین است. ۳ موزهٔ ملی دهلی و افشار: خدا.
۴ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرهاد، فرود وستایشگر: لاف دروغ.
۵ اصل: «جلوه‌گاه من واو» فرود، ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: جلوه‌گاه رخ او. ۶ قزوینی: وصل.
۷ موزهٔ ملی دهلی، قدسی، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: وصف رخسارهٔ خورشید زخفاش مپرس. ۸ فرود و ستایشگر: که درین دایره؛ قزوینی و ادیب برومند: درآن آینه.
۹ اصل: «بیاموزاند». انجوی و قدسی: مگرم شیوهٔ چشم تو بیاموزد. فرود و فرهاد: مگر از چشم... ۱۰ ستایشگر: گرشود. ۱۱ موزهٔ ملی دهلی: خرقهٔ پشمین.
۱۲ ستایشگر: گر بارواح رساند نفسی بوی تو باد؛ موزهٔ ملی دهلی: گر برتربت ارواح... ۱۳ موزهٔ ملی دهلی: ملك و حور دل [و] جان... ←

۷

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه‌مبارك سحری بود و چه فرخنده دمی[1]
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
من اگرکام رواگشتم و خوش‌دل چه‌عجب
مستحق بودم و اینها بزکاتم[2] دادند
هاتف آن روز بمن مژدهٔ این دولت داد
که‌برآن جور وجفا[3] صبر و ثباتم دادند[4]
بعد ازین روی من و آینهٔ وصف جمال[5]
که در آنجا خبر از عالم[6] ذاتم دادند
همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود[7]
که ز بند غم ایام نجاتم دادند[8]

→۱۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه‌شد (افشار: فهم مراد)؛ ستایشگر: زاهد ار رندی حافظ نکند فهم رواست؛ فرود: زاهد ار رندی حافظ نکند فهم آری؛ فرهاد و انجوی: نکند فهم چه باك.
۱۵ این بیت نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، فرهاد، فرود و ادیب برومند و چاپ خلخالی، قزوینی و قدسی آمده است:
مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم   آه اگر خرقهٔ پشمین بگرو نستانند
* فرهاد: عقل.

۱ قزوینی، ستایشگر و پرتو: شبی. ۲ نسخهٔ اصل با رسم‌الخط عربی: زکوتم.
۳ فرهاد و قزوینی: که بدان...؛ پرتو:... جور و ستم.
۴ در چاپ افشار این بیت بجای بیت بالا آمده است:
من همان روز بدیدم که ظفر خواهم یافت   که‌برافسوس عدو صبر و ثباتم دادند.
۵ افشار: آینه و حسن وجمال؛ پرتو: حسن جمال؛ ستایشگر: آینهٔ چهرهٔ یار؛ فرهاد: آینهٔ حسن رخش؛ فرود: حسن‌صفات. ۶ فرهاد، قزوینی وستایشگر: جلوه؛ افشار وپرتو: پرتو.
۷ پرتو: همت پیرمغان ونفس رندان بود؛ فرهاد: همت عالی انفاس سحرخیزان بود.
۸ در چاپ قزوینی و برخی از نسخ دیگر این بیت نیز دیده می‌شود:
این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد   اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند
علاوه براین درنسخهٔ ستایشگر چهار بیت دیگر هم درین غزل وجود دارد:
شدم از عشق رخش بیخود وحیران گشتم   خبر از واقعهٔ لات و مناتم دادند→

۷

دوش دیدم که ملایك در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف[۱] ملکوت
با من راه نشین بادهٔ مستانه[۲] زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ کار[۳] بنام من دیوانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند[۴] حقیقت ره افسانه[۵] زدند
شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد[۶]
حوریان[۷] رقص‌کنان‌ساغر[۸] شکرانه زدند
آتش‌آن‌نیست‌که برشعلهٔ او خندد صبح[۹]
آتش آنست که در[۱۰] خرمن پروانه زدند
کس‌چو حافظ نگشود[۱۱] از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف سخن[۱۲] را بقلم شانه زدند[۱۳ – ۱۴]

→ شکر شکر بشکرانه بیفشان ای دل — که نگار خوش شیرین حرکاتم دادند
کیمیاییست عجب بندگی پیر مغان — خاك او گشتم و چندین درجاتم دادند
بحیات ابد آنروز رساند مرا — خط آزادگی از حس مماتم دادند

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: ستر عفاف؛ پرتو: سر عفاف؛ جلالی نائینی و فرهاد: حرم و سر عفاف.
۲ خانلری: ساغر و پیمانه؛ ستایشگر و فرهاد: ساغر مستانه.
۳ فرهاد و انجوی: قرعهٔ فال.
۴ خانلری: بدیدند.
۵ ستایشگر: همه افسانه؛ افشار: ره افسانه.
۶ افشار و قزوینی: شکر آنرا...؛ موزهٔ ملی دهلی: شکر آنرا.. صلح فتاد؛ فرهاد: من و تو صلح افتاد.
۷ قزوینی و جلالی نائینی: صوفیان؛ خانلری و انجوی: قدسیان.
۸ ستایشگر: بادهٔ؛ فرهاد: ساغر وپیمانه.
۹ قزوینی، خانلری، افشار و ستایشگر: خندد شمع؛ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: آتش آن نیست که برگریهٔ او خندد شمع.
۱۰ فرهاد، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بر.
۱۱ افشار، فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: نکشید؛ قزوینی: نگشاد؛ فرهاد: نکشد.
۱۲ خانلری: سمن.
۱۳ فرهاد، فرود، موزهٔ ملی دهلی و افشار: تا سر زلف عروسان سخن (پرتو: سمن) شانه زدند.
۱۴ این غزل در نسخهٔ ستایشگر و فرهاد باandك اختلاف دوبیت دیگر را نیز شاملست:
نقطهٔ عشق دل گوشه نشینان خون کرد — همچو آن خال که برعارض جانانه زدند
ما بصد خرمن پندار ز ره چون نرویم — چون ره آدم بیچاره بیك دانه زدند

۶

بریـد[1] بـاد صبـا دوشم آگهـی آورد
که روز محنت و غم رو بکوتهـی آورد
بمطربان صبـوحی دهیـم جـامهٔ پاك[2] [ورق ۷۵ الف]
باین نـوید کـه باد سحرگهـی آورد[3]
همی رویم بشیراز بـا عنـایت دوست[4]
زهـی رفیـق کـه بختم بهمرهی آورد
بیا بیا که تـو حـور بهشت را رضوان
بدیـن[5] جهان ز بـرای دل رهی آورد
چه نالها که رسید از دلم بخرگـه[6] مـاه
چو یاد عارض آن مـاه خرگهـی آورد
رسانـد رایت منصور بـر فلك حـافظ
کـه التجـا بجنـاب شهنشهـی آورد[7]

۱ قزوینی و انجوی: نسیم.
۲ قزوینی، فرود، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: جامهٔ چاك.
۳ این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست. قزوینی: بدین نوید...؛ فرهاد: برین نوید؛ فرود: بدین امید....
۴ قزوینی: بخت؛ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگـر: نسیم زلف تو شد خضر راهـم اندر عشق؛ فرهاد: نسیم لطف تو شد خضر راهم اندر عشق.
۵ قزوینی و انجوی: درین؛ ستایشگر: باین.
۶ فرهاد، فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بخرمن.
۷ بیت زیرین نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و در چاپ قزوینی آمده است:
بجبر خـاطـر ما کوش کین کلاه نمـد بسا شکست که بر افسر شهـی آورد
موزهٔ ملی دهلی: بخیر...

۹

حسب حالی ننوشتیم[1] و شد ایامی چند
محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند

ما بدان مقصد عالی[2] نتوانیم رسید
هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

قند آمیخته باگل نه علاج دل ماست
بوسهٔ چند برآمیز بدشنامی چند

چون‌می‌از خم‌بسبو رفت‌وگل‌افکند[3] نقاب
فرصت عیش نگهدار و بزن جامی چند

زاهد از کوچهٔ[4] رندان بسلامت بگذر
تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

عیب می جمله بگفتی[5] هنرش نیز بگو[6]
نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

ای گدایان خرابات خدا یار شماست
چشم انعام مدارید ز انعامی چند

پیر میخانه چه خوش گفت بدردی‌کش خویش[7]
که مگو حال دل سوخته با خامی چند

حافظ از شوق رخ مهرفروز[8] توبسوخت
کامکارا نظری کن تو بناکامی[9] چند

---

۱ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، فرهاد و افشار: ننوشتی؛ باتوجه به مصراع اول این بیت مناسبتر همین ضبط است.
۲ خانلری: ما به آن مقصد عالی؛ افشار: مقصد اعلی.
۳ موزهٔ ملی دهلی و افشار: می‌چو از خم بسبو رفت...؛ افشار: گل انداخت؛ پرتو: رفت و برافکند نقاب.
۴ موزهٔ ملی دهلی: حلقهٔ.
۵ فرهاد، قزوینی و خانلری: جمله چو گفتی؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: عیب می چون همه گفتی.
۶ افشار و موزهٔ ملی دهلی: بگوی.
۷ جلالی نائینی: به آن دردی خویش.
۸ قزوینی، خانلری، ستایشگر و جلالی نائینی: مهر فروغ. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ضمیر «تو» افتاده است؛ فرهاد: از مهر رخ ماه فروغ.
۹ فرهاد، قزوینی، ستایشگر، خانلری و جلالی نائینی: کن سوی ناکامی.

۷

ای پستهٔ تو خنده زده بر حدیث قند
مشتاقم از برای خدا یك شکر بخند
خواهی که برنخیزدت از دیده رود رود[۱]
دل در وفای صحبت رود کسان مبند
طوبی ز قامت تو نیارد که دم زند
زین قصه بگذرم که سخن میشود بلند[۲]
گر طیره[۳] می‌نمایی و گر طعنه میزنی
ما نیستیم معتقد مرد[۴] خودپسند
زآشفتگی حال من آگاه کی شود
آنرا که دل نگشت گرفتار یك[۵] کمند
بازار شوق گرم شد آن شمع قد[۶] کجاست
تا جان[خود] برآتش رویش کنم سپند
حافظ چو ترك غمزهٔ ترکان[۷] نمی‌کنی [ورق ۷۵ ب]
دانی کجاست جای تو خوارزم یا خجند[۸]

---

۱ اصل: «خواهد که برنخیزد ازو دیده رود رود» که با توجه به نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی اصلاح شده است. قزوینی، پژمان، انجوی، ستایشگر، جلالی نائینی، فرهاد و فرود: خواهی که برنخیزدت از دیده رود خون؛ موزهٔ ملی دهلی: بسان متن. (پرتو: رود آب).

۲ اصل: «به بند» و اصلاح کلمه با توجه به اغلب نسخ خطی و چاپی صورت گرفته است.

۳ افشار: ارطنز؛ قزوینی: گرجلوه؛ ستایشگر: گرطره؛ فرهاد: گرطیر.

۴ قزوینی و انجوی: شیخ.

۵ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی و ستایشگر: این؛ فرود: آن.

۶ فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: سرو قد؛ افشار: شمع رخ؛ فرهاد: بازار عشق گرم شد آن سروقد کجاست.

۷ فرود، فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: خوبان.

۸ این بیت در نسخهٔ ستایشگر و قزوینی و افشار وجود دارد:

جایی که یار ما بشکر خنده دم زند ای پسته کیستی تو خدا را بخودمخند

فرود:

جایی که لعل او بشکر خنده دم زند مردم من از برای خدا یك شکر بخند

۷

معاشران ز حریف شبانه یاد آرید
حقوق بندگی مخلصانه یادآرید
بوقت سرخوشی از راه نالهٔ[۱] عشاق
بصوت و نغمهٔ چنگ و چغانه یادآرید
چو لطف باده[۲] کند جلوه در رخ ساقی
ز عاشقان[۳] بسرود و ترانه یادآرید
چو در میان مراد آورید دست امید
ز عهد صحبت ما در میانه یادآرید
نمیخورند[۴] زمانی غم وفاداران
ز بی‌وفایی دور زمانه[۵] یادآرید
سمند دولت اگر چند سرکشست ولی[۶]
ز همرهان بسر تازیانه یادآرید
بوجه[۷] مرحمت ای ساکنان صدر جلال
ز روی حافظ و این[۸] آستانه یادآرید

۱ فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: از آه ونالهٔ؛ افشار، فرهاد و ستایشگر: از بی‌نوایی.
۲ فرهاد و افشار: چوعکس باده.
۳ موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: ز زهد من؛ فرود: زمخلصان بسرود ترانه.
۴ فرهاد، فرود، قزوینی و ستایشگر: نمی‌خورید.
۵ اصل: «دور و زمانه»، اصلاح متن براساس نسخهٔ قزوینی، افشار و ستایشگر بعمل آمده است. موزهٔ ملی دهلی: عهد زمانه.
۶ قزوینی: اگر چند سرکشیده رود؛ فرود: چند سرکشست و لیك.
۷ در نسخهٔ اصل حرف جیم بدون نقطه است. افشار و ستایشگر: بوقت؛ فرود: بوجه مرحمت ای ساکنان قصر جلال.
۸ فرهاد، فرود و موزهٔ ملی دهلی: آن.

۸

سرو چمان من چرا میل چمن نمیکند
همدم گل نمیشود یاد سمن نمیکند
لخلخه سای شد [صبا][۱] دامن پاکش[۲] از چه روی
خاك بنفشه [زار] را مشك ختن[۳] نمیکند[۴]
تا دل هرزه گرد من رفت بچین زلف او[۵]
زان سفر دراز خود عزم[۶] وطن نمیکند[۷]
پیش کمان ابروت[۸] لابه همی کند[۹] ولی
گوش[۱۰] کشیده است از آن گوش بمن نمیکند[۱۱]
با همه عطف دامنت آیدم از صبا عجب[۱۲]
کز گذر تو خاك[۱۳] را مشك ختن نمیکند
چون زنسیم میشود زلف بنفشه پرشکن
وه که دلم چه یاد آن[۱۴] عهدشکن نمیکند
ساقی سیم ساق ما[۱۵] گر همه درد[۱۶] میدهد
کیست که تن چو جام می جمله دهن نمیکند
کشتهٔ غمزهٔ تو شد حافظ ناشنیده پند[۱۷]
تیغ سزاست هر کرا درك[۱۸] سخن نمیکند[۱۹]

۱ در نسخهٔ اصل این کلمه افتاده است از روی نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر وافشار نقل گردید. ۲ ستایشگر: پاکت. ۳ موزهٔ ملی دهلی: در عدن.
۴ این بیت در نسخهٔ قزوینی نیست. ۵ افشار: تو.
۶ افشار، ستایشگر و پرتو: یاد؛ فرود: میل. ۷ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۸ قزوینی و پژمان: ابرویش. ۹ قزوینی، افشار، پژمان و انجوی: کنم.
۱۰ انجوی: گوشه. ۱۱ این بیت هم در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیامده است.
۱۲ اصل: «آیدم چو عطف دامنت با همه از صبا عجب» که با توجه با وزن بیت و ضبط اغلب نسخ خطی و چاپی تصحیح شده است. موزهٔ ملی دهلی، فرود و انجوی: با همه عطر دامنت...
۱۳ اصل: «باد». تصحیح این کلمه با در نظر گرفتن ضبط نسخهٔ قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی صورت گرفته است. ۱۴ قزوینی، افشار و ستایشگر: یاد از آن.
۱۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: من؛ فرود: من گرچه که درد میدهد.
۱۶ انجوی: زهر. ۱۷ افشار: حافظ پند ناشنو.
۱۸ اصل: «درد» که با توجه به نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر اصلاح شده است.
۱۹ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر سه بیت دیگر نیز دیده میشود:
دی گلهٔ زطره‌اش کردم و از سر فسوس گفت که این سیاه کج گوش بمن نمیکند ←

۹

آن‌کیست کز روی‌کرم با من[۱] وفاداری کند
برجای بدکاری چو من یکدم نکوکاری کند
اول ببانگ نای[۲]و نی آرد بدل پیغام وی
وآنگه بیك پیمانه می با من وفاداری کند
دلبر که جان فرسود ازو کام دلم[۳] نگشود ازو
نومید نتوان بود ازو باشد که دلداری کند
گفتم گره نگشوده‌ام زان طره تا من بوده‌ام [ورق ۷۱ الف]
گفتا منش فرموده‌ام تا با تو طراری کند
پشمینه پوش تنگ‌خو[۴] از عشق نشنیدست بو
از مستیش روزی[۵] بگو تا ترك هشیاری کند
چون‌من‌گدایی[۶] بی‌نشان مشکل‌بودکاری[۷] چنان
سلطان کجا عیش نهان با رندبازاری کند
زان طرهٔ پر پیچ و خم سهلست اگر بینم ستم
از بند وزنجیرش چه‌غم هرکس‌که‌عیاری کند
شد لشکر غم بی‌عدد وز[۸] بخت میخواهم مدد
تافخردین[۹] عبدالصمد باشدکه غمخواری کند
با چشم پرنیرنگ او حافظ مکن آهنگ او
تا چشم مست شنگ او بسیار مکاری کند[۱۰]

→دل بامید روی او همدم جان نمیشود — جان بهوای کوی او خدمت تن نمیکند
دست‌خوش جفا مکن آب‌رخم که‌فیض ابر — بی‌مدد سرشك من در عدن نمیکند

۱ قزوینی: با ما. ۲ ستایشگر، فرود و فرهاد: ببانگ چنگ‌ونی.
۳ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: آن‌کس که جان فرسود از او کار دلم؛ فرهاد: کار دلم.
۴ فرهاد، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: تندخو؛ ستایشگر: عیب جو.
۵ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: «رمزی» و ظاهراً اصح همین است.
۶ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: چون من گدای؛ افشار: با من گدای.
۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، افشار و جلالی نائینی: یاری؛ فرود: وصلش کجا یابم عیان.
۸ ستایشگر و جلالی نائینی: از. ۹ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: فخرالدین.
۱۰ قزوینی: کان‌طرهٔ‌شبرنگ او بسیارطراری (موزهٔ ملی دهلی:عیاری) کند؛ ستایشگر: کان طرهٔ شبرنگ او بسیار مکاری کند؛ افشار: کان زلف مشکین رنگ او بسیار مکاری←

۷

گر می‌فروش حاجت رندان روا کند
ایزد گنه ببخشد و دفع وبا[۱] کند
ساقی بجام عدل بده باده تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پربلا کند
حقا که در زمان برسد مژدهٔ مراد[۲]
گر سالکی بعهد امانت وفا کند
گر رنج پیشت‌آید وگر راحت[۳] ای حکیم
نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند
در کارخانهٔ که ره علم و عقل[۴] نیست
وهم[۵] ضعیف رای فضولی چرا کند
مطرب بساز عود[۶] که کس بی‌اجل نمرد
وآنکو[۷] نه این ترانه سراید خطا کند
جان‌رفت درسر می[۸] و حافظ بعشق[۹] سوخت
عیسی دمی کجاست که احیاء[۱۰] ما کند[۱۱ - ۱۲]

←کند؛ فرود: کان چشم شوخ‌وشنگ او بسیار مکاری کند؛ فرهاد: کان چشم ترك شنگ او بسیار مکاری کند.

۱ فرود، فرهاد، قزوینی و انجوی: دفع بلا.
۲ قزوینی و خانلری: حقا کزین غمان برسد مژدهٔ امان؛ ستایشکر: حقا که از غمان برسد مژدهٔ امان؛ فرهاد: حقا کز آسمان برسد مژدهٔ امان.
۳ خانلری: آید و ور راحت..
۴ موزهٔ ملی دهلی: علم وفضل؛ قزوینی و افشار: عقل وفضل؛ فرهاد: ره فضل وعلم.
۵ قزوینی: فهم؛ فرهاد: عقل.
۶ قزوینی: بساز پرده.
۷ افشار: هرکو؛ فرهاد: آن کو.
۸ افشار: در پی [می].
۹ فرهاد، فرود و موزهٔ ملی دهلی: زعشق؛ افشار: زشوق.
۱۰ فرود و قزوینی: احیای.
۱۱ در چاپ خانلری این بیت نیست.
۱۲ بیتی دیگر نیز علاوه برابیات فوق در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، خانلری و قزوینی، فرهاد و فرود با اختلافاتی وجود دارد که در چاپ خانلری چنین است:
ما را که درد عشق و بلای خمار هست   یا وصل دوست یا می صافی دوا کند

۷

کلك مشکین تو روزی کـه زما یاد کند
ببرد اجـر دوصد بنـده کـه آزاد کند
قاصد حضرت[۱] سلمی کـه سلامت بادش*
چه شود گـر بسلامـی دل مـا شاد کند
امتحان کن‌که بسی جام[۲] مرادت بدهند
گر خرابی چو[۳] مرا لطف تـو آباد کند
یارب اندر دل آن خسرو شیریـن انداز
کـه برحمت گذری بـر سر فرهاد کند
حالیـا عشوهٔ عشق[۴] تـو ز بنیادم بـرد
تا دگر باره حکیمانـه چـه بنیاد کند[۵]
گوهر پاك[۶] تـو از مدحت ما مستغنیست
فکر مشاطه[۷] چـه بـا حسن خداداد کند
ره نبردیم بمقصود[۸] خود انـدر شیراز
خرم آن روز کـه حافظ ره بغداد کند[۹]

---

۱ قزوینی، پژمان و انجوی: قاصد منزل.
۲ فرهاد، قزوینی، پژمان و انجوی: بسی گنج؛ افشار: شبی گنج؛ ستایشگر: جام شرابت.
۳ افشار: گر خراجی چو رهی.
۴ قزوینی وانجوی: ناز.
۵ افشار: تا دگر باره (ستایشگر و فرود: بار) جفای تو چه بنیاد کند؛ فرهاد: تا دگر فکر حکیمانه چه بنیاد کند. نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۶ ستایشگر: گوهر حسن.
۷ افشار: دست مشاطه.
۸ فرود و افشار: بمطلوب.
۹ در نسخهٔ خطی ستایشگر، فرود، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بیت دیگری‌هم باالندك اختلاف وجود دارد:
شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد — قـدر یکساعته عمری که درو داد کند
* فرهاد: سلامت بادا.

۷

مرا برندی و عیش[1] آن فضول عیب کند [ورق ۷۱ ب]
که اعتراض بـر اسرار علم غیب کند
کمال صدق و محبت ببین نه نقص گناه[2]
که هرکه بی‌هنر افتد نظـر بعیب کند
ز عطر حور بهشت‌آن نفس[3] برآید بوی
که خـاك میکـدهٔ مـا عبیر جیب کند
چنـان بـزد[4] ره اسـلام غمزهٔ ساقـی
که اجتناب ز صهبا مگـر صهیب کند
کلید گنج سعـادت قبـول اهـل دلست
مبادکس‌که[5] درین نکته شك و ریب کند
شبان وادی ایمن گهـی رسـد بمـراد[6]
کـه چند سال ز جان[7] خدمت شعیب کند
ز دیده خـون بچکـاند[8] فسانهٔ حـافظ
چو یاد وقت و زمان شباب و شیب کند[9]

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار، ادیب برومند، فرود، فرهاد و ستایشگر: عشق؛ پرتو و جلالی نائینی: برندی عشق.
۲ اصل: «نقیض گناه» و قطعاً غلط است زیرا در برابر کمال، نقص است نه نقیض. قزوینی، فرهاد، ادیب برومند، انجوی، افشار، موزهٔ ملی دهلی و فرود: کمال سر محبت ببین نه نقص گناه.
۳ ادیب برومند، افشار، موزهٔ ملی دهلی، فرود و ستایشگر: آن زمان؛ فرهاد: زعطر حور بهشت آن زمان برآید بو.
۴ قزوینی و ستایشگر: زند.
۵ قزوینی و ستایشگر: مباد آنکه.
۶ نسخهٔ اصل: شبان ایمن وادی کسی رسد بمراد.
۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، فرهاد، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: بجان.
۸ افشار: بفشاند.
۹ فرود و ستایشگر: چو یاد عهد شباب و زمان شیب کند؛ قزوینی: چو یاد وقت زمان شباب و شیب کند؛ فرهاد و افشار: چو یاد وقت شباب و زمان شیب کند.

۷

دلا بساز[1] کـه سوز تـو کارها بکنـد
نیـاز[2] نیـم‌شبی دفـع صـد بـلا بکند
عتاب یار پری چهره عـاشقانـه بکش
که یك کرشمه تـلافی صد جفـا بکند
ز ملك تا ملکـوتش حجاب بـرگیرنـد[3]
هرآنك[4] خدمت جام جهـان‌نمـا بکند
طبیب عشق مسیحا دمست و مشفق لیك[5]
چو در تـو درد[6] نه‌بیند کـرا دوا بکند
تو باخدای خود اندازکار و دل‌خوش‌دار[7]
کـه رحم اگـر نکند مدعی خـدا بکند
ز بخت خفته ملـولم بود[8] کـه بیداری
بـوقت فـاتحـهٔ صبـح یك دعـا بکند
بسوخت حافظ و بویی بـزلف یار نبرد
مگـر دلالت ایـن دولتش صبـا بکند[9]

---

۱ فرود، جلالی نائینی، فرهاد، قزوینی، انجوی، پرتو و ستایشگر: دلا بسوز.
۲ ستایشگر: دعای؛ ادیب برومند: نماز.
۳ فرهاد، ادیب برومند، فرود، قزوینی و پرتو: بردارند.
۴ فرود و ستایشگر: کسی که.
۵ ستایشگر: مشفق نیز.
۶ قزوینی، ستایشگر، ادیب برومند، فرود و انجوی: چو درد درتو.
۷ افشار: انداز کار وخوش می‌باش.
۸ افشار: ملولم مگر.
۹ ابیات این غزل تماماً با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی در عبارات و کلمات و ردیف ابیات‌برابر است.

۹

طایر دولت اگر باز گذاری بکند
یار باز آید و با وصل[1] قراری بکند
دیده را دستگه در وگهر گرچه نماند
بخورد خونی و تدبیر نثاری بکند
دوش گفتم بکند لعل لبش چارهٔ من[2]
هاتف غیب ندا داد که آری بکند
کس نیارد بر او دم زدن از قصهٔ ما[3]
مگرش باد صبا گوش گذاری بکند
داده‌ام باز نظر را بتذروی پرواز
باز خواند مگرش نقش و شکاری[4] بکند
شهر خالیست زعشاق بود کز[5] طرفی [ورق ۷۲ الف]
مردی ازخویش[6] برون‌آید وکاری بکند[7]
کو کریمی که ز بزم[8] طربش غمزدهٔ
جرعهٔ درکشد و دفع خماری بکند
یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بازی چرخ یکی زین همه باری بکند[9]
حافظا گر نروی از در اوهم روزی
گذری برسرت از گوشه کناری بکند

---

۱ ادیب برومند و ستایشگر: با بخت. ۲ قدسی: چارهٔ دل.
۳ قزوینی: دم زند از قصهٔ ما؛ موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: دم زدن از قصهٔ من؛ پرتو: دم زند از قصهٔ من.
۴ فرود و قدسی: مگرش بخت و شکاری؛ ستایشگر: مگرش باز و شکاری؛ ادیب برومند: عشق و شکاری.
۵ جلالی نائینی: عشاق مگر کز.
۶ قدسی: دستی از غیب؛ پرتو : شهی از خویش؛ ستایشگر: مردی از غیب پدید آیدو..
۷ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۸ افشار: فیض؛ فرود: ببزم.
۹ قزوینی: بود آیا که فلک زین دو سه کاری بکند؛ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر وجلالی نائینی، ادیب برومند و فرود: بازی چرخ ازین یك دوسه کاری بکند. چاپ خانلری این بیت را هم ندارد.

۷

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند
نه هرکه آینه سازد سکندری داند
نه هرکسی که‌کله[1] کج نهادوتند نشست
کلاه داری و آیین سروری[2] داند
تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن
که دوست[3] خود روش بنده پروری داند
وفای عهد[4] نکو باشد ار بیاموزی
وگرنه هرکه تو بینی ستمگری داند
بباختم دل دیوانه و ندانستم
که آدمی بچهٔ شیوهٔ پری داند
هزار نکتهٔ باریک‌تر زمو[5] اینجاست
نه هرکه سر بتراشد قلندری داند[6]
زشعر[7] دلکش حافظ کسی بود آگاه[8]
که‌لطف نظم[9] وسخن‌گفتن‌دری‌داند[10-11]

---

۱ ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: نه هرکه طرف کله؛ فرود: نه هرکه طرف کله برشکست و ....
۲ موزهٔ ملی دهلی: آیین دلبری.
۳ قدسی و انجوی: که خواجه.
۴ ادیب برومند، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی وستایشگر: وفا وعهد؛ فرود: وفا ومهر.
۵ موزهٔ ملی دهلی: موی.
۶ قدسی: نه هرکه سر نتراشد. این بیت در چاپ خانلری نیست.
۷ موزهٔ ملی دهلی: زنظم.
۸ قزوینی و خانلری: بود آگه؛ فرود، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: شود آگاه.
۹ فرود و قزوینی: طبع.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: که لطف نکته و سر سخنوری داند.
۱۱ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی علاوه برابیات فوق سه بیت‌دیگر نیز بشرح زیر دیده می‌شود که نخستین بیت آن در چاپ خانلری هم موجود است:
بقدو چهره هرآنکس که شاه خوبان شد — جهان بگیرد اگر دادگستری داند
غلام همت آن رند عافیت سوزم — که در گدا صفتی کیمیاگری داند
مدار نقطهٔ بینش زخال تست مرا — که قدر گوهر یکدانه جوهری داند
در نسخهٔ ستایشگر بیت دیگری هم درین غزل موجود است:
در آب دیدهٔ خود غرقه‌ام بگو چکنم — که در محیط نه هرکس شناوری داند

۷

بخت از دهـان دوست نشانم نمیدهـد
دولت خبـر ز راز نـهـانـم نمیدهـد
از بهر بوسهٔ زلـبش جـان همـی دهم
اینم نمـی‌ستانـد[۱] و آنـم نمیـدهـد
مردم زاشتیاق و درین پرده[۲] راه نیست
یـا هست و پـرده‌دار نشانـم نمیدهد
زلفش کشیده[۳] باد صبا چرخ سفله‌بین
کانـجا مجال بـادوزانـم نمیـدهـد
چندانك بـرکناره چـو پرگـار می‌روم[۴]
دوران چـو نقطه ره بـمیانـم نمیدهد
شکـر بصبـر دست دهـد عاقبت ولـی
بـد عهـدی زمـانـه زمانـم[۵] نمیدهد
گفتم روم بخواب و به‌بینم خیال[۶] دوست
حـافظ زآه و نـالـه امـانم نمیدهد[۷]

۱ قزوینی و ستایشگر: همی ستاند.
۲ قزوینی: مردم درین فراق و درآن پرده؛ موزهٔ ملی دهلی: مردم دراشتیاق و...؛ افشار: دردا و حسرتا که..؛ ستایشگر: مردم در انتظار و...؛ فرود: درین پرده بار نیست؛ فرهاد: مردم زانتظار و درین پرده راه نیست.
۳ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کشید باد؛ فرود: زلفش گشاده.
۴ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: چندانکه برکنار چو پرگار میروم؛ قزوینی: چندانکه برکنار چو پرگار می‌شدم؛ فرود و جلالی نائینی: چندان‌که برکنار چو پرگار می‌شوم.
۵ فرود، فرهاد، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: امانم.
۶ ستایشگر: بخواب به‌بینم جمال؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بخواب و ببینم جمال؛ فرود: جمال او.
۷ درنسخهٔ ستایشگر بیتی دیگر هم درین غزل وجود دارد:
جان میدهم برای یکی بوسه برلبش　　جان می‌برد روان و روانم نمیدهد

۱۰

سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
بدست مرحمت یارم در امیدواران زد
چو پیش صبح روشن شد که حال[1] مهر گردون چیست
برآمد خندهٔ خوش بر غرور کامکاران زد [ورق ۷۲ ب]
نگارم دوش در مجلس بعزم رقص چون برخاست
گره بگشود از گیسو[2] و بر دلهای یاران زد
من از رنگ صلاح آنگه[3] بخون دل بشستم دست
که چشم باده پیمایش صلا بر هوشیاران زد
کدام آهن[4] دلش آموخت این آیین عیاری
کز اول[5] چون برون آمد ره شب‌زنده‌داران زد
خیال شهسواری پخت و شد حالی[6] دل مسکین
خداوندا نگهدارش که بر قلب سواران زد
در آب و رنگ[7] رخسارش چه خون خوردیم و جان دادیم[8]
چو نقشش[9] دست داد اول رقم بر جان‌سپاران[10] زد
منش با خرقهٔ پشمین چگونه در[11] کمند آرم
زره مویی که مژگانش[12] ره خنجرگزاران زد

---

۱ اصل: «خاك» و یقیناً این کلمه مصحف «حال» است.
۲ قزوینی و فرهاد: ابرو؛ ستایشگر و افشار: گره بگشاد از گیسو.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و برتو: آندم؛ فرود: رنگ قدح آن دم؛ فرهاد: رنگ صلاح اول.
۴ اصل: «آیین» و قطعاً کلمه تحریف شدهٔ «آهن» است چنانکه در عموم نسخ چاپی و خطی که بنظر رسید نیز «آهن» ضبط شده است.
۵ فرود، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی، فرهاد و ستایشگر: که اول.
۶ ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: شد ناگه دل؛ افشار: شد حالی دلش؛ فرود: خیال شهریاری پخت و شد ناگه دل مسکین.
۷ ستایشگر: درآب زرق.
۸ قزوینی: جان دادیم و خون خوردیم؛ فرود: چو جان دادیم و خون خوردیم.
۹ فرود و ستایشگر: نقشی.
۱۰ اصل: «جان هوشیاران» که با توجه به وزن بیت و ضبط نسخ مختلف اصلاح شده است؛ فرهاد: سوگواران.
۱۱ قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: پشمین کجا اندر.
۱۲ نسخهٔ اصل: «کمندش»، لیکن بخطی دیگر در کنار آن، کلمهٔ «مژگانش» نیز نوشته شده است.

نظر بـر قرعهٔ تـوفیق و یمـن دولت شاهیست[۱۳]
بـده کـام دل حـافظ کـه فـال بختیاران زد[۱۴]
شهنشاه مظفرفـر شجـاع ملـك و دیـن* منصور
که جود بی‌دریغش خنده[۱۵] بر ابر بهـاران زد[۱۶]

۱۳ ادیب برومند: نظر برمنظر توفیق و یمن دولت شاهست؛ فرود، قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: «شاهست» و ظاهراً یاء زاید بنظر می‌رسد.
۱۴ افشار: بیابد کام دل حافظ چو فال بختیاران زد.
۱۵ ستایشگر: طعنه.
۱۶ این سه بیت نیز ـ که بیت دوم آن در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ضبط است ـ در چاپ قزوینی وجود دارد:

ازآن ساعت که جام می بدست‌او مشرف‌شد — زمـانـه ساغـر شادی بیاد می‌گساران زد
زشمشیر سرافشانش ظفر آنروز بدرخشید — که‌چون خورشیدانجم سوزتنهابرهزاران‌زد
دوام عمروملك او بخواه ازلطف حق ای دل — که چرخ این‌سکهٔ دولت بدور روزگاران زد

* فرهاد و ادیب برومند: ملك دین.

۷

در ازل پـرتـو رویت[1] ز تجـلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عـالم زد

جلوهٔ کرد رخت[2] دید ملك عشق نداشت
عین آتش‌شد ازین غیرت وبرآدم[3] زد

عقل‌میخواست‌کزان[4]شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

مدعی خواست کـه آیـد بتماشاگه راز
دست غیب آمد و بـر سینهٔ نامحرم زد

دیگران قرعهٔقسمت[5] همه برعیش زدند
دل غم‌دیدهٔ مـا بود کـه هم بر غم زد

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت
دست در حلقهٔ آن زلف خم اندر خم زد

حافظ آن روز طرب‌نامهٔ عشق تو نوشت
کـه قلـم بـر سر اسباب دل خـرم زد

---

۱ ادیب برومند، فرود، جلالی نائینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، افشار و قزوینی: پرتو حسنت.
۲ فرود، جلالی نائینی و ستایشگر: رخش.
۳ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: عین غیرت شد ازین آتش وبرآدم؛ افشار: غیرت ودر آدم.
۴ موزهٔ ملی دهلی: کزین.
۵ ادیب برومند و افشار: قرعهٔ شادی.

۱۱

راهی بزن که آهی بر ساز[1] آن توان زد
شعری بخوان که با او[2] رطل گران توان زد
بر آستان جانان گر سر توان نهادن
گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد
قد خمیدهٔ ما سهلت نماید اما
برچشم دشمنان تیر از این‌کمان [توان] زد
در خانقه نگنجد اسرار عشق‌بازی[3]
جام می مغانه هم با مغان توان زد
درویش را نباشد نزل[4] سرای سلطان [ورق ۷۳ الف]
ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد
اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند
عشقست و داو اول بر نقد جان توان زد
گر دولت وصالش[5] خواهد دری گشودن
سرها بدین تجلی[6] بر آستان توان زد
عشق و شباب و رندی مجموعهٔ مرادست
چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد[7]
شد رەزن سلامت زلف[8] تو وین عجب نیست
گر[9] راه‌زن تو باشی صد کاروان توان زد
بر عزم کامرانی فالی بزن چه دانی
ممکن که‌گوی فرصت در آن میان توان زد[10]

۱ فرود، جلالی نائینی و ستایشگر: بر یاد.
۲ موزهٔ ملی دهلی، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: باآن.
۳ ادیب برومند، جلالی نائینی، فرود و پرتو: اسرار عشق و مستی.
۴ ادیب برومند، فرود، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و ستایشگر: برگ.
۵ قزوینی و ستایشگر: وصالت.
۶ ادیب برومند، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگر: تخیل.
۷ ستایشگر: ساقی بیا که جامی در این زمان توان زد.
۸ موزهٔ ملی دهلی: سلامت عشق. ۹ ستایشگر: چون.
۱۰ ادیب برومند: باشد کزین تفأل رطل‌گران توان زد. چاپ قزوینی این بیت را ندارد.

حافظ بحق قرآن کز شید و زرق بازآی[11]
باشد که گوی عشقی[12] در این جهان[13] توان زد[14]

۱۱ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: کز زرق وشید بازآ؛ ستایشگر و فرود: کز زرق وشید باز آی.
۱۲ ستایشگر: گوی عیشی.
۱۳ موزهٔ ملی دهلی: در آن میان؛ ادیب برومند: در این میان.
۱۴ در نسخهٔ ستایشگر این غزل دارای سه بیت دیگرهم هست که در نسخهٔ ادیب برومند بیت اول و سوم نیز باandك اختلافی مندرج است.

از شرم در حجابم ساقی تلطفی کن | باشد که بوسهٔ چندبرآن دهان توانزد
باعقل و فهم ودانش داد سخن توان‌داد | چون‌جمع‌شد معانی گوی بیان توانزد
برجویبار چشمم گرسایه افکند دوست | بر خاك رهگذارش آب روان توانزد

۷

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
بکوی می‌فروشانش بجامی برنمی‌گیرند[۱]
زهی سجادهٔ تقوی که یک ساغر نمی‌ارزد
رقیبم سرزنشها کرد کز این باب رخ برتاب[۲]
چه‌افتاد این سر ما را که یک افسر[۳] نمی‌ارزد
شکوه‌تاج سلطانی‌که بیم جان درآن[۴] درجست
کلاهی دلکش[۵] است اما بترک سر نمی‌ارزد
بس[۶] آسان می‌نمود اول غم دریا ببوی سود
غلط‌گفتم[۷] که‌این‌طوفان[۸] بصد گوهر نمی‌ارزد[۹]
ترا آن به که روی خود ز مشتاقان بپوشانی[۱۰]
که شادی جهانگیری غم لشکر نمی‌ارزد
چو حافظ در قناعت‌کوش و از[۱۱] دنیای‌دون‌بگذر
که یک جو منت دونان بصد من[۱۲] زر نمی‌ارزد[۱۳]

---

۱ ستایشگر: برنمی‌گیرد.
۲ ستایشگر: سر برتاب.
۳ قزوینی وستایشگر: که خاك در.
۴ ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: درو.
۵ ادیب برومند، فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: کلاه دلکش.
۶ قزوینی: چه.
۷ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: غلط کردم.
۸ نسخهٔ اصل: «سلطان».
۹ ستایشگر: غلط کردم من‌این دریا بصد گوهر نمی‌ارزد؛ پرتو: غلط کردم که یک موجش دوصد من زر نمی‌ارزد.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: نپوشانی. در نسخهٔ ستایشگر دو حرف اول این کلمه نقطه ندارد.
۱۱ قزوینی وستایشگر: وز.
۱۲ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: دوصند من.
۱۳ در نسخهٔ ستایشگر این غزل سه بیت دیگر را نیز شاملست که اولین بیت آن با اختلافی در نسخهٔ ادیب برومند و دومین بیت آن در چاپ انجوی‌هم وجود دارد:

بشوی این دلق‌دلتنگی‌درین بازار یکرنگی — مرقعهای گوناگون می احمر نمی‌ارزد
بروکنج قناعت جو بکنج عافیت بنشین — که یکدم تنکدل بودن ببحر وبر نمی‌ارزد
دیار یار مردم را مقید میکند ور نه — چه‌جای‌فارس کین‌محنت‌جهان یکسرنمی‌ارزد

فرود و انجوی: جوی وکنج...

۱۲

دلم جز مهر مه‌رویان رهی دیگر[1] نمی‌گیرد
ز هر در میدهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد

خدارا ای نصیحت‌گو حدیث از خط دلبر گو[2]
که نقشی در خیال ما ازین خوشتر نمی‌گیرد

صراحی میکشم پنهان و مردم دفتر انگارند
عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی‌گیرد

من این دلق ملمع[3] را بخواهم سوختن روزی
که پیر می‌فروشانش بیك ساغر نمی‌گیرد[4]

از آن رویست[5] یاران را صفاها با می لعلت[6]
که غیرازراستی نقشی درین[7] جوهر نمی‌گیرد

نصیحت‌گوی رندانراکه باحکم قضا جنگست[8]
دلش بس تنگ می‌بینم مگر ساغر نمی‌گیرد

[ورق ۷۳ ب] میان‌خنده‌می‌گریم[9] که‌چون‌شمع‌اندران[10] مجلس
زبان آتشینم هست لیکن در نمی‌گیرد

من آن آیینه را روزی بدست آرم سکندروار
اگر می‌گیرد این آتش زمانی ور نمی‌گیرد[11]

---

۱ فرود، ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: مه رویان طریقی بر.
۲ قزوینی: حدیث ساغر و می گو؛ موزهٔ ملی دهلی: ملامت‌گو حدیث ازمطرب ومی گو؛ پرتو: نصیحت‌گو حدیث مطرب و می‌گو؛ فرود و ستایشگر: حدیث از خط ساقی‌گو؛ ادیب برومند: خدا را ای نصیحت‌گو حدیث از مطرب ومی گو.
۳ قزوینی: مرقع.
۴ فرود، ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: بجامی برنمیگیرد. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر بجای این بیت چنین آمده است:
من از پیر مغان دیدم کرامتهای مردانه — که این دلق ریایی را بجامی برنمیگیرد
۵ قزوینی: از آنروهست؛ ادیب برومند: از آنرو پاکبازان را صفاها با می لعلست.
۶ قزوینی: لعلش؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: از آنرو پاکبازانرا صفاها با می لعلست.
۷ قزوینی: درآن.
۸ فرود و ستایشگر: ملامت‌گوی رندانرا که باحکم خدا جنگست.
۹ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: میان گریه می‌خندم.
۱۰ ادیب برومند، فرود، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: اندرین.
۱۱ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.

چه‌خوش صید دلم‌کردی بنازم چشم مستت را
که‌کس‌مرغان‌وحشی‌را ازین‌خوشتر نمی‌گیرد
سخن در احتیاج ما و استغنای معشوقست
چه‌سودافسونگری‌ای‌دل‌چودر[12] دلبر نمی‌گیرد
خدارا رحمی ای منعم که درویش[13] سر کویت
دری دیگر نمی‌داند رهی دیگر نمی‌گیرد
باین[14] شعر تر شیرین ز شاهنشه عجب دارم
که سرتاپای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد[15]

۱۲ قزوینی: دل که در؛ ستایشگر: دل که با؛ ادیب برومند: چه افسون میکنی ای دل چو با دلبر نمیگیرد.
۱۳ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: محتاج؛ فرود: خدا را رحم ای منعم....
۱۴ فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: بدین.
۱۵ این غزل در چاپ قزوینی شامل دوبیت دیگر هم هست که بیت دوم آن درنسخهٔموزهٔ ملی دهلی وستایشگر هم مضبوط است:
بیا ای ساقی گلرخ بیاور بادهٔ رنگین که‌فکری در درون‌ما ازین بهتر نمیگیرد
سروچشمی‌چنین‌دلکش‌تو‌کویی‌چشم‌ازو‌بردوز بروکاین وعظ بی‌معنی‌مرا درسر نمیگیرد
در نسخهٔ ستایشگر و ادیب برومند بیتی دیگرهم وجود دارد:
من از پیر مغان دیدم کرامتهای رندانه که این دلق ریایی را بجامی برنمی‌گیرد

۱۲

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه‌بان دارد
بهار عارضش خطی بخون ارغوان دارد

غبار خط بپوشانید خورشید رخش یارب
بقای[۱] جاودانش ده که حسن جاودان دارد

زچشمت جان نشاید برد کز هرسو که می‌بینم*
کمین از گوشهٔ کردست‌و تیر اندر[۲] کمان دارد

خدارا داد من بستان ازو ای شحنهٔ مجلس
که‌می‌بادیگری‌خوردست‌وسر برمن‌گران[۳] دارد

چو عاشق می‌شدم گفتم‌که بردم‌گوهر مقصود
ندانستم‌که این‌دریا چه موج خون‌فشان[۴] دارد

ز خوف هجرم ایمن‌کن اگر امید آن داری
که از شر[۵] بداندیشان خدایت در امان دارد

ز سرو قد دلجویت مکن محروم چشمم را
بدین‌سرچشمه‌اش‌بنشان‌که‌خوش‌آبی‌روان[۶] دارد

بفتراك ار همی بندی خدا را زود صیدم کن
که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد

چو دام طره افشاند[۷] ز گرد خاطر عشاق
بغماز صبا گوید که[۸] راز ما نهان دارد

---

۱ فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: حیات. ۲ ستایشگر: کردست وتیری در.
۳ ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: با من سرگران.
۴ ادیب برومند، فرود و موزهٔ ملی دهلی: موج بیکران؛ ستایشگر: چه‌دانستم‌که این دریا چه موج بیکران.
۵ فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: که از چشم.
۶ موزهٔ ملی دهلی، فرود و ستایشگر: خوش‌آب‌روان.
۷ ستایشگر: افشانی. ۸ ستایشگر: صبا گوتاکه.
* ادیب برومند: زچشمت دل نشاید برد...؛ فرود: زچشمت جان نخواهم برد کز هرجا که می‌بینم.

چو در رویت[9] بخندد گل مشو در دامش ای بلبل
که بر گل اعتمادی نیست و گر[10] حسن جهان دارد
بیفشان جرعهٔ برخاك و حال اهل دولت پرس[11]
که از جمشید و کیخسرو فراوان[12] داستان دارد
چه عذر بخت خود گویم که آن طرار[13] شهرآشوب
بتلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد

۹ ستایشگر: چو در دامت؛ جلالی نائینی و فرود: چو در رویت بخندد گل مشو مغرور ای بلبل.
۱۰ فرود و ستایشگر: اگر حسن؛ قزوینی: نیست گرحسن.
۱۱ قزوینی: حال اهل دل بشنو؛ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و ادیب برومند: حال اهل شوکت بین.
۱۲ ستایشگر: هزاران.
۱۳ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: عیار.

۷

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد
ز خاتمی که دمی‌گم شود چه غم دارد

بخط و خال گدایان مده خزینهٔ دل
بدست شاه‌وشی ده که محترم دارد

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان [ورق ۷۴ الف]
غلام همت سروم که این قدم دارد

رسید موسم‌آن[1] کز طرب چونرگس مست
نهد بپای قدح هرکه شش درم دارد

ز ما بهای[2] می اکنون چوگل دریغ مدار
که عقل کل بصدت عیب متهم دارد

ز سر غیب‌کس‌آگاه نیست عیب مجوی[3]
کدام محرم دل ره* درین حرم دارد

ز جیب خرقهٔ[4] حافظ چه‌طرف بتوان بست
که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد[5]

---

۱ جلالی نائینی: رسید موسم گل.
۲ ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و جلالی نائینی: زر از بهای می؛ و صحیحتر همین است.
۳ ادیب برومند، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و جلالی نائینی: نیست قصه مخوان.
۴ موزهٔ ملی دهلی: زجیب و خرقهٔ.
۵ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر و ادیب برومند دوبیت زیرین نیز درین غزل وجود دارد که بیت نخستین در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و بیت دوم در نسخه‌های فرود و ادیب برومند با اندك اختلافی موجود است:

دلم که لاف تجرد زدی کنون صد شغل — ببوی زلف تو با باد صبحدم دارد
مراد دل زکه پرسم که نیست دلداری — که جلوهٔ نظر و شیوهٔ کرم دارد

فرود و ادیب برومند: مراد دل زکه جویم که نیست دلداری.
* فرود: دل جا.

۹

آنکس که بدست جام دارد
سلطانی جم مدام دارد
آبی که خضر حیات ازو یافت
در میکده جو که جام دارد
سررشتهٔ جان بجام بگذار
کین رشته ازو نظام دارد
ما و می و زاهدان و تقوی
تا یار سر کدام دارد
بیرون ز لب تو ساقیا نیست
در دور کسی که کام دارد
نرگس همه شیوه‌های مستی
از چشم خوشت بوام[۱] دارد
ذکر رخ و زلف تو دلم را
وردیست‌که صبح و شام دارد
بر سینهٔ ریش دردمندان
لعلت نمك[۲] تمام دارد
درچاه زنخ[۳] چوحافظ ای‌جان
حسن تو دوصد غلام دارد[٤]

۱ افشار وانجوی: چشم خوش تووام.
۲ قزوینی: نمکی
۳ قزوینی: ذقن.
۴ افشار:
در چاه زنخ به بند و زندان   چون حافظ دوصد غلام دارد

۷

دل ما بدور رویت ز چمن فراغ دارد
که چو سرو پای‌بندست و چو لاله داغ دارد
سر ما فرو نیاید بکمان ابروی کس[۱]
که درون گوشه‌گیران ز چمن[۲] فراغ دارد
شب تیره چون سرآرم ره پیچ پیچ زلفت[۳]
مگر آنکه عکس رویت[۴] برهم چراغ دارد
ز بنفشه تاب دارم‌که ز زلف او زند لاف[۵]
تو سیاه کم‌بها بین که چه در دماغ دارد
من و شمع صبحگاهی سزد ار بخود[۶] بگرییم
که بسوختیم و از ما بت ما فراغ دارد[۷]
سر درس[۸] عشق دارد دل دردمند حافظ
که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد
بچمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله
بندیم شاه ماند که بکف ایاغ دارد[۹] [ورق ۷۴ ب]

۱ خانلری: بجز آن‌کمان ابرو نکشید دل بهیچم.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زجهان؛ خانلری: جهان.
۳ قزوینی و خانلری: شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن.
۴ قزوینی: شمع رویت؛ خانلری: عکس رویش.
۵ قزوینی وخانلری و موزهٔ ملی دهلی: دم.
۶ قزوینی: بهم.
۷ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۸ خانلری: درد.
۹ چاپ قزوینی متضمن این بیت نیز هست:
سزدم چو ابر بهمن که برین چمن بگریم
طرب آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد.

۹

کسی که حسن خط[1] دوست در نظر دارد
محققست که او حاصل بصر دارد
چو خامه بر خط[2] فرمان او سر طاعت
نهاده‌ایم مگر او بتیغ بر دارد
کسی بوصل تو چون شمع یافت پروانه
که زیر تیغ تو هردم سری دگر دارد
بپای بوس تو دست کسی رسید که او
چو آستانه بدین در همیشه سر دارد
بزد رقیب تو روزی بسینه‌ام تیری[3]
که بس‌که تیر غمت سینه پی سپر دارد[4]
ز زهد خشك ملولم بیار[5] بادهٔ ناب
که بوی باده مدامم دماغ تر دارد
ز باده هیچت اگر نیست این نه بس که ترا
دمی ز وسوسهٔ عقل بی‌خبر دارد*
کسی که از در[6] تقوی قدم برون ننهاد
بعزم میکده اکنون سر[7] سفر دارد
دل شکستهٔ حافظ بخاك خواهد برد
چو لاله داغ هوایی که بر جگر دارد

۱ قزوینی: حسن و خط، افشار: حسن رخ ..... به پیش اهل نظر حاصل از بصر دارد.
۲ قزوینی: درره.
۳ نسخهٔ اصل: بی‌تیر.
۴ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کجاست.
۶ قزوینی: ره.
۷ قزوینی: ره.
* بیت بالا در چاپ افشار باین صورت آمده است:
زباده فایده‌ای گر نباشد این بس نیست ترا ز وسوسهٔ عقل بیخبر دارد

۹

هر آنك جانب اهل وفا[1] نگه دارد
خداش در همه حال از بلا نگه دارد

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته‌ات بدو دست دعا نگه دارد

گرت هواست که معشوقه[2] نگسلد پیمان
نگاه‌دار سر رشته تا نگه دارد

ز درد دوست نگویم حدیث جز با دوست[3]
که آشنا سخن آشنا نگه دارد

سر و زر و دل وجانم[4] فدای آن محبوب[5]
که حق صحبت مهر و وفا[6] نگه دارد

نگه نداشت دل ما و جای رنجش نیست[7]
ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد

مبارزان و یلان خواجه را نگه دارید
که همچو جان گرامی شما نگه دارد[8]

صبا در[9] آن سر زلف ار دل مرا بینی
ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد

۱ قزوینی و خانلری: خدا.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: معشوق.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی و جلالی نائینی: حدیث دوست نگویم مگر بحضرت دوست.
۴ نسخهٔ اصل: جانش.
۵ قزوینی: یاری.
۶ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: صحبت و عهد وفا.
۷ قزوینی: چو گفتمش که دلم را نگاه‌دار چه گفت.
۸ قزوینی این بیت را ندارد.
۹ قزوینی: برآن.

غبار راه گذارت کجاست تا حافظ
بیادگار نسیم صبا نگه دارد[۱۰]

۱۰ ابیات دوم، چهارم و هفتم این غزل در چاپ خانلری وجود ندارد.

۹

[ورق ۷۵ الف] آنکه از سنبل او غالیه تابی دارد
باز با دلشدگان ناز و عتابی دارد

از سر کشتهٔ خود میگذرد همچون باد
چه توان کرد که عمرست و شتابی دارد

ماه خورشید نمایش ز پس پردهٔ حسن[1]
آفتابیست که در پیش سحابی دارد

[2]آب‌حیوان‌مگرآنست[3]که‌دارد[لب]دوست[4]
روشنست این که خضر بهره سرابی دارد

چشم من‌کرد بهرگوشه‌روان سیل‌سرشك[5]
تا سهی سرو ترا تازه بآبی[6] دارد

غمزهٔ شوخ تو خونم بخطا می‌ریزد
فرصتش باد که این[7] فکر صوابی دارد

چشم مخمور تو دارد ز دلم[8] قصد جگر
ترك مستست مگر میل کبابی دارد[9]

---

۱ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، فرود، ادیب برومند، جلالی نائینی و پرتو علوی: پردهٔ زلف.

۲ قبل ازین بیت در نسخهٔ اصل بیتی بدین شرح آمده است:

آن زمان وقت می صبح فروغست که شب گرد خرگاه افق پرده‌سرایی دارد

چنانکه ملاحظه می‌شود باتوجه به قافیهٔ غزل، این بیت نمی‌تواند مناسبتی با این غزل داشته باشد، بویژه که در غزل شمارهٔ ۱۴۱ همین بیت با قافیهٔ دیگری آمده است که از نظر معنوی نیز کاملا مناسب و لازم است اما صورت مکتوب بیت فوق را با غزل شمارهٔ ۱۴۲ نیز ــ که همین وزن و قافیه را دارد ــ می‌توان مربوط دانست.

۳ فرود، ادیب برومند، ستایشگر و قزوینی: اگر اینست؛ موزهٔ ملی دهلی: اگر آنست.

۴ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: که دارد لب یار.

۵ موزهٔ ملی دهلی: چشم من کرد روان ازهمه‌جا سیل سرشك؛ فرود: کرد زهرگوشه....

۶ قزوینی: تازه‌تر آبی.

۷ قزوینی، ادیب برومند، فرود و ستایشگر: خوش‌فکر.

۸ ادیب برومند: به دلم؛ فرود: چشم سرمست....

۹ این بیت هم در نسخهٔ ستایشگر موجود است:

جان بیمار مرا نیست ز روی تو سؤال ای‌خوش‌آن‌خسته‌که از دوست‌جوابی‌دارد

جان بیمار مرا نیست ز روی تو سؤال[۸]
ای‌خوش‌آن خسته‌که از دوست‌جوابی‌دارد
کی کنــد سوی دل خستــهٔ حــافظ نظری
چشم مستت[۹] که بهرگوشه خرابی[۱۰] دارد

۸ قزوینی: زتو روی سؤال؛ ادیب برومند: جان بیمار مرا هست زتو میل سؤال.
۹ ادیب برومند: چشم مستش.
۱۰ نسخهٔ اصل: سرابی؛ موزهٔ ملی دهلی: چشم مستش که بهرگوشه خرابی دارد.

۶

ساقی ار باده ازین دست بجام اندازد
عارفانرا همه در شرب مدام اندازد
ور چنین پیش[1] خم زلف نهد دانهٔ خال
ای بسا مرغ خرد را که بدام اندازد
ای خوشا حالت[2] آن مست که در پای حریف[3]
زر و سر هردو[4] نداند که کدام اندازد
روز در کسب هنر کوش که می‌خوردن روز
دل چون آینه[5] در زنگ ظلام اندازد
آن زمان وقت می صبح فروغست[6] که شب
گرد خرگاه افق پردهٔ شام اندازد
باده با محتسب شهر ننوشی حافظ[7]
بخورد باتومی[8] وسنگ بجام اندازد[9]

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرود و فرهاد: زیر.
۲ قزوینی: دولت.
۳ ادیب برومند و فرهاد: در پای حبیب.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرود و فرهاد: سرو دستار.
۵ اصل: «دل آیینه چو»؛ اصلاح متن با توجه به‌معنی بیت و ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و چاپ قزوینی بعمل آمده است.
۶ موزهٔ ملی دهلی، فرود، فرهاد و ادیب برومند: صبح فروزست.
۷ قزوینی: ننوشی زنهار.
۸ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرود و فرهاد: بخورد باده‌ات.
۹ در چاپ قزوینی علاوه‌بر ابیات فوق دوبیت دیگرنیز وجود دارد:

زاهد خام‌که انکار می وجام کند* — پخته گردد چو نظر بی می خام اندازد
حافظا سر زکله‌گوشهٔ* خورشید برآر — بختت ار قرعه بدان ماه تمام اندازد

* فرهاد و ادیب برومند: زاهد خام‌طمع برسرانکاربماند. * فرهاد: زاهدا سربکله‌گوشهٔ.

۹

مطرب عشق عجب ساز و نوایی[1] دارد
نقش هر زخم[2] که زد راه بجایی دارد
عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی
که خوش‌آهنگ و فرح‌بخش صدایی[3] دارد
پیر دردی‌کش ما گرچه ندارد زر و زور
خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد
محتشم دار دلم کین مگس قندپرست[4]
تا هوا گیر[5] تو شد فر همایی دارد
از عدالت نبود دور گرش پرسد[6] حال [ورق ۷۵ ب]
پادشاهی که بهمسایه گدایی دارد
اشك خونین بنمودم بطبیبان گفتند
درد عشقست و جگرسوز دوایی دارد
ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق
هر عمل اجری و هرکرده جزایی دارد
نغز[7] گفت آن بت ترسا بچهٔ باده‌پرست[8]
شادی روی کسی خور که صفایی دارد
خسروا حافظ درگاه نشین فاتحه خواند
وز زبان تو تمنای دعایی دارد

۱ موزهٔ ملی دهلی: برگ ونوایی.
۲ قزوینی و ادیب برومند: نقش هرنغمه؛ فرود: راه هرپرده.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: هوایی؛ فرود: نوایی.
۴ اصل: «محتشم داردم آیین...» و تصحیح متن باتوجه به نسخهٔ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی صورت‌گرفته است. فرود:... مگس شهدپرست؛ فرود: محترم‌دار....
۵ قزوینی و ادیب برومند: هواخواه؛ فرود: هوادار
۶ فرود: اگر پرسد حال.
۷ فرود: خوب.
۸ فرود، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: باده‌فروش.

۹

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد
بندهٔ طلعت آن[۱] باش که آنی دارد
شیوهٔ حور و پری خوب و[۲] لطیفست ولی
خوبی آنست و لطافت که فلانی دارد
چشمهٔ چشم مرا ای گل خندان دریاب
که بامید تو خوش آب روانی دارد
خم ابروی تو در صنعت تیراندازی
بستد[۳] از دست هرآنکس که کمانی دارد
گوی خوبی که برد از تو که خورشید آنجا
نه‌سواریست که در دست عنانی دارد
دلستان[۴] شد سخنم تا تو قبولش کردی
آری آری سخن عشق نشانی دارد
در ره عشق نشد کس بیقین محرم راز
هرکسی برحسب فهم[۵] گمانی دارد
با خراباتنشینان زکرامات ملاف
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
مدعی گو لغز و نکته بحافظ مفروش
کلك ما نیز بیانی و زبانی[۶] دارد[۷]

---

۱ ادیب برومند: طلعت او.
۲ قزوینی و فرود: شیوهٔ حور و پری گرچه.
۳ قزوینی: برده.
۴ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: دلنشان.
۵ قزوینی: فکر.
۶ ادیب برومند و فرود: زبانی و بیانی.
۷ این غزل در چاپ قزوینی شامل بیتی دیگرنیز هست:
مرغ زیرك نزند در چمنش پرده‌سرای
هربهاری که بدنباله خزانی دارد

۸

جان بی‌جمال جانان میل جهان ندارد
آنکس که این ندارد حقاکه جان[1] ندارد
یا هیچکس نشانی زان دلستان[2] ندیده[3]
یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد
هر شب‌نمی درین ره صد بحر آتشین است
دردا که این معما شرح و بیان ندارد
سر منزل فراغت[4] نتوان ز دست دادن
ای ساربان[5] فروکش‌کین ره کران ندارد
ذوقی چنان[6] ندارد بی دوست زندگانی
بی‌دوست زندگانی ذوقی چنان ندارد[7]
چنگ خمیده قامت میخواندت بعشرت
بشنو سخن ز پیران[8] هیچت زیان ندارد
احوال گنج قارون کایام داد برباد [ورق ۷۶ الف]
در گوش گل فروگوی[9] تا زر نهان ندارد
کس در جهان ندارد یك بنده همچو حافظ
زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد[10]

---

۱ قزوینی: آن، و صحیحتر و مناسبتر همین است. ادیب برومند، فرود و ستایشگر: هرکس که این ندارد حقاکه آن ندارد.
۲ اصل: «دوستان».
۳ ستایشگر و قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: با هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم. افشار: از هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم.
۴ فرود و ادیب برومند: قناعت.
۵ قزوینی: ساروان.
۶ فرود و ستایشگر: ذوق جنان.
۷ نسخهٔ قزوینی این بیت را ندارد. فرود: ذوق جنان ندارد.
۸ ادیب برومند، فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بشنو که پند پیران.
۹ فرود و قزوینی: درگوش دل فروخوان؛ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و ادیب برومند: با غنچه بازگویید.
۱۰ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر دوبیت زیر نیز هست:

گرخود رقیب‌شمعست اسرار ازو بپوشان — کان شوخ سربریده بند زبان ندارد
ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز — مستست و درحق او کس این‌گمان ندارد

۸

روشنی طلعت تو ماه ندارد
پیش تو گل رونق گیاه ندارد
گوشهٔ ابروی تست منزل جانم[1]
خوشتر ازین گوشه پادشاه ندارد
دیدم و آن[2] چشم دل سیه که تو داری
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
خون خور و خامش نشین کآن دل[3] نازک
طاقت فریاد دادخواه ندارد
رطل گرانم ده ای مرید خرابات
شادی شیخی که خانقاه ندارد
نی[4] من تنها کشم تطاول زلفت
کیست که او داغ این[5] سیاه ندارد
گو برو [و] آستین ز خون[6] جگر شوی[7]
هر که درین آستانه[8] راه ندارد
حافظ اگر سجدهٔ تو کرد مکن عیب
کافر عشق ای صنم گناه ندارد[9]

---

۱ انجوی: منظر چشمم.
۲ ستایشگر: دیدم آن؛ انجوی و فرهاد: دیده‌ام آن.
۳ فرود: تن.
۴ ستایشگر: نه.
۵ فرود، قزوینی و ستایشگر: آن؛ جامع نسخ: مطابق متن.
۶ فرود، فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: برو وآستین بخون....
۷ نسخهٔ اصل: بشوی.
۸ اصل: آشیانه؛ فرهاد، ستایشگر، قزوینی وموزهٔ ملی دهلی:آستانه؛ فرود: برین‌آستانه.
۹ این غزل در چاپ قزوینی مشتمل بر ده بیت است و دو بیت دیگر آن بدین شرح است:

تا چه کند با رخ تو دود* دل من   آینه دانی که تاب آه ندارد
شوخی نرگس نگر که پیش‌تو بشکفت   چشم دریده ادب نگاه ندارد

* فرهاد: آه.

در نسخهٔ ستایشگر بیتی دیگرنیز وجود دارد:

ای شه خوبان بعاشقان نظری کن   هیچ شهی چون شما سپاه ندارد

۹

هر آنکو خاطری مجموع و یاری نازنین دارد
سعادت همدم او گشت و دولت هم قرین[1] دارد

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقلست
کسی آن آستان کوبد[2] که جان در آستین دارد

دهان تنگ شیرینت[3] مگر ملک[4] سلیمانست
که نقش خاتم لعلت[5] جهان زیر نگین دارد

لب لعل و خط مشکین [چو] خوش اینست و آنش نیست[6]
بنازم دلبر خود را که حسنش آن واین[7] دارد

چو برروی زمین باشی توانایی غنیمت‌دان
که دوران ناتوانیها[8] بسی زیر زمین دارد

بخواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفانرا
که صدر مجلس عزت معین[9] ره‌نشین دارد

بلاگردان جان و تن دعای مستمندانست
که بیند خیر ازان خرمن که ننگ از خوشه‌چین دارد

صبا از عشق من رمزی بگو با آن‌مه[10] خوبان
که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: همنشین.
۲ قزوینی: ببوسد.
۳ قزوینی: شیرینش.
۴ موزهٔ ملی دهلی: مهر.
۵ قزوینی: لعلش.
۶ قزوینی: چو آنش هست و اینش هست؛ جامع نسخ حافظ: چو آنش نیست اینش نیست؛ موزهٔ ملی دهلی: لب لعل و خط مشکین چوآنش هست اینش نیست.
۷ اصل: این وآن.
۸ نسخهٔ اصل: «ناتوانیها را» که برای اصلاح وزن «را» حذف گردید.
۹ قزوینی: عشرت گدای، موزهٔ ملی دهلی: مسند عزت فقیر.
۱۰ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: شه.

اگر[11] گوید نمیخواهم چـو حافظ عاشق مفـلس
بگوییدش که سلطـانـی گـدایـی ره نشین دارد

۱۱ موزهٔ ملی دهلی: وگر.

[ورق ۷۶ ب]

۷

از دیده خون دل همه بر روی ما رود
بر روی ما زدیده نه‌بینی[1] چها رود
ما در درون سینه هوایی نهفته‌ایم
بر باد اگر رود دل مازان هوا رود
بر خاك راه یار نهادیم روی خویش
بر روی ما رواست اگر آشنا رود
سیلیست آب دیده و بر هرکه بگذری[2]
گرچه[3] دلش زسنگ بود هم زجا رود
ما را بآب دیده شب[4] و روز ماجراست
زان رهگذر که بر سر کویش چرا رود
خورشید خاوری کند از رشك جامه چاك
گر ماه مهرپرور من درقبا رود
حافظ بکوی میکده دایم بصدق دل
چون صوفیان صومعه دارالصفا[5] رود

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چگویم.
۲ قزوینی: سیلست... بگذرد.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گرخود.
۴ نسخهٔ اصل: وشب.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: دار از صفا.

۹

چو دست در سر زلفش زنم بتاب رود
ور آشتی طلبم باسر عتاب رود
چو ماه نو ره نظارگان بیچاره[۱]
زند بگوشهٔ ابرو و در نقاب رود
شب شراب خرابم کند ببیداری
اگر[۲] بروز شکایت کنم بخواب رود
طریق عشق پرآشوب و آفتست[۳] ای دل
بیفتد آنکه درین راه باشتاب رود
حباب را چوفتد باد نخوت اندر سر
کلاه داریش اندر سر شراب رود
گدایی در جانان بسلطنت مفروش
کسی زسایهٔ این در[۴] بآفتاب رود
دلاچو پیر شدی حسن و نازکی مفروش
که این معامله در عالم شباب رود[۵]
سواد نامهٔ موی سیاه چون طی شد
بیاض کم نشود[۶] ار[۷] صد انتخاب رود[۸]
حجاب راه تویی حافظ ازمیان برخیز
خوشا کسی که درین پرده[۹] بی‌حجاب رود

۱ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بیچارگان نظاره.
۲ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: وگر.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: فتنه است؛ خانلری: پر از شور و فتنه است.
۴ خانلری: آن نوبر.
۵ در چاپ قزوینی و خانلری این بیت نیست.
۶ نسخهٔ اصل: نشد.
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گر.
۸ این بیت نیز در چاپ خانلری وجود ندارد.
۹ قزوینی وخانلری و موزهٔ ملی دهلی: راه.

۹

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود
وین بحث با ثلاثهٔ غساله میرود

می ده که نو عروس چمن[1] حدحسن یافت
کار این زمان زصنعت دلاله میرود

شکر شکن شوند کنون[2] طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله میرود

طی مکان ببین و زمان[3] در سلوک شعر
کین طفل یک شبه ره یکساله میرود

آن چشم جادوانهٔ عابد فریب بین [ورق ۷۷ الف]
کش کاروان سحر زدنباله میرود

خوی کرده میخرامد و بر عارض سمن[4]
از شرم روی او عرق ژاله[5] میرود[6]

از ره مرو بعشوهٔ[7] دنیا که این عجوز
مکاره می‌نشیند و محتاله میرود

باد بهار می‌وزد از گلستان[8] شاه
وز ژاله باده در قدح لاله میرود[9]

---

۱ خانلری: می‌خور که نوعروس جهان؛ فرود: می‌خور که نوعروس چمن.
۲ فرهاد، فرود، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: همه.
۳ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: طی زمان ببین و مکان.
۴ اصل: «سخن» که براساس نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و فرود و چاپ خانلری تصحیح شده است.
۵ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: عرق از ژاله؛ فرود: از رشك روی او عرق ژاله.
۶ این بیت در چاپ قزوینی نیامده است.
۷ خانلری: ایمن مشو ز محنت؛ فرهاد: از ره مرو زعشوهٔ.
۸ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: بوستان.
۹ چاپ خانلری این بیت را ندارد.

حافظ زشوق مجلس سلطـان غیاث‌دیـن
خامش[۱۰] مشو کـه کـار تو از ناله میرود

۱۰ قزوینی: غافل.

۹

خوشا دلی که مدام ازپی نظر نرود
بهر رهش که بخوانند بیخبر نرود*
طمع در آن لب شیرین نکردنم اولیست[۱]
ولی چگونه مگس از پی شکر نرود
سواد دیدهٔ غم دیده‌ام باشك مشوی[۲]
که نقش خال توام هرگز ازنظر نرود
دلامباش چنین هرزه‌گرد و هرجایی
که هیچ کار زپیشت بدین هنر نرود
مکن بچشم حقارت نگاه درمن مست[۳]
که آب روی شریعت بدین قدر نرود
من گدا هوس سروقامتی دارم
که دست در کمرش جز بسیم وزر نرود[٤]
تو کز مکارم اخلاق عالم دگری
وفای عهد من از خاطرت مگر نرود[٥]
بتاج هدهدم از ره مبر که باز سپید
زکبر[٦] در پی هر صید مختصر نرود[۷]

---

۱ قزوینی و خانلری: اولی. (بحذف «است»).
۲ خانلری: بر اشك بشوی.
۳ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بپوش دامن عفوی بزلت من مست.
۴ در چاپ خانلری این بیت وجود ندارد.
۵ نسخهٔ اصل: «مکر دارد»؛ در خانلری این بیت نیست؛ موزهٔ ملی دهلی: تواز مکارم اخلاق عالمی دگری وفا و عهد من از خاطرت بدر نرود.
۶ قزوینی: چو باشه.
۷ بجای این بیت در چاپ خانلری بیتی بدین شرح دیده می‌شود که در چاپ قزوینی هم وجود دارد:
سیاه‌نامه‌تر از خود کسی نمی‌بینم
چگونه چون قلمم دود دل بسر نرود
* موزهٔ ملی دهلی: به هردرش که نخوانند بی‌خبر نرود

بیار باده و اول بدست حافظ ده
بشرط آنك زمجلس سخن بدر نرود[۸]

۸ در چاپ قزوینی بیتی دیگر نیز وجود دارد:
زمن چو باد صبا بوی خود دریغ مدار
چرا که بی‌سر زلف سوام بسر نرود

۸

اگر آن طایـر قـدسی زدرم بـازآیـد
عمـر بگذشته به پیـرانـه سرم بازآید
دارم امید براین اشك چو باران که اگر[1]
بـرق دولت که بـرفت ازنظـرم بازآید
آنك تاج سر مـن خـاك‌کف پایش بود
پـادشاهـی بکنـم گـر[2] بسرم بازآید
خواهم‌اندر عقبش رفت وبیاران عزیز*
شخـصم ار باز نیـایـد خبـرم بازآید
گـر نثار قـدم یـار گـرامی نـکنـم
گوهرکـان[3] بچـه کـار دگـرم بازآید
مانعش‌غلغل‌گل‌گشت[4] وشکرخواب‌صبوح
ورنـه گر بشنود آه سحـرم بازآید
کـوس نـو دولتی از بام سعادت بـزنم [ورق ۷۷ ب]
گر به‌بینـم مـه‌نو کـز سفـرم[5] بازآید
آرزومند رخ شاه چو ماهـم حافظ
همتـی تـا بسلامت ز درم بازآید

---

۱ قزوینی: دگر؛ موزهٔ ملی دهلی: دارم امید باین اشك چو باران که دگر.
۲ قزوینی: از خدا می‌طلبم تـا.
۳ قزوینی: گوهرجان؛ موزهٔ ملی دهلی: جوهرجان.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: غلغل چنگست و.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گر ببینم که مه نو سفرم.
* قزوینی: رفت بیاران عزیز.

۹

زهی خجسته زمانی کـه یـار بازآیـد
بکـام غـمزدگـان غـمگسار بازآید

بپیش شاه[1] خیـالش کشیدم ابـلق چشم
بـدان امیـد کـه آن شهسوار بازآید

در انتظـار خـدنگش همی‌برد دل صید
خیـال آنـك بـرسم شکـار بازآیـد[2]

مقیم بر سر راهش نشسته‌ام چون گرد
بدین* هوس کـه بدین ره‌گذار بازآید

اگر نه درخم چوگـان او رود سر مـن
زسر چه گویم[3] و سرخود چه‌کار بازآید

دلی که با سر زلفین او قراری کـرد[4]
گمان مبر کـه بدان دل قـرار بازآید

سرشك من نزند مـوج برکنار چو بحـر
اگـر میـان ویـم در کـنـار بازآید[5]

چه جورهـا که کشیدنـد بلبلان از گل[6]
بـبـوی آنـك دگـر نـوبهار بازآید

زنقش‌بند قضا هست امید آن حافظ
که همچو سرو بـدست نگار بازآید

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خیل؛ جامع نسخ حافظ با متن برابرست.
۲ و ۵ این دو بیت در نسخهٔ قزوینی نیست اما در جامع نسخ حافظ مندرجست. بیت سوم این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین است: بانتظار خدنکش همی برد دل صید خیال آنکه برسم شکار باز آید
۳ قزوینی: زسر نکویم.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: داد.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: از دی.
* موزهٔ ملی دهلی: بدان.

۷*

مژده‌ای دل[1] که مسیحا نفسی می‌آید
که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش[2]
زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید
زآتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
موسی آنجا بامید قبسی می‌آید
هیچکس نیست که در کوی تواش کاری نیست
هرکس آنجا بطریق هوسی می‌آید
دوست را گر سر[3] پرسیدن بیمار غمست
گو بران خوش که هنوزم[4] نفسی می‌آید
خبر بلبل این باغ بپرسید که من
ناله‌ٔ می‌شنوم کز قفسی می‌آید[5]
یار دارد سر آزردن یاران حافظ[6]
شاه بازی بشکار مگسی می‌آید[7]

---

* این غزل در نسخهٔ قزوینی نیست.
۱ خانلری: مژدهٔ دل.
۲ موزهٔ ملی دهلی: که من.
۳ افشار: غم.
۴ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: هنوزش.
۵ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۶ افشار: قصد دل حافظ یاران؛ خانلری: آزردن حافظ یاران؛ موزهٔ ملی دهلی: سرپرسیدن یاران.
۷ این بیت نیز در چاپ خانلری و موزهٔ ملی دهلی دیده می‌شود:
کس ندانست که منزلگه عشاق کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید
موزهٔ ملی دهلی: کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست....

۷

نفس برآمد و کام از تو برنمی‌آید
فغان که بخت من از خواب در نمی‌آید
صبا بچشم من انداخت خاکی از کویت[1] [ورق ۷۸ الف]
که آب زندگیم در نظر نمی‌آید
قد بلند ترا تا ببر نمی‌گیرم
درخت کام و مرادم ببر نمی‌آید
مگر بروی دلارای یار ما ورنی
بهیچ وجه دگر کار بر نمی‌آید
مقیم زلف تو شد دل که‌خوش سوادی دید
وز آن غریب بلاکش خبر نمی‌آید
زشست[2] صدق گشادم هزار تیر دعا
وزین میانه[3] یکی کارگر نمی‌آید
کمینه شرط وفا ترك سر بود حافظ
برو اگر زتو کار این قدر نمی‌آید[4]

---

۱ قزوینی: کویش؛ موزهٔ ملی دهلی: خاکی از در دوست.
۲ نسخهٔ اصل: شصت.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ولی چه سود.
۴ این بیت در چاپ قزوینی وجود ندارد و مقطع غزل بیتی دیگر است، بعلاوه دو بیت دیگر نیز بشرح زیر در چاپ قزوینی دیده می‌شود:

بسم حکایت دل هست با نسیم سحر
ولی ببخت من امشب سحر نمی‌آید
درین خیال بسر شد زمان عمر و هنوز
بلای زلف سیاهت بسر نمی‌آید
زبس که شد دل‌حافظ رمیده از همه‌کس
کنون زحلقهٔ زلفت بدر نمی‌آید

۷

چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید
زباغ عارض ساقی هزار لاله برآید
نسیم در سر گل بشکند کلالهٔ سنبل
چو از میان[1] چمن بوی آن کلاله برآید
حکایت شب‌هجران نه‌آن‌شکایت[2] حالست
که شمهٔ زبیانش بصد رساله برآید
زگرد خوان نگون فلك طمع نتوان‌داشت
که بی‌ملالت صد غصه یك نواله برآید
گرت چونوح نبی صبرهست درغم‌طوفان
بلا بگردد و کام هزار ساله برآید
بسعی خود نتوان برد پی بگوهر مقصود[3]
خیال بود که این کار[4] بی‌حواله برآید
نسیم وصل تو گر[5] بگذرد بتربت حافظ
زخاك کالبدش صدهزار ناله برآید

۱ موزهٔ ملی دهلی: چو در میان.
۲ قزوینی: حکایت حالیست، موزهٔ ملی دهلی: شکایت شب هجران نه‌آن حکایت حالست.
۳ نسخهٔ‌اصل: «بی‌برد گوهر مقصود» که برای رعایت وزن شعر مطابق نسخهٔ قزوینی اصلاح گردید.
۴ قزوینی: خیال باشد کاین کار...؛ موزهٔ ملی دهلی: خیال باشد این کار...
۵ قزوینی: چون.

۸

بر سر آنم که گر زدست برآید
دست بکاری زنم که غصه سرآید
منظر[۱] دل نیست جای صحبت اضداد[۲]
دیو چو بیرون رود فرشته درآید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست
نور زخورشید خواه[۳] بو که برآید
بر در ارباب بی‌مروت دنیا
چند نشینی که خواجه کی بدر آید
ترك گدایی مکن که گنج بیابی
از نظر ره روی که در گذر آید
صالح و طالح متاع خویش نمودند
تا که قبول او نشد چه درنظر آید[۴]
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
باغ شود سبز و شاخ گل ببر آید[۵]
غفلت حافظ درین سراچه عجب نیست[۶] [ورق ۷۸ ب]
هرکه بمیخانه رفت بیخبر آید

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خلوت.
۲ خانلری: اغیار.
۳ قزوینی: جوی.
۴ خانلری: تاکه قبول که شد که درنظر آید؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: تاکه قبول افتد و که در نظر آید؛ قدسی: تاکه قبول افتد و چه درنظر آید.
۵ این بیت در خانلری نیست.
۶ قزوینی و خانلری: عجب نیست؛ نسخهٔ اصل: نیست عجب.

۹

اگـر ببـادهٔ رنـگیـن کشد دلـم[1] شایـد
که بـوی خیـر ز زهـد ریـا نمی‌آید

جهانیـان همـه گـو منع او کنیـد از عشق[2]
مـن آن کنم کـه خـداونـدگـار فرمایـد

طمـع ز فیض کـرامت مبـر که خلـق کریم
گنـه ببـخشد و بـر عـاشقـان ببـخشاید

مقـیـم حلقـهٔ ذکـرست دل بـآن امـیـد*
که حلقـهٔ ز سر زلـف یـار بـگشاید

تـرا کـه حسن خداداده هست و حجلهٔ بخت
چـه حـاجتست کـه مشاطـه‌ات بیـارایـد

چمن خوشست و هوا دلکش است و می بی‌غش
کنون بجـز دل خـوش هیـچ درنمـی‌بـاید

جمیله‌ایست عـروس جهـان ولـی هش‌دار
که ایـن مخـدره در عقـد کس نـمـی‌آید

بـلا به‌گفتمش ای ماه‌رخ چـه بـاشد اگـر
بیـك شـكـر زتـو دلـخستـهٔ بیـارایـد

بخنده گفت که حافظ خـدایرا مپسند
کـه بـوسـهٔ تـو رخ مـاه را بیـالاید

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بیادهٔ مشکین دلم کشد.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: همه‌کر منع من کنند.
۳ قزوینـی: بـدان.
* موزهٔ ملی دهلی: بدان امید.

۸

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد[1]
نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد
چو مهمان خراباتی بعزت‌باش با رندان
که درد سرکشی جانا گرت مستی خمار آرد
شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما
بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
عماری دار لیلی را که مهد ماه درحملست[2]
خدایا[3] در دل اندازش که بر مجنون گذار آرد
بهار عمرخواه ای‌دل‌وگرنی* این چمن‌هرسال
چونسرین‌صدگل‌آرد بار وچون بلبل هزار آرد
خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت
بفرما لعل نوشین را که زلفش[4] باقرار آرد
درین باغار[5] خدا خواهد دگر پیرانه سر حافظ
نشیند بر لب جویی و سروی درکنار آرد
زکار افتادهٔ ای دل که صدمن بار غم داری
برو یك یکمنی درکش که درحالت بکار آرد[6]

---

۱ نسخهٔ اصل: آید.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: حکمست.
۳ قزوینی: خدا را.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زودش
۵ قزوینی: از.
۶ چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد، اما در چاپ جامع نسخ حافظ موجود است.
* موزهٔ ملی دهلی: وگرنه.

۷

اگـر روم ز پیش فتنـهـا بـرانگیـزد
ور از طـلب بنشینـم بکینه بـرخیزد
وگـر بره گـذری یکـدم از وفـاداری [ورق ۷۹ الف]
چو گرد در پیش افتـم چـو باد بگریزد
وگر کنم طمـع بـوسهٔ بصـد افسوس[1]
زحقـهٔ دهنش چـون شکـر فرو ریـزد
من آن فـریب که در نرگس تو می‌بینـم
بس آب روی که با خـاك ره برآمیزد
فـراز و شیب بیابان عشق دام بـلاست
کجاست شیردلـی کـز بـلا نپرهیـزد
تو عمرخواه وصبوری‌که چرخ شعبده‌باز
هزار بازی ازیـن طرفه‌تـر بـرانگیزد
بر آستانهٔ تسلیم سر بنـه حـافظ
که‌گر ستیزه کنی روزگار بستیزد

۱ قزوینی: طلب نیم بوسه صد افسوس.

۸

معاشران گره زلف* یار باز کنید
شبی خوشست بدین وصله‌اش[۱] دراز کنید
حضور صحبت[۲] انس است و دوستان جمعند
وان یکاد بخوانید و در فراز کنید
رباب و چنگ ببانگ بلند میگویند
که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید
بجان دوست که غم پردهٔ شما[۳] ندرد
گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید
میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
چو یار ناز نماید شما نیاز کنید
نخست موعظهٔ پیر صحبت این حرفست
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
هر آنکسی که درین حلقه نیست زندهٔ عشق[۴]
برو نه مرده بفتوی من نماز کنید[۵]
وگر طلب کند انعامی از شما حافظ
حوالتش بلب وزلف[۶] دلنواز کنید

---

۱ قزوینی: قصه‌اش؛ خانلری: که این وصله‌اش، موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۲ قزوینی وخانلری و موزهٔ ملی دهلی: خلوت.
۳ قزوینی: پرده برشما؛ موزهٔ ملی دهلی: حق پرده برشما.
۴ قزوینی: زنده بعشق
۵ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۶ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بلب یار دلنواز.
* موزهٔ ملی دهلی: گره از زلف.

۱۱

رسیده مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه گر برسد مصرفش گلست و نبید
صفیر مرغ برآمد بط شراب کجاست
فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید
مکن زغصه شکایت که در طریق طلب[۱]
براحتی نرسید آنک زحمتی نکشید
ز روی ساقی مهوش گلی بچین امروز
که گرد عارض بستان خط بنفشه دمید
من این مرقع‌رنگین چوگل بخواهم سوخت
که پیر درد[۲] فروشش بجرعهٔ نخرید[۳]
عجایب ره عشق ای رفیق بسیارست
زپیش آهوی این دشت شیرنر بدوید[۴]
چنان کرشمهٔ ساقی دلم زدست ببرد [ورق ۷۹ ب]
که باکسی دگرم نیست برگ گفت وشنید
زمیوهای بهشتی بذوق[۵] دریابد
هرآنك سیب زنخدان شاهدی بگزید[۶]
بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم
که گم شد آنکه درین ره برهبری نرسید

۱ موزهٔ ملی دهلی: طریق ادب.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: باده.
۳ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۴ موزهٔ ملی دهلی: برمید.
۵ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: چه ذوق.
۶ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: نگزید.

خدایرا مددی ای دلیل راه حرم
که نیست بادیهٔ عشق را کرانه پدید

گلی نچید زبستان آرزو حافظ
مگر نسیم مروت درین هوا نوزید[۶]

۶ ابیات ششم، نهم، دهم و یازدهم این غزل در چاپ قزوینی نیست. مقطع غزل در چاپ قزوینی این بیت است که با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز برابرست:

بهار میگذرد دادگسترا دریاب   که رفت موسم و حافظ هنوز می‌نچشید

ولی در چاپ خانلری غزل باین بیت ختم میشود:

شراب نوش‌کن و جام زر بحافظ ده   که پادشه بکرم جرم صوفیان بخشید

۱۲

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
از یار آشنا نفس[۱] آشنا شنید
ای پادشاه[۲] سایه زدرویش وامگیر[۳]
کین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید[۴]
خوش میکنم ز بادهٔ[۵] مشکین مشام جان
کز دلق‌پوش صومعه بوی ریا شنید
سر خدا که عارف سالك بسر نبرد[۶]
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید
یارب کجاست محرم رازی که یك زمان
دل شرح آن دهد[۷] که چه دید[۸] وچها شنید
اینش سزا نبود دل حق‌گزار من
کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید
محروم اگر شدم ز سرکوی او چه شد
از[۹] گلشن زمانه که بوی وفا شنید

۱ قزوینی، فرود، فرهاد و جلالی نائینی: سخن؛ ادیب برومند: خبر.
۲ اصل: «ای پادشاه حسن» که با توجه به وزن مصراع و مطابق نسخهٔ خانلری، کلمهٔ «حسن» حذف گردید.
۳ قزوینی، ستایشگر، فرهاد و ادیب برومند: ای شاه حسن چشم بحال گدا فکن؛ فرود: ای شاه حسن گوش بحال گدا فکن.
۴ در نسخهٔ اصل همین بیت با مختصری تغییر در ردیف ششم این غزل بدین شرح تکرار شده است:
ای شاه حسن چشم بحال گدا فکن کین چرخ بس حکایت شاه وگدا شنید
۵ فرهاد، ستایشگر، فرود و جلالی نائینی: ببادهٔ.
۶ فرود، فرهاد، ادیب برومند، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بکس نگفت.
۷ خانلری: شرح آن کند.
۸ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، فرود، جلالی نائینی و فرهاد: چه گفت.
۹ جلالی نائینی: در.

ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند
کانکس که گفت قصهٔ ما هم زما شنید
ما باده زیر خرقه[۱۰] نه امروز می‌کشیم[۱۱]
صدبار پیر میکده این ماجرا شنید
ما می ببانگ چنگ نه امروز می‌خوریم[۱۲]
بس‌دور[۱۳] شدکه گنبد چرخ این‌صدا شنید
پند حکیم عین صوابست و محض[۱۴] خیر
فرخنده بخت آنکه[۱۵] بسمع[۱۶] رضا شنید
حافظ وظیفهٔ تو دعاگفتن است و بس
در بند آن مباش که نشنید یا شنید[۱۷]

---

۱۰ فرود: زیر چرخ.
۱۱ فرود، جلالی نائینی و قزوینی: می‌خوریم.
۱۲ قزوینی و خانلری: می کشیم؛ فرود: خورده‌ایم.
۱۳ ستایشگر: بس وقت.
۱۴ قزوینی و جلالی نائینی: محض صوابست و عین.
۱۵ قزوینی: فرخنده آنکسی که.
۱۶ فرهاد و خانلری: بعین.
۱۷ در نسخهٔ خطی فرهاد و فرود این بیت هم با اندك اختلاف ثبت است:
هرشام ماجرای دلم با شمال گفت   هرصبح گفت‌وگوی تو باد صبا شنید
فرهاد: هرصبح ماجرای من و دل...
ادیب برومند:
هرشام ماجرای من و او شمال گفت   هرصبح گفت‌وگوی من و او صبا شنید
جلالی نائینی:
هرشام ماجرای من و دل شمال گفت   هرصبح ماجرای من و او صبا شنید

۹

ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید
وجه می میخواهم و مطرب که میگویدرسید
شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه‌ام
بارعشق ومفلسی راهردو[۱] می‌بایدکشید
قحط جودست آب روی خود نمی‌باید فروخت [ورق ۸۵ الف]
باده و گل از بهای خرقه می‌باید خرید
گوییا[۲] خواهد گشود از دولتم کاری‌که دوش
من همی کردم دعا و صبح صادق میدمید
با لبی و صدهزاران خنده آمد گل بپرس[۳]
کز[۴] کریمی گوییا در گوشهٔ بویی شنید
دامنی گر چاك شد در عالم رندی چه باك
جامهٔ در نیك نامی نیز می‌باید درید
این لطایف کز لب لعل تو من گفتم[۵] که گفت
وآن[۶] تطاول کز سرزلف [تو] من دیدم که‌دید
تیر غمزه بردل حافظ ندانم من که زد[۷]
این قدر دانم که از شعر ترش خون می‌چکید
عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان راه[۸]
گوشه‌گیرانرا زآسایش طمع باید برید[۹]

---

۱ قزوینی: مفلسی صعب است؛ خانلری: مفلسی حیف است و.
۲ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: غالبا.
۳ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بباغ.
۴ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: از.
۵ خانلری: میگفتم.
۶ قزوینی و خانلری: وین.
۷ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: تیر عاشق‌کش ندانم بر دل حافظ که‌زد.
۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: عشق.
۹ این بیت در چاپ خانلری نیست.

۹

نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد
بختم ار یار شود رختم از اینجا ببرد

کوحریفی‌کش سرمست‌که پیش قدمش*
عاشقی[1] سوخته دل نام تمنا ببرد

باغبانا زخزان بی‌خبرت می‌بینم
آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد

ره‌زن دهر نخفتست مشو ایمن ازو
اگر امروز نبردست که فردا[2] ببرد

در خیال این همه لعبت بهوس می‌بازم
بو که صاحب‌نظری نام تماشا ببرد

علم و فضلی[3] که بچل سال دلم جمع آورد
ترسم آن نرگس ترکانه[4] بیغما ببرد

بانگ‌گاوی چه صدا بازدهد عشوه مخر
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

جام مینایی می سد ره تنگ دلیست
منه ازدست که سیل غمش[5] ازجا ببرد

حافظ ارجان طلبد غمزهٔ مستانهٔ یار
خانه از غیر بپرداز[6] بهل تا ببرد[7]

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: عاشق.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بفردا.
۳ موزهٔ ملی دهلی: علم و عقلی.
۴ قزوینی: مستانه.
۵ قزوینی: غمت.
۶ قزوینی: بپرداز و بهل.
۷ بیت زیرین نیز در چاپ قزوینی وجود دارد:
راه عشق ارچه کمین‌گاه کماندارانست هرکه دانسته رود صرفه زاعدا ببرد
* موزهٔ ملی دهلی: پیش کرمش.

۷

اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد
نهیب حادثه بنیاد ما زجا[۱] ببرد
اگر[۲] نه عقل بمستی فروکشد لنگر
چگونه کشتی ازین ورطهٔ بلا[۳] ببرد
فغان که با همه‌کس غایبانه[۴] باخت فلك
که کس نبود که[۵] دستی ازین دغا ببرد
گذار بر ظلماتست خضر راهی کو[۶]
مباد کاتش این خاك[۷] آب ما ببرد
[ورق ۸۰ ب] دل ضعیفم از آن میکشد بطرف چمن
که جان زمرگ به تیماری صبا[۸] ببرد
طبیب عشق منم باده خور[۹] که این معجون
فراغت آرد و اندیشهٔ خطا ببرد
بسوخت حافظ و کس حال او بیار نگفت
مگر نسیم پیامی خدایرا ببرد

---

۱ اصل: «نهیب حادثه بنیاد جان ما» و چنین است در نسخهٔ فرهاد که باتوجه به قافیهٔ بیت و ضبط نسخه‌های فرود، پرتو، جلالی نائینی و چاپ قزوینی اصلاح شده است.
۲ فرهاد: وگر.
۳ اصل: ورطه ازین کشتی بلا.
۴ قدسی: باهمه‌کس نردکینه.
۵ فرود، قدسی و پرتو: کسی نبود که.
۶ قدسی: خضر راهی‌جو.
۷ فرود، پرتو، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، ادیب برومند، قدسی و جلالی نائینی: کآتش محرومی؛ فرهاد: کآتش اندیشه.
۸ فرود، فرهاد، قزوینی و افشار: بیماری صبا؛ موزهٔ ملی دهلی: به بیداری صبا؛ جلالی نائینی و پرتو: بهمراهی صبا؛ قدسی: بدلداری صبا. اصل: «به بیماری از صبا» و اصلاح متن باتوجه به ضبط نسخهٔ ادیب برومند که با معنی بیت سازوارتر می‌نماید صورت گرفته است.
۹ قزوینی: باده ده.

۸

صبا بتهنیت پیر می فروش آمد
که موسم طرب و عیش و باده نوش[۱] آمد
تنور لاله[۲] چنان برفروخت باد بهار
که غنچه غرق عرق گشت وگل بجوش آمد
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه‌گشای
درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد
بگوش هوش نیوش از من و[۳] بعشرت کوش
که این سخن سحر از هاتفم بگوش آمد
زمرغ صبح ندانم که سوسن آزاد
چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد
زفکر تفرقه بازآی تا شوی مجموع
بحکم آنك چو شد اهرمن سروش آمد
چه جای صحبت نامحرمست مجلس انس
سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد
زخانقاه بمیخانه میرود حافظ
مگر زمستی زهد ریا بهوش آمد

۱ پرتو، جلالی نائینی، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و ادیب برومند: عیش وناز و نوش؛ افشار: نای ونوش؛ فرود: بانگ نای ونوش. شاید در اصل: «عیش باده‌نوش» بوده است ولی صورت مکتوب فوق‌هم با احتساب «باده‌نوش» بعنوان مصدر مرخم صحیح است.
۲ اصل: «بنور باده» که براساس ضبط نسخه‌های ادیب برومند، فرود، پژمان، قدسی، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار تصحیح گردیده است؛ جامع نسخ: تنور باده؛ پرتو: تنور باده چنان برفروخت باد صبا.
۳ اصل: «بنوش از من و»؛ ادیب برومند: هوش زمن بشنو و؛ پرتو علوی: هوش شنو از من و.

۸

سحرم دولت بیدار ببالین آمد
گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

قدحی درکش و سرخوش بتماشا بخرام
تا به‌بینی که نگارت بچه آیین آمد

مژدگانی بده ای خلوتی نافه‌گشای
که زصحرای ختن آهوی مشکین آمد

گریه آبی برخ سوختگان بازآورد
ناله فریادرس عاشق مسکین آمد

مرغ دل باز هواخواه[1] کمان ابروییست
ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد

ساقیا باده ده[2] وغم‌مخور از دشمن ودوست
که بکام دل ما آن بشد و این آمد

رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار
گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرین آمد

چون صبا گفتهٔ حافظ بشنید از بلبل
عنبر افشان بتماشای ریاحین آمد[3]

---

۱ قزوینی: هوادار.
۲ قزوینی: می‌بده و.
۳ در چاپ‌خانلری این‌غزل‌مرکب از پنج‌بیت است، و فاقد بیت‌های ۵ و ۶ و ۷ می‌باشد.

۶

[ورق ۸۱ الف] عشق تو نهال حیرت آمد
وصل تو کمال حیرت آمد
بس غرقهٔ حال وصل کآخر
هم با[1] سرحال حیرت آمد
نه وصل بماند و نه واصل
آنجا که خیال حیرت آمد
یک دل بنما که در ره او
بر چهره نه خال[2] حیرت آمد
از هر طرفی که گوش کردم
آواز سؤال حیرت آمد
سرتا قدم وجود حافظ
در عشق نهال حیرت آمد[3]

---

۱ قزوینی: هم برسر.
۲ اصل: حال.
۳ این غزل در چاپ قزوینی یك بیت دیگر را نیز دربر دارد:
شد منهزم از کمال عزت آن را که جلال حیرت آمد.

۸

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد
حالتی رفت که محراب بفریاد آمد
از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد
باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند
موسم* عاشقی و کار به بنیاد آمد
بوی بهبود زاوضاع جهان می‌شنوم
شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
ای عروس هنر از بخت شکایت منمای
حجلهٔ حسن بیارای که داماد آمد
دلفریبان نباتی همه زیور بستند
دلبر ماست که با حسن خداداد آمد
زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
مطرب از گفتهٔ حافظ غزلی تازه[1] بخوان
تا بگریم[2] که زعهد طربم یاد آمد

۱ قزوینی: نغز؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: مست.
۲ قزوینی: بگویم؛ جامع نسخ با متن برابرست.
* افشار: نوبت.

۹

دوش از جناب آصف پیك بشارت آمد
کز حضرت سلیمان عشرت اشارت[1] آمد
خاك وجود ما را از آب باده گل کن
ویران سرای دل را گاه عمارت آمد
عیبم بپوش زنهار زین[2] خرقهٔ می‌آلود
کآن پاك‌دامن اینجا بهر زیارت[3] آمد
این شرح بی‌نهایت کز حسن[4] بازگفتند
حرفیست از هزاران کاندر عبارت آمد
امروز جای خوبان پیدا شود زهرکس[5]
کان ماه[6] مجلس افروز اندر صدارت آمد
بر تخت جم که تاجش معراج آفتابست[7]
همت نگر که موری با این[8] حقارت آمد
[ورق ۸۱ ب] از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگه‌دار
کان جادوی کمانکش بر عزم غارت آمد
آلودهٔ تو حافظ فیضی زشاه درخواه
کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد[9]

---

۱ نسخهٔ اصل: «حوالت» و این با توجه به قافیهٔ غزل اشتباه کاتبست. قزوینی و خانلری: اشارت.
۲ قزوینی و خانلری: ای.
۳ خانلری: طهارت؛ قزوینی: کان پاك پاك دامن بهر زیارت آمد.
۴ قزوینی: زلف.
۵ کذا در اصل؛ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: امروز جای هرکس پیدا شود زخوبان.
۶ خانلری: شمع، افشار: یار.
۷ قزوینی و خانلری: آسمانست.
۸ قزوینی: باآن.
۹ خانلری: هان ای زیان‌کشیده گاه تجارت آمد.

دریاب مجلس او دریـــاب وقت دریاب[۱۰]
هان ای زیان‌کشیده[۱۱] وقت تجارت‌آمد[۱۲]

۱۰ قزوینی: درباست مجلس او دریاب وقت و دریاب.
۱۱ قزوینی: زیان رسیده.
۱۲ در چاپ خانلری مصراع دوم بیت هشتم و مصراع نخستین بیت نهم بصورت یك بیت کامل مذکور و دو مصراع دیگر این غزل مفقود است.

۷

آنك رخسار ترا رنگ گل نسرین[۱] داد
صبر و آرام تواند بمن مسکین[۲] داد
وآنك گیسوی ترا رسم تطاول آموخت
هم تواند کرمش داد من غمگین[۳] داد
من همان روز زفرهاد طمع ببریدم
که عنان دل شیدا بلب[٤] شیرین داد
گنج‌زر گر نبود کنج قناعت باقیست[۵]
آنك آن داد بشاهان بگدایان این داد
خوش‌عروسیست‌جهان‌از ره[۶] صورت‌لیکن
هرکه پیوست باو[۷] عمرخودش‌کاوین[۸] داد
بعد ازاین دست من و دامن آن سروچمن[۹]
خاصه اکنون که صبا مژدهٔ فروردین داد
درکف غصهٔ[۱۰] دوران دل حافظ خون شد
در[۱۱] فراق رخت ای خواجه قوام‌الدین داد

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، فرود، فرهاد، پژمان، ادیب برومند و جلالی نائینی: گل و نسرین.
۲ فرهاد: هم تواند کرمش داد من غمگین.
۳ فرهاد: صبر وآرام تواند بمن مسکین.
۴ جلالی نائینی: بکف.
۵ جلالی نائینی: قناعت کافیست.
۶ جلالی نائینی: از سر.
۷ ادیب برومند، فرود، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: بدو.
۸ فرهاد، پژمان و جلالی نائینی: کابین.
۹ فرود، ادیب برومند، پژمان و قزوینی: دامن سرو و لب جوی؛ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: سرو بلند.
۱۰ جلالی نائینی: در غم وغصه.
۱۱ فرهاد، فرود، انجوی، قزوینی و افشار: از، و ظاهراً مناسبتر همین است.

۶

تنت بناز طبیبان نیازمند مباد
وجود نازکت آزردهٔ گزند مباد
سلامت همه آفاق در سلامت تست
بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد
جمال صورت ومعنی زامن وصحت[1] تست
که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد
درین چمن چو درآید خزان یغمایی[2]
رهش بسرو سهی قامت بلند مباد
در آن مقام[3] که حسن تو جلوه آغازد
مجال طعنهٔ بدبین بدپسند[4] مباد
شفا زگفتهٔ شکرفشان حافظ جوی
که حاجتت بعلاج گلاب وقند مباد[5]

---

۱ قزوینی و خانلری: امن صحت، موزهٔ ملی دهلی: زیمن طلعت.
۲ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بیغمایی.
۳ قزوینی: بساط.
۴ قزوینی و خانلری: و بدپسند.
۵ در چاپ خانلری و قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این غزل دارای هفت بیت است، و این بیت را اضافه دارد:
هرآنکه روی چوماهت بچشم بد بیند بجز بر آتش غم* جان او سپند مباد
* قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بر آتش تو بجز جان او سپند مباد.

۱۰

شراب و عیش جهان[۱] چیست کار بی‌بنیاد
زدیم بر صف رندان و هرچـه بادا باد
گـره زدل بگشا وزسپهـر یـاد مکـن
که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد
زانقلاب زمانـه عجب مدار کـه چـرخ
ازیـن فسانه هـزاران هزار دارد یـاد
قـدح بشرط ادب گیـر زآنکه ترکیبش [ورق ۸۲ الف]
زکاسهٔ سرجمشید و قیصـرست[۲] و قباد
که آگهست که کاوس* و کی کجا رفتند
که واقفست که چون رفت تخت‌جم برباد
زحسرت لب شیریـن هنوز مـی‌بیـنم
که لاله میدمـد از خـون دیدهٔ[۳] فرهاد
مگر که لاله ندانست[۴] بی‌وفـایـی دهـر
که تا بـزاد و بشد جام می زکف ننهاد
بیا بیا که زمی یکدمـی[۵] خراب شویـم
مگر رسیم بـگنجـی دریـن خـراب‌آباد
نمی‌دهنـد اجـازت مـرا بسیر و سفـر
نسیـم بـاد مصـلـی و آب رکنـابـاد

---

۱ خانلری و قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نهان.
۲ قزوینی و خانلری: جمشید و بهمنست، موزهٔ ملی دهلی: پرویز و بهمنست.
۳ موزهٔ ملی دهلی: از خاك تربت.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: «بدانست».
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زمانی زمی.
* موزهٔ ملی دهلی: جمشید.

قــدح مگیر چو حــافظ مگــر بنالهٔ چنگ
کــه بسته‌اند بــر ابــریشم طرب دلشاد[6]

۶ این غزل در چاپ خانلری هفت بیت است و فاقد ابیـات ششم، هفتـم و هشتم می‌باشد.

۸

صوفی ار باده ازین‌دست‌خورد[1] نوشش باد
ورنــه اندیشهٔ این کــار فراموشش باد
آنکه[2] یــك جرعه می از دست تواند دادن
دست با شاهد مقصــود در آغــوشش باد
پیر ما گفت خطــا بــر قلــم صنع نرفت
آفــریــن بر نظر پــاك خطــاپوشش باد
شاه تــرکــان سخــن مــدعیــان می‌شنود
شرمی از مظــلمــهٔ خــون سیاوشش باد
چشمم از آینه‌داران خط و خالش گشت[3]
لبم از بــوسه ربایان بر و دوشش بــاد
گرچه از کبر سخن با من درویش نگفت
جــان فــدای شکرین پستهٔ خاموشش باد
نــرگس مست نــوازش‌کن مــردم‌دارش
خون عاشق بقدح گر بخورد[4] نوشش باد
بغلامی تو مشهور جهان شد حافظ
حلقهٔ بندگی زلف تو در گوشش باد

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، جلالی نائینی، ادیب برومند، فرود، انجوی و ستایشگر: باده باندازه خورد.
۲ ستایشگر: وانکه.
۳ جلالی نائینی: خالش بود.
۴ در نسخهٔ اصل حرف اول این کلمه نقطه ندارد.

۷

جمالش[1] آفتاب هر نظر بـاد
زخوبی روی خوبت خوبتر باد
همای زلف شاهین شهپرش[2] را
دل شاهان عـالم زیـر پر باد
کسی کو بستهٔ زلفت نبـاشد
همیشه غرق درخون جگر باد[3]
بتا چون غمزه‌ات ناوك فشاند
دل مجروح من پیشش سپر باد
چو لعل شکرینت بوسه بخشد
مذاق جان من زو پر شکر باد
مرا از تست هردم تازه عشقی [ورق ۸۲ ب]
ترا هر ساعتی حسنی دگر باد
بجـان مشتاق روی تست حـافظ
تـرا درحـال مشتاقـان نظـر باد

۱ قزوینی، افشار، انجوی، جـلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: جمالت.
۲ قزوینی ونسخ یاد شدهٔ بالا: شهپرت.
۳ قزوینی: چو زلفت درهم و زیر و زبر باد؛ در چاپ قزوینی، این مصراع دوم از بیتی است که مصراع اولش اینست: دلی کو عاشق رویت نباشد، اما با توجه به نسخهٔبدل در جامع نسخ حافظ صورتی که در متن درجست درست است. در نسخهٔ جـلالی‌نائینی نیز بیت مذکور عیناً وجود دارد.
در چاپ قزوینی، انجوی، افشار، قدسی و نیز نسخهٔ جـلالی نائینی این غـزل دارای بیتی دیگر نیز هست که در نسخهٔ جـلالی نائینی بیتی مستقل است اما در چاپهای‌مذکور چنانکه در شمارهٔ ۳ حاشیهٔ همین صفحه یاد شده بیت مورد بحث با بیت مـذکوردر غزل فوق در یك مصراع مشترکست. با توجه به شرح فوق این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی هشت بیت دارد و دوبیت مورد بحث باین صورت است:

کسـی کـو بستـهٔ زلفت نبـاشد
چو زلفت درهم و زیر و زبـر باد
دلـی کـو عـاشـق رویت نباشد
همیشه غرق در خـون جگـر بـاد

۶

روز وصل دوستداران یاد باد
یاد باد آن روزگاران یاد باد
کامم از تلخی غم چون زهر گشت
بانگ نوش شادخواران یاد باد
گرچه یاران فارغند از یاد من
از من ایشانرا هزاران یاد باد
مبتلا گشتم درین بند بلا[۱]
کوشش آن حق‌گزاران یاد باد
گرچه صد رودست در چشمم مدام
زنده‌رود و[۲] باغ‌کاران یاد باد
راز حافظ بعد ازین ناگفته ماند
ای دریغ آن[۳] رازداران یاد باد[۴]

---

۱ قزوینی: بند و بلا.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زنده رود باغ.
۳ قزوینی: دریغا رازداران. ضبط متن با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، نسخهٔ جلالی نائینی و چاپ افشار برابر است.
۴ این بیت نیز در چاپ افشار مندرج است:
این زمان درکس وفاداری نماند   زان وفاداران و یاران یاد باد

۷

دوش آگهی زیار سفرکرده داد باد
من نیز دل بباد دهم هرچه باد باد[۱]
کارم بدان رسید که هم کار خود[۲] کنم
هر شام برق لامع و هر بامداد باد
در چین طرهٔ تو دل بی‌حفاظ[۳] من
هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد
امروز قدر پند عزیزان شناختم
یا رب روان ناصح ما از تو شاد باد
دل خون شود[۴] بیاد تو هر دم که درچمن
بند قبای غنچهٔ گل می‌گشاد باد
از دست رفته بود وجود ضعیف من
صبحم ببوی وصل تو جان بازداد باد
حافظ نهاد نیك تو کامت برآورد
جانها فدای مردم نیکونهاد باد

---

۱ اصل: باداباد.
۲ قزوینی: همراز، موزهٔ ملی دهلی: کارم بآن رسید که همراز خود کنم.
۳ در نسخهٔ اصل حرف آخر «حفاظ» بدون نقطه است. موزهٔ ملی دهلی: پرحفاظ.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خون شد دلم.

۹

حسن تو همیشه در فزون باد
رویت همه ساله لاله‌گون باد
اندر سر من* خیال عشقت
هر روز که هست[1] در فزون باد
قد همه دلبران عالم
در خدمت قامتت نگون باد[2]
هر سرو که در چمن برآید[3]
پیش الف قدت چو نون باد[4]
عقلی[5] که نه فتنهٔ تو باشد [ورق ۸۳ الف]
از[6] گوهر اشك بحر[7] خون باد
چشم تو زبهر دلربایی
در کردن سحر ذوفنون باد
هرجا که دلیست درغم تو
بی‌صبر و قرار و بی‌سکون باد
هرکس که ندارد از تو دردی[8]
از حلقهٔ وصل تو برون باد

۱ قزوینی: باد، موزهٔ ملی دهلی: هرلحظه که هست.
۲ در چاپ قزوینی وانجوی این مصراع با مصراع دوم بیت بعد عوض شده است؛ ضبط چاپ افشار و موزهٔ ملی دهلی ونسخهٔ جلالی نائینی و چاپ قدسی با متن حاضر یکسانست.
۳ قزوینی: درآید.
۴ رك. حاشیهٔ شمارهٔ ۲ همین صفحه.
۵ قزوینی: چشمی.
۶ قزوینی: چون.
۷ قزوینی: غرق.
۸ قزوینی: هردل که زعشق تست خالی؛ موزهٔ ملی دهلی: هر دل که زدرد تست خالی.
* قزوینی: سرما؛ موزهٔ ملی دهلی: و اندر سرمن.

لعـل تــو کــه هست جـان حافظ
دور از لب هــر خسیس[۹] دون باد

۹ قزوینی: لب مردمان دون.

۸

همای برج[1] سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
حباب‌وار براندازم از نشاط کلاه
اگر ز روی تو عکسی بجام ما افتد
شبی که ماه مراد از افق طلوع کند[2]
بود که پرتو نوری ببام ما افتد
ملوك را چو ره خاك بوس این در نیست[3]
کی التفات بحال[4] سلام ما افتد
چو جان فدای لبت را[5] خیال می‌بستم
که قطرهٔ ز زلالش بکام ما افتد
خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز
کزین شکار فراوان بدام ما افتد
بناامیدی ازین در مرو بزن فالی
بود که قرعهٔ دولت بنام ما افتد
زخاك کوی تو هردم[6] که دم زند حافظ
نسیم گلشن جان در مشام ما افتد

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: اوج.
۲ قزوینی: شود طالع، موزهٔ ملی دهلی: شود طالع..... بود که پرتو عکسی.
۳ قزوینی: ببارگاه نو چون باد را نباشد بار؛ موزهٔ ملی دهلی: ملوك را چوره پای‌بوس این در نیست.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کی اتفاق مجال.
۵ قزوینی: لبش شد، موزهٔ ملی دهلی: چو جان فدای لبت شد.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: هرکه.

۸

پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد
و آن راز که در دل بنهفتم بدر افتاد
از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر
ای دیده نگه کن که بدام که در افتاد
دردا که از آن آهوی مشکین سیه چشم
چون نافه بسی خون دلم درجگر افتاد
از ره گذر خاك سر كوی شما بود
هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد
مژگان تو تا تیغ[۱] جهانگیر برآورد
بس کشتهٔ دل زنده که بر یکدگر افتاد
بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
بادردکشان هرکه درافتاد بر افتاد[۲]
گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد
با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد
حافظ که سر زلف بتان دستکشش بود [ورق ۸۳ ب]
بس طرفه حریفیست کش اکنون بسرافتاد

۱ خانلری: تأثیر جهانگیر.
۲ این بیت در چاپ خانلری ساقط است.

۱۰

عکس روی تو که بر[۱] آینهٔ جام افتاد
عارف از خندهٔ می[۲] در طمع خام افتاد
جلوهٔ کرد رخت روز ازل زیر نقاب[۳]
این همه نقش در آئینهٔ اوهام افتاد
غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید
کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد
من زمسجد بخرابات نه خود افتادم
اینم از عهد[۴] ازل حاصل فرجام افتاد
چکند[۵] کزپی دوران نرود چون پرگار
هر که در دایرهٔ گردش ایام افتاد
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
کآنك شد کشتهٔ او نیك سرانجام افتاد
در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنخ*
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد
آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی[۶]
کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد
هردمش با من دلسوخته لطفی دگرست
این گدا بین که چه شایستهٔ انعام افتاد

---

۱ قزوینی: که در؛ خانلری: جودر، موزهٔ ملی دهلی: چوبر.
۲ خانلری: عاشق سوخته‌دل.
۳ مصراع اول در چاپ قزوینی و خانلری و نسخهٔ جلالی نائینی در این بیت‌چنین است: حسن روی تو بیك جلوه که درآینه‌کرد؛ موزهٔ ملی دهلی: عکس روی تو بیك جلوه که در آینه کرد.
۴ خانلری: روز.
۵ خانلری: چکنم، موزهٔ ملی دهلی: چون کند.
۶ خانلری: بازم یابی.
* موزهٔ ملی دهلی: چاه ذقن.

صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی
زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد[۷]

۷ این بیت نیز در چاپ خانلری آمده است:
این همه عکس می ونقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که درجام افتاد

۸

گوهر مخزن اسرار همانست که بود
حقهٔ مهر بدان مهر و نشانست که بود
عاشقان زمرهٔ ارباب* امانت باشند
لاجرم چشم گهربار همانست که بود
از صبا پرس که مارا همه شب تا دم صبح
بوی زلف تو همان مونس جانست که بود
طالب لعل و گهر نیست وگرنه خورشید
همچنان در عمل معدن وکانست که بود
کشتهٔ غمزهٔ خود را بزیارت می‌آی[۱]
زانك بیچاره همان دل نگرانست که بود
رنگ خون دل ما را که نهان میکردی[۲]
همچنان در لب لعل تو عیانست که بود
زلف هندوی تو گفتم که دگر ره نزند
سالها رفت وبدان عهدو نشانست[۳] که بود
حافظا باز نما قصهٔ خونابهٔ چشم
که درین[۴] چشمه[۵] همان آب روانست که بود

۱ قزوینی: دریاب.
۲ قزوینی: میداری.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: سیرت وسانست.
۴ قزوینی: برین.
۵ موزهٔ ملی دهلی: جوی
* موزهٔ ملی دهلی: محرم اسرار.

۹

آن یار کزو خانهٔ ما جای پری بود [ورق ۸۴ الف]
سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
دل گفت فروکش کنم این شهر ببویش
بیچاره ندانست که یارش سفری بود
منظور خردمند من آن ماه که او را
با حسن ادب شیوهٔ صاحب نظری بود
از چنگ منش اختر بدمهر بدربرد*
آری چکنم دولت دور قمری بود
عذری بنه‌ای دل که تو درویشی واورا
در مملکت حسن سرتاجوری بود
تنها نه زراز دل ما پرده برافتاد
تابود فلك شیوهٔ او پرده دری بود
اوقات‌خوش آن بودکه با دوست‌بسر برد[۱]
باقی همه بی‌حاصلی و بیخبری بود
خود را بکشد[۲] بلبل‌ازین رشك‌که‌گل را
با باد صبا وقت سحر جلوه‌گری بود
هر گنج سعادت که خدا داد بحافظ
از یمن دعای شب و درس[۳] سحری بود[۴]

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بسررفت.
۲ قزوینی: بکش ای بلبل.
۳ قزوینی: ورد.
۴ در چاپ قزوینی علاوه بر ابیات فوق بیت دیگری نیز هست:
خوش بود لب آب وگل وسبزه ونسرین   افسوس‌که آن‌گنج روان رهگذری بود
موزهٔ ملی دهلی:
خوش بود لب آب و گل و سبزه ولیکن   افسوس‌که آن گنج روان رهگذری بود
* موزهٔ ملی دهلی: جدا کرد.

۸

بکوی میکده یارب سحر چـه مشغله بود
که‌جوش‌شاهد وساقی‌وشمع ومشعله بود

حدیث‌عشق‌که‌ازحرف وصوت‌مستغنیست
بنالهٔ دف و نی در خروش و غلغله[1] بود

مباحثی‌کـه در آن مجلس جنون میرفت
ورای مدرسه و قیل و قال مسئله بود[2]

دل از کرشمهٔ ساقی بشکر بـود ولـی
ز نامساعـدی بختش انـدکی گله بود

قیاس کردم و آن چشم جادوانـهٔ مست[3]
هزار ساحر چون سامریش در گله بود

بگفتمش بلبـم بـوسـهٔ حـوالت کـن
بخنده گفت کیت با من این معامله بود

ز اخترم نظری سعد در رهست که دوش
میـان ماه و رخ مـاه من مقـابله بود

دهان یار که درمان درد حـافظ داشت
فغان‌که وقت‌مروت چه تنگ حوصله بود

---

۱ قزوینی: ولوله.
۲ موزهٔ ملی دهلی:
مباحثی کـه در آن حلقهٔ جنـون میرفت
ورای مـدرسه و قـال و قیل مسئلـه بـود
۳ موزهٔ ملی دهلی: قیاس کردم و آن چشم شوخ شعبده باز...

۷

یك دو جامم دی سحرگـه اتفاق افتـاده بود
وز لب ساقی شرابم در مـذاق افتـاده بود
از سرمستی دگـر بـا شاهـد عهـد شباب
رجعتی* میخـواستم لیکن طـلاق افتاده بود
در مقـامـات طریقت هرکجـا کردیـم سیر
عـافیت را با نظربـازی فراق افتـاده بود
ساقیـا جـام دمادم ده کـه در سیر طـریق [ورق ۸۴ ب]
هرکه عاشق وش نیامد در نفاق افتـاده بود
نقش می‌بستم که گیرم گوشهٔ زآن چشم مست
طاقت[1] صبر از خم ابروش طاق افتـاده بود
ای معبر مـژدهٔ فـرمـا کـه دوشم آفتـاب
در شکر خواب صبوحی هم وثاق[2] افتاده بود
حافظ آن ساعت‌که این نظم پریشان می‌نوشت
طـایـر فکـرش بـدام اشتیاق افتاده بـود[3]

۱ قزوینی: طاقت و صبر.
۲ نسخهٔاصل: هم تفاق.
۳ موزهٔ ملی دهلی:
حافظ آن ساعت که این نظم در افشان می‌نوشت
طـایـر شـوقش بـدام اشتیاق افتـاده بـود
*موزهٔ ملی دهلی: رجعهٔ.

۸

دیدم بخواب خوش‌که بدستم پیاله بود
تعبیر رفت و کار بدولت حواله بود

چل‌سال رنج وغصه کشیدیم و عاقبت
تدبیر ما بدست[۱] شراب دوساله بود

آن نافهٔ مراد که میخواستم ز بخت
در چین زلف آن بت مشکین‌کلاله بود

از دست برده بود خمار غمم سحر[۲]
دولت مساعد آمد و می در پیاله بود

برآستان میکده خون[۳] میخورم مدام
روزی‌ما ز خوان‌کرم[۴] این نواله بود

هرکو نکاشت مهر ز خوبی[۵] گلی نچید
در ره گذار باد[۶] نگهبان لاله بود

بر طرف گلشنم گذر افتاد وقت صبح
آن دم که کار مرغ چمن آه وناله بود

دیدیم شعر دلکش حافظ بمدح شاه[۷]
یك بیت[۸] ازآن‌سفینه[۹] به‌از صد رساله‌بود[۱۰]

---

۱ خانلری: تدبیر آن بجام.
۲ خانلری: وجودم خمار غم.
۳ خانلری: غم، موزهٔ ملی دهلی: خون میخورم ولیك نه‌جای شکایتست.
۴ قزوینی: قـدر.
۵ قزوینی و خانلری: مهروزخوبی، موزهٔ ملی دهلی: زخوبان.
۶ خانلری: باغ.
۷ خانلری: گل برجریده گفتهٔ حافظ همی نوشت.
۸ خانلری: هر بیت.
۹ قزوینی: ازین قصیده، موزهٔ ملی دهلی: ازین سفینه.
۱۰ این غزل در چاپ قزوینی شامل بیت دیگری نیز هست که مقطع غزلست:
آن شاه تندحمله که خورشید شیرگیر پیشش بروز معرکه کمتر غزاله بود

۸

سالها دفتر ما در گرو صهبا بود
رونق میکده از درس و دعای ما بود
نیکی پیر مغان بین که چو ما بدمستان
هرچه کردیم بچشم کرمش زیبا بود
دفتر دانش ما جمله بشویید بمی
که فلك دیدم و در کین من[1] دانا بود
دل چو پرگار بهر سوی‌که دورانی زد[2]
اندر آن دایره سرگشته و[3] پابرجا بود
مطرب از درد محبت عملی می‌پرداخت*
که حکیمان جهانرا مژه خون پالا بود
می‌شکفتم زطرب زآنك چوگل برلب‌جوی
بر سرم سایهٔ آن سرو سهی بالا بود
پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان
رخصت خبث نداد ارنه حکایتها بود
قلب اندودهٔ حافظ بر او خرج مکن[4]
که[5] معامل بهمه عیب نهان بینا بود[6]

۱ قزوینی و چاپ قدسی: قصد دل دانا.
۲ قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: بهرسو دورانی میکرد.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: و اندر آن دایره سرگشتهٔ پا برجا بود.
۴ قزوینی وچاپ قدسی: خرج نشد.
۵ قزوینی: کاین.
۶ این غزل در چاپ قزوینی شامل یك بیت بیش از چاپ حاضر است بدین‌شرح:
از بتان آن طلب ار حسن شناسی ای‌دل
کاین‌کسی‌گفت که در علم نظر بینا بود
موزهٔ ملی دهلی:
قلب اندودهٔ حافظ بر او خرج مکن که معامل بهمه عیب نهان دانا بود
* موزهٔ ملی دهلی: مطرب از درد محبت غزلی میپرداخت.

۸

[ورق ۸۵ الف] یاد باد آنك نهانت نظری با ما بود
رقم مهر تو از[۱] چهرهٔ ما پیدا بود
یاد باد آنك چو چشمت بعتابم میکشت
معجز عیسویت در لب شکرخا بود
یاد باد آنك صبوحی زده در مجلس انس
جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود
یاد باد آنك رخت شمع طرب می‌افروخت
زین* دل سوخته پروانهٔ ناپروا بود
یاد باد آنك دران بزمگه خلق و ادب
آنکه او خندهٔ مستانه زدی صهبا بود
یاد باد آنك چو یاقوت قدح خنده زدی
در میان من و لعل تو حکایتها بود
یاد باد آنك مه من چو کله[۲] بربستی
در رکابش مه نو پیك جهان‌پیما بود
یاد باد آنك باصلاح شما می‌شد راست
نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود[۳]

---

۱ قزوینی: بر.
۲ قزوینی: نگارم چو کمر...؛ چاپ قدسی و انجوی: مه من چو کله بشکستی؛ ضبط چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و نسخهٔ جلالی نائینی با متن حاضر یکسانست.
۳ بیتی دیگر نیز علاوه بر ابیات مذکور در چاپ‌قزوینی بشرح زیر ذکر شده است:
یاد باد آنکه خراباتنشین بودم و مست
و آنچه در مسجدم امروز کمست آنجا بود
* قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: وین دل.

۸

یــاد بــاد آنك سرکــوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاك درت حاصل بود
راست چون سوسن وگل از اثرصحبت پاك
در زبان[۱] بود مرا هرچه ترا[۲] در دل بود
دل چــو از پیرمغــان نقل معانی میکــرد
عشق میگفت بشرح آنچه برو مشکل بود[۳]
در دلم بود که بی‌دوست نباشم هــرگــز
چه توان کــرد که سعی من و دل باطل بود
دوش بریــاد حریفــان[٤] بخرابــات شدم
خم می دیدم وخون[٥] در دل وسردرگل[٦] بود
بس بگشتم کــه بپرسم سبب درد فراق[۷]
مفتــی عشق[۸] دریــن مسئله لایعقــل بود
راستــی خــاتــم فیــروزهٔ بواسحــاقــی
خوش درخشید[۹] ولــی دولت مستعجل بود
زدی[۱۰] آن قهقههٔ کبك خــرامــان حافظ
کــه زسرپنجــهٔ شاهین قضا غافل بود[۱۱]

---

۱ فرود و ادیب برومند: برزبان.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برزبان بود مرا آنچه ترا؛ ستایشگر: برزبان بود ترا آنچه مرا؛ فرهاد: برزبان بود مرا هرچه ترا؛ فرود: در زبان بود مرا آنچه ترا.
۳ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی:
دل چو از پیرخرد نقل معانی می‌کـرد عشق میگفت بشرح‌آنچه مرا مشکل بود
فرهاد: عشق میکرد بیان آنچه مرا مشکل بود؛ ادیب برومند: آنچه ورا مشکل بود.
۴ فرهاد: بریاد لب او. ۵ ستایشگر، فرود و ادیب برومند: دیدم خون.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و نسخهٔ جلالی نائینی: خم می‌دیدم خون در دل و پا در گل. ۷ ستایشگر: سبب حرمت می؛ فرود: بس بگفتم که بپرسم خبر از درد فراق.
۸ فرهاد، ستایشگر و قزوینی: مفتی عقل. ۹ فرهاد: دولتی بود.
۱۰ این کلمه در نسخه‌های: قزوینی، ادیب برومند، فرود، ستایشگر، فرهاد، قدسی، جلالی نائینی و پرتو «دیدی» ضبط شده است و شکل مضبوط در نسخهٔ اصلی متن حاضر ازین حیث باکلیهٔ نسخی‌که بنظر رسید متفاوت است اما با درنظرگرفتن یاء استمراری درین کلمه و با احتساب «آن» بعنوان فاعل جمله فاقد معنی بنظر نمیرسد ولی صورت مکتوب در نسخ مذکور مناسبتر است.
۱۱ در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر بیت دیگری نیز با اندك اختلاف موجودست:

←

۷

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود
تا دل شب سخن از سلسلهٔ موی تو بود
دل‌که از ناوك مژگان تو درخون میگشت
باز مشتاق کمان مهرهٔ[۱] ابروی تو بود
هم عفاالله صبا کز تو پیامی میداد[۲]
ورنه درکس[۳] نرسیدیم‌که ازکوی تو بود
[ورق ۸۵ ب] عالم از شور وشر عشق خبرهیچ نداد[۴]
فتنه‌انگیز جهان غمزهٔ جادوی[۵] تو بود
من سرگشته هم از اهل سلامت بودم[۶]
دام راهم شکن طرهٔ گیسوی[۷] تو بود
بگشا بند قبا تا بگشاید دل من
که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود
بوفای تو که بر تربت حافظ بگذر
کز جهان می‌شد و در آرزوی روی تو بود

← آه ازآن جور وتطاول که درین دامگه است   آه ازآن سوز ونیازی که درآن محفل بود
موزهٔ ملی دهلی: آه ازین جور و تظلم.... آه ازین ناز و تنعم؛ ستایشگر: وای از آن ناز و تنعم.

۱ فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کمانخانهٔ؛ فرهاد: کمان‌گوشهٔ.
۲ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: هم عفاالله زصبا کز تو پیامی آورد؛ فرود: هم عفاالله که صبا از تو پیامی آورد؛ فرهاد: هم عفاالله که صبا از تو پیامم میداد.
۳ فرود: باکس.
۴ فرود، ستایشگر، فرهاد، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: هیچ نداشت.
۵ ستایشگر: نرگس جادوی.
۶ فرود: ملامت بودم؛ ستایشگر: من سرگشته ازین در نتوانم برخواست.
۷ ستایشگر و قزوینی: هندوی.

۸

پیش ازینت بیش‌ازین‌غمخواری[۱] عشاق بود
کوکب سعد[۲] مرا صد جلوه در آفاق بود[۳]

یاد باد آن صحبت شبها که بازلف توام[۴]
مهرورزی بود و با ما شهرهٔ آفاق بود[۵]

پیش ازین‌کین‌سقف‌سبز طاق مینا[۶] برکشند
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد
دوستی ومهر بر یك عهد ویك میثاق بود

سایهٔ معشوق اگر افتاد برعاشق چه باك[۷]
ما باو محتاج بودیم او بما مشتاق بود

رشتهٔ تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
دستم اندر ساعد[۸] ساقی سیمین ساق بود

در شب قدر ار صبوحی کرده‌ام عیبم مکن
سرخوش آمد یار و جامی برکنار طاق بود

---

۱ قزوینی و خانلری: اندیشهٔ.
۲ خانلری: کوکب بخت.
۳ قزوینی واکثر نسخ چاپی: مهرورزی تو با ما شهرهٔ آفاق بود.
۴ قزوینی: با نوشین لبان.
۵ قزوینی و خانلری: بحث سر عشق و ذکر حلقهٔ عشاق بود؛ افشار: طبع ما در بحث لطف و خوبی اخلاق بود.
۶ خانلری: و طاق ایوان؛ قزوینی: سبز و طاق مینا.
۷ خانلری، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی چه شد.
۸ قزوینی: دامن.

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد
دفتر نسرین وگل را زینت اوراق بود[۹]

۹ این غزل در چاپ قزوینی ده بیت و در چاپ خانلری هشت بیت دارد وابیات هفتم و هشتم در چاپ خانلری وجود ندارد ولی این دوبیت که در چاپ‌قزوینی وخانلری موجود است در اینجا نیست:

حسن* مهرویان محلس گرچه دل میبرد و دین
بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود

بر در شاهم گدایی نکتهٔ در کار کرد
گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود

* خانلری: عشق.

۷

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
سر ما خاك ره[۱] پیر مغـان خواهد بود
حلقهٔ پیر مغـان از ازلم* در گـوشست
بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه رنـدان جهان خواهد بود
برو ای زاهد خودبین‌که ز چشم من و تو
راز این‌پرده نهانست‌ونهان‌خواهد بود
ترك‌عاشق‌کش‌من مست برون‌رفت‌امروز
تادگر خون‌که‌از دیده روان‌خواهد بود[۲]
چشمم آن دم[۳]که ز شوق تو نهد سر بلحد
تا دم صبح قیامت نگـران خواهد بود
بخت حافظ گرازین دست[۴]مددخواهد داد[۵]
زلف معشوقه[۶] بدست دگران خواهـد بود

۱ خانلری: خاك در.
۲ این بیت در چاپ خانلری ساقط است.
۳ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: شب.
۴ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: ازین گونه.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خواهد کرد.
۶ موزهٔ ملی دهلی: زلف معشوق.
* موزهٔ ملی دهلی: حلقهٔ پیر مغانم ز ازل.

۸

[ورق ۸۶ الف]

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود
ورنه هیچ‌از دل بی‌رحم تو تقصیر نبود

من دیوانه چو زلف تو رها میکردم
هیچ لایق‌تر ازین[1] حلقهٔ زنجیر نبود

یارب آیینهٔ حسن تو[2] چه جوهر دارد
که درو آه مرا قوت و[3] تأثیر نبود

سر ز حیرت بمی و میکدها[4] برکردم[5]
چو شناسای تو در صومعه[6] یك پیر نبود

نازنین‌تر ز قدت در چمن ناز نرست
خوشتر از نقش تو درعالم تصویر نبود

تا مگر همچو صبا باز بکوی تو رسم
حاصلم دوش بجز نالهٔ شبگیر نبود

آن‌کشیدم ز تو ای‌آتش هجران‌که چوشمع
جز فنای[7] خودم از دست تو تدبیر نبود

آیتی بود عذاب انده حافظ بی‌دوست[8]
که برهیچکسش حاجت تفسیر نبود

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: هیچ لایقترم از.
۲ قزوینی: این آینهٔ حسن.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: قوت تأثیر.
۴ قزوینی: سر زحسرت بدر میکدها؛ جلالی نائینی و انجوی: سر زحیرت بدر میکدها؛ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مطابق با متن حاضر است.
۵ قزوینی: برگردم.
۶ جلالی نائینی: میکده.
۷ این کلمه در اصل بدون نقطه است، موزهٔ ملی دهلی: جز فنای خودم از عشق تو....
۸ قزوینی: بی‌تو، موزهٔ ملی دهلی:
آیتی بد ز عذاب آیت حافظ بی‌تو
که بر هیچکش حاجت تقریر نبود

۷

خستگانرا چو طلب باشد و قوت نبـود
گر تو بیـداد کنی شرط مـروت نبود
ما جفا از تو نبینیم[1] و تو خود نپسندی
آنچه در مذهب اصحـاب[2] طریقت نبود
خیره آن دیده که آبش نبرد گریهٔ عشق
تیـره آن دل کـه درو شمع محبت نبود
دولت از مرغ همایون طلب و سایـهٔ او
زانك با زاغ و زغن شهپر همت[3] نبود
گر من از میکده همت طلبم[4] عیب مکن
شیخ ما گفت که در صومعـه همت نبود
چون طهارت نبودکعبه و بتخانه یکیست
نبود خیر در آن خانه کـه عصمت نبود
حافظا علم‌وادب ورزکه درمجلس‌خاص[5]
هرکـرا نیست ادب لایق صحبت نبـود

۱ قزوینی: ندیدیم.
۲ قزوینی: ارباب.
۳ قزوینی، انجوی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و جلالی نائینی: «دولت» و همین درست‌تر بنظر می‌رسد.
۴قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گر مدد خواستم از پیر مغان.
۵ قزوینی: مجلس شاه، موزهٔ ملی دهلی: صحبت شاه.

۹

ترسم که اشک بر[1] غم ما پرده‌در شود
وین راز سر بمهر بعـالم سمر شود
گویند سنگ لعل شود در مقـام صبر
آری شود ولیـك بخـون جگـر شود
خواهم شدن بمیکده گریان و دادخواه
کز دست‌غم خلاص من آنجا مگر شود
از هر کرانه تیر دعـا کرده‌ام روان
باشد کزین[2] میانه یکی کـارگر شود
از کیمیای مهر تو زر گشت روی من
آری بیمن لطف شمـا خـاك زر شود
در تنگنـای حیـرتم از نخوت رقیب [ورق ۸۶ ب]
یارب مبـاد آنـك گـدا معتبر شود
بس نکته غیر حسن ببایدکه تاکسی
مقبـول طبع مـردم صاحب‌نظر شود
این[3]سرکشی‌که‌در سر سرو بلند تست
کی با تو دست‌کوته من در کمر شود[4]

---

۱ قزوینی و خانلری: در.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کز آن.
۳ خانلری: آن.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی:
این سرکشی‌که کنگرهٔ‌کاخ وصل راست
سرهـا بـرآستانـهٔ او خـاك در شود
این بیت در چاپ‌های قدسی، انجوی و افشار و نسخهٔ جـلالی نائینی با متن حاضر مشابه است اما این غزل بیتی دیگر را نیز دربردارد که مصراع دوم آن‌با متن‌قزوینی یکسانست:
این سرو سلطنت که تواش ماه منظری
سرها بـر آستانـهٔ او خـاك در شود

حافظ چو نافهٔ سر زلفش بدست تست
دم درکش ارنه باد صبا را خبر شود[5]

[5] این بیت ازاین غزل که در چاپ‌های قزوینی و خانلری مندرج است، در اینجا نیست:
ای دل* حدیث ما بر دلدار بازگوی
لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود
*قزوینی: ای جان.

۸

گر من از باغ تو یك میوه بچینم چه‌شود
پیش پایی بچراغ تو بـه‌بینم چه شود
یارب انـدر کنف سایهٔ آن سرو بلنـد
گر من سوختـه یکـدم بنشینم چه شود
آخـر ای سایهٔ جمشید همایـون آثار*
گر فتد عکس تو بر لعل[۱] نگینم چه شود
واعظ شهر که[۲] مهر ملك و شحنه گزید
من اگر مهـر نگـاری بگزینم چه شود
عقلم از خانه بدر رفت وگر می اینست[۳]
دیدم از پیش که در خانهٔ دینم چه شود
صرف شد عمر گرانمایه بمعشوقه و می
تا از آنم چـه بپیش آید ازینم چه شود
خواجه دانست‌که من عاشقم وهیچ نشد[۴]
حافظ ار نیز بداند که چنینم چـه شود

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نقش.
۲ قزوینی: چو؛ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: زاهد شهر چو.
۳ خانلری: رفت و سرخویش گرفت؛ افشار: وگرنی اینست.
۴ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: نگفت.
*موزهٔ ملی دهلی: آخر ای خاتم جمشید همایون آثار.

۸

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنریست[۱]
حیوانی که بنوشد[۲] می و انسان نشود
گوهر پاك ببايد كه شود قابل فيض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود
اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
که بتلبیس و حیل دیو مسلمان* نشود
عشق میورزم و امیدکه این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
دوش میگفت که فردا بدهم کام دلت
سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
حسن خلقی ز خدا میطلبم حسن[۳] ترا
تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود
ذره را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمهٔ خورشید درفشان[۴] نشود

---

۱ قزوینی: هنرست.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی و قدسی وانجوی: ننوشد، اما این کلمه در چاپ افشار مطابق متن حاضر است.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: خوی.
۴ قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: درخشان.
* قدسی وانجوی: سلیمان

۹

[ورق ۸۷ الف] بحسن وخلق و وفاکس بیار ما نرسد
ترا درین سخن انکار کار ما نرسد
اگرچه حسن‌فروشان بجلوه آمده‌اند
کسی بحسن* و ملاحت بیار ما نرسد
بحق صحبت دیرین که هیچ محرم راز
بیار یکجهت حق‌گزار ما نرسد
هزار نقد ببازار کاینات آرند
یکی بسکهٔ صاحب عیار ما نرسد
دلا ز طعن[۱] حسودان‌مرنج و واثق باش
که بد بخاطر امیدوار ما نرسد
هزار نقش برآید ز کلك صنع و یکی
بدلربایی[۲] نقش نگار ما نرسد
دریغ قافلهٔ امن[۳] کانچنان رفتند
که گردشان بهوای دیار ما نرسد
چنان بزی‌که اگر خاك‌ره شوی‌کس را
غبار خاطری از ره‌گذار ما نرسد
بسوخت حافظ وترسم که شرح غصهٔ[۴] او
بسمع پادشه کامگار ما نرسد

---

۱ قزوینی: رنج، موزهٔ ملی دهلی: خبث.
۲ قزوینی: بدلپذیری.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و قدسی وانجوی و جلالی نائینی: قافلهٔ عمر؛ افشار: مطابق با متن.
۴ قزوینی: قصهٔ.
* افشار: لطف

۹

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
عالم پیر دگرباره جوان خواهد شد
ارغوان جام عقیقی بسمن خواهد داد
چشم نرگس بشقایق نگران خواهد شد
این تطاول‌که کشید از غم او چون بلبل[۱]
تا سراپردهٔ گل نعره زنان خواهد شد
گر زمسجد بخرابات شدم نعره زنان[۲]
مجلس وعظ درازست وزمان خواهد شد
ای دل ار عشرت امروز بفردا فکنی
مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهد شد
ماه شعبان قدح ازدست منه‌کین خورشید
از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد
گل‌عزیزست و[۳] غنیمت شمریدش صحبت
که بباغ آمد ازین راه و از آن‌خواهد شد
مطربامجلس‌انس‌است‌و[۴] غزل‌خوان‌وسرود
چندگویی‌که‌چنین‌رفت‌وچنان‌خواهد شد[*]
حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود
قدمی نه بوداعش که روان خواهد شد

---

۱ قزوینی: غم هجران بلبل، موزهٔ ملی دهلی: آن تطاول که کشید از غم هجران بلبل.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خرده میگر.
۳ قزوینی: عزیزست غنیمت.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: است غزل.
* موزهٔ ملی دهلی: چند گویم که چنین رفت و چنان خواهد شد.

۱۱

گل‌آمدخوش[1] وزان‌خوشتر نباشد
که در دستت بجز ساغـر نباشد
زمان خوش‌دلی دریاب و دریـاب
که دایم در صـدف گوهر نباشد
غنیمت دان و می‌خور در گلستان [ورق ۸۷ ب]
که گـل تا هفتهٔ دیـگـر نباشد
ایا پر لعـل کـرده جـام زریـن
ببخشا بر کسی کش زر نباشد
بیا ای شیـخ در[2] خمخانـهٔ مـا
شرابـی خور که در کوثر نباشد
بشوی اوراق اگر هم‌درس مایی[3]
که عـلـم عشق در دفتـر نباشد
زمن بنیوش و دل در شاهدی بند
که حسنش بستـهٔ زیـور نباشد
شرابی بی‌خمـارم بخش یـارب
کـه با وی[4] هیچ دردسر نباشد
کسی گیرد خطـا بر نظم حافظ
که هیچش لطف در گوهر نباشد
من ازجان بنـدهٔ سلطان اویسم
اگر چه یادش از چـاکر نباشد
بتاج عالم آرایش که خورشید
چنیـن زیبندهٔ افسر نبـاشد

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خوش آمد گل.
۲ قزوینی و افشار: شیخ واز.

←

۷

گل بی‌رخ یار خوش نباشد
بی‌باده بهار خوش نباشد
طرف چمن و طواف بستان
بی‌لاله عذار خوش نباشد[1]
رقصیدن سرو و حالت گل
بی‌صوت هزار خوش نباشد[2]
با یار شکرلب گلندام
بی‌بوس و کنار خوش نباشد
باغ و گل و مل خوشست لیکن
بی‌صحبت یار خوش نباشد[3]
هر نقش که دست عقل[4] بندد
جز نقش[5] نگار خوش نباشد
جان نقد محقرست حافظ
از بهر نثار خوش نباشد

←۳ افشار: بسوز اوراق اگر همدرس مایی.
۴ موزهٔ ملی دهلی: که با او هیچ دردسر نباشد.

---

۱ فرود و جلالی نائینی:
طرف چمن و هوای بستان — بی‌صوت هزار خوش نباشد
۲ فرود: بی‌لاله‌عذار خوش نباشد.
۳ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۴ فرود: دست صنع.
۵ فرود: بی‌نقش.

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
یك نکته ازین‌دفتر[۱] گفتیم و همین باشد
از لعل تـو گـر یابم انگشتری زنهـار
صد ملك سلیمانـم در زیـر نگین باشد
غمناك نباید بـود از طعن حسود ای دل
شاید که چو وابینی[۲] خیر تو درین باشد
هرکـو نکند فهمی زین کلك خیال انگیز
نقشش بحرام[۳] ارخودصورت‌گرچین باشد
[ورق ۸۸ الف] جام می و خـون دل هریك بکسی دادنـد
در دایـرهٔ قسمت اوضـاع چنیـن باشد
در اصل[۴] گلاب و گل حکم ازلی این بود[۵]
کآن[۶] شاهد بازاری وین[۷] پرده‌نشین باشد
این[۸] نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر
کان[۹] سابقهٔ پیشین تـا روز پسیـن بـاشد

۱ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: معنی.
۲ فرود: جدا بینی.
۳ فرود: نقشش نخرم.
۴ فرود، ستایشگر، قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: در کار.
۵ خانلری: حکم ازلی این باشد.
۶ قزوینی: کاین.
۷ قزوینی: وان، موزهٔ ملی دهلی: کاین شاهد بازاری و آن...؛ ستایشگر: وین شاهد...؛ فرهاد و قزوینی: کین.
۸ فرود، ستایشگر، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: آن.
۹ فرهاد و قزوینی: کین.

۷

دیریست[۱] که دلدار پیامی نفرستاد
ننوشت کلامی و سلامی[۲] نفرستاد
صد نامه فرستادم و آن شاه سواران
پیکی ندوانید و پیامی[۳] نفرستاد
سوی من وحشی صفت عقل رمیده[٤]
آهوروشی کبک خرامی نفرستاد
دانست که خواهد شدنم مرغ دل از دست
وز آن خط چون سلسله دامی نفرستاد
فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست
دانست که مخمورم و جامی نفرستاد
چندانک زدم لاف کرامات و مقامات
هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد
حافظ بادب باش که واخواست نباشد
گر شاه پیامی بغلامی نفرستاد

۱ افشار: دیرست.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: سلامی و کلامی.
۳ قزوینی: سلامی.
۴ افشار: صفت و عقل رمیده.

۹

بیا که رایت منصور پادشاه رسید
نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
جمال بخت[۱] زروی ظفر نقاب انداخت[۲]
کمال عدل[۳] بفریاد دادخواه رسید
سپهر دور خوش اکنون زند[۴] که ماه‌آمد
جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید
زقاطعان طریق این زمان شوند ایمن
قوافل دل و دانش که مرد راه[۵] رسید
عزیز مصر برغم[۶] برادران غیور
زقعر چاه برآمد باوج ماه[۷] رسید
کجاست صوفی دجال‌کیش[۸] ملحد شکل
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید
صبا بگو که چها[۹] برسرم درین غم عشق
زآتش دل سوزان [و] دود آه رسید
زشوق روی تو شاها بدین اسیر فراق
همان رسید کز آتش بروی[۱۰] کاه رسید
مرو بخواب که حافظ ببارگاه قبول
ز ورد نیم‌شب[۱۱] و درس صبحگاه رسید

۱ افشار: جمال فتح.
۲ موزهٔ ملی دهلی: نقاب کشید.
۳ افشار: کمال عقل.
۴ قزوینی: کند؛ افشار: سپهر چرخ کنون می‌زند که ماه آمد.
۵ افشار: مهروماه.
۶ نسخهٔ اصل: برسم.
۷ افشار: باوج جاه.
۸ قزوینی: دجال‌فعل؛ موزهٔ ملی دهلی: دجال‌شکل‌ملحد فعل؛ افشار: دجال فعل‌ملحدشکل.
۹ نسخهٔ اصل: جهان.

۷

نقدصوفی نه همه صافی بی‌غش باشد [ورق ۸۸ ب]
ای بسا خرقه که شایستهٔ[1] آتش باشد
صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی[2]
شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد
خوش بود گر محك تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هرکه درو غش باشد
ناز[3] پرورد تنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد
غم دنیای دنی چند خوری باده بخور[4]
حیف باشد دل دانا که مشوش باشد[5]
خط ساقی گر ازین گونه زند نقش برآب
ای بسا رخ که بخونابه منقش باشد[6]
دلق و سجادهٔ حافظ ببرد باده‌فروش
گر شراب از کف آن ساقی[7] مهوش باشد

→ ۱۰ قزوینی: ببرگ کاه.
۱۱ افشار: زیمن ورد شب.

---

۱ قزوینی: مستوجب.
۲ موزهٔ ملی دهلی: مست‌شده.
۳ در نسخهٔ عکسی موزهٔ ملی دهلی این‌کلمه شبیه: «سایه» خوانده می‌شود.
۴ خانلری و افشار: غم دنیی دنی چند خوری باده بخواه.
۵ خانلری: ای بسارخ که بخونابه مشوش باشد.
۶ خانلری: حیف باشد دل دانا که مشوش باشد.
۷ قزوینی: گر شرابش زکف ساقی؛ خانلری: که شراب از کف آن ساقی.

۷

خوش است خلوت اگر یار یار من باشد
نه من بمیرم[۱] و او شمع انجمن باشد
من آن نگین سلیمان بهیچ نستانم
که گاه‌گاه برو دست اهرمن باشد
روا مدار خدایا که در حریم وصال
رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد
همای گو مفکن سایهٔ شرف هرگز
بدان[۲] دیار که طوطی کم از زغن باشد
بیان شوق چه حاجت که حال[۳] آتش دل
توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
هوای کوی تو از سر نمی‌رود ما را[۴]
غریب را دل سر گشته با وطن باشد
بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ
چو غنچه پیش تواش مهر بر دهن باشد

۱ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بسوزم.
۲ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: درآن.
۳ قزوینی وخا نلری و افشار وانجوی: سوز؛ موزهٔ ملی دهلی و قدسی: شرح.
۴ قزوینی و افشار: آری.

۷

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
زدم این فال وگذشت اختر وکار آخر شد
بر من آن[۱] ناز و تنعم که خزان میفرمود
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
شکر ایزد که باقبال کله گوشهٔ گل[۲]
نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد
صبح امید که بد[۳] معتکف پردهٔ غیب
گو برون آی که کار شب تار آخر شد
باورم نیست ز بد عهدی ایام هنوز[۴]
قصهٔ غصه که در دولت یار آخر شد[۵]
ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد
که بتدبیر تو تشویش خمار آخر شد
در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را [ورق ۸۹ الف]
شکرکان غصهٔ[۶] بی‌حد و شمار آخر شد[۷]

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و قدسی و انجوی: آن‌همه ناز و تنعم؛ افشار و جلالی نائینی: این همه ناز و تنعم.
۲ موزهٔ ملی دهلی: شکر ایزدکه ببوی‌گل نوروزی باز.
۳ موزهٔ ملی دهلی: شد.
۴ افشار: ایام و هنوز.
۵ موزهٔ ملی دهلی:
ساقی بخت دلفروز بماناد مدام   که به تیمار وی اندوه خمار آخرشد
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: محنت؛ افشار: شکرکان زحمت بیرون زشمار آخرشد.
۷ این غزل در چاپ قزوینی دارای بیتی دیگر هم هست:
آن پریشانی شبهای دراز و غم دل
همه در سایهٔ گیسوی نگار آخر شد.

۸

یاری اندر کس نمی‌بینیم یارانرا چه شد
دوستی را[1] آخر آمد دوستدارانرا چه شد
آب حیوان تیره‌گون‌شد خضر فرخ پی کجاست
گل بگشت[2] از رنگ خود[3] بادبهارانرا چه شد
کس نمیگوید که یاری داشت حق دوستی
حق‌شناسانرا چه‌حال افتاد و یارانرا چه شد
لعلی از کان مروت برنیاید* سالها
تابش خورشید وسعی باد و بارانرا چه شد
گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند
کس بمیدان در نمی‌آید سوارانرا چه شد
صدهزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست
عندلیبان را چه پیش آمد هزارانرا چه شد
زهره عودی[4] خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت
کس ندارد ذوق مستی می‌گسارانرا چه شد
حافظ از سر[5] الهی کس نمیداند خموش
از که می‌پرسی که‌دور روزگارانرا چه‌شد[6]

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: دوستی‌کی.
۲ نسخهٔ اصل: «بکست».
۳ قزوینی: خون چکید از شاخ گل؛ ضبط متن با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و نسخهٔ جلالی نائینی و چاپ انجوی یکسانست.
۴ قزوینی: سازی؛ موزهٔ ملی دهلی: زهره‌سازخوش.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: اسرار الهی.
۶ بیت زیرین هم علاوه‌بر ابیات فوق درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی وچاپ قزوینی هست:
شهریاران بود و خاك مهربانان این دیار
مهربانی کی سرآمد شهریارانرا چه شد
موزهٔ ملی دهلی:
شهریاران بود وخاك مهرورزان این دیار
مهربانی کی سرآمد دوستداران را چه شد
* قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برنیامد.

۱۰

ستارهٔ بـــدرخشید و مـــاه مجلس شـــد
دل رمیدهٔ مـــا را رفیق و مونس شد
نگار من که بمکتب نـــرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آمـــوز صد مـــدرس شد
ببوی او دل شیدای[1] عاشقان چـــو صبا
فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد
بصدر مصطبه‌ام* می‌نشاند اکنون دوست
گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد
خیال آب خضر بست و جام کیخسرو[2]
بجرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد
طرب سرای محبت کنون شود معمـــور
که طاق ابروی یار منش مهندس شد
لب از ترشح می پاك کن ز بهر خـــدا[3]
که خاطرم بهزاران گنه موسوس شد
کرشمهٔ تـــو شرابی بعـــارفان پیمود[4]
که علم بیخبر افتاد و عقل بی‌حس شد
ز راه میکده یـــاران عنان بگردانیـــد
چراکه حافظ ازین راه رفت و مفلس شد
چـــو زر عزیز وجودست نظـــم مـــن آری
قبـــول دولتیان کیمیای ایـــن مس شد[5]

۱ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی و افشار: دل بیمار.
۲ قزوینی: اسکندر.
۳ قزوینی: برای خدا؛ خانلری: زبهر خدای.
۴ موزهٔ ملی دهلی: بعاشقان بنمود.
۵ این غزل در چاپ خانلری مشتمل بر هفت بیت است و ابیات پنجم، هشتم و دهم را←

۸

[ورق ۸۹ ب] حافظ خلوت نشین دوش بمیخانه شد
از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد
شاهد عهد شباب آمده بودش بخواب
باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد
صوفی مجنون[1] که‌دی‌جام‌وقدح می‌شکست
دوش[2] بیك‌جرعه‌می‌سرخوش[3]وفرزانه شد
آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت
چهرهٔ خندان شمع آفت پروانه شد
مغ بچهٔ میگذشت راه زن دین و دل*
در پی [آن] آشنا از همه بیگانه شد
گریهٔ شام و سحر شکر که ضایع نگشت
قطرهٔ باران ما گوهر یك دانه شد
نرگس ساقی بخواند آیت افسون‌گری
حلقهٔ اوراد ما مجلس افسانه شد
مجلس[4] حافظ کنون بزمگه پادشاست
دل سوی[5] دلدار رفت جان بر جانانه شد

→ ندارد.
* افشار: بصدرمرتبه‌ام.

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: مجلس؛ افشار: مطابق متن.
۲ قزوینی: باز؛ موزهٔ ملی دهلی: زود.
۳ قزوینی: عاقل.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: منزل؛ افشار: مطابق متن.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بر؛ افشار: مطابق متن.
* موزهٔ ملی دهلی: رامزن جان و دل.

۶

مرا مهر سیه چشمان ز سر[۱] بیرون نخواهد شد
قضای آسمانست این ودیگرگون نخواهد شد
رقیب آزارما[۲] فرمود و جای آشتی نگذاشت
مگر آه سحرخیزان سوی گردون نخواهد شد
مجال من همان[۳] باشدکه پنهان مهر او ورزم
کنارو بوس وآغوشش چگویم چون نخواهد شد[۴]
مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند
هرآن قسمت[۵] که آنجا رفت ازآن افزون نخواهد شد
شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی
دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد
مشوی از دیده[۶] نقش غم زلوح چهرهٔ[۷] حافظ
که زخم تیغ دلدارست و نقش[۸] خون نخواهد شد[۹]

---

۱ خانلری: دل.
۲ قزوینی و خانلری: آزارها.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: همین.
۴ افشار:
مجال ما نمی‌باشدکه پنهان عشق او ورزیم حدیث بوس وآغوشش چگویم چون نخواهد شد
۵ افشار: همان قسمت.
۶ قزوینی: مشوی ای دیده؛ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: مشو ای دیده.
۷ قزوینی: سینه؛ خانلری: لوح دیده.
۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: رنگ خون.
۹ این غزل درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بیتی دیگر را هم بااختلافی دربر دارد:
خدا را محتسب مارا بفریاد دف ونی بخش
که ساز شرع ازین افسانه بی‌قانون نخواهد شد
موزهٔ ملی دهلی: نصیحت کم کن و ما را بفریاد ...... که کار شرع ازین ....
افشار: نصیحت کم کن و ما را ..... که کار ما ازین توجیه بی‌قانون نخواهد شد.

۸

گداخت جان که شود کار دل تمام[1] و نشد
بسوختیم درین آرزوی خام و نشد
دریغ و درد که درجست‌وجوی گنج[2] حضور
بسی شدم بگدایی بر کرام و نشد[3]
فغان که در طلب گنج‌نامهٔ مقصود
شدم خراب جهانی ز غم تمام و نشد[4]
بلابه گفت شبی میر مجلس تو شوم
شدم برغبت خویشش کمین غلام و نشد
پیام داد که خواهم نشست با رندان
بشد برندی و دردی کشیم نام و نشد
بدان طمع[5] که بمستی ببوسم آن لب لعل
چه‌خون‌که‌در دلم‌افتاد همچو جام و نشد
[ورق ۹۵ الف] بکوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم
که من بخویش نمودم صد اهتمام و نشد
هزار حیله برانگیخت حافظ از سر فکر[6]
در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد[7]

---

۱ افشار: بکام.
۲ افشار: نقد.
۳ جلالی نائینی: بسی شدم بگدایی و دوست رام نشد، نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد
۴ این بیت در چاپ افشار ساقط است.
۵ قزوینی و انجوی: هوس؛ موزهٔ ملی دهلی: بدان هوس‌که ببوسم بمستی...
۶ افشار: سرمهر.
۷ این غزل در چاپ افشار ۷ بیت و در چاپ قزوینی و انجوی ۹ بیت و درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۸ بیت است و یك بیت ازنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی و انجوی ذیلا نقل می‌شود:
روا‌ست دربر اگر می‌تپد کبوتر دل		که دید در رەخود تاب‌وپیچ* دام‌ونشد
* انجوی: پیچ‌وتاب.

*۵

بر سر بازار جانبازان[۱] منادی میزنند
بشنوید ای ساکنان کوی رندی بشنوید
دختررز چند روزی شدکه‌از ماگم شدست
[ر]فت‌تاگیرد‌سرخودهان‌وهان‌حاضر شوید
جامهٔ دارد ز لعل و نیم‌تاجی از حباب
عقل ودانش می‌برد[۲] تاایمن‌ازوی نغنوید
هر که آن تلخم دهد حلوابها جانش دهم[۳]
ور بود پوشیده و پنهان بدوزخ در روید
دختر می گرچه تیز و تلخ و گلرنگست و مست[٤]
گر بیابیدش بسوی خانهٔ حافظ برید

---

* ابیات بالا که در اینجا در ردیف غزلیات خواجهٔ شیراز آمده جزء قطعات نیز ثبت و ضبط گردیده است، در چاپ قزوینی جزو قطعات دیده می‌شود ولی در چاپ افشار جزو غزل‌ها است.

۱ افشار: یاران.

۲ قزوینی و انجوی: برد و شد تا ایمن.

۳ افشار: هرکه این تلخم دهد شیرین بهایش جان دهم.

۴ قزوینی: دختری شب‌گرد تند تلخ گلرنگست و مست؛ افشار: دختری شب‌گرد تیز تلخ گلرنگست و مست.

* افشار: چندروزی هست کزما...

۱۱

الا ای طوطی گویای اسرار
مبادا خالیت شکر ز منقار
[سرت][1] سبز و دلت خوش باد جاوید
که خوش نقشی نمودی از رخ[2] یار
سخن سربسته گفتی با حریفان
خدا را زین معما پرده بردار
چه ره بود این‌که زد در پرده مطرب
که می‌رقصند با هم مست و هشیار
ازین[3] افیون که ساقی در می افکند
حریفانرا نه سر ماند نه دستار[4]
سکندر را نمی‌بخشند آبی
بزور و زر میسر نیست این کار
خرد هرچند نقش[5] کاینات ست
چه سنجد پیش عشق کیمیا کار[6]
بیا و حال اهل درد بشنو
بلفظ اندك و معنی بسیار

---

۱ این کلمه در اصل محو شده و مصراع بالا از روی نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی تکمیل شده است.
۲ قزوینی: خط یار.
۳ قزوینی: از آن.
۴ نسخهٔ اصل: بسرمانید دستار.
۵ جامع نسخ و موزهٔ ملی دهلی: نقد.
۶ چاپ قزوینی این بیت را ندارد اما در جامع نسخ حافظ، نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ انجوی و قدسی و نسخهٔ جلالی نائینی دیده می‌شود.

بت چینی عدو شیخ و شابست
دل اندر دام صید میر غدار[۷]
بمستوران مگو اسرار مستی
حدیث جان مپرس از نقش دیوار
بیمن رایت[۸] منصور شاهی
علم شد حافظ اندر نظم اشعار[۹]

۷ این بیت در چاپ قزوینی باین صورت آمده است:
«بت چینی عدوی دین و دلهاست
خداوندا دل و دینم نگهدار»؛
موزهٔ ملی دهلی: عدو دین ونامست.
در سایر نسخی نیز که بنظر رسید مصرع دوم این بیت با ضبط چاپ قزوینی‌یکسانست؛ در نسخهٔ جلالی نائینی بیت مذکور بدین صورت ثبت است:
نمی‌داند چه خواهد رفت بامن
دل اندر دام وسرهم صید قهار
۸ قزوینی: دولت؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قدسی وانجوی و نسخهٔ جلالی نائینی مطابق با متن حاضر است.
۹ این‌غزل در چاپ قزوینی دارای دوبیت دیگر هم هست که دومین بیت مقطع غزل را تشکیل می‌دهد:
بروی ما زن از ساغر گلابی
که خواب آلوده‌ایم ای بخت بیدار
خداوندی بجای بندگان کرد
خداوندا ز آفاتش نگه‌دار

۷

ای صبا نکهتی از خاك ره یار بیار
ببر اندوه دل و مژدهٔ دلدار بیار
نکتهٔ روح‌فزا از دهن یار[1] بگو [ورق ۹۰ ب]
نافهٔ[2] خوش خبر از عالم اسرار بیار
تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام
شمهٔ از نفحات نفس یار بیار
بوفای تو که بر خاك ره یار عزیز[3]
بی‌غباری که پدید آید از اغیار بیار
کام‌جان تلخ‌شد از صبرکه کردم بی‌دوست
عشوهٔ زآن لب شیرین شکر بار بیار
روزگاریست که‌دل چهرهٔ مقصود ندید
ساقیا آن قدح آینه‌کردار بیار
دلق حافظ بچه ارزد بمیش رنگین کن[4]
وآنگهش مست و خراب از سربازار بیار

---

۱ قزوینی: دوست.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نامهٔ.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، جلالی نائینی، قدسی و انجوی: بوفای تو که خاك ره آن یار عزیز.
۴ این غزل در چاپ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی شامل ده بیت است و منه بیت دیگر آن بدین شرحست:

گردی از رهگذر دوست بکوری رقیب
بهر آسایش این دیدهٔ خونبار بیار
خامی وساده دلی‌شیوهٔ جانبازان نیست
خبری از بر آن دلبر عیار بیار...
شکر آنرا که تو درعشرتی ای مرغ‌چمن
باسیران قفس مژدهٔ گلزار بیار

موزهٔ ملی دهلی:
شکر ایزدکه تو درعشرتی ای مرغ چمن   باسیران قفس مژدهٔ دلدار بیار

۶

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر
زار و بیمار غمم راحت جانی بمن آر
قلب بی‌حاصل ما را بزن اکسیر مراد
یعنی از خاك در دوست نشانی بمن آر
در کمین‌گاه نظر با دل خویشم جنگست
زابرو و غمزهٔ او تیر و کمانی بمن آر
منکرانرا هم‌ازین می دوسه ساغر[1] بچشان
و گر ایشان نستانند روانی بمن آر
ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن
یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر
دلم از پرده بشد دوش که[2] حافظ میگفت
ای صبا[3] نکهتی از کوی فلانی بمن آر[4]

۱ جامع نسخ: دو سه ساغر هم ازین می بچشان.
۲ قزوینی: دلم از دست بشد دوش چو.
۳ قزوینی: کای.
۴ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی موجود است:
در غریبی و فراق و غـم دل پیر شدم ساغر می زکف تـازه جـوانی بمن آر
موزهٔ ملی دهلی: در غریبی وفراق از غم.....

۱۳

نصیحتی کنمت خوش شنو بهانه مگیر[۱]
هر آنچ ناصح مشفق بگویدت بپذیر
نعیم هر دو جهان پیش عاشقان سهلست[۲]
که این متاع قلیلست و آن عطای حقیر[۳]
معاشران[۴] خوش ورودی بساز میخواهم
که درد[۵] خویش بگویم بنالهٔ بم و زیر
چو قسمت ازلی بی‌حضور من[۶] کردند
گر اندکی نه بوفق رضاست[۷] خرده مگیر
بعزم توبه نهادم قدح ز کف صدبار
ولی کرشمهٔ ساقی نمیکند تقصیر
چو لاله در قدحم ریز ساقیا می و مشک*
که نقش خال نگارم نمیرود ز ضمیر
وصال روی جوانان غنیمتی دانید[۸]
که در کمین‌گه عمرست مکر عالم پیر
نگفتمت که حذر کن ز زلف او ای دل
که می‌کشند درین حلقه باد[۹] در زنجیر[۱۰]

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کنمت بشنو و؛ خانلری: کنمت خوش بشنو و؛ ستایشگر: نصیحتی کنمت می‌خور وپیاله بگیر.
۲ ستایشگر، فرود و قزوینی: بجوی؛ خانلری: هیچست؛ موزهٔ ملی دهلی: بدوجو.
۳ قزوینی: عطای کثیر؛ خانلری: و آن بهای کثیر؛ موزهٔ ملی دهلی: که آن متاع قلیلست و این بهای کثیر.
۴ ستایشگر، قزوینی و خانلری: معاشری؛ موزهٔ ملی دهلی: مشاعری.
۵ خانلری: داد خویش.
۶ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: ما.
۷ ستایشگر، فرهاد، فرود، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری، جلالی نائینی، افشار، انجوی و پژمان: نه بوفق رضاست. اصل: نه بوفق مراد تست.
۸ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ز وصل روی جوانان تمتعی بردار؛ نسخهٔ فرهاد: برابر متن.
۹ خانلری: پای؛ ستایشگر: درآن حلقه باد.
۱۰ در نسخهٔ قزوینی این بیت نیست.

بیار ساغـر یاقوت و در فیض خوشاب[۱۱] [ورق ۹۱ الف]
حسودگو[۱۲] کرم آصفی به‌بین و بمیر[۱۳]
مـی دو سالـه و محبوب چـارده سالـه
همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر
بدان[۱۴] سرم کـه ننوشم می و گنـه نکنم
اگر مـوافق تـدبیر میرود[۱۵] تقـدیـر
حدیث توبه دریـن بزمگه مگـو حافظ
[که ساقیان‌کمان ابرویت زنند به تیر][۱۶]
چه جای گفتهٔ خواجـو و شعر سلمانست
که شعر حافظ ما به ز شعر خوب ظهیـر

→ افشار و قزوینی:
دل رمیدهٔ ما راکه پیش میگیرد   خبر دهید بمجنون‌خسته از زنجیر
موزهٔ ملی دهلی: بمجنون جسته از زنجیر.
* موزهٔ ملی دهلی: ساقیا می‌ناب.
۱۱ قزوینی: بیار ساغر در خوشاب ای ساقی.
۱۲ نسخهٔ اصل: خرد بگو.
۱۳ در چاپ خانلری و موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: برآن.
۱۵ قزوینی: تدبیر من شود؛ موزهٔ ملی دهلی: میشود.
۱۶ در نسخهٔ اصل این مصراع افتادگی دارد، از روی نسخهٔ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی افزوده شده است.
این بیت در چاپ قزوینی و خانلری وجود ندارد.

۹

عیدست و آخر گل و یاران در انتظار
ساقی بروی شاه[۱] ببین ماه و می بیار
دل برگرفته بودم از ایام گل ولی
کاری بکرد همت پاکان روزگار
دل در جهان مبند و بمستی[۲] سؤال کن
از فیض جام و قصهٔ جمشید کامکار
جز نقد جان بدست ندارم شراب کو
کان نیز بر کرشمهٔ ساقی کنم نثار
ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
تسبیح ما[۳] و خرقهٔ رند شراب خوار
خوش‌دولتیست خرم‌وخوش خسروی‌کریم
یارب ز چشم زخم زمانش نگاه دار
می‌خور بشعر بنده که زیبی دگر دهد
جام مرصع تو ازین[۴] در شاهوار
ز آنجا که پرده‌پوشی عفو کریم[۵] تست
برقلب ما ببخش که نقدیست کم عیار
حافظ چورفت روزه‌وشیطان‌زبندجست[۶]
ناچار باده‌نوش که از دست رفت کار[۷]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: ساقی به‌روی یار.
۲ موزهٔ ملی دهلی: زمستی.
۳ قزوینی و قدسی و انجوی: تسبیح شیخ؛ این عبارت در چاپ افشار و موزهٔ ملی دهلی با متن یکسانست.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بدین.
۵ موزهٔ ملی دهلی: لطف عمیم.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و قدسی و انجوی: روزه و گل نیز میرود؛ متن با چاپ افشار برابرست.
۷ موزهٔ ملی دهلی: ناچار می‌بنوش چو از.... این بیت نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی←

۸

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
وزو بعاشق مسکین نظر[1] دریغ مدار
بشکر آنکه شکفتی بکام دل[2] ای گل
نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار
حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی
کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار
کنون که چشمهٔ قندست لعل نوشینت*
سخن بگوی و زطوطی شکر دریغ مدار
جهان‌وهرچه دروهست سهل‌ومختصرست
زاهل معرفت این مختصر دریغ مدار
مکارم تو باطراف[3] می‌برد شاعر
ازو وظیفهٔ زاد[4] سفر دریغ مدار
چو نام نیك[5] طلب میکنی سخن اینست
که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار
غبار غم برود حال خوش شود حافظ [ورق ۹۱ ب]
تو آب دیده از آن[6] ره‌گذر دریغ مدار

← و چاپ قزوینی مذکورست:
گر فوت شد سحور چه نقصان صبوح هست
از می کنند روزه‌گشا طالبان یار

---

۱ قزوینی و افشار: بعاشق بیدل خبر؛ موزهٔ ملی دهلی: مسکین خبر.
۲ قزوینی: بکام بخت.
۳ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: بآفاق.
۴ موزهٔ ملی دهلی: وظیفه و زاد.
۵ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: ذکر خیر.
۶ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: ازین؛ موزهٔ ملی دهلی: غبارغم برود حال به‌شود حافظ....
* موزهٔ ملی دهلی: کنون که چشمهٔ نوشست لعل شیرینت.

۹

گر بود عمر بمیخانه رسم[۱] بار دگر
بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر
خرم آن روز که با دیدهٔ گریان بروم
تا زنم آب در میکده یکبار دگر
معرفت نیست درین قوم خدایا[۲] سببی
تا برم گوهر خود را بخریدار دگر
یار اگر رفت و حق صحبت دیرین نشناخت
حاش لله که روم من زپی یار دگر
راز سربستهٔ ما بین که بدستان گفتند
هر زمان با دف و نی در سر بازار دگر
گر مساعد شودم دایرهٔ چرخ کبود
هم بدست آورمش باز بپرگار دگر[۳]
عافیت میطلبد خاطرم ار بگذارند
غمزهٔ شوخش و آن طرهٔ طرار دگر
هرشب[۴] از درد بنالم که فلك هرساعت
کندم قصد دل ریش بآزار دگر
باز گویم نه درین واقعه حافظ سمر[ست][۵]
غرقه گشتند درین بادیه بسیار دگر

---

۱ انجوی: روم.
۲ قزوینی: خدارا؛ انجوی: خدارا مددی.
۳ درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مصراع دوم بیت پنجم دوباره مصراع دوم این بیت را تشکیل داده است.
۴ قزوینی: هردم.
۵ قزوینی و قدسی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: تنهاست؛ دو حرف «ست» در اصل محو شده است؛ افشار: نه درین مرحله حافظ تنهاست.

۸

روی بنمای و* وجود خودم از یاد ببر
خرمن سوختگانرا همه گو باد ببر
ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا
گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
زلف چون عنبر خامش[1] که ببوید هیهات
ای دل خام‌طمع این سخن از یاد ببر
سینه گو شعلهٔ آتش‌کدهٔ فارس بکش
د[یده][2] گو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر
سعی نابرده درین راه بجایی نرسی[3]
مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر
روز مرگم نفسی وعدهٔ دیدار بده
وآنگهی[4] تا بلحد فارغ و آزاد ببر
دوش میگفت بمژگان درازت بکشم
یارب از خاطرش اندیشهٔ بیداد ببر
حافظ اندیشه کن[5] از نازکی خاطر یار
برو از درگهش این ناله و فریاد ببر[6]

---

۱ خانلری: خامت.
۲ حروف داخل قلاب در اصل محو شده است و از روی نسخهٔ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و خانلری متن تکمیل شده است.
۳ خانلری: نرسید.
۴ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: وانگهم.
۵ خانلری: حافظ اندیشه تن.
۶ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی دارای بیت دیگری هم هست:
دولت پیر مغان باد که باقی سهلست
دیگری گو برو و نام من از یاد ببر
* موزهٔ ملی دهلی: بنما و.

۱۰

یوسف گم‌گشته باز آید بکنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم‌مخور
این دل غم‌دیده حالش[1] به شود دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید بسامان غم‌مخور
دور گردون گردوروزی بر مراد ما نبود[2]
دایماً یکسان نباشد کار[3] دوران غم‌مخور
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
چتر گل در سر[4] کشی ای مرغ خوشخوان غم‌مخور
ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند
چون ترا نوحست کشتی‌بان ز طوفان غم‌مخور
هان مشو نومید چون واقف نهٔ از سر غیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم‌مخور
در بیابان گر ز شوق[5] کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلان غم‌مخور
گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد بس بعید[6]
هیچ راهی نیست کو را[7] نیست پایان غم‌مخور
حال ما و فرقت یاران و آزار رقیب[8]
جمله میداند خدای حال گردان غم‌مخور

[ورق ۹۲ الف]

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: ای دل غمدیده حالت.
۲ قزوینی: نرفت.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: حال.
۴ موزهٔ ملی دهلی، افشار و انجوی: برسر.
۵ قزوینی و افشار: بشوق.
۶ موزهٔ ملی دهلی: مقصد ناپدید؛ افشار: راهی بس خطرناکست و مقصد ناپدید.
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: کانرا.
۸ قزوینی: حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: حال ما و فرقت جانان و ابرام رقیب.

حافظا درکنج فقر وخلوت و[9] شبهای تار
تا بود وردت دعا ودرس قرآن غم‌مخور[10]

۹ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی و جلالی نائینی: خلوت شبهای تار.
۱۰ این غزل در چاپ افشار مرکب از ده بیت می‌باشد.

۱۰

روی بنما و مرا گو که زجان دل برگیر[۱]
پیش شمع آتش پروانه بجان گو درگیر

در لب[۲] تشنهٔ مابین و مدار آب دریغ
بر سر کشتهٔ خویش آی و زخاکش برگیر

ترک درویش مگیر[۳] ار نبود سیم و زرش
در غمت سیم شمار اشك و رخش را زرگیر

چنگ بنواز و بساز ار نبود عود منال[۴]
آتشم عشق و تنم عود و دلم مجمر گیر[۵]

در سماع آی و ز سرخرقه برانداز و برقص
ورنه در[۶] گوشه رو و خرقهٔ ما در سر گیر

صوف برکش زسر و بادهٔ[۷] صافی درکش
سیم درباز و بزر سیم‌بری در برگیر

دوست‌گر یار شود هردو[۸] جهان دشمن باش
بخت‌گو روی‌کن‌و[۹] روی[۱۰] زمین‌لشکر گیر

میل رفتن مکن ای دوست دمی با ما باش
بر لب جوی طرب جوی و بکف ساغر گیر

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: روی بنمای و مرا..؛ افشار: روی بنمای و مراگوکه دل ازجان برگیر.
۲ افشار: دولب.
۳ موزهٔ ملی دهلی: مکن.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، انجوی و جلالی نائینی: چه باك.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: دلم عود و تنم مجمر گیر.
۶ قزوینی و افشار: باگوشه.
۷ موزهٔ ملی دهلی: جرعهٔ.
۸ نسخهٔ اصل: هرکه.
۹ قزوینی: بخت‌گو پشت مکن روی ...
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: بخت‌گو روی کن و پشت زمین لشکر گیر؛ افشار: بخت‌گو پشت شو و جمله جهان لشکرگیر.

رفته گیر از برم این آب دل و آتش چشم[11]
گونه‌ام زرد و لبم خشك و کنارم تر گیر
حافظ آراسته کن بزم و بگو واعظ را
که ببین مجلسم و تـرك سر منبر گیر

۱۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: رفته‌گیر از برم وزاتش و آب دل و چشم.

۹

ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر
باز آ که ریخت بی‌گل رویت بهار عمر
[ورق ۹۲ ب] از دیده گر سرشك چو باران چکد[1] رواست
کاندر غمت* چو برق بشد روزگار عمر
این یك دو دم که وعدهٔ[2] دیدار ممکنست
دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
تاکی می‌صبوح و شکر خواب بامداد
هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر
دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد
بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر
اندیشه از محیط فنا نیست هر کرا
بر نقطهٔ دهان تو باشد مدار عمر
بی عمر زنده‌ام من و این[3] بس عجب مدار
روز فراق را که نهد در شمار عمر
در هرطرف ز جنگ[4] حوادث کمین گهیست
زان رو عنان گسسته[5] دواند سوار عمر
حافظ سخن بگوی که بر[6] صفحهٔ جهان
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

---

۱ خانلری: رود.
۲ قزوینی: مهلت.
۳ خانلری: من و زین.
۴ قزوینی و خانلری : خیل حوادث؛ موزهٔ ملی دهلی: در هرطرف زچنگ؛ افشار: از هرطرف زخیل...
۵ موزهٔ ملی دهلی: عنان کشیده.
۶ موزهٔ ملی دهلی: که در.
* افشار: رهت.

۵

شب قدرست[1] و طی شد نامهٔ هجر
سلام فیه حتی مطلع‌الفجر
دلا در عاشقی[2] ثابت‌قدم باش
که در این ره نباشد کار بی‌اجر
من از رندی نخواهم کرد توبه
ولو آذیتنی بالهجر و الحجر
دلم رفت و ندیدم روی دلدار
فغان از این تطاول آه از این زجر
وفاخواهی جفاکش باش حافظ
فان‌الربح والخسران فی‌البحر[3-4]

۱ قزوینی وانجوی: وصلست؛ افشار، جلالی نائینی، قدسی و موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.

۲ افشار: در دوستی.

۳ قزوینی، انجوی، قدسی، موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: فی‌التجر، و ظاهراً اصح همین است.

۴ این بیت نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار و قزوینی‌ثبت است:

برآی ای صبح روشن‌دل خدارا
که بس تاریك می‌بینم شب هجر

بعلاوه در چاپ افشار این بیت آمده است:

درخت دوستی تخم وفا کار ثمرها بینی ای‌جانان ازین شجر

۸

هزار شکر که دیدم بکـام خویشتت باز
ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز

رونـدگـان طریقت ره بـلا ورزنـد[۱]
رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز

غم حبیب نهان به ز جست وجوی[۲] رقیب
که نیست سینهٔ ارباب کینـه محرم راز

چـه فتنه بود کـه مشاطهٔ قضا انگیخت
که کرد نرگس شوخش[۳] سیه بسرمهٔ ناز

باین[۴] سپاس کـه مجلس منورست بتـو
گرت چوشمع جفایی رسد بسوز و بساز

ملامتی که بروی من آمد از غـم تـو[۵]
ز اشك پرس حکایت که من نیم غمـاز

بنیم بـوسه دعـایی بخر ز اهـل دلـی
که کید دشمنت از جان و جسم دارد باز[۶]

فکند نالـهٔ عشاق[۷] در عـراق و حجـاز
نوای[۸] بانگ غزلهای حافظ از شیراز[۹-۱۰]

[ورق ۹۳ الف]

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: سپرند؛ افشار: مطابـق متن.
۲ قزوینی: گفتوگوی؛ ضبط چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی بامتن یکسان است.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: مستش.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: بدین سپاس که مجلس منورست بدوست.
۵ چاپ قزوینی بجایش این مصراع را دارد: چه‌گویمت که زسوز درون چه می‌بینم؛ در چاپ افشار این بیت مطابـق با متن‌حاضر است اما در غزلی‌دیگر قراردارد.
۶ و ۹ در چاپ قزوینی این دوبیت جزء غزل دیگری است اما در چاپ افشار وجامع نسخ حافظ جزو همین غزل قرار داده شده است.
۷ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی:
فکند زمزمهٔ عشق در عراق وحجاز نوای بانگ غزلهای حافظ شیراز
قزوینی:
غـزلسرایـی نـاهید صرفـهٔ نبرد در آن مقام‌که حافظ برآورد آواز
۸ در نسخهٔ حاضر هنگام اضافه‌کردن کلمات مختوم به مصوت در بیشتر واژه‌های عربی←

۸

خیز و در کاسهٔ زر آب طربناك انداز
پیشتر زانك شود کاسهٔ سر[1] خاك‌انداز
عاقبت منزل ما وادی خاموشانست
حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز
بسر سبز تو ای سرو که چون[2] خاك شوم
ناز از سر بنه و سایه برین خاك انداز
دل ما را که ز مار سر زلف تو بخست
از لب خود بشفاخانهٔ تریاك انداز
ملك این مزرعه دانی که ثباتی نکند[3]
آتشی از جگر جام بر[4] املاك انداز
غسل در اشك زدم کاهل طریقت گویند
پاك شو اول و پس دیده برآن پاك[5] انداز
یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید
دود آهیش در آیینهٔ ادراك انداز[6]
چون گل از نکهت او جامه قبا کن حافظ
وین قبا در ره آن قامت چالاك انداز[7]

→ وگاهی درکلمات فارسی بجای «ی»، کسرهٔ اضافه قرارداده شده‌است مانند: «نواء بانگ».
۱۰ این غزل در نسخهٔ جلالی نائینی دارای ۱۵ بیت و در نسخهٔ قزوینی و پژمان و انجوی و قدسی ۹ و در چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۷ بیت می‌باشد.

---

۱ خانلری: کاسهٔ زر.
۲ قزوینی: که گر، افشار: سرو اگر خاك شوم.
۳ خانلری: ثنا می‌ندهد؛ قزوینی: ثباتی ندهد.
۴ موزهٔ ملی دهلی و خانلری وانجوی: در املاك.
۵ خانلری: خاك، افشار: بدین پاك.
۶ در چاپ خانلری این بیت نیست.
۷ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی ودرچاپ قزوینی این غزل شامل بیت دیگری هم‌هست:
چشم آلوده نظر از رخ جانان دورست
بر رخ او نظر از آینهٔ پاك انداز

۷

حال خونین دلان که گوید باز
در فلك خون خم[1] که جوید باز
شرمش از چشم می‌پرستان باد
نرگس مست اگر بروید باز
هرکه[2] چون لاله کاسه‌گردان شد
زین جفا رخ بخون بشوید باز
بس‌که در پرده چنگ گفت سخن
ببرش موی[3] تا نموید باز
چون[4] فلاطون خم‌نشین شراب
سر این حکمتم[5] که گوید باز
بگشاید[6] دلم چو غنچه اگر
ساغر لاله‌گون ببوید[7] باز
گرد بیت‌الحرام خم حافظ
گر تواند[8] بسر بپوید باز

۱ انجوی: خون جم.
۲ موزهٔ ملی دهلی: آنکه چون لاله کاسه گردان بود؛ افشار: مه که...
۳ افشار: زلف.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی وافشار و انجوی: جز فلاطون، و ظاهراً صحیح همین است.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی وافشار وانجوی: سر حکمت بما که.
۶ قزوینی و انجوی: نگشاید، ولی نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و افشار با متن برابر است.
۷ قزوینی: ساغری از لبش نبوید؛ افشار: ساغری می‌دهی بنوشد باز.
۸ قزوینی وانجوی: گرنمیرد.

۹

ای سرو ناز حسن‌که خوش میروی بناز
عشاق را بناز[1] تو هر لحظه صد نیاز
فرخنده باد طلعت نازت[2] که در ازل
ببریده‌اند بر قد سروت قبای ناز
آنرا که بوی عنبر زلف تو آرزوست
چون عود گو بر آتش سوزان بسوز باز[3]
پروانه را ز شمع بود سوز دل ولی
بی‌شمع عارض تو دلم را بود گداز[4] [ورق ۹۳ ب]
از طعنهٔ رقیب نگردد عیار من
چون زر اگر برند مرا در دهان گاز
دل از طواف کعبهٔ وصلت وقوف یافت[5]
از سوی این[6] حریم ندارد سر حجاز
هردم بخون‌دیده چه‌حاجت وضو چونیست
بی‌طاق ابروی تو نماز مرا جواز[7]
صوفی‌که بی‌تو توبه ز می‌کرده‌بود دوش
بشکست عهد چون در میخانه دید باز
چون باده باز بر سر خم رفت کف[8] زنان
حافظ که دوش از لب ساغر شنید راز

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: بروی.
۲ قزوینی: خوبت؛ موزهٔ ملی دهلی: طالع نازت؛ افشار: مطابق متن.
۳ قزوینی و افشار و جلال نائینی وانجوی: چون عود گوبرآتش سودا بسوز و بساز. موزهٔ ملی دهلی: برآتش سوزان بسوزو ساز.
۴ موزهٔ ملی دهلی: دلم بود درگداز.
۵ قزوینی و افشار و انجوی: دل کزطواف کعبهٔ‌کویت وقوف یافت؛ موزهٔ ملی دهلی: دل ازطواف کعبه بکویت وقوف یافت.
۶ قزوینی وافشار: از شوق آن حریم؛ موزهٔ ملی دهلی: از شوق آن طواف.
۷ در چاپ افشار این بیت با مقدم و موخر شدن دو کلمه چنین ثبت است: ←

۹

دلم ربودهٔ[۱] لـولی وشیست شورانگیز
دروغ وعده و قتال وضع و رنگ‌آمیـز
غـلام آن کلمـاتـم کـه آتش انگیـزد
نه آب سرد زنـد در سخن نه آتش تیز[۲]
فدای پیـرهن چـاك ماه رویـان بـاد
هزار جامهٔ تقـوی و خـرقـهٔ پـرهیـز
فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی
بخـواه جـام و گلابی بخاك آدم ریـز
مباش غره ببازوی خـود که در خبرست
هـزار تعبیـهٔ حکـم پـادشاه انگیـز[۳]
فقیر و خسته بـدرگاهت آمدم رحمی[٤]
که جز ولای توام نیست هیچ دست‌آویز

→حافظ بخون دیده‌وضو ساخت‌گرچه‌نیست بی‌طاق ابروی تـو حضوریش در نمـاز
(افشار: دیده گرچه وضو)
۸ نسخهٔ اصل: کفت.

---

۱ قزوینی: رمیدهٔ.
۲ متن چاپ قزوینی این بیت را ندارد ولی در حاشیهٔ آن افزوده شده است.
۳ نسخهٔ قزوینی این‌بیت را ندارد؛ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ حافظ‌این بیت باین‌صورت ضبط آمده است:
مباش غره ببازوی خود که درخبرست هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز
ولی در نسخهٔ جـلالی نائینی بیت مذکور چنین نوشته شده است:
مباش غره ببازوی خود که در خبرست هـزار تعبیهٔ پـادشاه حکم‌انگیز
و غالب نسخ خطی وچاپی که بنظر رسید فاقد این بیت می‌باشند. درنسخهٔ خطـی مسعود فرزاد و نسخهٔ دکتر ریاحی مورخ ۱۰۳۳ این بیت بدین‌صورت کتابت شده است:
مباش غره ببازوی خود که هرساعت هزار شعبده بازد سپهر مکـرآمیز
ولی در نسخهٔ خطی پرتو علوی باین عبارت ضبط گردیده است:
مباش غره ببازوی خود که در خبرست هـزار تعبیـه با حکم پادشه انگیز
۴ نسخهٔ اصل: زحـمن.

بیا که هاتف میخانه دوش بـا مـن گفت
که در مقام رضا باش و از[5] قضا مگریز
پیالـه برکفنـم بنـد تـا سحرگـه حشر
بمـی ز دل ببـرم هـول روز رستاخیز
میان عاشق و معشوق هیچ حایـل نیست[6]
تو خود حجاب‌خودی‌حافظ ازمیان برخیز[7]

۵ قزوینی: وز.
۶ ستایشگر: نقاب و پرده ندارد جمال دوست ولی.
۷ بیت زیرین نیز در چاپ قزوینی وجود دارد:
خیال خال تو با خـود بخاك خواهم برد   کـه تا زخال تو خاکم شود عبیرآمیز

۹

برنیامد از تمنای لبت کامم هنوز
بر امید جام لعلت[۱] دردی آشامم هنوز

روز اول رفت دینم در سر زلفین تو[۲]
تا چه خواهد شد درین سودا سرانجامم هنوز

ساقیا یك دور ده زان آب آتش‌گون که من[۳]
در میان پختگان عشق او خامم هنوز

از خطا گفتم شبی موی[۴] ترا مشك ختن
میزند هر لحظه تیغی زان[۵] براندامم هنوز

نام من رفتست روزی بر لب جانان بسهو
اهل دل را بوی جان می‌آید از نامم هنوز[۶]

پرتو روی ترا در[۷] خلوتم دید آفتاب [ورق ۹۴ الف]
میرود چون سایه هردم[۸] بر در و بامم هنوز

در ازل دادست ما را ساقی لعل لبت
جرعهٔ جامی که من مدهوش[۹] آن جامم هنوز

ای‌که گفتی جان بده تا باشدت آرام دل[۱۰]
جان بغمهایش[۱۱] سپردم نیست آرامم هنوز

در قلم آورد حافظ قصهٔ لعل لبت[۱۲]
آب حیوان میرود[۱۳] هردم ز اقلامم هنوز

---

۱ ادیب برومند و فرود: جام وصلت.
۲ افشار: از سر سودای تو؛ فرود: زلفین او.
۳ ادیب برومند و قزوینی: ساقیا یك جرعهٔ زان آب آتشگون که من؛ افشار: ساقیا یك جام ده زان آب آتش‌رو که من؛ فرود: ساقیا یك جرعه ده...؛ ستایشگر: ساقیا یك جرعهٔ ازآب گلگون ده که من.
۴ قزوینی: زلف؛ فرود: شب موی.
۵ ستایشگر، ادیب برومند و قزوینی: تیغی مو؛ انجوی: تیری مو؛ فرود: میزند هرلحظه تیغ کین.
۶ افشار: اهل دل یابند بوی جانت از نامم هنوز.
۷ قزوینی و ادیب برومند: پرتو روی تو تا در؛ افشار: پرتو روی شما در.
۸ فرود: می‌فتد هردم چو سایه.
۹ ادیب برومند: سرگرم.
۱۰ قزوینی: آرام جان.
۱۱ فرود: یغمایت؛ انجوی: یغمایش؛ ستایشگر: پیغامش.
۱۲ قزوینی، افشار و انجوی: لبش؛ ستایشگر: نوش لبت.
۱۳ فرود: می‌چکد.

۸

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس
نسیم روضهٔ شیراز پیک راهت بس
دگر ز منزل جانان سفر[۱] مکن درویش
که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس
هوای مسکن مألوف و عهد یار قدیم
ز ره‌روان سفر کرده عذر خواهت بس
وگر کمین بگشاید غمی ز گوشهٔ دل
حریم درگه پیر مغان پناهت بس
بصدر مصطبه بنشین و ساغر می‌نوش[۲]
که این‌قدر زجهان‌قدر[۳] مال‌وجاهت بس
فلك[۴] بمردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی ودانش همین‌گناهت بس[۵]
بمنت دو جهان[۶] خومکن‌که در دو جهان
رضای ایزد و انعام پادشاهت بس
بهیچ ورد دگر نیست حاجتی[۷] حافظ
دعای نیم‌شب و ورد[۸] صبحگاهت بس[۹]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: گذر.
۲ خانلری: ساغری می‌نوش؛ موزهٔ ملی دهلی: جرعهٔ می‌نوش؛ افشار: بصدر میکده بنشین وساغری می‌نوش.
۳ موزهٔ ملی دهلی وافشار وقزوینی وخانلری: کسب.
۴ خانلری: زمان.
۵ موزهٔ ملی دهلی وانجوی: تواهل دانش وفضلی.
۶ موزهٔ ملی دهلی، افشار، قزوینی و خانلری: بمنت دگران.
۷ قزوینی و خانلری: حاجت ای.
۸ قزوینی و خانلری: درس.
۹ درچاپ قزوینی وخانلری این‌غزل دارای نه‌بیت است، وبیت زیرکه در متن حاضر نیست از چاپ خانلری ذیلا درج می‌شود:
زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن   که شیشهٔ می صاف و بت چوماهت بس
قزوینی: صراحی می لعل و بتی چو ماهت بس؛ موزهٔ ملی دهلی: شیشهٔ می لعل...

۸

گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس
در چمن سایهٔ آن سرو چمان[1] مارا بس
قصر فردوس بپاداش عمل می‌بخشند
ماکه رندیم و گدا دیر مغان مارا بس
بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
وین[2] اشارت ز جهان گذران مارا بس
نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
گر شمارا نه‌بس این‌سود وزیان‌مارا بس
من و هم‌صحبتی اهل ریا دورم باد
از گرانان جهان رطل‌گران مارا بس
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
دولت‌صحبت این[3]مونس‌جان مارا بس
از در خویش خدایا[4] ببهشتم مفرست
که سرکوی تو ازکون و مکان ما را بس
حافظ. از مشرب قسمت گله بی‌انصافیست[5]
طبع چون آب و غزلهای روان مارا بس

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زین چمن سایهٔ آن سرو روان؛ افشار: برابر متن.
۲ قزوینی: کاین؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: این.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی وانجوی: آن.
۴ قزوینی و انجوی: از در خویش خدا را؛ موزهٔ ملی دهلی: از در خویش خدایا؛ افشار: ازسر کوی خدارا.
۵ موزهٔ ملی دهلی وقزوینی: ناانصافیست؛ افشار: مطابق متن.

۹

[ورق ۹۴ ب]

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه‌زن برخاك آن‌وادی و مشکین کن نفس
منزل‌سلمی که بادش هردم‌از ما صد سلام
پر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس
محمل‌جانان ببوس‌آنگه بزاری عرضه‌دار
کز فراقت سوختم‌ای مهربان فریادرس*
من‌که‌قول ناصحانرا خواندمی قول رباب
گوشمالی‌دیدم از هجران‌که اینم پند بس
عشرت شبگیر کن بی ترس کاندر مهد عشق[1]
شب‌روانـــرا آشناییهاست با میر عسس
پادشاهی[2] کار بازی نیست ای‌دل سر بباز
ورنه[3] گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس
دل بغیبت[4] می‌سپارد جان‌بچشم مست او[5]
گرچه هشیاران ندادند اختیار خود بکس
طوطیان بر[6] شکرستان کامرانی میکنند
وز تحسر[7] دست برسر میزند مسکین مگس
نام حافظ گر برآید بر زبان کلك تو[8]
ازجناب حضرت‌شاهم بسست این‌ملتمس

---

۱ قزوینی: می‌نوش اندر راه عشق؛ افشار: بی‌ترس کاندر شهر عشق؛ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: بی‌ترس کاندر راه عشق؛ انجوی: می‌نوش کاندر راه عشق.
۲ قزوینی و قدسی وانجوی: عشقبازی، اما این کلمه در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و نسخهٔ جلالی‌نائینی باضبط متن حاضر یکسانست.
۳ قزوینی: زانکه.
۴ موزهٔ ملی دهلی‌وقزوینی: دل برغبت...؛ افشار: دل‌برغبت می‌سپارد جان‌بدست‌چشم‌یار.
۵ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: یار.
۶ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: در.
۷ موزهٔ ملی دهلی: تحیر.
۸ قزوینی وافشار وموزهٔ ملی دهلی: دوست.
* افشار: منزل جانان ببرس... کز فراقت سوختیم..

۷

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس
زهر هجری چشیده‌ام که مپرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار
دلبری برگزیده‌ام که مپرس
آنچنان در هوای خاك درش
میرود آب دیده‌ام که مپرس
من بگوش خود از دهانش دوش
سخنانی شنیده‌ام که مپرس
سوی من لب چه می‌گزی که مگو[1]
لب لعلی گزیده‌ام که مپرس
بی‌تو در کلبهٔ گدایی خویش
رنجهایی کشیده‌ام که مپرس
همچو حافظ غریب در ره عشق
بمقامی رسیده‌ام که مپرس

---

۱ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: مگوی.

۸*

جانا ترا که گفت که احوال ما مپرس
بیگانه گرد و قصهٔ هیچ آشنا مپرس[۱]
زآنجا که لطف شامل[۲] و خلق کریم تست
جرم نکرده عفو کن و ماجرا مپرس
هیچ آگهی ز عالم درویشیش نبود
آنکس‌که با توگفت‌که درویش‌را مپرس
از دلق پوش[۳] صومعه نقد طلب مجوی [ورق ۹۵ الف]
یعنی ز مفلسان سخن کیمیا[۴] مپرس
خواهی‌که روشنت شود احوال دردعشق[۵]
از شمع پرس قصه ز باد هوا مپرس
در دفتر حدیث جهان[۶] باب عشق نیست
ای دل بدرد خو کن و نام دوا مپرس
ما قصهٔ سکندر و دارا نخوانده‌ایم
از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس
حافظ رسید موسم گل معرفت مگوی
دریاب وقت را و ز چون و چرا مپرس[۷]

---

* این غزل درنسخهٔ قزوینی نیست ولی در چاپ خانلری موجود است و هفت بیت دارد.
۱ افشار: حال شکستگان کمند بلامپرس.
۲ خانلری: ساحل.
۳ موزهٔ ملی دهلی: از زاهدان.
۴ موزهٔ ملی دهلی: صفت کیمیا.
۵ افشار:من‌ذوق‌سوزعشق تودانم‌نه‌مدعی؛ جامع‌نسخ: خواهی‌که روشنت‌شوداحوال سوزمن.
قدسی:
خواهی که روشنت شود احوال سرعشق   از شمع پرس قصه زباد صبا مپرس
۶ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: طبیب خرد.
۷ افشار: دریاب نقد وقت و؛ خانلری: دریاب وقت‌را زچون وچرا مپرس؛ موزهٔ ملی‌دهلی:
دریاب نقد عمر وزچون وچرا مپرس.
درچاپ افشار این بیت نیز آمده است:
یاران شهر خویش و غلامان خودمجوی   بیگانه گرد و قصهٔ هیچ آشنا مپرس

۸

دارم از زلف سیاهت گله چندانك مپرس
که‌چنان زو شده‌ام بی‌سروسامان‌که مپرس
کس بـامید وفـا ترك دل و دین مکنـاد
که چنانم من ازین کرده پشیمان‌که مپرس
بیکی جرعـه کـه آزارکسش درپی نیست
زحمتی میکشم از مردم نـادان که مپرس
زاهد از ما بسلامت بگـذر کین می لعـل
دل‌ودین می‌برد ازدست بدانسان‌که مپرس
گوشه‌گیری[1] و سـلامت هوسم بـود ولـی
[شیوهٔ][2] میکندآن نرگس فتان‌که مپرس
گفت وگوهاست درین راه‌کـه جان بگدازد
هرکسی عربدهٔ این‌که مبین آن که مپرس
گفتم از گـوی فلك صورت حـالی پرسم
گفت‌آن میکشم اندر* خم‌چوگان‌که مپرس
گفتمش زلف بخـون که کشیدی[3] گفتا
حافظ این‌قصه درازست‌بقرآن‌که مپرس

۱ قزوینی: پارسایی؛ افشار: مطابـق متن.
۲ در نسخهٔ اصل محو شده و از روی نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وقزوینی متن تکمیل گردیده است.
۳ قزوینی وافشار وموزهٔ ملی دهلی: شکستی.
* افشار: از.

۷

ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش
دلم از عشوهٔ یاقوت[۱] شکرخای تو خوش
همچو گلبرگ طری بود[۲] وجود تو لطیف
همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش
شیوه و ناز* تو شیرین خط و خال تو ملیح
چشم و ابروی تو زیبا قد و بالای تو خوش
در ره عشق ز سیلاب فنا[۳] نیست گذار
کرده‌ام خاطر خود را بتماشای[۴] تو خوش
هم گلستان خیالم همه پرنقش جمال[۵]
هم مشام دلم از زلف سمن‌سای تو خوش
در بیابان طلب گرچه ز هر سو خطرست[۶]
میرود حافظ بی‌دل بتولای[۷] تو خوش
پیش چشم تو بمیرم[۸] که بدان[۹] بیماری
میکند درد مرا از رخ زیبای تو خوش

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی وخانلری: شیرین.
۲ چنین است در چاپ خانلری و افشار؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: هست.
۳ قزوینی: عشق که از سیل بلا؛ افشار: زسیلاب بلا؛ خانلری: سیلاب فنا؛ موزهٔ ملی دهلی: در ره عشق توکز سیل...
۴ قزوینی: بتمنای، افشار: بتولای.
۵ قزوینی و خانلری: نقش و نگار.
۶ خانلری: خطریست.
۷ موزهٔ ملی دهلی: بتمنای.
۸ قزوینی: شکر چشم تو چگویم؛ افشار و خانلری: مطابق متن، موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۹ خانلری: بدین.
* افشار: شیوهٔ ناز.

۷

[ورق ۹۵ ب]

کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش
معاشر دلبری شیرین* وساقی گلعذاری خوش
الا ای دولتی طالع که قدر وقت میدانی
گوارا بادت این عشرت که داری کار و باری[1] خوش
هرآنکس را که بر[2] خاطر زعشق دلبرش[3] باریست
سپندی گو برآتش نه که داری روزگاری[4] خوش
عروس طبع را زیور ز بکر فکر[5] می بستم[6]
بود کز نقش[7] ایامم بدست افتد نگاری خوش
شب صحبت غنیمت دان و داد خوش دلی بستان
که مهتابی دلفروزست وطرف لاله زاری خوش
چو می در کلهٔ جامست وساقی درنیامیزد
که مستی میکند باعطر ومی بخشد خماری خوش[8]
بغفلت عمر شد حافظ بیا با ما بمیخانه
که شنگولان خوش باشت بیاموزند کاری خوش

---

* افشار: دلبر شیرین.
۱ قزوینی: روزگاری؛ موزهٔ ملی دهلی: الا ای طالع دولت...
۲ قزوینی: در.
۳ قزوینی: هرآن کس راکه در خاطر زعشق دلبری..؛ افشار: هرآن کو راست برخاطر زبهی دلبری باری؛ موزهٔ ملی دهلی: هرآن کس را که برخاطر...
۴ قزوینی: دارد کاروباری؛ افشار و موزهٔ ملی دهلی: دارد روزگاری.
۵ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: فکر بکر.
۶ موزهٔ ملی دهلی وقزوینی: می بندم.
۷ قزوینی: دست؛ افشار: مطابق متن.
۸ قزوینی وقدسی وافشار وموزهٔ ملی دهلی:
میی در کاسهٔ چشمست ساقی را بنامیزد که مستی میکند باعقل ومی آرد خماری خوش
موزهٔ ملی دهلی:
میی در کاسهٔ چشمست ساقی را بنامیزد که مستی میکند بالعلو می آرد خماری خوش
نسخهٔ جلالی نائینی:
چو می درکاسهٔ چشمست ومستی رابیامیزد که مستی میکند باعقل ومی آرد خماری خوش

۷

یارب آن گلبن[1] خندان که سپردی بمنش
می‌سپارم بتو از چشم* حسود چمنش
گرچه از کوی وفا گشت بصد مرحله دور
دور باد آفت دور فلك از جان و تنش
گر بمنزلگه[2] سلمی رسی ای باد صبا
چشم دارم که سلامی برسانی ز منش[3]
چون دلم حق دعا بر[4] خط و خالت دارد
جای جانهای[5] عزیزست بهم برمزنش[6]
عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت
هرکه این آب خورد رخت بدریا فکنش
هرکه ترسد ز ملال انده عشقش نه حلال
سر ما و قدمش یا لب ما و دهنش
شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفتست
آفرین بر نفس دلکش و نظم[7] سخنش[8]

---

۱ قزوینی وافشار: این نوگل خندان؛ موزهٔ ملی دهلی: آن نوگل...
۲ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: بسر منزل سلمی؛ افشار: بسر منزل لیلی.
۳ قسمتی از این کلمه در اصل محو شده است.
۴ قزوینی: گودلم حق وفا با؛ موزهٔ ملی دهلی: گودلم حق وفای خط و...
۵ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: دلهای.
۶ درچاپ قزوینی و افشار و قدسی وانجوی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جلالی‌نائینی دو مصراع این بیت هریك مصراعی از دو بیت جداگانه هستند و ترتیب آنهادرچاپ قزوینی چنین است:
بادب نافه‌گشایی کن از آن زلف سیاه — جای دلهای عزیزست بهم برمزنش
گو دلم حق وفا با خط وخالت دارد — محترم دار در آن طرهٔ عنبر شکنش
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی وافشار: لطف.
۸ در چاپ قزوینی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی این غزل دارای بیتی دیگر هم هست:
در مقامی که بیاد لب او می‌نوشند — سفله آن‌مست‌که باشد خبر از خویشتنش
* افشار: از دست.

۷

خوشا شیراز و وضع[1] بی‌مثالش
خداوندا نگهدار از زوالش
ز رکناباد ما صد لوحش الله
که عمر[2] خضر می‌بخشد زلالش
میان جعفرآباد و مصلی
عبیرآمیز[3] می‌آید شمالش
بشیراز آی و فیض روح قدسی
بخواه[4] از مردم صاحب‌کمالش
که نام قند مصری برد آنجا[5]
که شیرینان ندادند انفعالش
گر آن شیرین پسر خونم بریزد
دلا چون شیر مادر کن حلالش
[ورق ۹۶ الف] چرا حافظ چو می‌ترسیدی از هجر
نکردی شکر ایام وصالش[6]

۱ خانلری: شیراز وضع.
۲ افشار: روح.
۳ افشار: صبا آمیز.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی: بجوی.
۵ خانلری وموزهٔ ملی دهلی: اینجا.
۶ این‌غزل درچاپ قزوینی ونسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی وانجوی دارای ۹ بیت است ودو بیت دیگر آن چنین است:
صبا زان لولی شنگول سرمست
چه داری آگهی چونست حالش
مکن از خواب بیدارم خدارا
که دارم خلوتی خوش با خیالش

۷

صوفی گلی بچین و مرقع بخار بخش
وین زهد تلخ[1] را بمی خوشگوار بخش
طامات و شطح در ره آهنگ چنگ نه
تسبیح و طیلسان بمی و میگسار بخش
زهد گرانبها چو ندیمان[2] نمی‌خرند
در حلقهٔ چمن بنسیم بهار بخش
راهم شراب لعل زد ای میر عاشقان
خون مرا بچاه زنخدان یار بخش
ای آنک ره بمشرب مقصود بردهٔ
زین بحر قطرهٔ بمن خاکسار بخش
یا رب بوقت گل گنه بنده عفو کن
وین ماجرا بسرولب جویبار بخش
ساقی چو خواجه[3] نوش کند بادهٔ صبوح
گو جام زر بحافظ شب زنده‌دار بخش[4]

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زهد خشك.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: زهدگران که شاهد و ساقی.
۳ قزوینی و انجوی و قدسی و پرتو وجلالی نائینی: شاه؛ افشار وموزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۴ بیت زیرین نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی هست:
شکرانه را که چشم تو روی بتان ندید
ما را بعفو و لطف خداوندگار بخش

۹

در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش
حافظ پیاله‌کش شد و مفتی قرابه‌نوش[۱]
صوفی ز کنج صومعه با پای خم نشست
تا [د][۲]ید محتسب که سبو می‌کشید دوش[۳]
احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان
کردم سؤال صبحدم از پیر می فروش
گفتا نه گفتنیست سخن گرچه محرمی
درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش
ساقی بهار میرسد و وجه می‌نماند
فکری بکن که خون دل آمد زمی[۴] بجوش
عشقست و مفلسی و جوانی و نوبهار
عذرم ببین[۵] و جرم بذیل کرم بپوش
ای پادشاه صورت و معنی که مثل تو
نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ‌گوش
تا چند همچو شمع زبان‌آوری کنی
پروانهٔ مراد رسید ای محب خموش
چندانک چرخ[۶] خرقهٔ ازرق کند قبول
بخت جوانت از فلك پیر ژنده پوش

---

۱ قزوینی و انجوی و قدسی: حافظ قرابه‌کش شد و مفتی پیاله‌نوش؛ جلالی‌نائینی:قاضی قرابه‌کش شد و مفتی پیاله‌نوش، موزهٔ ملی دهلی: مفتی قرابه‌کش شد وحافظ پیاله‌نوش.
۲ حرف دال در اصل محو گردیده است.
۳ اصل: «صبوحی کشید دوش» که با درنظرگرفتن معنای بیت وضبط همهٔ نسخه‌های خطی‌و چاپی‌که بنظر رسید اصلاح‌گردیده‌است. قزوینی، موزهٔ ملی‌دهلی، انجوی، جلالی‌نائینی، قدسی، پژمان وپرتو: سبو می‌کشد بدوش.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و جلالی نائینی: زغم؛ پرتو: چه می بجوش.
۵ قزوینی: پذیر.
۶ قزوینی و انجوی و موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی و قدسی: چندان بمان که.

۸

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
بر جفای خـار هجران صبر بلبل بایدش
ای دل از بند سر زلف ار پریشانی منال[۱]
مرغ زیرك چون بدام افتد تحمل بایدش
باچنین زلف و رخش بادا نظر بازی حرام[۲] [ورق ۹۶ ب]
هرکه روی یاسمین و جعد[۳] سنبل بایدش
رند عالم‌سوز را با مصلحت بینی چه‌کـار
کـار ملکست آنك تدبیر و تامل بایدش
تکیه برتقوی‌ودانش‌درطریقت[۴] کافریست
راه‌رو گـر صد هنـر دارد توکل بایدش
بارها[۵] زان نرگس‌ترکانه‌اش[۶] باید کشید
این دل شوریده تاآن جعد کاکل بایدش[۷]
ساقیا در گردش ساغر تعلـل تـا بچنـد[۸]
دور چون باعاشقان افتد تسلسل بایدش[۹]
کیست حافظ تا ننوشد[۱۰] باده بی‌آواز رود[۱۱]
عاشق مسکین چـرا چندین تحمـل[۱۲] بایدش

---

۱ فرود، ستایشگر، ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال.
۲ انجوی: با چنین زلف و رخی بادش نظر بازی حرام.
۳ ستایشگر و فرود: روی یاسمین یا جعد.
۴ خانلری: تکیه بردنیی و دانش؛ افشار: تکیه برتقوی و دانش در حقیقت.
۵ فرود، ادیب برومند و قزوینی: نازها؛ موزهٔ ملی دهلی: نازها زان غمزهٔ: ظاهراً «نازها» درین سیاق اصح می‌تواند باشد.
۶ قزوینی، خانلری و انجوی: مستانه‌اش.
۷ خانلری: این دل شوریده را تا آن جعد و سنبل بایدش.
۸ ادیب برومند، فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: تعلل تابکی.
۹ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۱۰ خانلری: بنوشد.
۱۱ ستایشگر: آواز نی؛ ادیب برومند: آواز چنگ.
۱۲ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: تجمل؛ افشار: عاشقی مسکین چرا چندین تحمل بایدش.

۹

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش
گل در آن فکر که[1] چون عشوه کند درکارش

دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند
خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش

جای آن نیست[2] که خون موج زند در دل لعل
زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش؟

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

آن سفر کرده که صد قافله دل[3] همره اوست
هر کجا هست خدایا بسلامت دارش

ای که در[4] کوچهٔ معشوقهٔ ما میگذری
برحذر[5] باش که سر می‌شکند دیوارش

صحبت عافیتت گرچه خوش افتاد ای دل
جانب عشق عزیزست فرو مگذارش

صوفی سرخوش ازین دست که کج کرد[6] کلاه
بدو جام دگر آشفته شود دستارش

دل حافظ که بدیدار تو خوگر شده بود
ناز پرورد وصالست مجویِ[7] آزارش[8]

---

۱ فرود، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: گل در اندیشه که؛ افشار: گل در این فکر که.
۲ ادیب برومند، فرود، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی، جلالی‌نائینی، پرتو علوی و پژمان: جای آنست.
۳ فرود، ستایشگر و انجوی: صد قافله جان.
۴ قزوینی و انجوی: از.
۵ قدسی: با خبر.
۶ ستایشگر: کج کرده.
۷ موزهٔ ملی دهلی، قدسی، ستایشگر، ادیب برومند و افشار: مجو؛ فرود: نکو میدارش.
۸ این بیت نیز درنسخهٔ فرود، ستایشگر و پرتو علوی بااندك اختلاف آمده است:
اگر از وسوسهٔ نفس وهوی دور شوی   بیشکی رای بری در حرم دیدارش

۸

چو بر شکست صبا زلف عنبـر افشانش
بهر شکسته که بگذشت[1] تازه شد جانش
کجاست هم‌نفسی تاکه شرح [غصه][2] دهم[3]
که دل چه میکشد از روزگار هجـرانش
نسیم صبح سعادت که نامه[4] برد بدوست
زخـون دیـدهٔ ما بـود مهـر عنوانش[5]
زمانه از ورق گـل مثال روی تو ساخت[6]
ولی زشرم[7] تو در غنچـه کرد پنـهانش
تو خسته و نشد این عشق را[8] کرانه پدید
تبارك الله ازین ره که نیست پـایـانش
جمـال کعبه مگر عذر ره‌روان خواهـد
که جان زنده دلان سوخت در بیـابـانش [ورق ۹۷ الف]
بـدیـن شکستهٔ بیت‌الحزن کـه می‌آرد[9]
نشان یـوسف* دل ازچـه زنـخـدانش
بگیرم آن سر زلف و بـدست خـواجـه دهم
که کشت حافظ مسکین[10] بمکرودستانش [11-12]

۱ قزوینی و افشار: پیوست.
۲ این کلمه در نسخهٔ اصل افتاده است و از نسخهٔ خطی ستایشگر، ادیب برومند، فرود و جلالی نائینی و چاپ افشار که عیناً با متن برابر است انتخاب و آورده شده است.
۳ نسخهٔ اصل: دهد؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی: بشرح عرضه دهم.
۴ ادیب برومند، جامع نسخ و افشار: و فانامهٔ که؛ ستایشگر: برید صبح وفا نامهٔ که.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد. فرود: مهر بود عنوانش؛ ادیب برومند: مهر وعنوانش.
۶ قزوینی: بست.
۷ نسخهٔ اصل: شرم روی تو، که برای اصلاح وزن کلمهٔ: «روی» حذف گردید.
۸ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: تو خفتهٔ ونشد عشق را؛ ستایشگر: تو خستهٔ و نشد عشق را؛ انجوی: بسی شدیم و نشد عشق را.
۹ اصل: «بدین سفینه نشد عشق را کرانه پدید» که باتوجه به‌معنی بیت و ضبط عموم‌نسخی که بنظر رسید اصلاح گردیده است.
۱۰ قزوینی: حافظ بیدل.
۱۱ افشار، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: که داد من بستاند زمکر و دستانش.
فرود: بگیر زلفش و با پادشه بگو حافظ   که داد من بستاند بمکر ودستانش
۱۲ علاوه برابیات فوق دوبیت دیگرهم درنسخهٔ ستایشگر مضبوط است:
دلم که مهر تو از غیر در نهان میداشت   ببین که دیده کند فـاش پیش یارانش←
* ادیب برومند و فرود: یوسف جان.

۷

بدور لاله قدح گیر و بی‌ریا می‌باش
ببوی گل نفسی همدم صبا می‌باش

گرت هواست که چون جم بسر غیب‌رسی[۱]
بیا و همدم جام جهان نما[۲] می‌باش

چو پیر سالك عشقت بمی حوالت کرد[۳]
بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش

نگویمت که همه ساله[۴] می‌پرستی کن
سه ماه می خور و نه ماه پارسا می‌باش

چو غنچه گرچه فرو بستگیست کار جهان
تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش

وفا مجوی زکس ور سخن نمی‌شنوی[۵]
بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش

مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ
ولی معاشر رندان آشنا[۶] می‌باش

→ تلاوتی که بصبح و بشام حافظ راست   رسد بسرحد غفران ز وقف غفرانش

---

۱ خانلری: غم..؛ افشار: که با خضر همنشین گردی.
۲ خانلری: جهانما؛ ستایشگر: مدام همدم جام جهان‌نما؛ ادیب برومند: تو نیز همدم جام جهان‌نما میباش؛ فرهاد: تو یار همدم جام جهان‌نما می‌باش.
۳ فرود، قزوینی، ستایشگر و افشار: حواله کند؛ خانلری: چو در ممالك غیبت بمی حواله کنند.
۴ فرهاد و ستایشگر: همه سال.
۵ موزهٔ ملی دهلی: زگیتی وگر سخن نمی‌شنوی؛ افشار: ز گیتی وگر نمی‌شنوی.
۶ فرود، ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: پارسا.

۹

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
حریف حجره[۱] و گرمابه و گلستان باش
شکنج زلف پریشان بدست باد مده
مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش
رموز[۲] عشق نوازی نه کار هر مرغیست
بیا و همره[۳] این بلبل غزل‌خوان باش[۴]
طریق خدمت و آیین بندگی کردن
خدایرا تو رهاکن بیا[۵] و سلطان باش
تو شمع انجمنی یك زبان و یك‌دل شو
خیال‌وکوشش[۶] پروانه‌بین و خندان باش
گرت هواست که با خضر همنشین باشی[۷]
نهان زچشم سکندر چو آب حیوان باش
کمال دلبری و حسن درنظر بازیست
بشیوهٔ نظر از نادران[۸] دوران باش
دگر بصید حرم تیغ برمکش زنهار
وز آنچه[۹] با دل ما کردهٔ پشیمان باش
مرنج حافظ و از دلبران حفاظ مجوی[۱۰]
ترا که گفت‌که در روی خوب حیران باش

۱ قزوینی: خانه.
۲ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی: زبور؛ جامع نسخ و قدسی: مطابق‌متن.
۳ اصل: «همراه».
۴ ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: بیا و نوگل...؛ ستایشگر: بیا ونوگل این بلبل خوش‌الحان باش.
۵ فرود، جلالی نائینی، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: خدایرا که رها کن بما و.
۶ ستایشگر: خیال کوشش. ۷ ادیب برومند و افشار: همنفس گردی.
۸ فرود و ستایشگر: ناظران. ۹ قزوینی: وزآن که.
۱۰ قزوینی و قدسی، افشار، انجوی، موزهٔ ملی دهلی، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: «خموش حافظ و از جور یار ناله مکن»؛ حرف آخر کلمهٔ «حفاظ» در اصل نقطه ندارد؛ نسخهٔ جلالی نائینی: خموش حافظ و از دلبران حفاظ مجوی.

۶

[ورق ۹۷ ب]

بازآی و دل تنگ مرا مونس جان باش
وین سوخته را محرم اسرار نهان باش
زآن باده که در مصطبهٔ[1] عشق فروشند
ما را دوسه ساغر بده و گو رمضان باش
در خرقه چوآتش زدی ای‌عارف سالک*
جهدی‌کن و سرحلقهٔ رندان جهان باش
دلدار[2] که گفتا بتوام دل نگرانست
گو می‌رسم اینك[3] بسلامت نگران باش
تا بر دلش از غصه غباری ننشیند
ای سیل سرشك از عقب نامه روان باش
حافظ که هوس میکندش[4] جام جهان‌بین
گو در نظر آصف جمشید مکان باش[5]

۱ ستایشگر، قزوینی، افشار وانجوی: میکدهٔ؛ فرود: مصطبهٔ عشق فروشند ما را دوسه ساغر بچشان گو رمضان باش.
۲ موزهٔ ملی دهلی: آن یار.
۳ افشار: اکنون.
۴ ستایشگر: میکندت.
۵ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر، نسخهٔ فرود، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی و فرهاد شامل بیتی دیگرهم هست:

خون شد دلم از حسرت آن لعل روان بخش
ای درج محبت بهمان مهر و نشان باش

* ستایشگر: سالك عارف؛ جلالی نائینی: عاشق سالك؛ فرهاد: ای عارف عاشق.

۸

دلم رمیده شد و غافلم من درویش
که آن شکاری سرگشته را چه آمد[۱] پیش
چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم
که‌دل‌بدست کمان‌ابروییست‌کافرکیش
زآستین طبیبان هزار خون[۲] بچکد
گرم بتجربه دستی نهند بر دل ریش
بکنج[۳] میکده گریان و سرفکنده شوم[۴]
چراکه شرم همی‌آیدم[۵]زحاصل خویش
نه عمر خضر[۶] بماند نه ملك اسکندر
نزاع بر سر دنیای دون[۷] مکن درویش
بنازم آن مژهٔ شوخ عافیت‌کش را
که موج میزندش‌آب نوش در[۸] سرنیش
تو بندهٔ گله از دوستان مکن حافظ[۹]
که‌شرط‌بنده[۱۰]نباشدشکایت‌ازکم‌وبیش[۱۱]
بآن گهر[۱۲] نرسد دست هر گدا حافظ
خزانهٔ بکف آور ز گنج قارون بیش[۱۳]

---

۱ خانلری: چه آید پیش. در نسخهٔ فرود: جای مصراع دوم در ابیات اول و دوم باهم عوض شده است. ۲ نسخهٔ اصل: قطرهٔ خون؛ و دراین صورت مصراع بی‌وزن است.
۳ فرود، قزوینی، ستایشگر، افشار و موزهٔ ملی دهلی: بکوی میکده؛ فرهاد: بکوی میکده گریان و سرفکنده شویم. ۴ فرود، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: روم.
۵ خانلری: همی آمدم؛ افشار: آیدم زکردهٔ خویش. ۶ ستایشگر: عمر نوح.
۷ خانلری: دنیا دون؛ قزوینی و ستایشگر: دنیی دون. ۸ فرهاد و ستایشگر: نوش از؛ قزوینی: نوش بر. چاپ خانلری و نسخهٔ فرود این بیت را ندارد.
۹ افشار، انجوی و جلالی نائینی: گله از پادشه مکن حافظ؛ ستایشگر: مکن یارا.
۱۰ فرهاد، ستایشگر و خانلری: شرط عشق.
۱۱ نسخهٔ قزوینی این بیت را ندارد اما در برخی از نسخ دیگر خطی و چاپی و از جمله در چاپ خانلری، قدسی، انجوی، افشار و جامع نسخ حافظ موجود است.
۱۲ فرود، ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و قدسی: بدان کمر.
۱۳ این بیت هم در چاپ خانلری نیست، اما در چاپ قزوینی ونسخهٔ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی این غزل بیت دیگری نیز با اندك اختلاف دارد:
خیال حوصلهٔ بحر می‌پزد هیهات چهاست درسر این‌قطرهٔ محال اندیش
موزهٔ ملی دهلی، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: خیال حوصلهٔ بحر می‌پزم...

۹

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش
که دور شاه‌شجاعست و[1] می دلیر بنوش

شد آنك اهل نظر برکناره میرفتند
هزار گونه سخن در دهان[2] ولب خاموش

ببانگ چنگ بگوییم این حکایتها[3]
که از نهفتن[4] آن دیگ سینه می‌زد جوش

شراب خانگی ترس[5] محتسب خورده
ببوی[6] یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

زکوی میکده دوشش بدوش می‌بردند
امام خواجه که سجاده می‌کشد بردوش[7]

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات
مکن بعشق[8] مباهات و زهد هم مفروش

رموز مصلحت ملك خسروان دانند
گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش* [ورق ۹۸ الف]

محل نور تجلیست رای انور شاه
چو قرب اوطلبی درصفای طینت[9] کوش

بجز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر
که هست گوش دلش محرم پیام سروش

---

۱ فرهاد، فرود، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: شجاعست می.
۲ ستایشگر: بر زبان.
۳ فرهاد، ادیب برومند، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: بصوت چنگ بگوییم آن حکایت‌ها؛ ستایشگر: بصوت چنگ بگویم من این حکایتها.
۴ موزهٔ ملی دهلی: از ترنم؛ افشار: از تغابن. ۵ فرود، ستایشگر: خانگی و ترس.
۶ فرهاد، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: بروی.
۷ فرود، قزوینی، قدسی، جلالی نائینی وستایشگر: امام شهر که سجاده می‌کشید بدوش؛ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرهاد و افشار: امام خواجه که سجاده میکشید بدوش.
۸ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، ستایشگر وقدسی: بفسق؛ جامع نسخ حافظ وجلالی نائینی و فرهاد معتمد: برابر متن؛ نسخهٔ فرود این بیت را ندارد.
۹ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: صفای نیت؛ افشار: صفای زینت.
* ادیب برومند: رموز و مصلحت...؛ فرود:
رموز مملکت‌حسن خسروان دانند گدای گوشه‌نشینی تو حافظا خاموش

۹

دوش پنهان گفت با ما[1] کاردانی تیز هوش
از[2] شما پنهان نشاید کرد سر می فروش
گفت آسان گیر برخود کارها کز روی طبع
سخت می گیرد[3] جهان بر مردمان سخت کوش
وآنگهم* درداد جامی کز فروغش بر فلك
زهره بر[4] رقص آمد و بربط زنان میگفت نوش
با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام
نی گرت زخمی رسد آیی چو نی[5] اندر خروش
تا نگردی آشنا از[6] پرده رمـزی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور
گفتمت چون در حدیثی گر توانی داشت گوش[7]
د[رحر]‏[8]یم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
گرچه[9] آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
در[10] بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گوی ای مرد عاقل[11] یا خموش
ساقیا می ده[12] که رندیهای حافظ فهم کرد
آصف صاحب قران جرم بخش عیب پوش

۱ قزوینی، ستایشگر، ادیب برومند، جلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: دوش با من گفت پنهان.
۲ قزوینی: وزشما پنهان نشاید کرد...؛ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: وزشما پنهان نشاید داشت راز می‌فروش؛ ادیب برومند، جلالی نائینی و ستایشگر: کز شما.
۳ قزوینی: می گردد.
۴ ادیب برومند و جلالی نائینی، قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: در رقص.
۵ چنین است در جامع نسخ حافظ؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی وقدسی و انجوی: چنگ؛ ادیب برومند: چون چنگ آیی درخروش.
۶ جلالی نائینی، ستایشگر و قزوینی: زین؛ ادیب برومند: زین قصه.
۷ قزوینی: گرتوانی داشت هوش؛ ادیب برومند: دار گوش.
۸ حروف داخل قلاب در نسخهٔ اصل محو شده است، از نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی نقل شد. ۹ ستایشگر و قزوینی: زانکه آنجا؛ موزهٔ ملی دهلی: کاندر اینجا.←

۷

ببرد از من قرار و طاقت و هوش
بت سنگین دل سیمین بناگوش*
نگاری چابکی شنگی پری‌وش[۱]
حریفی[۲] مهوشی ترکی قبا پوش
زتاب آتش سودای[۳] عشقش
بسان دیگ دایم[۴] میزنم جوش
چو پیراهن شوم آسوده خاطر
گرش همچون قبا گیرم در آغوش
اگر پوسیده گردد استخوانم
نگردد مهرش[۵] از جانم فراموش
دل و دنیم دل و دنیم ببردست
برو دوشش برو دوشش برو دوش
دوای تو دوای تست حافظ
لب نوشش لب‌نوشش لب نوش

← ۱۰ ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: بر.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی: ای‌مرد بخرد.
۱۲ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: ساقیا جامی؛ جلالی نائینی: ساقیا می‌ده که رندیهای عالم فهم کرد.
* موزهٔ ملی دهلی: وآنکهش؛ جلالی نائینی: وانکهم در داد جامی کز فروغش در فلک زهره در رقص...

---

۱ فرهاد، قزوینی و افشار: کله‌دار؛ ستایشگر: حوری پریوش؛ ادیب برومند: شوخی پریوش؛ فرود: نکار چابك شیك پریوش.
۲ فرهاد، قزوینی و ستایشگر: ظریفی؛ افشار: حریف مهوش ترك قباپوش؛ فرود: ظریف مهوش.
۳ فرود، قزوینی و افشار: مهرت؛ فرهاد: سودای عشقت.
۴ موزهٔ ملی دهلی: زتاب آتش سوزان؛ ستایشگر و جلالی نائینی: زسوز آتش سودای. فرهاد: بسان دیگ دایم میزند جوش.
* فرهاد: بتی شیرین‌لبی سیمین بناگوش.

۹

[ورق ۹۸ ب]

هاتفی از گوشهٔ میخـانـه دوش
گفت ببخشنـد گنـه می بنوش
عفو[۱] الهـی بکند کـار خـویش
مژدهٔ رحمت* بـرسانـد سروش
لطف خدا بیشتر از جرم مـاست
نکتهٔ سربسته چگویـی[۲] خموش
ایـن خـرد خـام بمیخـانه بـر
تا می لعل آوردش خـون بجوش
گرچه وصالش نه بکوشش دهند
هر قدر[۳] ای دل که توانی بکوش
گوش مـن و حلقهٔ گیسوی یـار
روی من و خـاك در می فروش
رندی حافظ نه گناهیست صعب
بـا کـرم پادشـه جـرم[۴] پوش
داور دین شاه شجاع آنکـه کرد[۵]
روح قدس حلقهٔ امـرش[۶] بگوش
ای ملـك العـرش مـرادش بـده
وزنظـر[۷] چشم بـدش دار گـوش

---

۱ قزوینی و انجوی و افشار: لطف.
۲ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چه دانی، افشار،: بگفتم.
۳ ستایشگر و افشار: آن قدر.
۴ فرهاد، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: عیب پوش.
۵ موزهٔ ملی دهلی: هست.
۶ ستایشگر: حلقهٔ قدرش.
۷ قزوینی، قدسی، پرتو، جلالی نائینی، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: خطر؛ ستایشگر: از ضرر.
* فرود: مژدهٔ دولت.

۷

شرابی[۱] تلخ میخواهم که مردافکن بود زورش[۲]
مگر یکدم برآسایم[۳] زدنیا و شر و شورش
بیاور می که نتوان شد زمکر آسمان ایمن
بلعب[۴] زهرهٔ چنگی و مریخ سلحشورش
سماط دهر دون‌پرور ندارد شهد آسایش
مذاق حرص و آز ای دل بشوی[۵] از تلخ و [ا] زشورش
کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار[۶]
که من پیمودم این صحرا نه بهرامست و نه[۷] گورش
نظر کردن* بدرویشان منافی بزرگی نیست
سلیمان با چنان رفعت[۸] نظرها بود بامورش
بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
بشرط آنک ننمایی بکج طبعان دل‌کورش
کمان ابروی جانان نمی‌پیچد سر از حافظ
ولیکن خنده می‌آید بدین بازوی بی‌زورش[۹]

---

۱ فرود، ادیب برومند، قزوینی، انجوی، جلالی‌نائینی، ستایشگروقدسی: شراب‌تلخ؛ موزهٔ‌ملی دهلی و فرهاد: شراب لعل.
۲ افشار: شراب مست می‌خواهم که پیل‌افکن بود زورش .... زدنیا وزشروشورش.
۳ قزوینی و قدسی: که تا یکدم بیاسایم؛ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: که تا یکدم برآسایم. ستایشگر: که یکساعت برآسایم؛ فرهاد: مگر یکدم بیاسایم.
۴ موزهٔ ملی دهلی: زلعب.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بشو؛ فرود:
ثبات دهر دون‌پرور ندارد جای آسایش   مذاق‌جان ما ای‌دل بشوی ازچرب‌وازشورش
۶ افشار: جام می‌بردار؛ ستایشگر: جام جم برگیر؛ جلالی نائینی: جام می برگیر.
۷ فرهاد، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: نی‌گورش.
۸ ادیب برومند، قزوینی، انجوی، جلالی‌نائینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر وقدسی وفرهاد: حشمت؛ افشار: با همه حشمت؛ فرود: نظرکردن بمسکینان ..... سلیمان باهمه حشمت.
۹ فرود: ولیکن خنده می‌آید ازین بازوی پرزورش.
* فرهاد: نگه‌کردن.

۸

قسم بحشمت و جاه[1] و جلال شاه شجاع
که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع
شراب خانگیم بس می مغانه بیار
حریف باده رسید ای ندیم[2] توبه وداع
خدایرا بمیم شست و شوی خرقه کنید
که من نمی‌شنوم بوی خیر ازین اوضاع
ببین[3] که رقص‌کنان میرود بنالهٔ چنگ
کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع
بعاشقان نظری کن بشکر این نعمت [ورق ۹۹ الف]
که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع
بفیض جرعهٔ جام تو تشنه‌ایم ولی*
نمی‌کنیم دلیری نمی‌دهیم صداع
هنر نمی‌خرد ایام و غیر ازینم نیست
کجا روم بتجارت بدین کساد متاع[4]
جبین و چهرهٔ حافظ خداجدا مکناد[5]
ز خاك بارگه کبریای شاه شجاع[6]

---

۱ خانلری، افشار، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: حشمت جاه؛ ستایشگر: بحرمت جاه.
۲ فرهاد، جلالی نائینی، قزوینی، خانلری، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: ای رفیق؛ ادیب برومند:
شراب خانگیم بس دف وچغانه بیار — که من نمی‌شنوم بوی خیر ازین اوضاع
فرود: که برجریدهٔ تقوی خطی کشم بوداع. ۳ فرهاد و خانلری: بیا.
۴ نسخهٔ قزوینی این بیت را ندارد؛ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قدسی این بیت جزو ابیات غزل دیگری آمده است. رك. شمارهٔ ۶ پاورقی همین صفحه.
۵ خانلری: خدا جدا نکند.
۶ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قدسی دو غزل به همین وزن وقافیه ثبت است، ولی در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی ابیات این دو غزل با مختصر تفاوتی درهم آمیخته است. مطلع غزل دیگر اینست:
بفر دولت گیتی فروز شاه شجاع — که نیست باکسم ازبهر مال وجاه نزاع
و مقطع غزل باین صورت است:
ز زهد حافظ و طامات او ملول شدم — بساز رود وغزل‌خوان[توبا]سرود وسماع
مصراع اخیر در چاپ قدسی چنین است: بساز رود و غزل‌گوی با سرود وسماع. ←

۷

بامدادان که زخلوتگه کاخ ابداع
شمع خاور[1] فکند بر همه اطراف شعاع
برکشد آینه از جیب افق چرخ و در آن[2]
بنماید رخ گیتی بهزاران انواع*
در در و بام[3] طربخانهٔ جمشید فلک
ارغنون ساز کند زهره بآهنگ سماع
وضع دوران بنگر ساغر عشرت برگیر
که بهر حالتی اینست بهین اوضاع[4]
طرهٔ شاهد دنیا همه زرقست و فریب[5]
عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع
عمر خسرو طلب ار نفع جهان میطلبی[6]
که وجودیست عطابخش کریم نفاع[7]
منظر لطف ازل روشنی چشم امل
جامع علم و عمل جان جهان‌شاه شجاع[8]

←* موزهٔ ملی دهلی: تشنه‌ایم ای دل؛ ادیب برومند: بسته‌ایم این دل.

۱ موزهٔ ملی دهلی: شمع خلوت.
۲ موزهٔ ملی دهلی: افق چرخ‌زنان.
۳ کلمات: «درو‌بام» در نسخهٔ اصل ناخواناست و بصورت «درو (درد) ایام» نوشته شده است و می‌شاید که تحریف شدهٔ عبارت: «در و بام» باشد. قزوینی، انجوی، افشار، موزهٔ ملی دهلی، پرتو، قدسی، جلالی نائینی، ادیب برومند و فرود: «در زوایای». گمان می‌رود که ضبط نسخهٔ متن در اصل بصورتی بوده است که درمتن چاپی قرارداده شده است.
۴ قدسی: که بهرحال همین است که بینی اوضاع؛ فرود: که بهرحال همین است....
۵ قزوینی و انجوی و موزهٔ ملی دهلی: شاهد دنیی همه بندست وفریب؛ قدسی: دنیا همه مکراست وفریب؛ ستایشگر: شاهد دوران همه بندست و فریب؛ فرود: همه دامست وفریب.
۶ قزوینی: میخواهی.
۷ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: که وجودیست عطابخش و کریمی نفاع.
۸ این غزل درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و فرود و درچاپ قزوینی دارای بیت دیگری‌هم هست:
چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر جام در قهقهه آید که کجا شد مناع
* ستایشگر: روی گیتی بنماید بهزاران انواع.

۱۰

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع[1]
شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع
کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت
تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع
رشتهٔ صبرم بمقراض غمت ببریده شد
همچنان در آتش مهر تو خندانم[2] چوشمع
گر کمیت اشك گلگونم نبودی تیزرو[3]
کی شدی روشن بگیتی راز پنهانم چو شمع*
در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست
این دل زار نزار اشك بارانم چو شمع
همچو صبحم یك نفس باقیست تا[4] دیدار تو
چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم چو شمع
بی‌جمال عالم آرای تو روزم چون شبست*
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع
سرفرازم کن شبی از وصل خود، گردن‌گشا[5]
تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: در زمان عشق تو مشهور جانانم چو شمع. احسانی: مشهور دورانم...
۲ قزوینی و قدسی و پرتو: سوزانم؛ فرود: آتش عشق تو خندانم؛ ادیب برومند: آتش عشق تو سوزانم؛ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: مطابق متن.
۳ فرهاد، ادیب برومند، فرود، قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: گرم‌رو.
۴ قزوینی: با؛ ادیب برومند، فرود وقدسی: بی؛ افشار: بر؛ ستایشگر: همچو شمعم یکنفس باقیست بی.
۵ قزوینی و انجوی: ای نازنین؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: مطابق متن؛ قدسی: ای ماهرو.
* ستایشگر، ادیب برومند، فرود و موزهٔ ملی دهلی: روز من شبست.
* فرهاد: این چنین روشن نگشتی راز پنهانم چوشمع.

در شب هجران مرا پروانهٔ وصلی فرست
ورنه از دستت جهانرا هم[۶] بسوزانم چو شمع
آتش مهر ترا حافظ عجب در سرگرفت[۷]
آتش دل کی بآب دیده بنشانم چو شمع[۸]

[ورق ۹۹ ب]

۶ قزوینی: از دردت جهانی را؛ موزهٔ ملی دهلی: ورنه از دودش؛ فرود و انجوی: ورنه از آهم؛ ستایشگر: ورنه از دودت. احسانی: ورنه از سوزش؛ ادیب برومند: ورنه از سوزت جهانی را؛ فرهاد: ورنه از دردت جهانی را.
۷ ادیب برومند و احسانی: آتش مهر تو حافظ را عجب در سرگرفت.
۸ این غزل در چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی باندك اختلاف دارای بیت دیگری هم هست:
روز و شب خوابم نمی‌آید بچشم غم‌پرست بس‌که در بیماری‌هجر توگریانم چوشمع
موزهٔ ملی دهلی:
شب دگر خوابم نمی‌آید بچشم غم‌پرست بس‌که در بیماری هجر تو خندانم چوشمع
افشار: شب روم خوابم.... ستایشگر: هجر تو گریانم...
در چاپ افشار غزل مرکب از هفت بیت می‌باشد.

۹

طالع اگر مدد دهد[1] دامنش آورم بکف
گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف*
طرف کرم زکس نبست این دل پر امید من
گرچه سخن همی برد قصهٔ من بهر طرف
چند بناز پرورم مهر بتان سنگ دل
یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف
از خم ابروی توام هیچ گشایشی نبود[2]
وه که درین خیال کج عمر عزیز شد تلف
ابروی دوست‌کی شود دست‌کش من‌ضعیف[3]
کس نزدست ازین‌کمان تیر مراد برهدف[4]
من بخیال زاهدی گوشه‌نشین وطرفه آنک
مغ بچهٔ بهر[5] طرف می‌زندم بچنگ و دف
بی‌خبرند زاهدان نقش بخوان ولاتقل
مست ریاست محتسب باده بده[6] و لاتخف
صوفی شهر بین‌که چون لقمهٔ شبهه میخورد*
پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف
حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان‌عشق[7]
بدرقهٔ رهت کنم[8] همت شحنهٔ نجف

۱ خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و قدسی: مدد کند.
۲ موزهٔ ملی‌دهلی‌وفرهاد: ازخم ابروی ویم نقش‌کشایشی‌نشد؛ فرود، ادیب‌برومند، ستایشگر وقزوینی: ابروی توام هیچ‌کشایشی نشد؛ خانلری: از خم ابروی توام نقش کشایشی نشد.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: دستکش خیال من؛ ستایشگر و فرود: دستکش خیال ما.
۴ این بیت در نسخهٔ خانلری نیست.
۵ ستایشگر و خانلری: زهرطرف؛ فرود: مغبچهٔ به‌هرطرف میکشدم بچنگ و دف.
۶ خانلری: بخواه؛ فرهاد، ستایشگر: بخور.
۷ فرود، قزوینی، ستایشگر و خانلری: خاندان بصدق؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی برابر متن است. احسانی: قدم نهی در ره خاندان بصدق.
۸ ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر و خانلری: رهت شود.
* ستایشگر: گربکشد زهی طرب ور نکشد زهی شرف. احسانی: گربکشد زهی طرب ور بکشد...؛ احسانی الف: گربکشد زهی طرب ورنکشد...؛ فرهاد: وربکشم زهی طرب ور نکشد زهی شرف.
* فرهاد: مفتی شهربین که چون لقمهٔ شحنه میخورد.

۹

مقام امن و می بی‌غش و رفیق شفیق
گرت مدام میسر شود زهی توفیق

جهان وکار جهان جمله هیچ در[۱] هیچست
هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم
که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

بمأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت*
که در کمین‌گه عمرند قاطعان طریق[۲]

حلاوتی که ترا در چه زنخدانست
بکنه آن نرسد صدهزار فکر عمیق

اگر چه موی میانت بچون منی نرسد
خوشست خاطرم‌از فکر این خیال‌دقیق[۳]

بیا که توبه زلعل نگار و خندهٔ جام
تصوریست[۴] که عقلش نمیکند تصدیق

اگر برنگ عقیقست[۵] اشك من چه عجب
که مهر خاتم چشم منست[۶] همچو عقیق

بخنده گفت که حافظ غلام طبع توام
ببین که تا بچه حدم همی کند تحمیق[۷]

---

۱ فرهاد، ستایشگر و قزوینی: بر.
۲ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۳ این بیت هم در چاپ خانلری نیست. ادیب برومند: آن خیال دقیق.
۴ ستایشگر و قزوینی: حکایتیست.
۵ قزوینی: عقیقی شد.
۶ قزوینی و انجوی: لعل تو هست؛ ستایشگر: خاتم چشمم لبیست؛ فرهاد: که مهر خاتم جانم لبیست.
۷ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و چاپ قدسی بیت دیگری باین‌صورت دارد:
کجاست اهل دلی تا کند دلالت خیر — که ما بدوست نبردیم ره بهیچ طریق
* ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: غنیمت عمر؛ ستایشگر: بمأمنی شو و...

۱۱

[ورق ۱۰۰ الف]

زبان خامه ندارد سر بیان فراق
و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق
رفیق خیل خیالیم و همرکیب[1] شکیب
قرین آتش هجران و همقران فراق
دریغ مدت عمرم که بر امید وصال
بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق
سری که برسر گردون بفخر* می‌سودم
براستان که نهادم برآستان فراق[2]
چگونه باز کنم بال در هوای وصال[3]
که ریخت مرغ دلم پر بر[4] آشیان فراق
کنون چه چاره که در بحر غم بگردابی
فتاده زورق صبرم زبادبان فراق
بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود
زموج شوق تو در بحر بی‌کران فراق
چگونه دعوی وصلت کنم بجان که شدست
تنم وکیل[5] قضا و دلم ضمان فراق
فلک مگر چو سرم دید[6] اسیر چنبر عشق
ببست گردن صبرم بریسمان فراق

۱ قزوینی و افشار: همنشین؛ ستایشگر: هم عنان؛ ضبط موزهٔ ملی دهلی وقدسی با متن برابر است. فرهاد و ادیب برومند: هم رکاب.
۲ موزهٔ ملی‌دهلی: بآستان که نهادم بآستان فراق.
۳ افشار: باز کنم در هوای وصل تو بال.
۴ موزهٔ ملی دهلی، فرود و قزوینی: پر در.
۵ قدسی: کفیل، فرهاد: بجان که گذشت تنم وکیل جفا و دلم ضمان فراق.
۶ فرهاد، قزوینی، انجوی، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: فلك چو دید سرم را اسیر؛ این ضبط موزونتر است.
* ادیب برومند: بمهر.

زسوز شوق‌دلم شدکباب و[۷] دور از یار
مدام خون‌جگر میخورم زخوان فراق
بپای شوق گر این ره بسرشدی حافظ
بدست هجر ندادی کسی عنان فراق[۸]

۷ موزهٔ ملی دهلی: زشور شوق دلم شد کباب و دور..؛ قزوینی وستایشگر: زسوز شوق دلم شد کباب دوز..؛ فرود : زسوز عشق دلم شد کباب دور از یار؛ ادیب برومند: زسوز شوق دلم شد کباب و دور ازتو، فرهاد: زسوز ذوق دلم شد خراب و دور از یار.

۸ بیت زیرین هم در چاپ قزوینی هست:

اگر بدست من افتد فراق را بکشم — که روز هجر سیه باد و خان ومان فراق

قدسی: فراق و هجر که آورد در جهان یارب....

۸

هـــزار دشمنم ار میکنند* قصد هـــلاك
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم بـــاك
مـــرا امیـــد وصال تـــو زنـــده میـــدارد
وگرنه صد رهم از هجر تست[1] بیم هلاك
نفس نفس اگر از بـــاد نشنوم بویت[2]
زمان زمان چوگل از غم‌کنم‌گریبان چاك[3]
رود بخواب دو چشم ازخیال تـــو هیهات
بـــود صبور دل انـــدر فراق تـــو حاشاك
اگر تو زخم زنی بر دلم به از مـــرهم[4]
وگر تو زهر دهی به‌که دیگران[5] تریاك
ترا چنانك تویی هـــرنظر کجـــا بینـــد
بقدر بینش[6] خـــود هرکسی کند ادراك
عنـــان مپیچ کـــه گر می‌زنی بشمشیرم
سپر کنم سر و[7] دستت ندارم از فتراك
بچشم خلق عزیز آن زمان شود حـــافظ
که بر در تو نهد روی مسکنت بر خاك[8]

۱ فرهاد، قزوینی وموزهٔ‌ملی‌دهلی: وگرنه هردمم از هجر تست: قدسی: هجر هست؛ جلالی نائینی: از بهر تست؛ ستایشگر و افشار: وگرنه صد رهم از هجر تست. اصل: «هجر کشت».
۳ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و افشار: زمان زمان کنم از غم چو گل گریبان چاك.
۴ ادیب برومند، قزوینی و قدسی: زنی به که دیگری مرهم؛ جلالی نائینی، پرتو، فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: زنی به که دیگران مرهم؛ ضبط چاپ افشار با متن حاضر یکسان است. ۵ قزوینی و ادیب برومند: دیگری.
۶ قزوینی: دانش؛ ستایشگر و ادیب برومند: بینش خود هرکسی کنند.
فرهاد:
ترا چنانکـه تویی هرکسی کجا دانـد — بقـدر دانش خـود هرکسی کند ادراك
۷ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: سپر شوم من و... ۸ ادیب برومند وستایشگر:
بچشم‌خلق عزیز جهان شود حافظ — چو بردر تو نهد روی مسکنت برخاك
این غزل درنسخهٔ موزهٔ ملی‌دهلی، ستایشگر وچاپ قزوینی دارای بیت زیرین نیز هست:
بضرب سیفك قتلی حیاتنا ابدا — لان روحی قد طـابـان یکون فداك
موزهٔ ملی دهلی: بان روحی...
* فرود: دشمن اگر میکنند.

۷

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان بر خاک
در آن گناه که نفعی رسد بخلق چه باک[1]

[ورق ۱۰۰ ب] برو بهرچه[2] تو داری بخور دریغ مخور
که بی‌دریغ زند روزگار تیغ هلاک

بخاک پای تو ای سرو نازپرور من
که روز واقعه پا وامگیرم[3] از سر خاک

چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه‌ملك[4]
بمذهب همه کفر طریقتست امساك

مهندس فلکی راه دیر شش جهتی
چنان ببست که ره نیست زیر دام[5] مغاك

فریب دختر رز نور چشم ماست مگر[6]
مباد تا بقیامت خراب طارم تاك

براه میکده حافظ خوش از جهان رفتی
دعای اهل دلت باد مونس دل پاك[7]

---

۱ ستایشگر و قزوینی: از آن گناه که نفعی رسد بغیر؛ خانلری و ادیب برومند: درآن گناه که نفعی رسد بغیر.
۲ خانلری: برو هر آنچه..؛ فرود: مخور دریغ و بخور می بمطرب و دف و نی.
۳ خانلری: وانگیری، فرهاد: پاوامگیر از.
۴ قزوینی: پری.
۵ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: دیر. ادیب برومند: برابر متن.
۶ ستایشگر، قزوینی، قدسی، افشار، انجوی، موزهٔ ملی دهلی، پرتو وجلالی نائینی: طرفه میزند ره عقل؛ خانلری: طرفه میزند ره عشق.
۷ ادیب برومند: دعای اهل دلت باد مونس دل خاك.

۷

ای دل ریش مرا بر لب تو[1] حق نمک
حق نگه‌دار که من میروم الله معک
تویی آن جوهر[2] پاکیزه که در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک
درخلوص منت ار هست شکی تجربه کن[3]
کس عیار زر خالص نشناسد چو محک
گفته بودی که شوم مست[4] [و] دو بوست بدهم
وعده‌ازحد بشد وما نه دو دیدیم و نه‌یك
بگشا پستهٔ خندان و شکر ریزی کن
خلق را در[5] دهن خویش مینداز بشك
چرخ بر هم زنم ار غیر مرادم گردد
من نه آنم‌که صبوری‌کنم[6] از چرخ فلك
چون نشستی بر حافظ بکرامت یارا[7]
ای رقیب از بر او یك دو قدم دورترك

۱ خانلری: این دل ریش مرا برتو بود؛ قزوینی، ستایشکر، افشار وموزهٔ ملی دهلی: با لب تو، فرهاد: این دل ریش مرا با لب تو حق نمك.
۲ ستایشگر، قزوینی و خانلری: گوهر.
۳ خانلری: در خلوص من اگر نیست شکی تجربه کن.
۴ فرهاد، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: و دو بوست بدهم.
۵ ادیب برومند، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی وخانلری: از دهن.
۶ فرهاد، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: زبونی کشم، و درین سیاق مناسبتر همین است.
۷ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی، پرتو، قزوینی، فرود، ادیب برومند و افشار: چون بر حافظ خویشش نگذاری باری؛ خانلری: چون بر حافظ خویشش نگذاری روزی؛ جلالی نائینی: چون بر حافظ خویشش بگذاری گوید. ستایشگر: چون بر حافظ خویشش بگذاری روزی، فرهاد:
چون بحافظ برسی از سر او تیزگذر ای رقیب از بر او یك دوقدم بیشترك

۱۰

خوش خبر باشی ای نسیم شمال
که بما میرسد زمان وصال
ما السلمی و من بذی سلم
این جیراننا و کیف الحال
عرصهٔ بزمگاه* خالی ماند
از حریفان و رطل[1] مالامال
عفت الدار بعد عافیة
فاسئلوا حالها عن الاطلال
قصة العشق لاانفصام لها
فصمت[2] ههنا لسان مقال[3]
ترك ما سوی کس نمی‌نگرد
آه[4] ازین کبریا و جاه و جلال
سایه افکند حالیا شب قدر[5]
تا چه بازند شب‌روان خیال
فی جمال الکمال نلت منی
صرف الله عنك عین کمال[6] [ورق۱۰۱ الف]
حافظا عشق و صابری تا چند
نالهٔ عاشقان خوشست بنال
یا برید الحمی حماك الله
مرحبا مرحبا تعال تعال

---

* موزهٔ ملی دهلی: عرصهٔ بارگاه.
۱ قزوینی: جام.
۲ در نسخهٔ اصل برخلاف چاپ قزوینی این فعل بصیغهٔ معلوم آمده است. ستایشگر: قصمت.
۳ قزوینی: لسان القال.
۴ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: وه.
۵ فرهاد، قزوینی، قدسی، پرتو، جلالی‌نائینی، انجوی وموزهٔ‌ملی‌دهلی: شب‌هجر؛ ستایشگر: حالیا خواب رفت وفکر آمد.
۶ این بیت درنسخهٔ ستایشگر نیست.

۷

شممت روح وداد و شمت بـرق وصال
بیا کـه بوی ترا میرم ای نسیم شمال
احـادیـأ بجمـال الحبیب قف وانـزل
که نیست صبر جمیلم ز[1] اشتیاق جمـال
حکایت شب هجران فرو گـذاشته بـه[2]
بشکر آنـك برافکند پـرده روز وصال
چو یار بر سر صلحست و عذر میخواهد[3]
توان گذشت ز جور رقیب در همه‌حال[4]
بیا که پردهٔ گل ریز هفت کـاری[5] چشم
کشیده‌انـد[6] بتحریـر کـارگاه خیـال
بجز خیال دهـان تو نیست در دل تنگ
که کس مباد چو من در پی خیـال محال
قتیل عشق تو شد حـافظ غـریب ولی
بخاك ما[7] گذری کن که خـون مات حلال

۱ ستایشگر وموزهٔ ملی دهلی: در.
۲ ستایشگر: شکایت شب هجران فرو گذار ای دل.
۳ قزوینی: می‌طلبد؛ عبارت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی برابر متن است.
۴ ستایشگر: در هرحال.
۵ چنین است در نسخهٔ اصل؛ قزوینی و انجوی: هفت خانهٔ؛ موزهٔ ملی دهلی: هفتکانهٔ چشم؛ ستایشگر: پردهٔ گل زیر هفت پردهٔ، اما این مصراع در نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ و نسخه‌های: پرتو و جلالی نائینی مطابق بامتن حاضر است. قدسی: بیا که نقش تو در زیر هفت پردهٔ چشم.
۶ قدسی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: کشیده‌ایم.
۷ ستایشگر: بخاك او.

۸

هر نکتهٔ که گفتم[۱] در وصف آن شمایل
هرکو شنید گفتا لله در قایل

تحصیل عشق* و رندی آسان نمود اول
جانم بسوخت آخر[۲] درکسب این فضایل

گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم
گفت آن‌زمان‌که نبود جان درمیانه حایل[۳]

حلاج بر سردار این نکته خوش سراید
از شافعی نپرسند[۴] امثال این مسایل

دل داده‌ام بیاری شوخی کشی نگاری
مرضیةالسجایا محمودة[۵] الخصایل

در عین گوشه‌گیری عقلم ز ره بینداخت[۶]
واکنون‌شدم چومستان[۷] بر ابروی‌تومایل[۸]

از آب دیده[۹] صد ره طوفان نوح دیدم
وز لوح سینه[۱۰] نقشت هرگز نگشت‌زایل

ای‌دوست‌دست‌حافظ تعویذ چشم‌زخمست
یا رب به‌بینم آنرا[۱۱] در گردنت حمایل

۱ ستایشگر و خانلری: گفتیم. * ادیب برومند: تحصیل علم و...
۲ قزوینی: آخر بسوخت جانم؛ خانلری: لیکن بسوخت جانم درکسب آن. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر عبارت بسان متن است، فرهاد: لیکن بسوخت جانم.
۳ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۴ خانلری و قدسی و انجوی و جلالی نائینی: از شافعی میرسید؛ ستایشگر: از صوفیان بپرسید، فرهاد: کز شافعی نپرسند. ۵ موزهٔ ملی دهلی: مجموعةالخصائل.
۶ ستایشگر، قزوینی وقدسی: در عین گوشه‌گیری بودم چو چشم مستت؛ موزهٔ ملی دهلی و فرهاد: عشقم ز ره بینداخت.
۷ قزوینی: شدم بمستان چون ابروی؛ فرهاد و ستایشگر: اکنون شدم بمستان چون ابروی تو مایل. ادیب برومند: اکنون شدم... ۸ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۹ خانلری: زاب دو دیده.
۱۰ خانلری: لوح دیده؛ ادیب برومند: ازلوح سینه هرگز نقشت نگشت زایل. فرهاد: از لوح سینه نقشت هرگز. ۱۱ ستایشگر: یارب بود که بینم.

۷

بعهد[۱] گل شدم از توبهٔ شراب خجل
که کس مباد ز کردار ناصواب خجل
صلاح ما همه‌دام رهست ومن زین بحث[۲] [ورق۱۵۱ ب]
نیم ز شاهد و ساقی بهیچ باب خجل
زخون‌که رفت‌شب دوش[۳] ازسراچهٔ چشم
شدیم در نظر شب‌روان[۴] خواب خجل
تو خوب‌روی‌تری ز آفتاب و فضل خدا[۵]
که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل
رواست نرگس مست ار فکند سر در پیش
که شد ز شیوهٔ آن چشم پرعتاب خجل
بود که یار نرنجد ز ما* بخلق کریم
که از سؤال ملولیم[۶] و از جواب خجل
حجاب[۷] ظلمت ازآن‌بست آب‌خضرکه‌گشت
ز شعر حافظ واین طبع[۸] همچوآب خجل[۹]

---

۱ ستایشگر و قزوینی: بوقت.
۲ افشار: در این بحث؛ ستایشگر: صلاح من همه دام رهست و در این بحث؛ ادیب‌برومند: صلاح من همه جام میست و...
۳ موزهٔ ملی دهلی: شب دوشم. ۴ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: ره روان.
۵ قزوینی: تویی که خوبتری ز آفتاب و شکر خدا؛ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: تو خوبروی‌تری زآفتاب وشکر خدا؛ ستایشگر: تو خوبروی تری زافتاب شکر خدا؛ جامع‌نسخ حافظ: مطابق متن. فرهاد: تو خوبروی‌تری زآفتاب شکرخدای.
۶ فرهاد، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، قدسی، ستایشگر و جلالی نائینی: ملولیم، اما چنین ابیت درنسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ؛ ادیب برومند: که از سئوال ملولیم و درجواب‌خجل.
۷ موزهٔ ملی دهلی: سحاب، فرهاد: نقاب ظلمت ازآن بست آب خضر که هست.
۸ قزوینی: آن طبع؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: ز طبع حافظ واین شعر؛ قدسی: ز نظم حافظ و این طبع، فرهاد: زطبع حافظ و این شعر.
۹ مجموع ابیات این‌غزل در طبع قزوینی هفت بیت و در چاپ قدسی نه و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وستایشگر ده بیت است و سه بیت دیگر در اینجا ثبت میگردد:

چرا بزیر لب (قدسی: لبت) جام زهرخنده زند
اگر نه از لب لعل تو شد شراب خجل ←

۸

اگر بکوی تو باشد مرا مجال وصول
رسد بدولت وصلت[۱] نوای من باصول
قرار برده ز من[۲] آن دو سنبل رعنا[۳]
فراغ برده ز من آن دو نرگس مکحول[۴]
چو[۵] از جواهر مهر تو صیقلی دارد
بود ز زنگ حوادث هر آینه مصقول
من شکستهٔ بدحال[۶] زندگی یابم
در آن هوس[۷] که بتیغ غمت شوم مقتول
چه جرم کرده‌ام ای جان ودل بحضرت تو*
که طاعت من بی‌دل نمی‌شود مقبول
چو بر در تو من بی‌نوای بی‌زر و زور
بهیچ باب ندارم ره خروج و دخول[۸]
خراب‌تر ز دل من غم تو جای نیافت
که کرد[۹] در دل تنگم قرارگاه نزول

→ رخ از جناب تو عمریست تا نتافته‌ام
نیم بیاری توفیق ازاین جناب خجل
از آن نهفت رخ خویش در نقاب صدف
که شد زنظم خوشش لؤلؤ خوشاب خجل

* فرود و ستایشگر: بودکه یار نپرسد گنه؛ ادیب برومند: بودکه یار بپوشد گنه زخلق کریم، فرهاد: بودکه باز نپرسد زما بخلق کریم.

---

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی: عشقت؛ قزوینی و فرهاد: وصل توکار من باصول.
۲ افشار: برد زمن. ۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و فرهاد: نرگس رعنا.
۴ قزوینی: فراغ برده زمن آن دو جادوی مکحول؛ موزهٔ ملی دهلی: قرار برده زمن آن دو نرگس مکحول، فرود و فرهاد: آن دوجادوی مکحول.
۵ پرتو و قزوینی: دل؛ افشار: خوز؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: مطابق متن. فرود: دل چو آینه‌ام از غم توصیقل‌شد از آن همیشه ز زنگ خردبود مصقول
۶ موزهٔ ملی دهلی: شکسته بدل باز؛ فرود: من شکسته بجان زندگی ز سر گیرم.
۷ فرود و قزوینی: درآن زمان. ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: درآن نفس.
۸ در نسخهٔ اصل پس از این بیت، بیتی دیگر که مکمل معنای بیت پیش از خود بوده افتاده است. رك. پاورقی شمارهٔ ۱۱ همین غزل.
۹ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: که ساخت.
* فرهاد: ای سنگدل بحضرت تو.

بدرد عشق بساز و خموش شو[۱۰] حافظ
رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول[۱۱]

۱۰ قزوینی وفرود: بدرد عشق بساز وخموش کن؛ موزهٔ ملی دهلی: بدرد عشق بسوز وخموش کن.

۱۱ این غزل در چاپ قزوینی و قدسی و نسخهٔ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی نه بیت دارد و بیت دیگر در طبع قزوینی باین صورت است:

کجا روم، چکنم، چاره از کجا جویم   که گشته‌ام زغم و جور روزگار ملول
فرود: کجا روم چکنم درد خود کرا گویم   که گشته‌ام زغم روزگار خویش ملول

و در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی به این عبارت میباشد:

چه چاره سازم و چون باشم وکجا بروم   که گشته‌ام زغم و جور روزگار ملول

قدسی: کجا روم چکنم حال دل کرا گویم...؛ ستایشگر: کجا روم چکنم چاره از کجا جویم.

۱۰

مزن بر دل ز نوك غمزه تیرم
که پیش چشم بیمارت* بمیرم
نصاب حسن در حد کمالست
زکاتم ده که مسکین و فقیرم
قراری کرده‌ام[۱] با می‌فروشان
که روز غم بجز ساغر نگیرم
مبادا جز حساب مطرب و می
اگر حرفی[۲] کشد کلك دبیرم
درآن[۳] غوغا که‌کس‌کس رانپرسد
من از پیر مغان منت پذیرم
خوشا آندم که[٤] استغنای مستی
فراغت بخشد[٥] از شاه و وزیرم
چو طفلان تاکی‌این[٦] زاهدفریبی [ورق۱۰۲ الف]
بسیب بوستان و شهد و شیرم
چنان پرشد فضای سینه ازدوست
که‌فکر خویش[۷]گم‌شد در[۸]ضمیرم
قدح پرکن[۹] که من در دولت عشق
جوانبخت جهانم گرچه پیرم

---

* افشار: پیش قدو بالایت.
۱ ستایشگر و قزوینی: بسته‌ام، ولی ضبط موزهٔ ملی دهلی مطابق متن است.
۲ قزوینی و انجوی: نقشی؛ افشار: خطی.
۳ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: درین.
۴ قزوینی: کز؛ موزهٔ ملی دهلی: که. ۵ فرهاد و قزوینی: باشد.
۶ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: ای زاهد.
۷ موزهٔ ملی دهلی: که فکر عشق؛ قزوینی و جلالی‌نائینی، ستایشگر و پرتو: مطابق متن. ۸ فرهاد، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی و قدسی: از ضمیرم؛ فرود: که یاد خویش گم شد در ضمیرم. ۹ افشار: قدح درکش.

چو حافظ گنج او[۹] در سینه دارم
اگرچه مدعی بیند حقیرم[۱۰]

۹ موزهٔ ملی دهلی: فراوان گنج او در سینه دارم؛ قدسی: فراوان گنج غم در سینه دارم.
۱۰ این بیت هم علاوه بر ابیات مذکور، در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی هست:
من آن مرغم که هر شام و سحرگاه   زبام عرش می‌آید صفیرم
اما مقطع غزل در چاپ قدسی و افشار و نسخهٔ جلالی نائینی، ستایشگر، پرتو، موزهٔ ملی دهلی و فرهاد بدین صورت است:
من آنکه* برگرفتم دل زحافظ   که ساقی گشت یار ناگزیرم
فرود: من آن دم برگرفتم دل ز حافظ   که ساقی گشت یار ناگزیرم.
* ستایشگر و قدسی: من آندم.

۷

ما ز یاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم[۱]
تا درخت دوستی کی بر[۲] دهد
حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
گفت وگو آیین درویشی[۳] نبود
ورنه با تو ماجراها داشتیم
شیوهٔ چشمت فریب جنگ داشت
ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم*
گلبن حسنت بخود[۴] شد دل‌فروز[۵]
ما دم و همت بر آن نگماشتیم[۶]
نکته‌ها رفت و حکایت[۷] کس نکرد
جانب[۸] حرمت فرو نگذاشتیم
گفت خود دادی بما دل حافظا
ما محصل برکسی نگماشتیم[۹]

---

۱ فرهاد و قزوینی: ما پنداشتیم؛ موزهٔ ملی دهلی: این غلط بودت‌که ما پنداشتیم، و در صفحهٔ ۱۵۴: خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم؛ ستایشگر: آنکه ما پنداشتیم، فرهاد: خود غلط بودست که ما پنداشتیم، ولی در متن مذکور بقلم دیگر چنین تصحیح شده است: خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم.

۲ قزوینی: برکی دهد.

۳ ستایشگر و افشار: درویشان.

* ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: ما ندانستیم و صلح انگاشتیم.

۴ قزوینی: نه خود؛ انجوی، ستایشگر وفرود: نه خود شد دلفروز.

۵ موزهٔ‌ملی دهلی‌صفحهٔ ۱۳۹: کلبهٔ حسنت نه‌خود شد دلفریب   ما دمی‌همت بروبگماشتیم
موزهٔ ملی دهلی صفحهٔ ۱۵۴: گلبن حسنت. فرود: ما دم همت برآن بگماشتیم.

۶ فرود، ستایشگر و قزوینی: ما دم همت برو بگماشتیم. در اصل: ننگاشتیم. فرهاد: ما دم همت برآن نگماشتیم، و ظاهراً صحیح همین است.

۷ ستایشگر،موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: شکایت.

۸ این کلمه در نسخهٔ اصل محو شده است و فقط دو حرف آخر آن شبیه: «ما» باقی مانده است. شایدبتوان نتیجه گرفت که در اصل عبارتی شبیه: [چونك ما] یا [زانك ما] و امثال آن بوده است. اصلاح متن براساس نسخ: قزوینی، انجوی، موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی صورت گرفته است، فرهاد: جان من حرمت.

۹ فرهاد: نگذاشتیم؛ این غزل درچاپ قزوینی وافشار ونسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جلالی‌نائینی هفت بیت دارد ولی در طبع انجوی و قدسی مشتمل بر هشت بیت است، لیکن دو بیت در←

۹

سرم خـوشست و ببانگ بلنـد میگویم
که من نسیم حیـوة از پیالـه میجویم
عبوس زهـد بـوجـه خمـار ننشیند[۱]
مرید خرقـهٔ[۲] دردی‌کشان خـوش خویم
مکن درین چمنم[۳] سرزنش بخود رویی
چنـانك پرورشم میدهنـد مـی‌رویـم
تو خانقـاه و خرابات در میـانـه مبین
خدا گواه کـه هرجا که هست با اویم[٤]
غبـار راه طلب کیمیـای به‌روزیست[٥]
غـلام همت آن خـاك[٦] عنبریـن بـویم
ز شوق نـرگس مست بلنـد بـالایی[۷]
چـو لاله با قـدح افتاده بـر لب جویم

←نسخهٔ افشار هست که در متن حاضر و چاپ قزوینی نیست و دو بیت دراین چاپ وطبع قزوینی هست که‌در آنجا ضبط نشده است. دو بیت مرقوم در طبع افشار این است:

نور چشم وآب روی خویش را
دیده از خاك رهت انباشتیم
کوس عشقت بر فلك خواهم زدن
چون فلك اینك علم افراشتیم

این بیت را چاپ انجوی و قدسی زاید بر متن ما دارد:

چون‌نهادی دل به مهر دیگران
ما امید از وصل تو برداشتیم

غزل بالا در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی چنانکه اشاره شد دوجا کتابت شده باین معنی که یك‌جا در صفحهٔ ۱۳۹ و یك جای دیگر در صفحهٔ ۱۵۴ نقل شده است و باهم مختصر اختلافی دارند.

۱ خانلری: عروس زهد بوجه خمار ننشیند.
۲ خانلری: فرقة. نسخهٔ فرهاد این بیت را ندارد. ۳ فرهاد و افشار: سخنم.
۴ فرهاد، فرود، ستایشگر و خانلری: خدا گواست‌که هرجاکه هست با اویم، و صحیح همین است.
۵ قدسی: کیمیای بهرموری است؛ جلالی نائینی وستایشگر: مطابق متن.
۶ قزوینی: غلام دولت آن خاك؛ افشار وفرود: غلام همت این خاك.
۷ خانلری: بلند بالایت.

شدم فسانه بسرگشتگی وابروی دوست[۸]
کشید در خم چوگان خویش چون گویم[۹]
گرم نه پیر مغان در بـروی بگشاید[۱۰]
کدام در بزنم چاره از کجـا جـویم
بیار می کـه بفتوی حـافظ از دل پاك
غبار زرق بفیض قدح[۱۱] فـرو شویم[۱۲]

۸ خانلری و انجوی: شدم فسانه زسرگشتگی چو گیسوی دوست؛ قدسی: که ابروی دوست؛ جلالی‌نائینی: بسرگشتگی ابروی‌دوست؛ ستایشگر: شدم نشانه...؛فرود:شدم‌نشانه بسرگشتگی چو ابروی دوست   کشیده در خم چوگان اوست چون گویم.

۹ خانلری: غبار دولت آن خاك عنبرین بویم؛ ستایشگر: کشیده در خم...

۱۰ خانلری: گرم نه پیر دری خوش بروی بگشاید، فرهاد: اگر نه پیرمغان در بروی نگشاید.

۱۱ افشار: به نقل اله می‌شویم؛ ستایشگر و جلالی نائینی: مطابق متن.

۱۲ این بیت نیز در چاپ قدسی و انجوی وارد است:

نصیحتم چه کنی ناصحا چه میدانی   که من نه‌معتقد مرد عافیت‌جویم

۸

بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم [ورق ۱۰۲ ب]
بهار توبه شکن میرسد چه چاره کنم
سخن درست بگویم نمی‌توانم دید
که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم
بدور لاله دماغ مرا علاج کنید
گر از میانهٔ بزم طرب کناره کنم
ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت
حوالهٔ سر دشمن بسنگ خاره کنم
بتخت گل بنشانم بتی چو سلطانی
ز سنبل و سمنش ساز طوق و یاره کنم
گدای میکده‌ام لیک وقت مستی بین
که ناز بر فلك و حکم بر ستاره کنم[1]
مراکه‌از زر تمغاست ساز و برگ معاش[2]
چرا مذمت[3] رند شراب خواره کنم
ز باده خوردن پنهان ملول شد حافظ
ببانگ بربط و نی رازش آشکاره کنم

---

۱ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، فرهاد و ستایشگر و چاپ خانلری و قزوینی این بیت نیز آمده است:
چو غنچه با لب خندان بیاد مجلس شاه
پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم
۲ چنین است در چاپ انجوی؛ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و قدسی و پرتو و ستایشگر و فرود: مراکه نیست ره و رسم لقمه پرهیزی؛ فرهاد: مراکه از ره‌یغماست برگ سازمعاش.
۳ قزوینی و ستایشگر: ملامت.

۷

حـــالیـــا مصلحت وقت[1] در آن مــی‌بینم
که کشم رخت بمیخـــانه و خوش بنشینم
جز صراحی و کتابم نبود یار و نـــدیم
تا حریفـــان دغا را ز[2] جهـــان کـــم بینم
بس‌که در خرقهٔ تقوی[3] زده‌ام لاف صلاح
شـــرمسار[4] رخ ســـاقـــی و مـــی رنگینم
جام می‌گیرم و از اهـــل ریـــا دور شوم
یعنی از اهل جهـــان صاف دلی[5] بگزینم
سر بآزادگی از خلق بـــرآرم چون سرو
گر دهد دست که دامن ز جهـــان درچینم
سینهٔ تنـــگ من و بـــار غم او هیهـــات
مرد ایـــن بـــار گـــران نیست دل*مسکینم
من اگر رند خراباتم وگر حافظ شهر[6]
این متاعم که تو می‌بینی[7] وکمتر زینم[8]

---

۱ ستایشگر: مصلحت خویش.
۲ قزوینی و ستایشگر: بجهان؛ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۳ فرهاد، قزوینی، فرود و افشار: خرقهٔ آلوده زدم؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: خرقهٔ آلوده زدم راه صلاح، احسانی: پردهٔ تقوی؛ ضبط نسخهٔ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی مناسبتر می‌نماید.
۴ قزوینی: شرمسار از رخ؛ موزهٔ ملی دهلی: برابر متن.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: پاکدلی؛ ستایشگر: یعنی از خلق جهان‌پاکدلی. فرهاد: یعنی از خلق جهان؛ در نسخهٔ فرهاد این مصراع بدین‌صورت مصراع دوم بیت دوم درین غزل است.
۶ قزوینی: خراباتم وگر زاهد شهر؛ انجوی و ستایشگر: خراباتم اگر حافظ شهر؛ فرهاد: خراباتم اگر زاهد شهر.
۷ فرهاد: این متاعی که همه‌بینی وصد چندینم؛ قزوینی وافشار: که همی بینی...؛موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۸ علاوه بر ابیات فوق دو بیت دیگرهم در نسخهٔ ستایشگر، فرهاد و فرود و چاپ قزوینی آمده است: ←

۷

حاشا که من بموسم گل ترك مـی‌کنم
من لاف عقل مـی‌زنم این‌کار کی کنم[1]
از قیل و قال[2] مدرسه حـالی دلم گرفت
یکچند نیز خدمت معشوق و مـی کنم
مطرب‌کجاست تاهمه محصول زهد[3] وعلم
در کار بانگ بربط[4] و آواز نی کنم
از نامـهٔ سیاه نتـرسم کـه روز حشر
بافیض‌فضل[5] او صدازین نامه طی کنم
کـو پیك[6] صبح تا گله‌های شب فـراق [ورق۱۰۳ الف]
بـا آن خجسته طالع فـرخنـده پی کنم
کی بـود در زمانه وفا جـام مـی بیار[7]
تا من حکـایت جم و کاوس و کی[8] کنم
این جان عاریت که بحافظ سپرد[9] دوست
روزی رخش بـه‌بینم و تسلیم وی کنم

← بنـدهٔ آصف عـهـدم دلـم از راه مبر
که اگر دم زنـم از چرخ بخواهد کینم
بر دلم گرد ستمهـاست خدایا مپسند
کـه مکـدر شود آیـینـهٔ مـهـرآیینـم
بیت اول با این اختلاف در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی هم هست: بندهٔ آصف عهدم دلم از جای مبر...؛ ستایشگر: دلم آزرده مدار.
* فرود: نیست تن...

---

۱ خانلری: کم کنم.
۲ فرود، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار و خانلری: قال و قیل.
۳ افشار: درس.
۴ قزوینی: چنگ و بربط... الخ.
۵ فرهاد، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری و ستایشگر: با فیض لطف او.؛ افشار: فیض و لطف.
۶ افشار: باد.
۷ فرهاد و افشار: بخواه.
۸ قزوینی و خانلری: کاوس کی؛ فرود: از جم و کاوس و کی کنم.
۹ افشار: سپرده.

۷

من ترك عشق و[۱] شاهد و ساغر نمیکنم
صد بار توبه کردم و دیگر نمیکنم
باغ بهشت و سایهٔ طوبی و قصر حور[۲]
با خاك کوی دوست برابر نمیکنم[۳]
هرگز نمی‌شود ز سر خود خبر مرا
تا در میان میکده سر بر نمیکنم
شیخم بطنز[٤] گفت برو ترك عشق کن
محتاج جنگ نیست برادر نمیکنم
ناصح بطیره گفت حرامست می مخور
گفتم بچشم و گوش بهر خر نمیکنم[۵]
این تقویم تمام* که با شاهدان شهر
ناز و کرشمه در[۶] سر منبر نمیکنم
حافظ جناب پیر مغان جای دولتست[۷]
من ترك خاکبوسی این در نمیکنم

---

۱ قزوینی وانجوی: عشق شاهد؛ فرود: من ترك عشق بازی و ساغر نمیکنم.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: قصر و حور؛ فرهاد: روضهٔ طوبی و قصر حوز.
۳ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی و خانلری پس از بیت بالا این بیت آمده است:
تلقین و درس اهل‌نظر یك اشارتست . گفتم کنایتی و مکرر نمیکنم .
احسانی و انجوی: تلقین درس؛ فرود: تلقین درس عشق همین یك اشارتست؛ فرهاد: تلقین پیش اهل نظر یك اشارتست.
۴ قزوینی و انجوی: ناصح بطعن گفت که رو ترك عشق کن؛. افشار: شیخم بطیره گفت برو ترك عشق کن؛ فرهاد: شیخم بطعنه گفت....
۵ این بیت در نسخهٔ قزوینی و خانلری نیست ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی با اندکی اختلاف باین صورت آمده است:
ناصح بطنز گفت حرامست می مخور گفتم بچشم گوش بهر خر نمیکنم
۶ فرود، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: برسر منبر.
* انجوی: این تقویم بس است؛ فرود: این تقویم تمام که بازاهدان شهر.
۷ فرود مأمن رجاست.

۸

ما نگوییم بد و میل بنا حق نکنیم
جامهٔ کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
ورق[۱] مغلطه بر دفتر دانش نز نیم[۲]
سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم
عیب درویش وتوانگر بکم وبیش بدست
کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم
شاه اگر جرعهٔ[۳] رندان نه بحرمت نوشد
التفاتش بمی صاف مروق نکنیم
هجو اگر گفت[۴] حسودی و رفیقی رنجید
گو تو خوش باش که ماگوش باحمق نکنیم
خوش برانیم جهان در نظر راهروان
فکر اسب سیه و زین مغرق نکنیم[۵]
آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند
تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم
حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم برو[۶]
ور بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم[۷]

---

۱ فرهاد، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و انجوی: رقم؛ فرود: رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم سرحق با ورق...
۲ ادیب برومند، ستایشگر وافشار: نکشیم.
۳ افشار: دردی رندان؛ فرود: شاه اگر جرعهٔ رندان نه بحرمت بخشد.
۴ فرود و قزوینی: گر بدی گفت؛ افشار: عیب اگر گفت؛ ادیب برومند: گربدی گفت رقیبی و رفیقی رنجید.
۵ نسخهٔ افشار این بیت را ندارد.
۶ افشار: بدو؛ فرهاد: حافظ ارخصم خطاکرد نگوییم برو.
۷ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این غزل را ندارد و در نسخهٔ ستایشگر هم فقط سه بیت اول مذکور است.

۷

تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم
تبسمی کن و جان‌بین که چون همی سپرم
[ورق۱۰۳ ب] چنین[1] که در دل من داغ زلف سرکش تست
بنفشه زار شود تربتم چو درگذرم[2]
بر آستان امیدت نهاده‌ام در چشم[3]
که یك نظر فکنی خود فکندی از نظرم
چه شکر گویمت ای خیل غم عفاك الله
که روز بی‌کسی آخر* نمی‌روی ز سرم
غلام مردم چشمم که با سیاه دلی
هزار قطره ببارد[4] چو درد دل شمرم
بهر نظر بت ما جلوه میکند لیکن
کس این کرشمه نه‌بیند که من همی نگرم
بخاك حافظ اگر یار بگذرد چون باد
ز شوق در دل آن تنگنا کفن بدرم[5]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: چنین٪چنان؛ فرهاد: چنین.
۲ اصل: «بنفشه‌زار شود برتنم چو در نگرم» تصحیح متن بقیاس عموم نسخه‌های خطی و چاپی که بنظر رسید بعمل آمده است.
۳ ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: برآستان مرادت گشاده‌ام در چشم؛ موزهٔ ملی دهلی: برآستان امیدت گشاده دارم چشم/ زآستان امیدت گشاده‌ام در چشم؛افشار:
برآستان امیدت نهاده‌ام دل و جان / که افکنی نظری خود فکندی از نظرم
فرهاد:
برآستان امیدت گشاده‌ام در چشم / که یك نظر فکنی چون فکندی از نظرم
۴ افشار: ببارم.
۵ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی یك‌جا در صفحهٔ ۱۲۹ و یك‌جای دیگر در صفحهٔ ۱۵۴ تحریر شده است.
* موزهٔ ملی دهلی: بی‌کسی یکدم..

۷

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم
شیوهٔ رندی و مستی[1] نرود از پیشم
شاه شوریده سران خوان من بی‌سامانرا
زآنك در کم خردی از همه عالم بیشم
بر جبین نقش کن از خون سیاهم[2] خالی
تا بدانند که قربان تو کافرکیشم
زهد رندان نوآموخته راهی بدهیست
من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم
اعتقادی بنما و بگذر بهر خدای[3]
تا به بینی که درین خرقه چه نادرویشم[4]
شعر خونبار من ای باد برآن یار بخوان[5]
که ز مژگان سیه بر رگ جان زد نیشم
من اگر رندم و گر شیخ[6] چه‌کارم باکس
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

---

۱ ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: مستی و رندی.
۲ ادیب برومند و قزوینی: خون دل‌من؛ موزهٔ ملی دهلی وافشار: خون دل ما.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی‌دهلی و افشار: بهر خدا؛ ستایشگر: اعتقادی بنما و گذر از بهر خدا.
۴ قزوینی: تا درین خرقه ندانی که چه نادرویشم؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: تا ندانی که درین خرقه چه نادرویشم؛ ستایشگر: تا نه‌بینی که درین خرقه چه نادرویشم؛ جامع نسخ: تا بدانی‌که..؛ ادیب برومند: تا بدانی که درین خرقه چه نادرویشم. اصل: «کافر کیشم».
۵ قزوینی: باد بدان یار رسان؛ موزهٔ ملی دهلی: ای یار بر یار بخوان؛ انجوی: ای باد بدان یار رسان؛ افشار: ای باد بر یار بخوان؛ ستایشگر: ای یار بر دوست بخوان. فرود و ادیب برومند: شعر خونبار من ای دوست بریار بخوان.
۶ افشار، انجوی و قزوینی: من اگر باده خورم ورنه چه‌کارم باکس؛ ستایشگر: من اگر رندم اگر شیخ چه‌کارم باکس.
این بیت در نسخهٔ فرود باین صورت است:
من اگر رندم اگر شیخ چه‌کارم باشد   حافظ ورد خود و عارف وقت خویشم
فرهاد:
من اگر باده خورم یا نه چه‌کارم باشد   عارف راز خود و حافظ وقت خویشم
این بیت نیز در نسخهٔ خطی ادیب برومند موجود است:
دامن از رشحهٔ خون دلما بر هم چین   که اثر در تو رسد گر بخراشی ریشم

۷

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم
لطفها میکنی ای خاك رهت[۱] تاج سرم
دلبرا بنده‌نوازیت که آموخت بگو[۲]
که من این ظن برقیبان تو هرگز نبرم
همتم بدرقهٔ راه کن ای طایر قدس[۳]
که درازست ره مقصد و من بر سفرم[٤]
ای نسیم سحری بندگی من برسان
که فراموش مکن وقت دعای سحرم*
خرم آن روز کزین مرحله بربندم رخت[۵]
وز سر کوی تو پرسند رفیقان خبرم
حافظا شاید اگر در طلب دولت وصل[۶]
دیده دریاکنم‌از اشك ودرو غوطه‌خورم[۷]
پایهٔ نظم بلندست و جهانگیر بگو[۸]
تا کند پادشه بحر دهان پر گهرم[۹]

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: درت.
۲ موزهٔ ملی دهلی: که آموخته بود؛ فرود و ستایشگر: که آموخت بگوی.
۳ افشار: ای پیك صفا.
۴ فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: نو سفرم؛ افشار: بیخبرم.
۵ قزوینی و پژمان: بار.
۶ فرود، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: گوهر وصل.
۷ افشار: کنم و غوطهٔ چندی بخورم؛ فرود: درآن غوطه خورم.
۸ افشار: بگوی.
۹ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
در نسخهٔ خطی ستایشگر بیت دیگری هم وجود دارد:
راه خلوتگه خاصم بنما تا پس ازین می خورم باتو و دیگر غم دنیا نخورم
* فرود و ادیب برومند:
ای نسیم سحری بندگی ما برسان کو فراموش مکن وقت دعای سفرم

۸

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم [ورق۱۰۴ الف]
راحت جان طلبم وز پی جانان[1] بروم
گرچه دانم[2] که بجایی نبرد راه غریب
من برآن بوی سر زلف[3] پریشان بروم
چون صبا با دل بیمار و تن بی‌طاقت[4]
بهواداری آن سرو خرامان بروم
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بربندم و تا ملك سلیمان بروم
در ره او چو قلم گر بسرم باید رفت
با دل زخم‌کش[5] و دیدهٔ گریان بروم
نذر کردم گر ازین غم بدر آیم روزی[6]
تا در میکده شادان و غزل‌خوان بروم
بهواداری او[7] ذره صفت رقص‌کنان
تا لب چشمهٔ حیوان[8] درخشان بروم
ور چو حافظ نبرم ره ز بیابان بیرون[9]
همره کوکبهٔ آصف دوران بروم[10]

---

۱ ستایشگر: درمان.
۲ فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و افشار و قزوینی و انجوی و ستایشگر: دانم؛ اصل: «داند».
۳ موزهٔ ملی دهلی و افشار و ستایشگر: من ببوی خوش آن زلف؛ ادیب برومند: من‌ببوی سر آن زلف. ۴ قزوینی و ستایشگر: چو صبا با تن بیمار و دل بی‌طاقت.
۵ انجوی: دل دردکش؛ ستایشگر: در ره او چوقلم گرچه بسر باید رفت.
۶ فرهاد و افشار: نذر کردم که گرین راه بپایان آید؛ ستایشگر: نذر کردم که گراین راه بپایان آرم. ۷ افشار: بهوای در او.
۸ فرهاد، فرود، جلالی نائینی، قزوینی، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی و افشار: خورشید درخشان، و ظاهراً مناسب همین است. نسخهٔ ستایشگر این بیت را ندارد.
۹ قزوینی: ورچو حافظ زبیابان نبرم ره بیرون.
۱۰ در نسخهٔ ستایشگر، فرود و قدسی این بیت هم با اختلاف آمده است:
نازکان را چو غم حال سبکباران نیست پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم
ادیب برومند: تازیان را.

۹

غم زمانه که هیچش کران نمی‌بینم
دواش جز می چون ارغوان نمی‌بینم
بترك خدمت[۱] پیر مغان نخواهم گفت
[چرا][۲] که مصلحت خوددرآن نمی‌بینم
درین خمار کسم جرعهٔ نمی‌بخشد
به‌بین‌که اهل دلی درجهان* نمی‌بینم
ز آفتاب قدح ارتفاع عیش مگیر[۳]
چرا که طالع وقت آنچنان نمی‌بینم[۴]
نشان اهل خدا عاشقیست با خوددار[۵]
که درمشایخ شهر این‌نشان نمی‌بینم
نشان موی میانت که دل در آن بستم[۶]
ز من مپرس‌که خود در میان نمی‌بینم
قد تو تا بشد از جویبار دیدهٔ من[۷]
بجای سرو جز آب[۸] روان نمی‌بینم
بدین[۹] دو دیدهٔ حیران من هزار افسوس
که با دو آینه رویش عیان نمی‌بینم
من و سفینهٔ حافظ که جز درین دریا
بضاعت سخن دلستان[۱۰] نمی‌بینم

۱ فرود، فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و افشار و ستایشکر: صحبت.
۲ این کلمه در نسخهٔ اصل محو شده است و از روی نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و فرهاد و فرود و ستایشکر استخراج گردیده است.
۳ قزوینی و ستایشگر: بگیر؛ ضبط چاپ افشار و انجوی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مطابق متن حاضر است.
۴ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۵ خانلری: عاشقیست خود را دان؛ انجوی: نشان مرد خدا عاشقیست با خوددار.
۶ فرهاد، قزوینی و ستایشگر: میانش که دل دروبستم؛ موزهٔ ملی دهلی: نشان موی میانش که دل بدان بستم. فرود: خیال موی میانش که دل درآن بستم.
۷ خانلری: قد تو تا بشد از قد جویبار دیدهٔ من؛ موزهٔ ملی دهلی: جویبار دیدهٔ ما.
۸ خانلری: بجای سبزه و آب.
۹ خانلری: برین؛ موزهٔ ملی دهلی: بدین دو دیدهٔ گریان من هزار افسوس؛ ستایشگر: برین دودیدهٔ گریان.
۱۰ قزوینی و ستایشگر: سخن درفشان؛ موزهٔ ملی دهلی: سخن دلنشان.
* قزوینی: در میان؛ ستایشگر: چه شد که اهل دلی در جهان.

۹

در خرابات مغان گر گذر افتد بازم
حاصل خرقه و سجاده روان دربازم
حلقهٔ توبه گر امروز چو زهاد زنم[۱]
خازن میکده فردا نکند در بازم
ور چو پروانه دهد دست فراغ بالی
جز بر آن[۲] عارض شمعی نبود پروازم [ورق ۱۰۴ ب]
همچو چنگ ار بگناهی[۳] بدهی کام دلم
باز چون نی ز لبانت نفسی بنوازم[۴]
صحبت حور نخواهم که بود عین قصور[۵]
با خیال تو اگر با دگری پردازم
ماجرای دل خون‌گشته[۶] نگویم با کس
زآنکه جز تیغ غمت نیست کسی دمسازم
سر سودای تو در سینه[۷] بماندی پنهان
چشم تردامن اگر فاش نکردی[۸] رازم
مرغسان از نفس[۹] باد هوایی گشتم
بهوایی که مگر صید کند شهبازم[۱۰]
گر بهر موی سری بر تن حافظ باشد
همچو زلفت همه را در قدمت اندازم

۱ ستایشگر: حلقهٔ توبه چو زهادگر امروز زنم.
۲ چنین است در چاپ افشار؛ فرهاد و قزوینی: بدان؛ ستایشگر: گرچه پروانه دهد دست و فراغت یابم جز برآن...
۳ قزوینی، جلالی نائینی وانجوی: همچو چنگ ار بکناری ندهی کام دلم؛ قدسی: همچو چنگم بکنار آر وبده کام دلم؛ نسخهٔ ستایشگر این‌بیت را ندارد. هرچند که عبارت متن ـ با توجه به آنکه گوشمالی‌چنگ در واقع‌نوازش آنست ـخالی ازمعنی توجیهی‌نیست اما ضبط چاپ قزوینی و نسخ مشابه آن روشنتر و مناسبتر بنظر میرسد. فرهاد: همچو چنگم بکنارم ندهی کام دلم.
۴ قزوینی: از لب خویش‌چونی یك‌نفسی بنوازم؛ انجوی: چون نی‌آخر زلبانت‌نفسی‌بنوازم؛ قدسی: یاکه چون نی زلبانت نفسی‌بنوازم؛ جلالی‌نائینی: چون نی‌آخرزعنایت نفسی‌دربازم. فرهاد: چون نی‌آخر زلبانت بدمی بنوازم.
۵ افشار: حضور... از خیال...
۶ انجوی: دل سرگشته.
۷ افشار و ستایشگر: دیده.
۸ اصل: «نکردم»، قزوینی: نکردی. ←

۹

نماز شام غریبان چو گریه آغازم
بمویه‌های غریبانه قصه[۱] پردازم

بیاد[۲] یار و دیار آنچنان بگریم زار
که از جهان ره و رسم سفر براندازم

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب[۳]
مهیمنا برفیقان خود رسان بازم

خدای را مددی ای رفیق ره تا من[۴]
بکوی میکده دیگر[۵] علم برافرازم

خرد ز پیری من کی حساب برگیرد[۶]
که باز با صنمی طفل عشق می‌بازم

بجز صبا و شمالم نمی‌شناسد کس
عزیز[۷] من که بجز باد نیست همرازم[۸]

هوای منزل یار آب زندگانی ماست
صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم

سرشکم آمد و عیبم بگفت روی بروی[۹]
شکایت از که کنم خانگیست غمازم

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم میگفت
مرید[۱۰] حافظ خوش لهجهٔ خوش آوازم

→۹ قزوینی، انجوی، پرتو، ادیب برومند و جلالی نائینی: قفس خاك؛ افشار: قفس باد.
۱۰ ستایشگر: بهوای تو اگر صید کند شهبازم؛ ادیب برومند: بامیدی که مگر...

---

۱ ستایشگر: غصه.　　۲ ستایشگر: برای.
۳ قدسی: رقیب؛ ستایشگر: من از بلاد حبیبم نه از دیار غریب.
۴ افشار: مددی رهروان که من دیگر؛ ستایشگر: خدایرا مددی ای رفیق ره بامن.
ادیب برومند: خدایرا مددی ای دلیل راه که من؛ فرهاد: خدایرا مددی رهروان ره تا من.
۵ افشار: بکوی باده فروشان.
۶ ستایشگر: بردارد؛ ادیب برومند: فلك زپیری من..　　۷ افشار: غریب.
۸ قزوینی، انجوی، جلالی نائینی و پرتو: دمسازم؛ افشار: مطابق متن.
۹ افشار و ستایشگر: رویاروی.
۱۰ قزوینی، ستایشگر و انجوی: غلام؛ اما در نسخ: افشار، قدسی، جلالی نائینی وپرتو
این کلمه مطابق متن است. فرهاد: نوید.

۷

بـارهـا گفته‌ام و بـار دگـر میگویم
که من گم‌شده[1] این ره نه بخود می‌پویم
در پس آینــه طــوطی صفتم داشته‌اند
آنچــه استاد ازل گفت بگــو میگــویم
من اگر خارم و گر گل چمن‌آرایی هست
که از آن دست که او می‌کشدم[2] می‌رویم
دوستان عیب من بــی‌دل حیــران مکنید
گوهری دارم و صاحب‌نظری میجــویم[3]
گرچه با دلق ملمع مــی رنگین عیبست[4] [ورق ۱۰۵ الف]
مکنم عیب کــزو رنگ* ریــا می‌شویم
خنده و گریهٔ عشاق ز جــایی دگرست[5]
می‌سرایــم بشب و وقت سحر می‌مویم[6]
واعظم گفت که حافظ در میخانه مبوی[7]
گو مکن عیب که من مشك ختن می‌بویم[8]

---

۱ قزوینی، ادیب برومند و خانلری: دلشده.
۲ خانلری و افشار و ستایشگر: می‌پروردم؛ ادیب‌برومند و انجوی: من اگر خارم اگر گل چمن‌آرایی هست که ازآن دست که می‌پروردم می‌رویم.
۳ این بیت در چاپ خانلری ازین غزل ساقط است.
۴ قزوینی، ادیب برومند و ستایشگر: می گلگون عیبست؛ خانلری: می گلگـون کفرست؛ فرهاد: می گلگون حیف است.
۵ افشار: خنده بر گریهٔ عشاق نباشد انصاف؛ ستایشگر: گریه و خندهٔ عشاق ز جای دگرست.
۶ خانلری: من سرایم بشب و وقت سحر می‌جویم.
۷ قزوینی و خانلری: حافظم گفت که خاك در میخانه مبوی. افشار: زاهدی گفت که حافظ ره میخانه مبوی؛ ادیب برومند: حافظم گفت که خاك ره میخانه مبوی؛ فرهاد: حاسدم گفت که حافظ در میخانه مبوی.
۸ خانلری: تو مکن عیب که مشك ختنی می‌بویم؛ افشار و ستایشگر: گومکن سهو که من مشك ختن می‌بویم.
* انجوی: زنگ؛ ستایشگر: تو مکن عیب کزو زنگ ریا می‌شویم.

۷

بی‌تو ای سرو روان با[۱] گل و گلشن چکنم
زلف سنبل چه کشم عارض[۲] سوسن چه‌کنم
آه کز طعنهٔ بدخواه ندیدم رویت
نیست چون آینه‌ام روی ز آهن[۳] چه‌کنم
برو ای ناصح[۴] و بردردکشان خرده‌مگیر
کارفرمای قدر میکند این من چه‌کنم
برق غیرت چو چنین میجهد ازمکمن غیب
تو بفرما که من سوخته خرمن چه‌کنم
شاه ترکان چو پسندید و بچاهم انداخت[۵]
دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه‌کنم
مددی گر بچراغی نکند[۶] آتش طور
چارهٔ تیره‌شب[۷] وادی ایمن چه‌کنم
حافظا خلد برین خانهٔ موروثی تست[۸]
اندرین منزل ویرانه نشیمن چه‌کنم[۹]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: بی‌تو ای سرو روان از گل؛ ستایشگر: بی‌تو ای دوست بگواز گل.
۲ ستایشگر: طرهٔ.
۳ ستایشگر: چو آهن.
۴ موزهٔ ملی دهلی: ای زاهد.
۵ افشار: افکند.
۶ افشار: نشود؛ ستایشگر: مددی گربچراغم نکند؛ فرود: مددی گرنکند مشعلهٔ.
۷ افشار: نیم‌شب.
۸ قزوینی و افشار موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: موروث منست.
۹ این غزل در چاپ قدسی بیت دیگری دارد باین عبارت:
خون من ریختی از ناوك دلدوز فراق　　خود بگو باتو من ای دیدهٔ روشن‌چکنم

۷

گر ازین منزل غربت[۱] بسوی خانه روم
دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم[۲]
زین سفر گر بسلامت بوطن گردم باز[۳]
نذر کردم کـه هم از راه بمیخانه روم
تا بگویم که چه کشفم شد[۴] ازین سیر و سلوك[۵]
تا در صومعه با بربط و پیمانـه روم[۶]
آشنایان ره عشق گـرم خـون بخورند
ناکسم گر بشکـایت سوی بیگانه[۷] روم
بعد ازین دست من و زلف چو زنجیر نگار
چند و چند[۸] از پی کام دل دیوانـه روم
گر به‌بینم خم ابروی چو محرابش باز[۹]
سجدهٔ شکر کنـم وز پی شکرانه روم
خرم آن دم که[۱۰] چو حافظ بتولای وزیر
یکسر[۱۱] از میکده با دوست بکاشانه روم

۱ قزوینی و ستایشگر: ویران؛ فرهاد: گر ازین بار زغربت.
۲ موزهٔ ملی دهلی: دگر آنجا روم و عاقل و....
۳ قزوینی و ستایشگر: باز رسم؛ موزهٔ ملی دهلی: باز روم؛ فرهاد: بازشوم.
۴ قدسی: شد کشفم.
۵ موزهٔ ملی دهلی: سیرسلوك.
۶ موزهٔ ملی دهلی: بدر صومعه یا بره پیمانه روم؛ فرهاد و قدسی: بردر میکـده بابربط و پیمانه روم؛ ستایشگر: بدر میکده بابربط.
۷ فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: بربیگانه؛ فرود:
آشنایان ره عشق گـرم خون ریزنـد ناکسم گـر بشکایت بر بیگـانـه روم
ناکسم گر بشکایت بر بیگانه روم
۸ قدسی: تابکی؛ فرهاد، فرود و موزهٔ ملی دهلی: چند چند.
۹ موزهٔ ملی دهلی: گر ببینم خم محراب چوابرویش باز؛ فرهاد و ستایشگر: گر به‌بینم خم ابروی چو محرابت باز.
۱۰ جلالی نائینی: خرم آن روز؛ ستایشگر: خرم آن دم که چو حافظ بتمنای وزیر.
۱۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: سرخوش.

۷

ز دست کوته خود زیر بارم
که از بالابلندان شرمسارم
مگر زنجیر مویی گیردم دست
وگرنه سر بشیدایی برآرم
زچشم من[1] بپرس اوضاع گردون [ورق۱۰۵ ب]
که شب تا روز اختر می‌شمارم
باین[2] شکرانه می‌بوسم لب جام
که کرد آگه ز راز روزگارم[3]
اگر گفتم دعای می‌فروشان
چه باشد حق نعمت می‌گزارم
به‌پیری‌گشت حافظ مست لیکن[4]
بلطف آن سری[5] امیدوارم
تو از خاکم نخواهی برگرفتن
بجای اشك اگر گوهر ببارم[6]

---

۱ موزهٔ ملی‌دهلی، ستایشگر، قزوینی، خانلری و افشار: من. نسخهٔ اصل: «چشم خود».
۲ قزوینی و خانلری: بدین، افشار: به آن.
۳ پس‌ازین بیت در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ خانلری، افشار و قزوینی و نسخهٔ خطی فرهاد و فرود این بیت هم وجود دارد:
من از بازوی خود دارم بسی شکر — که زور مردم‌آزاری ندارم
۴ فرهاد، قزوینی وخانلری و افشار و موزهٔ ملی دهلی وقدسی وانجوی: سری دارم چوحافظ مست لیکن: جلالی نائینی: به پیری گشت حافظ نیست لیکن؛ ستایشگر: سری دارم چو حافظ بر سر دست.
۵ ستایشگر و افشار: آن پسر؛ قدسی و جلالی نائینی: آن پری؛ فرهاد و فرود: آن سرا.
۶ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی این بیت ساقط است:
علاوه برابیات فوق این بیت هم در نسخهٔ خطی ستایشگر موجود است:
مکن عیبم بخون خوردن درین دشت — که کارآموز آهوی تتارم
در نسخهٔ خطی فرود این بیت را هم درین غزل میخوانیم:
میی خوردم من از پیمانهٔ او — بهشیاری و بیداری چه کارم

۸

صوفی بیا کـه جامهٔ[1] سالوس بـرکشیم
وین نقش زرق را خط بطلان بسرکشیم
نذر و فتـوح صومعه در وجه مـی‌نهیم
دلـق ریـا بـآب خـرابـات بـرکشیم
بیرون جهیم سرخوش و از بزم عارفان[2]
غارت کنیم بـاده و شاهـد بدر[3] کشیم
سر قضا[4] کـه در تتق غیب منـزویست
مستانه‌اش نقـاب ز رخسار* بـرکشیم
کـاری کنیم ورنـهٔ خجـالت بـرآورد[5]
روزی که رخت جان بجهانی دگر کشیم
کو عشوهٔ[6] ز ابروی او تا چـو ماه نـو
گـوی سپهر در خم چوگـان زر کشیم
فردا اگـر نه روضهٔ رضوان بما دهند
غلمان ز غرفه[7] حور ز جنت بدر کشیم
حافظ نـه حد تست[8] چنین لافهـا زدن
پای از گلیم خویش چـرا بیشتر کشیم

---

۱ قزوینی و افشار: خرقهٔ سالوس.
۲ قزوینی: صوفیان؛ قدسی: مدعی. در چاپ افشار این غزل دوبیت و یک‌مصراع است وبهمین‌جا ختم می‌شود.
۳ قزوینی: ببر؛ قدسی: دلبر ببر.
۴ قزوینی، جلالی نائینی وبرتو: خدا.
۵ قزوینی: عشرت‌کنیم ورنه بحسرت‌کشندمان؛ امارك. جامع نسخ حافظ، نسخهٔ بدل؛ موزهٔ ملی دهلی: کام جهان بران‌که ببخشد خداگناه.
۶ قزوینی: جلوهٔ.
۷ قزوینی: روضه.
۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و قدسی: ماست.
* موزهٔ ملی دهلی: رخساره.

۹

اگر برخیزد از دستم[۱] که با دلدار بنشینم
ز جام خضر می‌نوشم ز باغ خلد گل چینم[۲]
شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواهد برد
لبم بر لب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم
مگر دیوانه خواهم شد که از عشق تو[۳] شب تا روز
سخن با ماه میگویم پری در خواب می‌بینم
چو هر خاکی که باد آورد فیضی بود از انعامت[۴]
ز حال من[۵] بیاد آور که خدمتگار دیرینم
لبت شکر بمستان داد و چشمت می بمیخواران
منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم[۶]
نه هرکو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر آید[۷]
تذرو طرفه می‌گیرم که چالاکست شاهینم
وگر[۸] باور نمیداری رو از بتخانهٔ[۹] چین پرس
که مانی نسخه میخواهد ز نوک کلک مشکینم

۱ چنین است در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار؛ قزوینی: گرم از دست برخیزد.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زجام وصل می‌نوشم زباغ عیش‌گل چینم؛ افشار: زجام عیش می‌نوشم زباغ وصل گل‌چینم.
۳ قزوینی: شد درین سودا که؛ موزهٔ ملی دهلی وافشار: که در عشق تو.
۴ موزهٔ ملی دهلی: چو هرخاکی که باد آورد فیضی برد زانعامت؛ قزوینی وافشار: فیضی برد ازانعامت.
۵ قزوینی وافشار وموزهٔ ملی دهلی: بنده.
۶ افشار: نه از اینم. این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۷ قزوینی: افتد؛ افشار: نه‌هرکو نقدنظمی زد کلامش دلپذیرآمد.
۸ قزوینی و افشار: اگر.
۹ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: صورتگر.

[ورق ۱۰۶ الف] وفاداری و دلجویی[۱۰] نه‌رسم هرجهانداریست[۱۱]
غـلام آصف ثانی[۱۲] جـلال‌الحـق والـدینـم
زحافظ پرس‌رسم عشق‌وشرح مستی ازمی‌خواه[۱۳]
کـه‌با جام و قدح هرشب حریف مـاه و پروینم[۱۴]

۱۰ قزوینی وموزهٔ ملی‌دهلی: حق‌گویی.
۱۱ قزوینی: نه‌کار هرکسی باشد؛ افشار: مطابق متن.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی: آصف دوران.
۱۳ قزوینی: رموز مستی ورندی زمن بشنونه ازواعظ؛ افشار: زحافظ پرس رمز عشق و شرح مستی ازمن خواه.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی:
رموز عشق وسرمستی زمن‌بشنو نه ازواعظ   که باجام وقدح هرشب‌ندیم ماه وپروینم
قزوینی:
رموز مستی ورندی زمن بشنو نه ازواعظ   که با جام وقدح هردم ندیم ماه و پروینم
در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت هم آمده است:
شب‌رحلت‌هم ـازبستردوم برقصر حورالعین   اگردروقت جان‌دادن توباشی شمع بالینم

۷

بگذار تا ز[1] شارع میخانه بگذریم
کز بهر جرعهٔ همه محتاج این دریم

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق
شرط آن بودکه جز ره این‌شیوه نسپریم

جایی که تخت و مسند جم میرود بباد
گر غم‌خوریم خوش نبود به‌که می‌خوریم

تابو که دست در کمر او توان زدن[2]
در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم

واعظ مکن نصیحت شوریدگان[3] که ما
با خاک کوی دوست بفردوس ننگریم[4]

چون صوفیان بحالت و رقصند مقتدا[5]
ما نیز هم بشعبده دستی برآوریم

حافظ چو ره بکنگرهٔ کاخ[6] وصل نیست
با خاک آستانهٔ این در بسر بریم[7]

---

۱ خانلری وافشار و موزهٔ ملی دهلی: بشارع.
۲ افشار، قدسی و جلالی نائینی: تاکی بکام دل زلب لعل او رسیم،
۳ افشار: بیگانگان.
۴ خانلری: بنگریم، موزهٔ ملی دهلی: نشمریم.
۵ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: رقصند مقتدا؛ قدسی: بحالت رقصند در سماع. اصل: و مقتدا.
۶ افشار: شاخ.
۷ در چاپ خانلری به‌جای بیت بالا این بیت مسطور است‌که در نسخهٔ قزوینی نیز وجود دارد:

از جرعهٔ تو خاک زمین در و لعل یافت   بیچاره ما که پیش تو از خاک‌کمتریم

این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وقدسی باین صورت ثبت آمده است: از جرعهٔ تو خاک زمین قدر لعل یافت...

این بیت هم دراین غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و قدسی موجود است:

زان پیشترکه عمر گرانمایه بگذرد   بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

۷

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
چنین‌قفص نه‌سزای‌چومن‌خوش‌الحانیست
روم بگلشن رضوان[۱] که مرغ آن چمنم
عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم[۲]
دریغ و درد که فارغ[۳] زکار[۴] خویشتنم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
چو در سراچهٔ ترکیب تخته‌بند تنم
اگر ز خون دلم بوی شوق[۵] می‌آید
عجب مدار که هم درد نافهٔ ختنم
طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع
که* سوزهاست نهانی درون پیرهنم
بیا و هستی حافظ ز پیش[۶] او بردار
که با وجود تو کس نشنود ز من که منم

---

۱ افشار: جنت.
۲ قزوینی: عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم؛ موزهٔ ملی دهلی: عیان نشدکه‌کجا آمدم کجا بودم.
۳ قزوینی و افشار و انجوی: غافل؛ موزهٔ ملی دهلی: دریغ و درد که غافل زحال.
۴ افشار: درد.
۵ افشار و قدسی: عشق؛ انجوی: مشك؛ موزهٔ ملی دهلی: بوی عشق.
۶ افشار: راه.
* موزهٔ ملی دهلی: چه.

۷*

من نه آن رندم‌که ترك شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من این کارها[1] کمتر کنم
من که عیب توبه‌کاران کرده باشم بارها
توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم
عشق دردانه است و من غواص و دریا میکده
سر فرو بردم در اینجا[2] تا کجا سر برکنم
گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم [ورق ۱۰۶ ب]
گر بآب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم
من که دارم در گدایی گنج سلطانی بدست
کی طمع در گردش گردون دون‌پرور کنم
گر تو میگویی که زاهد شو بچشم و سر ولی
میروم کین مشورت با شاهد و ساغر کنم[3]
دوش لعلت عشوهٔ میداد حافظ را ولی
من نه آنم کز وی این افسانها باور کنم[4-5]

---

* این غزل در چاپ قدسی ۱۶ ودر چاپ انجوی ۱۳ ودر نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و طبع قزوینی ۱۲ ودرچاپ افشار ۹ بیت دارد.
۱ افشار: من کارچنین.
۲ قزوینی: آنجا.
۳ چاپ قزوینی این بیت را ندارد، ولی در جامع نسخ حافظ هست.
۴ مقطع غزل در چاپ افشار چنین است:
در ره من‌آب‌چشم و روی سرخ و زرد دار ... تا چوحافظ دامنت را پر زسیم و زرکنم
۵ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی فاقد بیت سوم و ششم می‌باشد؛ درچاپ قزوینی ابیات زیرنیز درین غزل وجود دارد:
لاله ساغرگیر ونرگس‌مست وبرما نام فسق ... داوری دارم بسی یارب کرا داورکنم
بازکش یکدم عنان ای‌ترك شهرآشوب من ... تا زاشك وچهره راهت پر زر وگوهرکنم
من‌که از یاقوت ولعل اشك دارم گنجها ... کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
چون صبا مجموعهٔ گل را بآب لطف شست ... کج‌دلم خوان گرنظر برصفحهٔ دفتر کنم
عهد وپیمان فلك را نیست چندان اعتبار ... عهد با پیمانه بندم شرط با ساغر کنم
عاشقانرا گر درآتش می‌پسندد لطف دوست ... تنگ چشمم گر نظر در چشمهٔ کوثر کنم

۵

خیال روی[۱] تو در کارگـــاه دیده کشیدم
بصورت تـــو نگـــاری ندیدم و نشنیدم
هوای خواجگیم بود و بندگی تو جستم
امید سلطنتم بـــود و خدمت تـــو گزیدم[۲]
اگـــر چـــه در طلبت هم‌عنـــان باد شمالم
بگـــرد سرو خـــرامـــان قامتت نـــرسیدم
زشوق[۳] چشمهٔ نوشت چه‌قطرها بفشاندم[۴]
ز لعل باده فروشت چه عشوها بخریدم[۵]
ز غمزه بر دل ریشم چه تیرها‌که گشادی
زعشوه[۶] برسرکویت چه نازها[۷] بکشیدم[۸]

---

۱ قزوینی: نقش.
۲ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی این بیت نیست، ولی درغالب نسخ‌خطی وچاپی موجود می‌باشد و چنین ضبط آمده است:
امید خواجگیم بود بندگی تو جستم　　　هوای سلطنتم بود خدمت تـو گزیدم
۳ قزوینی: بشوق.
۴ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: که فشاندم؛ در اصل، حرف نخستین کلمه نقطه ندارد.
۵ قزوینی: که خریدم؛ موزهٔ ملی دهلی: نخریدم.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: غصه.
۷ قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: بارها‌که کشیدم.
۸ در چاپ قزوینی این غزل دارای نه بیت است و ابیات اضافی ذیلا نقل می‌شود:
امید در شب زلفت بروز عمر نبستم　　　طمع بـدور دهانت زکـام دل ببریـدم
زکـوی یار بیار ای نسیم صبح غباری　　　که بوی خون‌دل‌ریش ازآن تراب‌شنیدم
گناه چشم سیاه تو بود وگردن دلخواه　　　که من چوآهوی وحشی زآدمی برمیدم
چوغنچه برسرم ازکوی اوگذشت‌نسیمی　　　که پرده بردل خونین ببوی او بدریدم
بخاك‌پای تـو سوگند و نوردیدهٔ حافظ　　　که بی‌رخ تو فروغ ازچراغ دیده ندیدم

۹*

گر دست دهد خاك كف پای نگارم
بر لوح بصر خط غباری[۱] بنگارم
پروانهٔ او گر رسدم در طلب جان
چون شمع همان دم بدمی جان بسپارم
گر قلب دلم را ننهد[۲] دوست عیاری
من نقد روان در رهش[۳] از دیده شمارم
دامن مفشان بر من خاکی که پس از مرگ[۴]
زین در نتواند که برد باد غبارم
بر بوی کنار تو شدم غرق و امیدست[۵]
از موج سرشکم که رساند بکنارم
امروز مکش سر ز وفای من و اندیش[۶]
زان شب که من از غم بدعا دست برآرم
زلفین سیاه تو بدلداری عشاق[۷]
دادند قراری و ببردند قرارم
ای باد از آن باده نسیمی بمن آور[۸]
کان بوی شفا میدهد از رنج خمارم[۹]

* این غزل عینا و بهمان ترتیب ابیات در متن با ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی یکسان است.
۱ افشار: نگاری.
۲ قدسی: بنهد.
۳ قزوینی: دمش.
۴ قزوینی: از من خاکی که پس‌از من.
۵ قدسی: شدم غرقه و امید.
۶ افشار: اندیشه‌کن و سر زوفایم مکش امروز.
۷ افشار: دو زلف سیاه تو به‌دل‌دادن عشاق.
۸ قدسی: ای ساقی ازآن باده یکی جرعه بیاور.
۹ قزوینی: کان بوی شفابخش بود دفع خمارم.

حافظ لب لعلش چو مرا جان عزیزست
عمری بود آن لحظه که جانرا بلب آرم[۱۰]

---

۱۰ افشار: بکف آرم.

۹

عشق‌بازی و جوانی و شراب لعل فام
مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام
[ورق ۱۰۷ الف] ساقی شکردهان و مطرب شیرین سخن[۱]
همنشین[۲] نیک‌کردار و ندیم[۳] نیک‌نام
شاهدی ازلطف و پاکی رشك آب زندگی
دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام
بزمگاهی دلنشان چون قصر فردوس برین
گلشنی[۴] پیرامنش چون روضهٔ دارالسلام
صف‌نشینان نیکخواه و پیشکاران باادب
دوستداران صاحب‌اسرار وحریفان‌دوستکام[۵]
بادهٔ گلرنگ تلخ تیز خوش‌خوار سبك
نقلی[۶] از لعل نگار ونقلی[۷] از یاقوت خام
غمزهٔ ساقی بیغمای خرد آهیخته[۸]
زلف جانان از برای صید دل گسترده[۹] دام
نکته‌دان[۱۰] بذله‌گو چون حافظ شیرین‌سخن
بخشش‌آموزی[۱۱] جهان‌افروز چون‌حاجی‌قوام

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: زبان.
۲ قزوینی: همنشینی.
۳ قزوینی: ندیمی.
۴ افشار: مجلسی.
۵ افشار: نیکنام.
۶ و ۷ قزوینی: نقلش.
۸ نسخهٔ اصل: آمیخته؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: آهخته تیغ.
۹ افشار: افکنده.
۱۰ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نکته‌دانی.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی: بخشش‌اندوزی.

هرکه‌این صحبت[۱۲] نخواهد خوش‌دلی بر وی تباه
وآنك‌این‌عشرت نخواهد[۱۳] زندگی بر وی‌حرام[۱۴]

۱۲ قزوینی: عشرت.
۱۳ قزوینی: مجلس نجوید؛ افشار: عشرت نجوید.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی:
هرکه این‌عشرت‌ندارد عیش‌خوش بروی‌تباه   وآنکه این‌مجلس‌ندارد زندگی بروی حرام
ترتیب تمام ابیات دراین غزل با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی یکسان است.

۷

مابدین در نـه پی حشمت[1] و جـاه آمده‌ایم
از بـد حـادثه اینجـا[2] بـه پنـاه آمده‌ایم
ره رو منـزل عشقیـم و ز سرحـد عـدم
تـا بـاقلیم وجـود این همـه راه آمده‌ایم
سبـزهٔ خط تـو دیـدیـم و زبستان نعیـم[3]
بطلـب‌کـاری ایـن مهـر گیـاه آمـده‌ایـم
بـا چنین گنج کـه شد ره‌زن او[4] روح امین
بگـدایـی بـدر خـانـهٔ شـاه آمده‌ایم
لشکـر حکم[5] تـو ای کشتی توفیق کجـاست
کـه دریـن بحـر کرم غـرق گناه آمده‌ایم
آب رو مـی‌رود ای بحـر خطـاپوش بیـا[6]
کـه بـدیـوان عمـل نامـه سیاه آمده‌ایم[7]
حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز که ما
از پی قـافلـه بـا آتش آه آمـده‌ایم

---

۱ خانلری: ما برین در زپی حشمت.
۲ خانلری: آنجا؛ موزهٔ ملی دهلی: وزبد حادثه اینجا.
۳ موزهٔ ملی دهلی وقزوینی وخانلری: بهشت.
۴ خانلری و افشار: خازن آن؛ قزوینی و پرتو و جلالی نائینی و انجوی وموزهٔ ملی دهلی: خازن او.
۵ چنین است در جامع نسخ حافظ (ط)؛ موزهٔ ملی دهلی وقزوینی و خانلری وافشار و جلال نائینی: لنگر حلم؛ وظاهراً «لنگر حلم» صحیح است.
۶ قزوینی وافشار و انجوی: ابرخطاپوش ببار؛ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: ابر خطاشوی ببار. ضبط جامع نسخ حافظ (ی) و نسخهٔ پرتو مطابق متن است.
۷ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۸ افشار: در پی قافله باآتش وآه.

۱۰

دردم از یارست و درمان نیزهم
دل فدای او شد و جان نیزهم
خال او حالم پریشان میکند[1]
و آن سر زلف پریشان نیزهم[2]
این که میگویند آن خوشتر* زحسن
یار ما این دارد و آن نیزهم
هر دو عالم یك فروغ روی اوست
گفتمت پیدا و پنهان نیزهم
داستان در پرده میگویم ولی[3]
گفته خواهد شد بدستان نیزهم
یاد باد آنکو بقصد خون ما [ورق ۱۰۷ ب]
زلف[4] را بشکست و پیمان نیزهم
چون سرآمد دولت شبهای وصل
بگذرد ایام هجران نیزهم
اعتمادی نیست بر نقش[5] جهان
بلکه بر گردون گردان نیزهم
محتسب داند که حافظ عاشقست[6]
و آصف ملك سلیمان نیزهم

---

۱ قدسی: خون ما آن نرگس مستانه ریخت.
۲ در چاپ قزوینی و خانلری این بیت نیست.
۳ قزوینی: دوستان در پرده میگویم سخن؛ قدسی: داستان در پرده میگویی ولی.
۴ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی وقدسی و جلالی نائینی: عهد؛ افشار: زلف بشکستست و.
۵ قزوینی: کار؛ خانلری: عیش.
۶ خانلری و قدسی: میخورد.
*موزهٔ ملی دهلی: بهتر.

عاشق از قاضی نترسد می بیار
بلکه از یرغوی سلطان[۷] نیزهم[۸]

۷ قزوینی: دیوان؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار مطابق متن است.
۸ این بیت در چاپ خانلری نیست.

۷

ما بی غمان مست دل از دست داده‌ایم
همدرس[۱] عشق و همنفس جام باده‌ایم
برما بسی کمان ملامت کشیده‌اند
تا کار خود ز ابروی جانان گشاده‌ایم
ای گل تو دوش داغ* صبوحی کشیدهٔ
ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم
پیر مغان ز توبهٔ ما گر ملول شد
گو باده صاف کن که بعذر ایستاده‌ایم
کار از تو میرود نظری[۲] ای دلیل راه
کانصاف میدهیم و[۳] ز ره اوفتاده‌ایم
چون لاله می مبین و قدح در میان کار
این داغ بین که بردل ویران[۴] نهاده‌ایم[۵]
گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست
نقش غلط مبین که همین[۶] لوح ساده‌ایم[۷]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی وقزوینی و افشار: همراز.
۲ قزوینی: مددی.
۳ افشار: میدهم که؛ موزهٔ ملی دهلی: کانصاف میدهیم و ز راه اوفتاده‌ایم.
۴ قزوینی: خونین.
۵ افشار: نقش غلط مخوان که همین نقش ساده‌ایم.
۶ قزوینی: همان؛ موزهٔ ملی دهلی: نقش غلط مخوان که همان.
۷ بجای این بیت مقطع غزل در چاپ افشار چنین است:
حافظ براه عشق وی از جان بشوی دست   دل در هوای یار چو برباد داده‌ایم
* موزهٔ ملی دهلی: جام.

۹

مرحبا طایر فرخ‌پی فرخنده پیام
خیر مقدم ز کجا یار کجا دوست کدام[1]
یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که ازو خصم بدام آمد و معشوقه بکام*
ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام
زلف دلدار چو زنار همی فرماید
برو ای شیخ که شد بر تن ما خرقه حرام
مرغ عزمم[2] که همی زد زسر سدره صفیر
عاقبت دانهٔ خال تو فکندش در دام
چشم بیمار مرا خواب نه درخور باشد
من له یقتل داء دنف[3] کیف ینام
تو ترحم نکنی بر من بی‌دل[4] گفتم
ذاك دعوای وها انت و تلك الایام
گل ز حد برد تنعم بکرم[5] رخ بنمای
سرو می‌نازد[6] وخوش نیست خدا را بخرام
حافظ ار میل بابروی [تو] دارد شاید [ورق ۱۵۸ الف]
جای در گوشهٔ محراب کنند اهل کلام

۱ قزوینی: چه‌خبر دوست کجا راه کدام؛ افشار وموزهٔ ملی دهلی: چه‌خبر یار کجا راه کدام؛ قدسی: چه خبر راه کجا یار کدام؛ انجوی: خیر مقدم چه خبر دوست کجا یار کجا.
۲ قزوینی و قدسی و جلالی نائینی: روحم؛ موزهٔ ملی دهلی و پرتو: عرشم.
۳ قدسی: داء وله؛ پرتو: داه عجب.
۴ قزوینی: مخلص.
۵ قزوینی: نفسی.
۶ افشار: می‌رقصد.
* موزهٔ ملی دهلی: یارب آن... و معشوق بکام.

۹

گرچه افتاد ز زلفش* گرهی در کارم
همچنان چشم امید[1] از کرمش میدارم

بصد امید نهـادیم درین بادیـه پای
ای دلیـل دل گم‌گشته فرو مگـذارم[2]

بطرب‌حمل‌مکن سرخی رویم‌که چوجام
خون‌دل‌عکس‌برون میدهد از رخسارم

پردهٔ مطربم از دست بخواهد بـردن[3]
آه اگر زانك درین پرده نباشد بارم[4]

منم آن شاعر ساحر کـه بافسون سخن
از نی کلك همـه قند و شکر مـی‌بارم

دیدهٔ بخت بافسانهٔ او شد در خـواب
کو نسیمی ز عنایت که کند بیـدارم

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب
تا درین پرده جز اندیشه نباشدکارم[5]

چون ترا در گذریار[6] نمی‌یارم دیـد
با که گویم کـه بگوید سخنی با یارم

دوش میگفت‌که حافظ همه‌رویست وریا
بجز از خاك درت با که برو در کـارم[7]

---

۱ قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: چشم‌گشاد.
۲ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برون خواهد برد؛ افشار: به‌در خواهد شد؛ نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ: مطابق متن.
۴ در نسخهٔ اصل: «رازم» که باتوجه به قافیهٔ غزل و ضبط نسخه‌های قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار، قدسی، جلالی نائینی و پرتو اصلاح گردید.
۵ قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: اندیشهٔ او نگذارم.
۶ قزوینی و انجوی: ای یار؛ قدسی و موزهٔ ملی دهلی: چون منش در گذرباد.
۷ چنین است در چاپ افشار؛ قزوینی: درش باکه بود بازارم؛ قدسی و پرتو و موزهٔ ملی←

۶

عاشق روی جوانی خوش نوخاسته‌ام
وز خدا شادی[1] این غم بدعا خواسته‌ام

عاشق و رند و نظربازم و میگویم فاش
تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام

شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می‌آید
که بدو پاره[2] بصد شعبده پیراسته‌ام

خوش‌بسوز از غمش ای یار[3] که اینك من نیز
بهمین کار[4] میان بسته و برخاسته‌ام

با چنین خبرتم[5] از دست بشد صرفهٔ کار
در غم افزوده‌ام آنچ از دل و جان کاسته‌ام

همچو حافظ بخرابات روم جامه قبا
بو که در برکشد آن دلبر نوخاسته‌ام[6]

← دهلی: باکه بگو درکارم؛ انجوی: خاك درت باکه بود بازارم.
* موزهٔ ملی دهلی: زلفت.

---

۱ قزوینی و افشار: دولت؛ قدسی: صحبت او را بدعا.
۲ قزوینی: که برو وصله؛ خانلری: که برآن پاره؛ پرتو: که برو پاره؛ قدسی و انجوی: که بهرپاره دوصد شعبده پیراسته‌ام؛ افشار: که برو باده؛ ضبط نسخهٔ جلالی نائینی مطابق متن حاضر است.
۳ قزوینی و خانلری و جلالی نائینی و قدسی: شمع.
۴ قزوینی: هم بدین کار.
۵ قزوینی، افشار، انجوی، جلالی نائینی: حیرتم؛ قدسی: فکرتم؛ پرتو: «حبرتم؟».
۶ این بیت‌هم در چاپ افشار در این غزل موجود است:
ن بسودای غمت از سرجان برخیزم　　عشق تو بردل بروسوسه بنشاسته‌ام

۸

چل سال رفت و بیش[۱] که من لاف میزنم
کز ساکنان دیر مغان[۲] کمترین منم

هرگز بیمن عاطفت پیر می‌فروش
ساغر تهی نشد ز می صاف روشنم

در[۳] جاه عشق و دولت رندان پاك‌باز
پیوسته صدر مصطبها بود مسکنم

در شأن* من بدرد کشی ظن بد مبر [ورق ۱۰۸ ب]
کآلوده گشت خرقه[٤] ولی پاك‌دامنم

شهباز دست پادشهم یارب از چه خاست[٥]
کز یاد برده‌اند هوای نشیمنم

حیفست بلبلی چو من اکنون درین‌قفص
با این لسان عذب که خامش چو سوسنم

آب و هوای فارس عجب سفله پرورست
کو همدمی[٦] که خیمه ازین خاك برکنم

حافظ. بزیر خرقه قدح تا بکی کشی[٧]
در بزم خواجه پرده زکارت برافکنم[٨]

---

۱ قزوینی، قدسی و انجوی: چل سال بیش رفت؛ جلالی‌نائینی: چهل‌سال...
۲ قزوینی: کزچاکران پیرمغان؛ موزهٔ ملی دهلی وقدسی: کزچاکران درگه پیرمغان منم.
۳ قزوینی: از؛ قدسی: از یمن عشق.
۴ قزوینی: جامه.
۵ قزوینی: این چه حالتست؛ قدسی: یارب از چه روست.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: همرهی‌که خیمه ازین شهر برکنم؛ قدسی: کوهمرهی‌که خیمه ازین خاك.
۷ موزهٔ ملی دهلی: کشد.
۸ درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بیت دیگری‌هم وجود داردکه در طبع قزوینی مقطع غزلست:
تورانشه خجسته‌که در من یزید عشق شد منت مواهب او طوق‌گردنم
* انجوی، قدسی و جلالی‌نائینی: درحق.

۷

دی‌شب بسیل اشك ره خواب میزدم
نقشی بیاد خط[1] تو بر آب میزدم
ابروی یار در نظر و خرقه سوخته
جامی بیاد گوشهٔ محراب میزدم
روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود
وز دور بوسه بر رخ مهتاب میزدم
چشمم بروی ساقی و گوشم بقول چنگ
فالی بچشم و گوش درین باب میزدم
هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن نشست[2]
بازش بطرهٔ تو بمضراب میزدم
ساقی بقول[3] این غزلم کاسه[4] می‌گرفت
میگفتم این سرود و می ناب میزدم
خوش بود حال[5] حافظ وفالی ببخت نیك[6]
بر نام عمر و دولت احباب میزدم[7]

۱ افشار: روی تو.
۲ قزوینی: بجست؛ موزهٔ ملی دهلی: شاخ طرب ببست؛ جلالی نائینی: هرمرغ فکر بکرز شاخ طرب بجست؛ پرتو برسر شاخ سخن بجست.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: بصوت.
۴ افشار: باده.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: وقت.
۶ قزوینی: فال مراد و کام؛ موزهٔ ملی دهلی: فالی زبخت خویش؛ افشار: فال مرادبخت.
۷ در چاپ قزوینی بیتی دیگرهم آمده است:
نقش خیال روی تو تاوقت صبحدم در کارگاهِ دیدهٔ بیخواب میزدم

۸

مرا می[۱] بینی و هردم[۲] زیادت میکنی دردم
ترا می‌بینم و میلم زیادت میشود هردم
بسامانم نمی‌پرسی نمیدانم چه سر داری[۳]
بدرمانم نمی‌کوشی نمیدانی مگر دردم
نه‌راهست[۴] این‌که‌بگذاری مرادرخاك و بگریزی[۵]
گذاری آر و بازم پرس تا خاك درت[۶] گردم
ندارم دستت از دامن بجز در خاك و آندم هم[۷]
که بر خاکم روان گردی بگیرد دامنت گردم[۸]
فرو رفت از دم[۹] عشقت دمم دم میدهی[۱۰] تاکی
دمار از من برآوردی نمیگویی برآوردم
شبی دلرا بتاریکی ز زلفت باز می‌جستم[۱۱]
رخت می‌دیدم و جامی ز لعلت[۱۲] باز میخوردم
کشیدم در برت ناگاه و شد[۱۳] در تاب گیسویت
نهادم بر لبت لب را و جان و دل[۱۴] فدا کردم
تو خوش می‌باش با حافظ برو گو خصم جان میده
چو گرمی از تو می‌بینم چه باك[۱۵] از خصم دم‌سردم

۱ کلمهٔ «می» در اصل افتاده است اما بخطی دیگر پس‌از کلمهٔ «مرا» افزوده شده است.
۲ افشار: در دم. ۳ افشار: خبرداری.
۴ قدسی: نه رایست؛ افشار: نه‌راهست اینکه اندازی مرا در خاك و بگذاری. موزهٔ ملی دهلی: نه‌راهست اینکه بنشانی مرا درجان نگهداری.
۵ انجوی: مرا جانا وبگریزی. ۶ قزوینی: رهت.
۷ موزهٔ ملی دهلی: خاك آ ن‌دم‌هم.
۸ موزهٔ ملی دهلی: بکرد دامنت‌کردم.
۹ قزوینی و افشار و قدسی: غم؛ موزهٔ ملی دهلی: غمی.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: دم میدمی.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی: ز زلف یار میجستم؛ انجوی وجلالی‌نائینی: تاریکی زلفت بازمی‌جستم.
۱۲ قزوینی و انجوی: جامی هلالی؛ موزهٔ ملی دهلی: جامی برویت بازمیخوردم.
۱۳ موزهٔ ملی دهلی: ناگاه شد.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی: که جان خود. ۱۵ موزهٔ ملی دهلی: چه غم.

۷

[ورق ۱۰۹ الف] خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
بره دوست نشینیم و مرادی طلبیم
زاد راه حرم وصل نداریم مگر[۱]
بگدایی ز در میکده[۲] زادی طلبیم
اشك آلودهٔ ما گرچه روانست ولی
برسالت سوی او پاك نهادی طلبیم
لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام
اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم
نقطهٔ خال تو بر لوح بصر نتوان دید[۳]
مگر از مردمك دیده سوادی[۴] طلبیم
چون غمت می[۵] نتوان یافت مگر دردل تنگ[۶]
ما بامید غمت[۷] خاطر شادی طلبیم
بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ
خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم[۸]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: دریغ.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بگدایی در مصطبه؛ جلالی نائینی: مطابق متن؛ افشار: مدرسه.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: زد.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: مدادی.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چون غمت را نتوان.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: دل‌شاد.
۷ موزهٔ ملی دهلی: بامید غم تو خاطر.
۸ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی مشتمل بر نه بیت است و دو بیت دیگر باین‌صورت می‌باشد:

عشوهٔ از لب شیرین تو دل خواست بجان — بشکر خنده لبت گفت مزادی طلبیم*
تا بود نسخهٔ عطری دل سودا زده را — از خط غالیه‌سای تو سوادی طلبیم

* موزهٔ ملی دهلی: مرادی طلبیم.

۷

دوستان وقت گل‌آن به‌که بعشرت کوشیم
سخن پیـر مغـانست[۱] و بجان بنیوشیم
نیست در کس‌کرم و وقت طرب میگذرد
چاره آنست کـه سجاده بمـی بفروشیم
خوش هواییست فرح‌بخش‌خدایا بفرست
نازنینی که برویش مـی گلگون نوشیم
ارغنون ساز فلك رهزن اهـل هنـرست
چون ازین غصه ننالیم[۲] و چرا نخروشیم
گل بجوش آمد و از مـی نزدیمش آبـی
لاجرم زآتش حرمان و هوس میجوشیم[۳]
مـی‌کشیم از قدح لاله شراب[۴] موهـوم
چشم‌بد دورکه بی‌مطرب ومی میجوشیم[۵]
حافظ این‌حال‌عجب باکه‌توان‌گفت‌که ما[۶]
بلبلانیم کـه در موسم گـل خـاموشیم

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: سخن اهل دلست این.
۲ خانلری: نتابیم.
۳ خانلری: درجوشیم.
۴ قزوینی و خانلری: شرابی.
۵ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: مدهوشیم.
۶ در نسخهٔ اصل کلمات: «که ما» افتادگی داشته اما با خطی دیگر شبیه بخط متن افزوده شده است.

۷

گـــرچه از آتش دل چون خم می میجوشم[۱]
مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم
قصد جانست طمع در لب جانان[۲] کردن
تو مرا بین که درین کار بجان میکوشم[۳]
من کی آزاد شوم[۴] از غم دل چون هـــردم
هندوی زلف بتی حلقه کنـــد در گوشم
حاش للـــه که نیم معتقد طاعت خویش[۵]
این قدر هست که گه‌گه قدحی می‌نوشم
پدرم روضهٔ جنت[۶] بدو گندم بفروخت
ناخلف باشم اگـــر من بجـــوی نفروشم[۷]
خرقه‌پوشی من از غایت دین‌داری نیست [ورق ۱۰۹ ب]
پردهٔ بـــر سر صد عیب نهـــان می‌پوشم
گر ازین دست‌زند مطرب مجلس ره‌عشق
شعر حافظ ببـــرد وقت سماع از هوشم[۸]

---

۱ قزوینی و خانلری: من که از آتش دل چون خم می در جوشم؛ موزهٔ ملی‌دهلی‌وافشار: برابر متن.
۲ خانلری: شیرین.
۳ خانلری: تو درین کار مرا بین که بجان می‌کوشم.
۴ خانلری: من که آزاد شوم.
۵ موزهٔ ملی دهلی و خانلری وافشار: دوست.
۶ قزوینی و خانلری: روضهٔ رضوان؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و افشار با متن یکسانست.
۷ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و خانلری وافشار: من چرا باغ(قزوینی: ملك) جهان را بجوی نفروشم.
۸ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی و خانلری این غزل دارای ۹ بیت‌است ودو بیت دیگر آن دراینجا نوشته می‌شود:

هست امیدم که علی‌رغم عدو روز جزا
فیض عفـوش ننهـد بارگنه بـردوشم
من که خواهم که ننوشم بجز از راوق‌خم
چکنـم گـر سخـن پیرمغـان ننیوشم

۸

من دوستدار روی خوش و موی دلکشم
مدهوش چشم مست[1] و می صاف بی‌غشم
شیراز معدن لب لعلست و کان حسن
من مشتری مفلسم ایرا مشوشم*
در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز[2]
پروانه‌ام[3] چو شمع مسوزان بآتشم[4]
من آدم بهشتیم اما درین سفر
حالی اسیر عشق جوانان مهوشم[5]
بختار مدد دهد که کشم رخت ازین دیار[6]
گیسوی حور گرد فشاند ز مفرشم
از بس که چشم مست درین راه دیده‌ام[7]
حقا که می نمی‌خورم اکنون و سرخوشم
گفتم ز سر عهد ازل نکتهٔ بگو[8]
آنگه بگویمت که دو پیمانه درکشم
حافظ عروس طبع مرا[9] جلوه آرزوست
آیینهٔ ندارم از آن آه میکشم[10-11]

۱ افشار: چشم یار.
۲ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی و جلالی نائینی: سوز وساز.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و پژمان: استاده‌ام چوشمع مترسان زآتشم؛ جلالی نائینی: ایستاده‌ام . . . .
۴ و ۵ این دو بیت در چاپ افشار ساقط است.
۶ قزوینی، افشار و قدسی: دهد که کشم رخت سوی دوست.
۷ قزوینی و قدسی و موزهٔ ملی دهلی: درین شهر دیده‌ام؛ افشار: مست تو در شهر شد پدید.
۸ قزوینی: گفتی زسرعهد ازل یك‌سخن بگو؛ موزهٔ ملی دهلی: گفتی زسرعهد ازل نکتهٔ بگوی؛ افشار: گفتی زسرعهد ازل یك سخن بگوی.
۹ موزهٔ ملی دهلی: طبع ترا.
۱۰ بجای این بیت، مقطع غزل در چاپ افشار چنین است:

←

۱۰

باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم
مشتاق بندگی و دعاگوی دولتم

گر دم زنی ز طرهٔ مشکین آن نگار
فکری کن ای صبا ز مکافات غیرتم[1]

ز آنجا که فیض جام* سعادت فروغ تست
بیرون شدی[2] نمای ز ظلمات حیرتم

هرچند غرق بحر گناهم ز صد جهت
گر آشنای عشق شوم[3] ز اهل رحمتم

عیبم مکن برندی و بدنامی ای حکیم
کین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم[4]

می‌خور[5] که عاشقی نه بکسبست و اختیار
این موهبت رسید ز میراث فطرتم[6]

من کز وطن سفر نگزیدم بعمر خویش
در عشق دیدن تو هواخواه غربتم

←حافظ زتاب فکرت بی‌حاصلم بسوخت — ساقی کجاست تا زند آبی بآتشم

۱۱ این بیت نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی موجود است:

شهریست پر کرشمهٔ حوران زشش‌جهت — چیزیم نیست ورنه خریدار هرششم

* قزوینی: من جوهری مفلسم..؛ موزهٔ ملی دهلی:.. کان‌قند... من جوهری مفلس ازیرا مشوشم.

---

۱ نسخهٔ قزوینی این بیت را ندارد. ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی موجود است.
۲ افشار: بیرون‌شدن.
۳ قزوینی: تاآشنای عشق شدم.
۴ افشار: دیوان فطرتم.
۵ افشار: می‌ده.
۶ انشار: دیوان قسمتم؛ موزهٔ ملی دهلی: دیوان فطرتم.
* موزهٔ ملی دهلی: فیض عام.

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف[۷]
ای خضر پی خجسته مدد ده[۸] بهمتم

دورم بصورت از در دولت پناه[۹] تو
لیکن بجان و دل ز مقیمان حضرتم

حافظ به‌پیش چشم تو خواهد سپرد جان
در این خیالم ار بدهد عمر مهلتم*

---

۷ موزهٔ ملی دهلی: غریب.
۸ قزوینی: مددکن.
۹ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: دولت‌سرای تو؛ افشار: دولت‌سرای دوست.
* این غزل در چاپ قزوینی ۹ و درچاپ افشار ۸ ودر نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۱۱ بیت دارد ویك بیت دیگر نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی-که در چاپ افشار نیز هست - در اینجا نقل می‌گردد:

درابروی تو تیرنظر تا بگوش هوش — آورده و کشیده و موقوف فرصتم

افشار: آورده وکشیدهٔ موقوف..

۸

[ورق۱۱۰ الف] دوش بیمـاری چشم تـو ببرد از دستم
لیکن از لطف لبت صورت جان می‌بستم
عشق‌من‌باخط مشکین[1] تو امروزی نیست
دیرگاهیست کزین جـام هـلالی[2] مستم
عافیت چشم مدار از من میخانـه نشین[3]
که دم از همت[4] رنـدان زده‌ام تا هستم
بعد ازینم چه غم از تیر کج‌انداز حسود
که[5] بمحبوب کمان ابروی خـود پیوستم
در ره عشق از آن سوی فنا صد خطرست
تا نگویی که چو عمرم بسر آمـد رستم
بوسه بر درج عقیق تـو حلالست مـرا
که بافسوس و جفا مهر و وفا[6] نشکستم
رتبت دانش حـافظ بفلك بر شده بود
کـرد غمخـواری شمشاد بلنـدت پستم
صنم[7] لشکریم غارت دل کرد و بـرفت
آه اگـر عـاطفت شـاه نگیـرد دستم[8]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: خط شیرین.
۲ موزهٔ ملی دهلی: جام هلاهل؛ افشار و جلالی نائینی: زهر هلاهل؛ قزوینی: دیرگاهست کزین جام هلالی.
۳ افشار: سجاده‌نشین.
۴ قزوینی و قدسی و انجوی و افشار: خدمت؛ موزهٔ ملی دهلی: صحبت.
۵ قزوینی: چون.
۶ قزوینی: مهر وفا؛ موزهٔ ملی دهلی: عهدو وفا.
۷ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: صنمی.
۸ این بیت ازین غزل نیز درچاپ قزوینی و اغلب نسخ دیگر بامختصر اختلاف موجودست ولی در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی نیست.
از ثبات خودم این‌نکته خوش‌آمد که بجور   در سرکوی تو از پای طلب ننشستم

۹

سالها پی‌روی مذهب[۱] رندان کردم
تا بفتوی[۲] خرد حرص بزندان کردم
من بسرمنزل عنقا نه بخود بردم راه[۳]
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
از خلاف آمده عادت[٤] مطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
سایهٔ بر دل ریشم فکن ای گنج مراد[٥]
که من این‌خانه بسودای‌تو ویران کردم
توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون
میگزم لب که چرا گوش بنادان کردم[٦]
نقش مستوری ومستی نه‌بدست من‌وتست
آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم
دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع
گرچه دربانی میخانه فراوان کردم[۷]
آنکه[۸] پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت
اجر صبریست‌که در کلبهٔ احزان کردم

۱ افشار: خدمت.
۲ خانلری: بفتوای.
۳ خانلری: بخود ره بردم.
۴ قزوینی: درخلاف آمد عادت بطلب...؛ خانلری: از خلاف آمد عادت مطلب...؛ افشار: ازخلاف‌آمد عادت طلب‌کام‌که من...؛ موزهٔ ملی دهلی: ازخلاف‌آمد عادت بطلب‌کام‌که من.
۵ قزوینی: گنج روان؛ موزهٔ ملی دهلی: سایهٔ بردلم افکن‌که تویی گنج‌مراد؛ افشار: سایهٔ بردل ریشم فکن ای سرو روان.
۶ افشار: ساقی و هنوز.
۷ در چاپ خانلری این بیت نیست.
۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: این‌که.

هیچ حافظ نکند در خم محـراب فلـك
این تنعم که من از دولت قرآن کـردم[۹]

۹ این بیت بدین صورت باآنچه در چاپ قزوینی ونسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی آمده است تفاوت کلی دارد و علاوه براین بیت دیگری نیز درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی وجود دارد. این دو بیت که در برخی از نسخ دیگر هم دیده می‌شود بدین صورتست:
دیده می‌شود بدین‌صورتست:

گر بدیوان غزل صدرنشینم چه عجب — سالها بنـدگـی صاحب دیـوان کـردم
صبح خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ — هرچه کـردم همه از دولت قرآن کـردم

۷

روزگاری شد که در میخانه خـدمت میکنم
در لبـاس فقر کــار اهـل دولت میکنم[۱]

تاکی‌اندر دام وصل‌آرم تذروی خوش‌خرام
در کمینم وانتظــار وقت فـرصت میکنم[۲]

واعظ من[۳] بوی حق نشنید بشنو کین سخن [ورق ۱۱۰ ب]
در حضورش نیز میگویم نــه غیبت میکنم

چون‌صبا افتان وخیزان‌میروم‌تاکوی‌دوست[۴]
وز رفیقــــان نیـز[۵] استمداد همت میکنم

خاك کویت برنتابد زحمت ما[۶] بیش ازین
لطفها کــردی بتــا تخفیف زحمت میکنم

حاش‌لله کز حساب روز حشرم باك[۷] نیست
فال فــردا میزنم وامروز[۸] عشرت میکنم[۹]

حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی[۱۰]
بنگراین‌شوخی‌که‌چون باخلق‌صنعت میکنم[۱۱]

---

۱ افشار: مفلسم در یوزهٔ از اهل دولت میکنم.

۲ افشار:
تاکی از دستم برآید تیر تدبیر صواب — درکمین‌که انتظار وقت فرصت می‌کمم
موزهٔ ملی دهلی: درکمینم و انتظار وقت وفرصت میکنم؛ انجوی: درکمینم انتظار وقت فرصت میکنم.

۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و قدسی: واعظ ما؛ افشار: ناصح ما.

۴ قزوینی: با صبا.....؛ افشار: با صبا افتان وخیزان میروم درکوی دوست.

۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار و قدسی: وز رفیقان ره.

۶ قزوینی: زحمت ما برنتابد.

۷ موزهٔ ملی دهلی و افشار: بیم.

۸ موزهٔ ملی دهلی: میزنم امروز.

۹ این بیت در نسخهٔ قزوینی نیست.

۱۰ افشار و قدسی: حافظم در محفلی دردی‌کشم در مجلسی.

۱۱ این غزل در چاپ قزوینی و افشار ۸ و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قدسی دارای یازده بیت می‌باشد و چهاربیت دیگر از نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی در اینجا نقل می‌شودکه ضمناً دوبیت نخستین آن عیناً در چاپ قزوینی‌هم وجود دارد:

زلف دلبر دام راه و غـمزه‌اش تیر بلا* — یاددار ای‌دل‌که چندینت نصحیت‌میکنم
دیدهٔ بدبین بپوشان ای‌کریم‌عیب‌پوش — زین دلیریها‌که من درکنج‌خلوت میکنم←

* قزوینی: تیر بلاست.

۸

ما برآریم شبی دست[۱] و دعایی بکنیم
غم هجران ترا چاره ز جایی بکنیم
دل بیمار شد از دست، رفیقان مددی
تا طبیبش بسر آریم و دوایی بکنیم
آنك بی‌جرم برنجید وبتیغم زد ورفت
بازش آرید خدارا که صفایی بکنیم
در ره نفس کزو سینهٔ ما بت‌کده شد[۲]
تیر آهی بچشانیم[۳] و غزایی بکنیم[۴]
مدد ازخاطر رندان طلب ای‌دل ورنی[۵]
کار صعبست[۶] مباداکه خطایی بکنیم
سایهٔ طایر کم‌حوصله کاری نکند
طلب[۷] سایهٔ میمون همایی بکنیم
خشك‌شد بیخ طرب راه‌خرابات‌کجاست
تا درآن آب وهوا نشو و نمایی بکنیم
دلم از پرده بشد حافظ خوش‌لهجه[۸]کجاست
تا بقول و[۹] غزلش ساز و نوایی بکنیم[۱۰]

←از یمین عرش آمین میکند روح‌الامین
خسروا امید اوج جاه دارم زین‌قبل
چون دعای پادشاه ملك وملت میکنم
التماس آستان‌بوسی حضرت میکنم

۱ قزوینی: ما شبی دست برآریم.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بتکده بود.
۳ در حاشیهٔ چاپ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بکشاییم.
۴ این بیت در متن چاپ قزوینی و همچنین در چاپ خانلری محذوف است.
۵ قزوینی: ورنه.
۶ خانلری: صعب است و مبادا.
۷ قزوینی و خانلری: طلب از سایهٔ...
۸ قزوینی: خوش‌گوی.
۹ خانلری و افشار: بقول غزلش.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: تا بقول غزلش سازنوایی بکنیم.

۹

فاش میگویم و از گفتهٔ خود دلشادم
بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که درین دامگه حادثه چون افتادم
من ملك بودم وفردوس برین‌جایم بود
آدم آورد درین دیر خراب آبادم
سایهٔ طوبی و دلجویی‌حور ولب حوض
بهوای[۱] سرکوی تو برفت از یادم
سر خط لوح دلم جز الف قد تو نیست[۲]
چکنم حرف دگر یادنداد استادم
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب از مادر فطرت[۳]بچه طالع زادم
تا شدم حلقه بگوش در میخانهٔ دل[۴]
هردم آید غمی از نو بمبارکبادم
میخورد خون‌دلم مردمك دیده سزاست[۵] [ورق۱۱۱ الف]
که چرا دل بجگرگوشهٔ مردم دادم
پاك کن چهرهٔ حافظ بسر زلف ز اشك
ورنه این سیل دمادم[۶] ببرد بنیادم[۷]

---

۱ افشار: در هوای؛ فرهاد: سایهٔ طوبی و دلجویی و حور ولب جوی به هوای....
۲ ستایشگر، قزوینی و قدسی و افشار: نیست برلوح دلم جز الف قامت دوست؛ خانلری و فرهاد: نیست برلوح دلم جز الف قامت یار.
۳ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، خانلری، افشار، ادیب برومند، فرود و قدسی: مادر گیتی.
۴ ادیب برومند، فرود، ستایشگر، خانلری، قزوینی، افشار، قدسی و جلالی نائینی وفرهاد: میخانهٔ عشق.
۵ خانلری: مردمك چشم و سزاست؛ افشار: مردمك چشم و رواست؛ قدسی: گرخورد خون دلم مردمك دیده رواست؛ جلالی نائینی: مردمك دیده رواست.
۶ فرود و افشار: سیل حوادث.
۷ فرهاد: بکند بنیادم. این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی دیده نشد.

۸

مرا عهدیست[1] باجانان‌که تا جان دربدن دارم
هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم
صفای خلوت خاطر از آن سرو[2] چگل جویم
فروغ چشم و نور دل از آن ماه ختن دارم
بکام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل
چه‌فکر از خبث بدگویان وقصد[3]انجمن دارم
شراب‌خوشگوارم هست ویار چون‌نگارم هست
ندارد هیچکس باری[4] چنین‌یاری‌که من دارم[5]
مرا در خانه سروی هست کاندر سایهٔ قدش[6]
فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم
گرم‌صد لشکر ازخوبان بقصد دل‌کمین‌سازند*
بحمدالله و المنه بتی لشکرشکن دارم
سزد کز[7] خاتم لعلش زنم[8] لاف سلیمانی
چو اسم اعظم باشد چه باك از اهرمن دارم
برند[ی شهر][9] شد حافظ پس‌ازصد رنج‌وغم بیششش[10]
چه غم دارم چو در عالم امین‌الدین[11] حسن دارم[12]

---

۱ نسخهٔ اصل: «باعهدیست» که چون «با» لفظاً و معناً زاید و مخل وزن شعر است حذف گردید؛ فرود: مرا شرطیست. ۲ قزوینی: شمع؛ ستایشگر و فرود: شمع چگل بینم.
۳ ستایشگر و قزوینی: بدگویان میان انجمن.
۴ اصل: «کاری»، تصحیح متن باتوجه به جامع نسخ، نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر بعمل آمده است.
۵ این بیت در چاپ قزوینی نیست؛ رجوع شود به نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ حافظ. ۶ اصل: «سروش»؛ قزوینی و افشار و ستایشگر و ادیب برومند: «قدش» و ظاهراً اصح‌همین است.
۷ حرف دوم این کلمه، در اصل نقطه ندارد و بنابراین «کر» نیز می‌توان خواند، اما با توجه به ضبط نسخ: قزوینی، افشار وانجوی ومعنای بیت، درمتن‌بشکل «کز» نوشته‌شد. ولی درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی «کر» نوشته شده است. ۸ اصل: «زند».
۹ حروف داخل قلاب در نسخهٔ اصل محوشده است‌که، باتوجه به ضبط نسخ: قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار آورده شد. * ادیب برومند: بقصد جان کمین سازد. ←

۹

فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم
که‌حرامست‌می‌آنجاکه‌نه‌یارست وندیم[1]
چاك‌خواهم زدن این دلق ریایی[2] چکنم
روح‌را صحبت ناجنس عذابیست الیم
تا مگر جرعه فشاند لب جانان بر من
سالها تا شده‌ام [3]بر درمیخانـــه مقیم
مگرش خدمت دیرین من از یاد برفت
ای نسیم سحری یاد دهش عهد قدیم
بعد صدسال اگر باد تو برخاك وزد[4]
سر برآرد ز گلم* رقص کنان‌عظم رمیم
غنچه‌گو تنگدل ازکار فروبسته مباش
کز دم صبح مدد یابد [5]و انفاس نسیم
فکر بهبود خود ای‌دل ز دری‌دیگر[6]کن
درد عاشق نشود بـــه بمداوای[7] حکیم

←۱۰ موزهٔ ملی دهلی، افشار، ادیب برومند و جلالی نائینی: پس از چندین ورع لیکن؛ قدسی: پس از چندین ورع اما؛ قزوینی و انجوی: میان همدمان لیکن.
۱۱ فرود، ستایشگر و قزوینی: قوام‌الدین حسن؛ ادیب برومند: مطابق متن.
۱۲ در چاپ قدسی این غزل مشتمل‌بر ۱۲ بیت و در چاپ انجوی ۱۱ و در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر ده بیت می‌باشد. سه‌بیت دیگرکه در چاپ قزوینی وجود دارد بدین صورت است:

الا ای پیـر فـرزانـه مکن عیبم زمیخانه — که من در ترك پیمانه دلی پیمان‌شکن دارم
خدا را ای‌رقیب امشب زمانی دیده برهم‌نه — که من بالعل‌خاموشش‌نهانی صدسخن دارم
چو درکلزار اقبالش خـرامـانـم بحمدالله — نه میل لاله ونسرین نه برگ نسترن دارم

۱ قزوینی، فرود و موزهٔ ملی دهلی: نه یارست ندیم. ۲ ستایشگر: دلق ملمع.
۳ قزوینی: سالها شدکه منم؛ قدسی: سالها زان شده‌ام؛ ستایشگر: سالها شدکه شدم.
۴ قزوینی و قدسی: اگر برسرخاکم گذری؛ نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ: اگرم باد تو برخاك وزد؛ موزهٔ ملی دهلی: بعد صدسال اگرم بوی تو برخاك وزد؛ جلالی نائینی و ستایشگر: اگربوی‌تو برخاك وزد؛ فرهاد: بعدصدسال گرم باد تو. نسخهٔ اصل: برجان وزدم.
۵ فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: یابی.
۶ موزهٔ ملی دهلی: ز در دیگر؛ فرود: ز در دیگر جوی. ۷ ستایشگر: زمداوای.
* فرود: سربرآرد زکفن.

گوهر معرفت اندوز[۸] که باخود ببری
که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم

حافظ ار سیم و زرت نیست چه‌شد شاکر باش
چه بــه از گوهر نظــم سخن‌و طبع سلیم[۹-۱۰]

---

۸ قزوینی: آموز.
۹ فرود: حافظ ارسیم و زرت نیست برو شاکر باش...؛ افشار:
حافظ از سیم و زرت کیسه اگرهست تهی   چه به‌ازچهره واشکست ترا خود زر وسیم
ادیب برومند:
حافظ ارسیم‌و زرت نیست چه‌شدشاکرباش   چــه بــه از دولت لطف سخن وطبع سلیم
فرهاد:
حافظ ار سیم و زرت نیست بگوشاکرباش   چــه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم
ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چه به از دولت لطف سخن وطبع سلیم.
۱۰ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر مشتمل بر ۱۱ بیت و در چاپ افشار ۱۲ بیت می‌باشد، دوبیت مضبوط در چــاپ قزوینی و موزهٔ ملی دهلــی و ستایشگر بااختلاف جزئی باین صورت است:
دلبر از مــا بصــد امید ستد اول دل   ظــاهــراً عهد فرامش نکند خلق‌کریم
دام سخت است مگر یارشود لطف‌خدا   ورنــه آدم نبرد صرفه زشیطــان رجیم
موزهٔ ملی دهلی: فراموش‌نکند حق قدیم. ستایشگر: دلبر ما..... ظاهراً یار فرامش نکند عهد قدیم؛ فرود: دام سخت است مگر لطف خدا یار شود.

۷

[ورق ۱۱۱ ب]

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
چرا نه‌خاك سر کوی یار خود باشم
غم غریبی ومحنت[۱] چو برنمی‌تابم[۲]
بشهرخود روم وشهریارخود باشم
ز محـرمان سراپـردهٔ وصال شوم
ز بندگان خداوندگـار خود باشم
چوکار عمر نه‌پیداست‌باری‌آن‌اولی[۳]
که‌روز واقعه پیش نگار خود باشم
زدست‌بخت‌گران‌خواب‌وکار[۴] بی‌سامان
گرم بـود گلهٔ[۵] رازدار خود باشم
همیشه پیشهٔ‌من عاشقی ورندی بود
دگر بکوشم ومشغول‌کار خود باشم
بودکه[۶] لطف‌ازل رهنمون‌شود حافظ
وگرنه تا ابد شرمسار خـود باشم*

۱ فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: غربت.
۲ افشار: غم غریبی و محنت چراکشم باری.
۳ افشار: بهتر.
۴ افشار: عمر.
۵ ستایشگر، افشار و جلالی نائینی: اگر کنم گلهٔ؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۶ ستایشگر: مگر که؛ فرود: بود که فیض ازل.
* تمام ابیات این غزل در متن با نسخهٔ فرهاد برابر است.

۷

دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم
واندر آن کار دل خویش[۱] بدریا فکنم
از دل تنگ گنه‌کار برآرم آهی
وآتش[۲] اندر گنه آدم و حوا فکنم[۳]
خورده‌ام تیر فلك باده‌بده تا[سرمس]ت[۴]
عقد[ه][۵] دربند کمر ترکش جوزا فکنم
جرعهٔ جام برین تخت روان افشانم[۶]
غلغل چنگ درین* گنبد مینا فکنم
مایهٔ خوشدلی‌آنجاست که دلدار آنجاست
میکنم جهد* که خودرا مگر آنجا فکنم
بند برقع بگشای ای مه خورشید کلاه[۷]
تا چو زلفت سر سودازده در پا فکنم
حافظا تکیه بر ایام چو سهوست و خطا
من چرا عشرت امروز بفردا فکنم

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، فرود و خانلری: واندرین‌کار دل خویش؛ ستایشگر: وندرین کار دل ریش.
۲ فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کآتش؛ ستایشگر: آتش.
۳ افشار: کآتش اندر جگر.....
۴ قسمت داخل قلاب در نسخهٔ اصل محوشده است‌که باتوجه به چاپ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی افزوده شد. فرود و ستایشگر: خورده‌ام تیرنظر....
۵ قزوینی و خانلری و افشار و موزهٔ ملی دهلی: عقده.
۶ افشار: تخت زمرد ریزم.
۷ قزوینی و افشار: بگشا بند قبا ای مه خورشیدکلاه؛ خانلری: بند برقع بگشا ای مه فرخنده‌لقا؛ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: بند برقع بگشا ای مه خورشیدکلاه. ادیب برومند: بگشا بند قبا ای بت خورشید لقا.
* موزهٔ ملی دهلی: بدین گنبد.
* فرود: میکنم سعی که خودرا مگر...

۸

زلف بر باد مده تا ندهی بربادم
ناز بنیاد منه[۱] تا نکنی بنیادم
رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم
قد برافراز که از سرو کنی آزادم
شهرهٔ شهر مشو تا ننهم سر در کوه*
شور شیرین منما تا نکنی فرهادم
می‌مخور با دگران[۲] تا نخورم خون‌جگر
سر مکش تا نکشد سر بفلك فریادم
زلف را حلقه مکن تا نکنی دربندم
چهره را آب مده[۳] تا ندهی بربادم
یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم
دست گیرم که ز هجر تو ز پا افتادم[۴]
چون فلك سیر مکن تا نکشی حافظ را [ورق۱۱۲ الف]
رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم[۵]
شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را
یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم[۶]

---

۱ فرود، ستایشگر، قزوینی و افشار: بنیاد مکن؛ موزهٔ ملی دهلی: ناز بسیار مکن تا نبری.
* موزهٔ ملی دهلی: شهرهٔ شهر مکن تا نکشی دربندم.
۲ قزوینی: با همه‌کس؛ فرود:.... یاد هرقوم مکن تا نروی از یادم.
۳ فرود، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی : طره‌را تاب؛ افشار: مژه را آب مده.
۴ افشار: یاد هرقوم مکن تا نروی از یادم؛ قزوینی بجایش این مصراع را دارد: غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم. درجامع نسخ حافظ این مصراع بامصراعی دیگر بیت‌کامل دیگری را بصورت زیر تشکیل می‌دهد:
سرم از دست بشد وصل تو ننمود جمال   دست‌گیرم‌که زهجر تو زپا افتادم
نسخهٔ فرهاد این بیت را ندارد ولی هفت بیت دیگر برابر متن است.
۵ این بیت در چاپ قزوینی نیست ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی باین صورت است:
چون ملك جور مکن تا نکشی حافظ را   رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم
فرود: شمع هرجمع مشو تا که نسوزی مارا   سرمکش تا نکشد سر بفلك فریادم
چون فلك جور مکن تا نکشی حافظ را...
۶ در نسخهٔ ستایشگر جای مصراع دوم این بیت با مصراع دوم بیت چهارم عوض شده است.   در چاپ قزوینی دوبیت دیگرنیز درین غزل وجود دارد:
رحم‌کن برمن مسکین و بفریادم رس   تا بخاك در آصف نرسد فریادم←

۱۶

دیــدار شد میسر و بــوس و کنار هم
از بخت شکــر دارم و از روزگار هم[1]

زاهد برو کــه طالع اگر طالــع منست
جامــم بدست بــاشد و زلف نگــار هم

ما عیب کس بــرندی و مستی[2] نمیکنیم
لعل بتان خوشست و می خوشگــوار هم

ای دل بشارتــی دهمت محتسب نمانــد
وز می جهان پرست و بت می‌گسار[3] هم

آن شد که چشم بد نگران بودی از کمین
خصم‌از میان‌برفت وسرشك ازکنار هم

خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکیست
مجمــوعهٔ بخــواه و صراحــی بیار هم

بــر خاکیان عشق فشان جــرعــهٔ لبش
تا خاك لعــل‌گــون شود و مشکبار هم

چون کاینات جمله ببــوی تــو زنده‌اند
ای آفتاب سایــه ز مــا بــر مــدار هم*

چون‌آب روی لاله‌وگل فیض حسن[4]تست
ای ابــر لطف بــر من خــاکی ببار هم

→حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی
من ازآن روزکــه دربنــد توام آزادم

۱ فرهاد، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: از بخت خود بشکرم و از روزگارهم؛ افشار: ازبخت شکر دارم وز....

۲ قزوینی: بمستی و رندی.

۳ فرود و موزهٔ ملی دهلی: از می..؛ ستایشگر: از می... و بت غمگذارهم؛ فرهاد: پرمست بت می‌کسار.

۴ افشار: فیض فصل؛ ستایشگر: فیض لطف؛ فرهاد: چون آب روی لاله وگل فیض رحمت است.

* در نسخهٔ ستایشگر جای این مصراع با مصراع دوم بیت بعد عوض شده است، در نسخهٔ فرود چنین است:

چــون کــاینات جملــه ببوی تو زنده‌اند
ای ابــر لطف بر من خاکــی ببار هــم

چون آبروی لالــه و گــل فیض حسن‌تست
ای آفتاب سایــه ز مــا بر مــدار هــم

اهــل نظر اسیر توانــد از خدا بترس[5]
وز انتصــاف آصف جـم اقـتــدار هم
برهان ملك و دین که زدست* وزارتش
ایــام کــان یمین شد و دریــایسار هم
گــوی زمین ربودهٔ چــوگان عدل اوست
ویــن سرکشیده[6] گنبد نیلــی‌حصار هم
عــدل[7] سبك عنان تــو در جنبش آورد
این پایــدار مــرکز عالی مــدار هم[8]
بــر یاد رای انــور او آسمان صبــح[9]
جــان میکند فــدا و کــواکب نثار هم
تــا از نتیجهٔ فلــك وطــور دور اوست
تبدیل سال و ماه و خزان و بهــار هم
خالی مباد بزم تو از جمــع سروران[10]
وز ساقیان سروقــد گــل عــذار هم[11]

۵ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: حافظ اسیر زلف تو شد از خدا بترس.
۶ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: وین برکشیده.
فرهاد:
گــوی زمین ربودهٔ چوگــان عدل تست — ویــن پــایــدار گنبد عــالــی مــدارهم
۷ ستایشگر و قزوینی: عزم.
۸ این بیت درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۹ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: آسمان بصبح.
۱۰ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کاخ جلالش زسروران؛ ستایشگر: کاخ جلالت زسروران.
۱۱ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۱۶ بیت و درچاپ پژمان ۱۵ و در چاپ افشار و انجوی دارای ده بیت می‌باشد.
* موزهٔ ملی دهلی: کلك.

۷

در خرابات مغان سر[۱] خدا می‌بینم
این عجب بین که چه سری[۲] زکجا می‌بینم
جلوه برمن* مفروش ای ملك الحاج که تو
خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم
[ورق ۱۱۲ ب] خواهم از زلف بتان نافه گشایی کردن
فکر دورست همانا که خطا می‌بینم[۳]
سوز دل اشك روان[۴] آه سحر نالهٔ شب
این همه مرتبه[۵] از لطف شما می‌بینم
هردم از روی تو نقشی زندم راه خیال[۶]
با که گویم که درین پرده چها می‌بینم
کس ندیدست ز مشك ختن و نافهٔ چین*
آنچه من هر سحر از باد صبا می‌بینم
دوستان عیب نظر بازی حافظ مکنید
زآنکه او را[۷] ز محبان شما[۸] می‌بینم

۱ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی و افشار: نور.
* افشار: در من؛ ادیب برومند: جلوه بر من مفروش ای ملك حاج که تو.
۲ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نوری، افشار: چه نورست وکجا؛ ادیب برومند: سری زکجا.
۳ نسخهٔ اصل: «می کردم» که اشتباه کاتب است.
۴ افشار: درون.
۵ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: این‌همه از نظر لطف شما می‌بینم.
فرود: این همه از طرف لطف؛ ادیب برومند:
منصب عاشقی و رندی و شاهد بازی همه از تربیت لطف شما می‌بینم
۶ افشار: راه چنان.
۷ ادیب برومند و قزوینی: که من او را.
۸ موزهٔ ملی دهلی و افشار: خدا؛ فرود: زانکه او را همه بی‌روی و ریا می‌بینم. این غزل فقط در بیت اول اندك اختلافی با نسخهٔ فرهاد دارد.
* ادیب برومند: درج عطار ندید از شرف مشك ختن.

۷

گر چه ما بندگان پادشهیم
پادشاهان ملك صبحگهیم
گنج در آستین و کیسه تهی
جام گیتی نمای[1] و خاك رهیم
هوشیار حضور و مست غرور
بحر توحید و غرقهٔ گنهیم
شاهد بخت چون کرشمه کند
ماش آیینهٔ رخ چو مهیم
شاه بیدار بخت را هر شب
ما نگهبان افسر و کلهیم
گو غنیمت شمار صحبت ما
که تو در خواب و ما بدیده گهیم
وام حافظ بگو که باز دهند
کردهٔ اعتراف و ما گوهیم[2]

---

۱ قزوینی: گیتی‌نما و.
۲ این غزل درچاپ قزوینی و نسخهٔ خطی ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی مرکب از ده بیت است و سه بیت دیگر در این‌جا ثبت می‌شود:
شاه منصور واقف است که ما — روی همت به هر کجا که نهیم
دشمنانرا زخون کفن سازیم — دوستان را قبای فتح دهیم
رنگ تزویر پیش ما نبود — شیرسرخیم و افعی سیهیم
ستایشگر: زنگ تزویر...

۱۴

خیز تا خرقهٔ[۱] صوفی بخـرابات بریم
دفتـر وعظ[۲] ببازار خـرافات بریم
سوی رندان قلنـدر بـره‌آورد سفـر
دلق وسجاده وشطاحی‌و[۳] طامات بریم[٤]
تا همه خلوتیان جام صبوحی گیرند[۵]
چنگ صبحی بـدر پیر مناجات بریم
ور نهد در ره ما خـار ملامت زاهـد[٦]
از گلستانش بزندان مکـافات بریم
شرم‌مـان باد زپشمینهٔ آلودهٔ خـویش
گر بدین[۷] فضل وهنر نام‌کرامات‌بریم*
با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم
همچو موسی ارنی گـوی بمیقات بریم
فتنه می‌بارد ازین‌سقف‌مقرنس برخیز
تا بمیخـانه پناه از همـه آفات بریم
در بیابان طلب گم شدن آخر تا چند[۸]
ره بپرسیم مگر ره* بمهمـات بـریم

۱ فرهاد، ستایشگر و افشار: جامهٔ.
۲ قزوینی: شطح وطامات؛ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: دفتر زرق؛ افشار و جلالی نائینی و فرود: دلق طامات؛ فرهاد: شرح طامات.
۳ قزوینی: دلق بسطامی و سجادهٔ طامات بریم. قدسی: «دلق شطاحی و سجادهٔ طامات بریم» و ظاهراً ضبط چاپ قدسی اصح می‌باشد.
۴ این بیت در نسخهٔ خطی ستایشگر، فرهاد، فرود و موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار و قدسی موجود نیست.
۵ جلالی نائینی: تاهمه مغبچگان جام صبوحی گیریم.
۶ اصل: «حافظ»، که باتوجه به ضبط عموم نسخ چاپی و خطی‌که بنظر رسید اصلاح شده است.
۷ موزهٔ ملی دهلی: که ازین؛ ستایشگر: گربااین؛ فرهاد: که بااین.
۸ فرهاد و قزوینی: در بیابان فنا گم‌شدن آخر تاکی؛ فرود و موزهٔ ملی دهلی: بیابان هوا؛ افشار: در بیابان نتوان..؛ ستایشگر: در بیابان فنا گم‌شدن آخر تاچند.
* فرهاد و فرود: شرمتان باد بدین خرقهٔ آلودهٔ خویش.
* فرود و قزوینی: ره ببرسیم مگر پی...

قدر وقت*ار نشناسد دل وکاری نکند [ورق۱۱۳ الف]
بس خجالت‌که ازین‌حاصل‌اوقات بریم
کوس ناموس تو بر[۹] کنگرهٔ عرش زنیم
علم عشق تو بر بام سموات بریم
خاك كوی تو بصحرای قیامت فردا
همه بر فرق سر از بهر مباهات بریم
بگذری و بگذاری نه نشان کرمست[۱۰]
این میانجی‌بر ارباب کرامات بریم[۱۱]
ای دل این کار مهمست بهمت بگشای
ورنه‌بس‌جورزاصحاب خرابات بریم[۱۲]
حافظ آب رخ خود را بدر سفله[۱۳] مریز
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

۹ موزهٔ ملی دهلی: ازکنگرهٔ؛ فرهاد: کوس ناموس خود ازکنگرهٔ عرش زنیم.
۱۰ افشار: بگذری ونگذاری تو نشان‌کرمت؛ ستایشگر: باده نوشیدن پنهان نه‌نشان‌کرم است.
۱۱ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی نیست.
۱۲ فرود: ورنه بس‌جور ز ارباب مهمات بریم.
۱۳ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و افشار و قدسی: خود بر در هرسفله؛ موزهٔ ملی دهلی: در ره هرسفله؛ جلالی نائینی: حافظا آب رخت بردر هرسفله مریز.
* ستایشگر: نقد وقت؛ فرود: قدر وصل.

۸

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
تا بکی در غم تو نالهٔ شبگیر کنم
دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود[1]
مگرش هم ز سر زلف تو زنجیر کنم[2]
با سر زلف تو مجموع پریشانی من[3]
کو مجالی که یکایك[4] همه تقریر کنم
آنچه از محنت[5] هجر تو کشیدم هیهات
در یکی نامه[6] محالست که تحریر کنم
آن زمان کآرزوی دیدن جانم باشد
در نظر نقش رخ خوب تو تصویر کنم
گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد
دل و دین[7] را همه در بازم و توفیر کنم
دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگو[8]
من نه آنم‌که دگر گوش بتذکیر[9] کنم
نیست امید صلاحی ز فساد ای [10] حافظ
چون‌که تقدیر چنین است چه تدبیر کنم

---

۱ فرهاد، ستایشگر، موزهٔ ملی‌دهلی وانجوی‌وقدسی وجلالی‌نائینی: پذیرد درمان؛ پرتو: شد آنجاکه پذیرد درمان.   ۲ افشار: مگرش در سر زلف تو بزنجیر کنم.
۳ ستایشگر و قزوینی: خود؛ جلالی‌نائینی: ما؛ ضبط چاپ افشار ونسخهٔ پرتو با متن حاضر یکسانست.
۴ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی: سراسر.
۵ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: آنچه در مدت؛ فرود: آنچه درمحنت هجر.
۶ قدسی و جلالی نائینی: در دوصدنامه.   ۷ قزوینی: دین‌و دل.
۸ موزهٔ ملی دهلی: افسانه مگو؛ فرود، قزوینی و ستایشگر: بیهوده مگوی؛ فرود: افسانه مخوان.
۹ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی و افشار و قدسی: به تزویر.
۱۰ ستایشگر، قزوینی و انجوی: زفساد حافظ؛ موزهٔ ملی دهلی: نیست امیدخلاصی زفساد ای حافظ؛ افشار: هست امیدم به‌گشادی وخلاصی حافظ؛ قدسی: نیست امید خلاص از سرزلفش حافظ؛ پرتو: نیست امکان خلاص از غم او ای حافظ. نسخهٔ اصل: «آن».

۶

مژدهٔ وصل توکو کز[۱] سر جان برخیزم
طایـر قدسم و از دام جهان برخیزم
بولای تو[۲] که گر بندهٔ خویشم خوانی
از سر خواجگی[۳] کون‌و مکان برخیزم
یارب از ابر هدایت بـرسان بارانی
پیشترزانکه‌چوگردی زجهان* برخیزم
برسر تربت ما[٤] با می و مطرب بنشین
تا ببویت زلحد رقص کنان برخیزم
خیز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات
کزسرجان‌وجهان دست‌فشان برخیزم[۵]
گر چه پیرم تو شبی دست در آغوشم‌کن[٦]
تا سحـرگه زکنار تـو جـوان برخیزم[۷]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: از؛ ستایشگر: وصل بگو کز؛ فرود:... طایر گلشن قدسم ز جهان برخیزم.
فرهاد:
مژدهٔ وصل توکو از سرجـان برخیزم   طایر قدسم و از گلشن جـان برخیزم
۲ افشار: بوفای تو؛ موزهٔ ملی دهلی بتولای توکر.
۳ اصل: «خواجگی‌و کون...» تصحیح متن براساس نسخه‌های: ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، فرهاد و افشار صورت‌گرفته است.
۴ ستایشگر، قزوینی و افشار: تربت من.
۵ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مصراع اول این‌بیت بااختلاف یك‌کلمه در دوبیت باین‌صورت آمده است:
خیزوبالابنمـا ای بت شیرین سخنـم   رخ تو بینم و من از سرجان برخیزم
خیزوبالابنما ای بت شیرین حـرکـات   که چوحافظ زسرجان وجهان برخیزم
ولی مصراع دوم بیت متن درنسخهٔ ستایشگر و فرهاد بدین‌گونه است: تا چوحافظ زسرجان وجهان برخیزم.
۶ قزوینی: تنگ درآغوشم‌کش؛ قدسی: تنگ درآغوشم‌گیر؛ فرهاد و ستایشگر: مست در آغوشم‌گیر.
۷ در چاپ قزوینی این غزل دارای بیتی دیگرهم هست:
روز مرگم نفسی مهلت دیـدار بـده   تا چو حافظ زسرجان و جهان برخیزم
بیت اضافی در نسخهٔ ستایشگر بدین‌شرحست:
گرنهان خـاك شوم برسرخاکم بگـذر   تـا بپابوس تو از شوق عیـان برخیزم
* فرهاد، ستایشگر و قزوینی: زمیان؛ و مناسب همین است؛ فرود: پیش‌ازآن دم که چـو گردی زمیان برخیزم.

۷*

[ورق ۱۱۳ ب] عمریست تا براه غمت رو نهاده‌ایم[۱]
روی وریای خلق بیکسو نهاده‌ایم
ناموس چند سالهٔ اجداد نیك نام[۲]
در راه جام و ساقی مه‌رو نهاده‌ایم
هم‌جان بدان*دو نرگس جادوسپرده‌ایم
هم‌دل بدان*دوسنبل هندو نهاده‌ایم[۳]
بی وصل زلف تو[۴] سر سودایی از ملال
همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم
عمری گذشت تا بامید اشارتی
چشمی بدان دوگوشهٔ ابرو نهاده‌ایم[۵]
ما ملك عافیت نه بلشکر گرفته‌ایم
ما تخت سلطنت نه ببازو نهاده‌ایم[۶]
گفتی که حافظا دل سرگشته‌ات کجاست
در حلقهای آن خم گیسو[۷] نهاده‌ایم[۸]

---

* این غزل با غزل شمارهٔ ۳۳۰ در وزن و قافیه و برخی از ابیات مشترکست و چنین‌بنظر می‌رسد که باتوجه به بخشهای مشترك آنها در اصل یك غزل بوده‌اند: در چاپ قزوینی‌هم یك غزل که شامل ابیات این دوغزلست وجود دارد، ولی در بعضی از نسخ منجمله در نسخهٔ ستایشگر و متن حاضر دوغزل بااین ردیف و قافیه و وزن وجود دارد.

۱ چنین است در چاپ قزوینی؛ فرود وغزل دیگر: ما پیش خاك پای توصد رو نهاده‌ایم؛ ستایشگر: عمریست تا براه طلب.

۲ در چاپ قزوینی و غزل دیگر: طاق و رواق مدرسه و قال‌وقیل علم، اما ضبط نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ وستایشگر مانند متن است. موزهٔ ملی دهلی: ناموس چندسالهٔ اجداد ونام نیك؛ فرود: ناموس چند سالهٔ اجداد و ننگ ونام.

۳ این بیت در غزل دیگر نیست.

۴ قزوینی: بی‌زلف سرکشش؛ غزل دیگر: بی‌یار سرکشم؛ موزهٔ ملی دهلی: بی‌ناز نرگسش؛ ستایشگر: زلف او؛ فرود: بی‌زلف سرکشت.

۵ و ۶ این هردو بیت در غزل دیگر نیامده است.

۷ غزل دیگر: ابرو.

۸ در چاپ قزوینی و ضبط دیگر این غزل (شمارهٔ ۳۳۰) دوبیت دیگرهم بااختلاف اندکی آمده است که در چاپ قزوینی چنین است:

تا سحر چشم یار چه بازی کندکه باز
بنیاد برکرشمهٔ جادو نهاده‌ایم
در گوشهٔ امید چو نظارگان ماه
چشم طلب برآن خم ابرو نهاده‌ایم

* موزهٔ ملی دهلی: برآن.

۷

در نهان خانهٔ عشرت صنمی خوش دارم
کز سر زلف و رخش نعل درآتش دارم
عاشق و رندم و میخواره بآواز بلند
وین همه‌منصب[1] ازآن‌حورپری‌وش دارم
گر بکاشانهٔ رندان قدمی خواهی زد
نقل شعر شکرین[2] و می بی‌غش دارم
گر تو زین دست مرا بی سروسامان داری
من بآه سحرت زلف مشوش دارم
ور[3] چنین‌چهره‌گشایدخط زنگاری‌دوست
من رخ زرد بخونابه منقش دارم
ناوك غمزه بیار و گره[4] زلف که من
جنگها با دل مجروح بلاکش دارم
حافظا چون غم‌و شادی‌جهان درگذرست[5]
بهتر آنست‌که من خاطر خودخوش دارم

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و افشار: دولت؛ ستایشگر: چون همه منصب.
۲ موزهٔ ملی دهلی: نقل و شیرشکرین.
۳ قزوینی: گر؛ ستایشگر: گرچنین... زنگاری یار.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: رسن؛ افشار، ستایشگر و انجوی: زره؛ فرود: ناوك غمزه بیاور ز ره لطف که من.
۵ افشار: برگذرست.

۸

ما حاصل خود[۱] در سر خمخانه نهادیم
محصـول دعا در ره جانانـه نهادیم

در خرمن صد زاهد عاقل[۲] زند آتش
این داغ کـه ما بر دل دیوانه نهادیم

سلطـان ازل گنج غم خویش[۳] بما داد
تا روی درین[۴] منزل ویرانـه نهادیم

در خرقه ازیـن بیش منافق نتوان بود
بنیادش[۵] ازین شیوهٔ رندانه[۶] نهادیم

در دل ندهم ره پس ازین مهر بتانرا
مهـر لب او بـر در میخانه[۷] نهادیم

[ورق۱۱۴ الف] چون میرود این کشتی سرگشته[۸] که آخر
جان در سر این گوهر یکدانه نهادیم

المنة لله که چو ما بی دل و دین بود
آنرا که خردپرور و فرزانه[۹] نهادیم

قانـع بخیالی ز تو بودیم[۱۰] چـو حافـظ
یارب که چه کم همت و بیگانه نهادیم[۱۱]

---

۱ فرود و قزوینی: ما درس سحر در ره میخانه نهادیم؛ افشار، ستایشکر و موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن؛ انجوی:، ورد سحر؛ ادیب برومند: ما حاصل خود در سر میخانه نهادیم.

۲ موزهٔ ملی دهلی: در خرمن صد زاهد عابد؛ افشار: در خرمن صدعالم عاقل؛ ادیب‌برومند: زاهد و عاقل.

۳ ادیب برومند، ستایشکر و قزوینی: غم عشق.

۴ موزهٔ ملی دهلی: بدین.

۵ قزوینی: بنیاد؛ در چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشکر مطابق متن است.

۶ ادیب‌برومند و ستایشکر: شیوهٔ مستانه.

۷ قزوینی، انجوی و ستایشکر: در این خانه؛ فرود: خمخانه؛ فرهاد: بتخانه.

۸ موزهٔ ملی دهلی: برگشته؛ فرود و ادیب برومند: سرگشته به‌آخر؛ فرهاد: چون میرود این کشتی برگشته بآخر.

۹ چنین است در چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی؛ فرود، ادیب برومند و قزوینی: آنرا که لقب عاقل و فرزانه نهادیم.

۱۰ اصل: «قانع بخیال تو زدوریم»، ادیب برومند، فرود، قزوینی، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: قانع بخیالی زتو بودیم؛ افشار: قانع بخیالی زتو دوریم.

۱۱ قزوینی و افشار: یارب چه گداهمت و بیگانه نهادیم، انجوی: شاهانه نهادیم؛ جلالی نائینی و فرهاد: یارب چه گدا همت بیگانه نهادیم.

۷*

ما پیش خاك پای تو صد رو نهاده‌ایم[۱]
روی وریای خلق بیکسو نهاده‌ایم
بنهاده‌ایم بار جهان[۲] بر دل ضعیف
وین کار و بار بسته ببازو[۳] نهاده‌ایم[۴]
طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم[۵]
در راه جام و ساقی مه‌رو نهاده‌ایم
تا سحر چشم [یار] چه بازی کند که کار[۶]
بنیاد بر کرشمهٔ جادو نهاده‌ایم[۷]
بر بوی عید وصل چو نظارگان ماه[۸]
چشم امل[۹] بر آن خم ابرو نهاده‌ایم[۱۰]
بی یار سرکشم[۱۱] سر سودایی از ملال
همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم
گفتی که حافظا دل سرگشته‌ات کجاست
در حلقهای آن خم ابرو[۱۲] نهاده‌ایم[۱۳]

---

* رجوع کنید به غزل شمارهٔ ۳۲۷ که مشابه این غزلست.
۱ چنین است در چاپ افشار بااختلاف «راه» بجای «پای»؛ قزوینی: عمریست تا براه غمت رونهاده‌ایم. در ضبط پیشین این غزل نیز (در نسخهٔ حاضر به شمارهٔ ۳۲۷) مطابق چاپ قزوینی است؛ ستایشگر: پای تو تا رو نهاده‌ایم.
۲ افشار: بار غمت؛ ستایشگر: ننهاده‌ایم..؛ ادیب برومند: بارگران؛ فرهاد: ننهاده‌ایم بارگران.
۳ ستایشگر و افشار: بیکسو؛ فرهاد: بیك مو.
۴ غزل دیگر و نسخهٔ قزوینی این بیت را ندارد، اما در چاپ افشار هست.
۵ قبلا: ناموس چندسالهٔ اجداد نیك‌نام؛ فرهاد:... قیل‌وقال فضل.
۶ ستایشگر و قزوینی: باز؛ افشار: مطابق متن.
۷ و ۱۰ این دوبیت در ضبط قبلی این غزل در متن حاضر نیامده است.
۸ فرهاد، قزوینی و افشار: درگوشهٔ امید چو نظارگان ماه؛ ستایشگر: بربوی وصل عید.
۹ ستایشگر، قزوینی و غزل دیگر و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی: چشم طلب برآن خم ابرو.
۱۱ قزوینی: بی‌زلف سرکشش؛ افشار: بی‌نرگس خوشت؛ غزل دیگر موزهٔ ملی دهلی: بی ناز نرگسش؛ ستایشگر: بی وصل زلف او؛ ادیب برومند: بی وصل روی او و سرسودائی از خیال.
۱۲ غزل دیگر و قزوینی: گیسو؛ ادیب برومند: دل گم گشته‌ات کجاست در حلقه‌های آن خم گیسو نهاده‌ایم.
۱۳ در ضبط قبلی این غزل و نیز چاپ قزوینی سه‌بیت دیگرهم بشرح زیر وجود دارد:
هم جان بدان دونرگس جادو سپرده‌ایم هم دل بدان دوسنبل هندو نهاده‌ایم←

۸

آنکـه پامال جفاکرد چـو خاك راهم
خاك می‌بوسم و عذر قدمش میخواهم

ذرهٔ خاکم ودرکوی‌توام‌وقت[1] خوشست
ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم

من نه آنم کـه بجور از تو بنالم حاشا
چاکـر معتقـد و بندهٔ[2] دولتخـواهم

بسته‌ام در خم گیسوی تـو امید دراز
آن مبادا کـه کند دست طلب کـوتاهم

صوفـی صومعهٔ عـالـم قـدسم لیکن
حـالیا دیـر مغـانست حـوالتگاهم

پیر میخانـه سحـر جام جهان بینم داد
واندر آن آینه از حسن تو داد[3] آگاهم

با من راه نشین خیز وسوی میکده[4] آی
تابه‌بینی‌که درآن‌حلقه چه‌صاحب‌جاهم[5]

مست بگذشتی و از حافظت اندیشه نبود
آه اگـر دامن حسن تـو بگیـرد آهـم[6]

→عمری گذشت تا بامید اشارتی — چشمی بدان دوگوشهٔ ابرو نهاده‌ایم
ما ملك عافیت نه بلشکر گرفته‌ایم — ما تخت سلطنت نه ببازو نهاده‌ایم
فرهاد:
حافظ بعشق کوش که ما نقد عقل‌وهوش — از بهر یار سلسله گیسو نهاده‌ایم

---

۱ فرود وقزوینی: جای؛ افشار: برابر متن.
۲ چنین است در چاپ افشار؛ قزوینی: بندهٔ معتقد و چاکر...؛ فرود: که زجور تو بنالم‌حاشا چاکر معتقد و بندهٔ...
۳ فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کرد.
۴ افشار: مصطبه.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: تا درآن حلقه ببینی‌که چه صاحب‌جاهم.
۶ این بیت نیز در چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی آمده است:
خوشم‌آمد که سحر خسروخاور میگفت — باهمه پادشهی بندهٔ تورانشاهم
بعلاوه در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قدسی این غزل بیت دیگری دارد باین عبارت:
بر سر شمع رخت شعله صفت میلرزم — گر چه دانم که هوای تو کشد ناگاهم

۹

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
هرگه که یاد روی تو کردم جوان شدم
شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
[ورق ۱۱۴ ب]
بر منتهای همت خود کامران شدم
ای گلبن جوان بر دولت بخور که من
در سایهٔ تو بلبل باغ جنان[۱] شدم
اول ز فوق و تحت[۲] وجودم خبر نبود
در مکتب غم تو چنین نکته‌دان شدم
قسمت حوالتم بخرابات میکند
هرچند این چنین شدم[۳] و آنچنان شدم
من پیر سالخورده نیم[۴] یار بی‌وفاست
وز عمر من چو[۵] میگذرد پیر از آن شدم
زآن روز[۶] بر دلم در معنی گشوده شد
کز ساکنان[۷] درگه پیر مغان شدم
از آن زمان که فتنهٔ حسنت[۸] بمن رسید
ایمن ز شر فتنهٔ آخر زمان شدم
دوشم نوید داد عنایت* که حافظا
بازآکه من بعفوگناهت ضمان شدم[۹]

---

۱ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و افشار: جهان؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۲ فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: تحت وفوق؛ افشار و ستایشگر: زصوت وحرف؛ فرهاد: اول زصوت وحرف وجودم خبر نداشت.
۳ قزوینی: هرچند کاینچنین؛ افشار: چندانك این‌چنین زدم وآنچنان شدم؛ ستایشگر: چندانکه اینچنین شدم و...؛ فرود: چندانکه اینچنین زدم وآنچنان؛ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد. ۴ فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: من پیر سال وماه نیم.
۵ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برمن چوعمر.
۶ فرهاد، فرود، ستایشگر و قزوینی: آن روز. ۷ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: سالکان.
۸ ستایشگر و قزوینی: چشمت؛ فرود: در آن زمان؛ موزهٔ ملی دهلی: برابر متن. فرهاد: فتنه چشمت بما.
۹ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر و فرهاد این غزل دارای یك بیت دیگرهم هست: ←
* فرهاد: نوید داد و عنایت.

۸

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلك را سقف بشکافیم و طرح[۱] نو در اندازیم
وگر[۲] غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی برو تازیم[۳] و بنیادش بر اندازیم
شراب ارغوانی با گلاب[۴] اندر قدح ریزیم
نسیم عطر گردانرا شکر در مجمر اندازیم
چودردستست رودی‌خوش‌بزن مطرب‌سرودی*خوش
که‌دست‌افشان غزل‌خوانیم‌وپاکوبان سر اندازیم
صبا خاك وجود ما بدان[۵] عالی جناب انداز
بود کان شاه[۶] خوبانرا نظر بر منظر اندازیم
یکی از عقل* می‌لافد یکی طامات می‌بافد
بیا کین داوریها را به پیش داور اندازیم
بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما بمیخانه
که از پای خمت روزی[۷] بحوض کوثر اندازیم
سخن دانی و خوش‌خوانی نمی‌ورزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود را بملکی[۸] دیگر اندازیم

→در شاهراه دولت سرمد بتخت بخت . با جام می بکام دل دوستان شدم

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: طرحی نو؛ فرهاد: طرح دیگر اندازیم.
۲ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرود و افشار: اگر غم.
۳ قزوینی و پژمان: بهم تازیم؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: بدو تازیم؛ قدسی و پرتو و ستایشگر، ادیب برومند، فرهاد، فرود و جلالی نائینی: بهم سازیم.
۴ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، ادیب برومند، فرود و قدسی: ارغوانی را گلاب. ۵ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: بآن.
۶ افشار: ماه؛ فرهاد: که کان جود خوبان را نظرَ در منظر اندازیم.
۷ فرود، ستایشگر و قدسی: یکسر؛ ادیب برومند: ناکه.
۸ فرهاد، فرود و قدسی: بملك؛ ستایشگر: بشهر.
* ستایشگر: رود خوش.... سرود خوش؛ ادیب برومند: بگو مطرب سرودی خوش.
* ادیب برومند: زهد؛ فرود: عشق.

۸

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده‌ام[1] ببد دیدن
بمی‌پرستی‌ازآن نقش خود برآب زدم[2]
که تا خراب کنم رنگ[3] خودپرستیدن
وفا کنیم وملامت‌کشیم و خوش باشیم
که در طریقت[4] ما کافریست رنجیدن
به پیر میکده‌گفتم‌که چیست راه نجات
بخواست جام می وگفت راز[5] پوشیدن
مراد دل ز تمنای[6] باغ عالم چیست [ورق۱۱۵ الف]
بدست‌مردم چشم از رخ توگل چیدن[7]
عنان‌بمیکده خواهیم تافت زین‌مجلس[8]
که وعظ بی‌عملان واجبست نشنیدن
ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب
که‌گرد عارض‌خوبان خوشست‌گردیدن
مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ
که‌دست زهدفروشان خطاست‌بوسیدن[9]

---

۱ خانلری: نیالودیم.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی وفرود: زدم برآب؛ ستایشگر: نقش میزنم برآب.
۳ ادیب برومند، فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نقش، و ظاهراً مناسبتر همین است.
۴ فرهاد، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: شریعت.
۵ ستایشگر و قزوینی: عیب؛ فرهاد: نمود جام می و....
۶ قزوینی: تماشای؛ ستایشگر وفرود: مراد ما زتماشای.
۷ این بیت در چاپ خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۸ موزهٔ ملی دهلی: بطرف میکده خواهیم رفت ازین مجلس؛ ستایشگر: روان بمیکده خواهیم تاخت؛ فرود: روان بمیکده خواهیم رفت.
۹ درنسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی این غزل دارای بیت دیگری‌هم هست:
برحمت سرزلف تو واثقم ورنه کشش چونبود ازآنسو چه سود کوشیدن
ادیب برومند:... واثقم لیکن.

۷

یارب آن آهـوی مشکین بختن بازرسان
وان سهی سروقـد من[1] بچمن بازرسان
ماه و خورشید بمنزل چو* بامر تو رسند
یار مـه‌روی مـرا نیز بمـن بازرسان
دیدهـا در طلب لعـل یمانی خـون شد
یارب آن گوهر[2] رخشان بیمن بازرسان
دل آزردهٔ[3] مـا را بنسیمـی بنـواز
یعنی آن جـان ز تن رفته بتن بازرسان
سنگ و گل‌گشت عقیق ازگذرگریهٔ من[4]
یارب آن کوکب میمون بیمن بازرسان
سخن اینست که ما بی‌تو نخواهیم حیات
بشنو ای‌پیك خبرگیر[5] وسخن بازرسان
آنکه بودی وطنش دیدهٔ حـافظ یـارب
بمرادش ز غریبـی بـوطن بـازرسان[6]

۱ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: سهی سروخرامان؛ فرهاد وستایشگر: وان سهی سرو روانرا.
۲ ستایشگر و قزوینی: کوکب.
۳ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: بخت پژمردهٔ.
۴ این مصراع در بعضی از نسخ از جمله در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی بجای مصراع اول بیت سوم آمده ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی همانند متن حاضر است و ظاهراً دوبیت سوم و پنجم دراین غزل‌دوصورت مختلف بیت واحد است.
۵ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: سخن‌گیر؛ ستایشگر: مرغ سخن‌گوی.
۶ این بیت هم در نسخهٔ خطی ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی آمده است:
برو ای طایر میمون همایون‌آثار پیش عنقا سخن زاغ و زغن بازرسان
ادیب برومند: دیدی آن طایر میمون همایون طلعت.
موزهٔ ملی دهلی: دیدی آن طایر میمون کـه برون شد از دست (ستایشگر: برون رفت زدست.)
* ستایشگر: ماه و خورشید بهم چونکه؛ ادیب برومند: ماه و خورشید بامر تو بمنزل چو رسند.

۹

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان
که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان
مست بگذشت و نظر برمن درویش انداخت
گفت آن[۱] چشم وچراغ همه شیرین دهنان[۲]
تاکی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود
بندهٔ من شو و برخور ز همه سیم تنان
کمتر از ذره نه‌ٔ پست شو و مهر بورز[۳]
تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان
بر جهان تکیه مکن در قدح ار می داری[۴]
شادی زهره‌جبینان خور و نازك بدنان
پیر میخانه[۵] کش من که روانش خوش باد
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان‌شکنان[۶]
با صبا در چمن لاله سحر میگفتم
که شهیدان که‌اند این همه خونین‌کفنان
گفت حافظ من و تو محرم این راز نه‌ایم
از می لعل حکایت کن و سیمین ذقنان[۷]
دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل
مرد یزدان شو و ایمن گذر از اهرمنان[۸]

---

۱ ادیب برومند و قزوینی: ای؛ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی وقدسی: کای.
۲ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و انجوی و ادیب برومند: شیرین سخنان؛ فرهاد: ..... من درویش بکرد گفت کای چشم وچراغ همه شیرین‌دهنان.
۳ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی و برتو و انجوی و پژمان: کمتر از ذرهٔ نهٔ پست مشو مهر بورز؛ جلالی نائینی: کمتر از ذره نهٔ پست مشو مهر مورز؛ ستایشگر: مست مشو مهر بورز. ضبط نسخهٔ فرهاد بسان متن است.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برجهان تکیه مکن ورقدحی می‌داری؛ قدسی: گرقدحی؛ ستایشگر: مکن گرقدح می‌داری؛ فرهاد: در جهان تکیه‌مکن گرقدحی می‌داری.
۵ فرهاد، ستایشگر، ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی؛ پیمانه.
۶ موزهٔ ملی دهلی: پرهیزکنان؛ فرهاد: شیرین‌دهنان.
۷ اصل: «سیمین پسران»، که باتوجه به قافیهٔ غزل و برای احتراز از تکرار قافیه، این کلمه ازضبط نسخه‌های: ستایشگر، انجوی، قدسی‌وبرتو انتخاب‌شده‌است؛ قزوینی، پژمان‌و←

۷

[ورق ۱۱۵ ب] گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن
یعنی که رخ بپوش و جهانی خراب کن*

بگشا بشیوه[1] نرگس پرخواب مست را
وز رشك[2] چشم نرگس رعنا بخواب کن

بفشان عرق ز چهره و اطراف باغ را
چو شیشهای دیدهٔ ما پرگلاب کن

ایام گل چو عمر برفتن شتاب کرد
ساقی بدور بادهٔ گلگون شتاب کن

بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر
بنگر برنگ لاله و عزم شراب کن

ز آنجاکه رسم و عادت عاشق‌کشی تست
با دشمنان قدح‌کش و با ما عتاب کن[3]

حافظ وصال میطلبد از ره دعا
یارب دعای خسته‌دلان مستجاب کن[4]

→جلالی نائینی: و موزهٔ ملی دهلی شیرین‌دهنان.
۸ ستایشگر و قزوینی: مرد یزدان‌شو و فارغ‌گذر....؛ موزهٔ ملی دهلی: ایمن شو از این اهرمنان.

---

۱ قدسی و انجوی: بعشوه؛ ولی ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و قزوینی برابر متن است.
۲ اصل: «ننک»؛ قدسی: وز رشك چشم نرگس رعنا پرآب کن.
۳ این بیت درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست. مصراع اول این بیت درنسخهٔ ستایشگر چنین است: ما بخت خویش و خوی ترا آزموده‌ایم. ادیب برومند: با دوستان...
۴ این غزل درنسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی هشت بیت دارد و بیت اضافی نسخهٔ قزوینی که در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی و چاپ انجوی بامختصر اختلاف ثبت آمده اینست:
همچون حباب دیده بروی قدح‌گشای   وین خانه را قیاس اساس از حباب کن
موزهٔ ملی دهلی: قدح گشا.
* ستایشگر: وانکه نقاب درکش و عالم خراب کن.

۸

چو گل هردم ببویت جامه بر[۱] تن
کنم چاك از گریبان تـا بدامن
تنت را دید گویی گل‌که در باغ[۲]
چو مستان جامه‌را بدرید در[۳] تن
من از دست غمت مشکل برم‌جان
ولی دلرا تو آسان بردی از من
بقول دشمنان برگشتی از دوست
نگردد هیچکس بـا دوست دشمن
تنت در جامه چون در جام باده
دلت در سینه چون درسنگ[۴] آهن
مکن کـز سینـه‌ام آه جگرسوز
برآیـد همچو دود از راه روزن
دلـم را مشکن و در پا مینـداز
که دارد با سر زلف تـو مسکن[۵]
چو دل در زلف تو بستست حافظ*
بدینسان کـار او در پـا میفکـن[۶]

---

۱ ادیب برومند، قزوینی و افشار: در.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار، پژمان و قدسی: تنت را دیدگل گویی‌که درباغ؛ جلالی نائینی: تنت را دیده‌گل...؛ پرتو: رخت را دیدگل...
۳ قزوینی، ادیب برومند، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: بر.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، قدسی، انجوی، پژمان، ستایشگر و جلالی نائینی: سیم؛ ادیب برومند: در شیشه؛ ضبط نسخهٔ پرتو بامتن یکسانست.
۵ اصل: مشکن؛ قزوینی، قدسی، انجوی و جلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: که دارد در سرزلف تو مسکن، در لسان امروز صورت اخیر اصح است. این بیت درنسخهٔ ستایشگر نیست.
۶ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و افشار و برخی دیگر از نسخ مشتمل بر نه بیت می‌باشدویك بیت دیگر از چاپ قزوینی درین‌جا ثبت می‌گردد:
بیار ای شمع اشك از چشم خونین   کـه شد سوز دلت بـرخلـق روشن
افشار: بیار ای شمع جمع از دیده خونی...؛ ادیب برومند: از چشم خونبار.
موزهٔ ملی دهلی:
بیـار ای شمـع اشك از دیدهٔ ما   کـه سوز دل شـود بـر خلـق روشن
* ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: چو دل را بست در زلف تو حافظ.

۷

بکن[۱] اندر صف[۲] رندان نظری بهتر ازین
بر در میکده میکن گذری بهتر ازین

آنکه فکرش گره از کار جهان بگشاید
گو درین کار[۳] بفرما نظری بهتر ازین

در حق من لبت این لطف که میفرماید
سخت خوبست ولیکن قدری بهتر ازین

دل بدان رود* گرامی چکنم گر ندهم
مادر دهر ندارد پسری بهتر ازین

ناصحم گفت بجز[۴] غم چه هنر دارد عشق
برو ای خواجهٔ عاقل هنری بهتر ازین[۵]

من نگویم[۶] که قدح گیر ولب ساغر بوس
بشنو ای جان که نگوید[۷] دگری بهتر ازین

[ورق ۱۱۶ الف]

کلك حافظ مگرش میوه نباتست بچین[۸]
که درین باغ نه‌چینی[۹] ثمری بهتر ازین

---

۱ این کلمه در نسخهٔ اصل اندکی محو شده است و دور نیست که شکل واقعی آن «بکن» یا «فکن» بوده باشد.
۲ فرهاد، ستایشگر، فرود، ادیب برومند، قزوینی، انجوی و جلالی نائینی: می‌فکن برصف؛ قدسی: بفکن برصف؛ موزهٔ ملی‌دهلی: می‌فکن در صف.
۳ فرهاد، ستایشگر، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: نکته.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، قدسی، ستایشگر و انجوی: که جز.
۵ قدسی: گفتم ای خواجهٔ غافل...؛ انجوی: گفتم ای خواجهٔ عاقل...؛ ادیب برومند: خواجهٔ غافل.
۶ قزوینی: من چوگویم؛ ستایشگر: من چوگویم که قدح گیر و لب ساقی بوس. ادیب برومند: گر بگویم که قدح گیر و لب ساقی بوس؛ فرود: من چگویم که قدح. فرهاد: من چه‌گویم که قدح گیر ولب ساقی بوس.
۷ قزوینی: بشنو از من که نگوید؛ خانلری: بشنو از زانکه بگوید.
۸ قزوینی و ستایشگر: کلك حافظ شکرین میوه‌نباتیست بچین؛ خانلری: کلك حافظ شکرین میوه‌نباتیست بخر؛ قدسی: کلك حافظ شکرین شاخ نباتیست بچین؛ موزهٔ ملی دهلی: کلك حافظ شکرین میوه نباتیست بچش؛ ادیب برومند: کلك حافظ شکری‌میوه نباتیست بچین؛ فرهاد: کلك حافظ نی قندیست که دارد میوه.
۹ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، خانلری، انجوی، قدسی و موزهٔ ملی دهلی: نه‌بینی.
* ستایشگر: یارگرامی.

۶

شراب لعل‌کش* و روی مه‌جبینان بین
خلاف مذهب آنان جمال اینان بین

بزیر دلق ملمع کمندها دارند
دراز دستی آن[1] کوته آستینان بین

بخرمن دو جهان سر فرو نمی‌آرند
دماغ و کبر[2] گدایان و خوشه‌چینان بین

گره ز ابروی مشکین نمی‌گشاید یار[3]
نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین

حدیث عهد محبت ز کس نمی‌شنوم[4]
وفای صحبت یاران و هم‌نشینان بین

غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق[5]
صفای نیت پاکان و پاک‌بینان بین[6-7]

---

۱ فرهاد، ستایشگر، قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: این. * ادیب‌برومند: شراب لعل خور.
۲ پژمان: دماغ کبر.
۳ قزوینی و پژمان و انجوی: بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند؛ ادیب برومند: گره ز ابروی پرچین، ولی ضبط جامع نسخ حافظ با متن مطابقت دارد.
۴ قزوینی و پژمان: حقوق صحبت ما را بباد داد و برفت؛ ولی جامع نسخ حافظ با متن برابر است. انجوی: حدیث عهد مودت زکس نمی‌شنوند؛ ستایشگر: حدیث عشق و محبت زکس نمی‌شنوم؛ فرهاد: حدیث عهد محبت زکس نمی‌شنوند وفا و صحبت....
۵ نسخهٔ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی و قدسی با متن مطابقت دارد؛ قزوینی، پژمان و انجوی: کدورت از دل حافظ ببرد صحبت دوست.
۶ قدسی: صفای نیت پاکان وپاک‌دینان بین؛ قزوینی: صفای‌همت پاکان و پاک‌دینان‌بین. ستایشگر: صفای آینهٔ پاك پاك دینان بین؛ فرهاد و فرود: صفای آینهٔ پاك پاك بینان بین.
۷ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این غزل مرکب از هشت بیت است که دو بیت آن به دوصورت کتابت شده است. یکی ازین دوبیت در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر و دیگری درنسخهٔ حاضر وجود دارد. هردوصورت این بیت درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین ثبت شده است:

گره ز ابروی مشکین نمیگشاید یار نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین
بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین

این بیت نیز در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ثبت آمده است:

اسیر عشق شدن چارهٔ خلاص منست ضمیر عاقبت‌اندیش پیش‌بینان بین

فرهاد: ضمیر عافیت اندیش...

۷

می‌سوزم از فراقت روی[۱] از جفابگردان
هجران بلای باشد[۲] یارب بلا بگردان

مه جلوه می‌نماید بر سبز[۳] خنگ گردون
تا او بسر بگردد[۴] بر رخش پا بگردان

یغمای عقل‌ودین‌را بیرون‌خرام سرمست
بر سر کلاه بشکن[۵] دربر قبا بگردان

این زلف[۶] را برافشان یعنی برسم[۷] سنبل
گرد چمن بخوری[۸] همچون صبا بگردان

در عین انتظارم ای نور چشم مستان[۹]
چنگی[۱۰] حزین وجامی بنواز یا بگردان

دوران‌چومی‌نویسدبرعارضت‌خط‌خوش[۱۱]
یارب نوشتهٔ بد از یار ما بگردان

حافظ زخوب‌رویان بختت جز این قدر نیست*
گر نیستت رضایی حکم قضا بگردان

---

۱ قدسی: رو؛ فرهاد: میسوزم از جفایت رو.
۲ ستایشگر، قزوینی، ادیب برومند، افشار و قدسی: بلای ما شد. شاید کاتب اشتباهاً «ما» را بشکل «با» نوشته است و با این حال عبارت غلط نیست؛ فرهاد: بلای من.
۳ افشار: سرخ.
۴ ستایشگر، قزوینی، ادیب برومند و قدسی: بسر درآید؛ فرهاد: بسرنگردد.
۵ قزوینی: درسر؛ افشار: طرف کلاه بشکن؛ ستایشگر: برسر کلاه کج‌نه.
۶ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و افشار: مرغول‌را؛ قدسی: مرغوله را.
۷ ستایشگر، قزوینی، ادیب برومند، افشار و قدسی: برغم.
۸ افشار: بخواری؛ ادیب برومند: گرد بخود و عنبر گرد صبا بگردان.
۹ فرهاد، قزوینی و افشار و قدسی: ای نور چشم مستان در عین انتظارم؛ ستایشگر: ای نور چشم عشاق درعین انتظاریم.
۱۰ قزوینی، ستایشگر، افشار و قدسی: چنگ.
۱۱ قزوینی و افشار: دوران همی‌نویسد بر عارضش خطی خوش؛ قدسی: دوران چو می‌نویسد برعارض بتان خط؛ ستایشگر و ادیب برومند: خطی خوش.
* فرهاد: حافظ زخوب‌رویان مهر و وفا ندیده.

۶

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
در کـوی او گدایی بر خسروی گزیدن
از جان طمع بریدن آسان بود ولیکـن
از دوستان جانی مشکـل توان بریـدن
خواهم شدن بکویش[1] چون غنچه بادلی تنگ
و آنجـا بنیک نـامی پیـراهنی دریـدن
گه چون نسیم با گل راز نهفـته گفتن*
گـه سر عشقبـازی از بلبـلان شنیدن
بـوسیدن لب یـار اول ز دست مگـذار [ورق ۱۱۶ ب]
کآخر ملـول گردی از دست و لب گزیدن
فرصت شمار صحبت کز آن دو راه[2] منزل
چون بگذریم نتوان[3] دیگر بهم رسیدن[4]

---

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، قدسی، انجوی و جلالی نائینی: ببستان چون غنچه با دل تنگ.
۲ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و انجوی: کز این دوراهه؛ قدسی: کز این دو راه؛ جلالی نائینی: دو روزه.
۳ موزهٔ ملی دهلی: چون بگذریم مشکل؛ ستایشگر: چون بگذریم دیگر نتوان ...
۴ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی، انجوی و قدسی و برخی دیگر از نسخ خطی و چاپی با اختلاف موجود است:
گویی برفت حافظ از یاد شاه یحیی — یارب بیادش آور درویش پروریدن
موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، انجوی، ادیب برومند و قدسی: از یاد شاه منصور.
* ادیب برومند: با گل پیوسته راز گفتن.

۸*

ای شام ز کوی ما گذر کن
وی صبح بحال ما نظر کن

از ظلمت شب تنم بفرسود
یارب شب ظلمتم سحر کن

ای باد سحر بگوی با یار
خود را بر تیغ او سپر کن

گر کشته شوم بداغ هجرت
برکشتهٔ خویشتن نظر کن

از زلف کمانکشش بپرهیز
وز ناوك غمزه‌اش حذر کن

حافظ اگرت هوای وصلست
برخیز هلا و ترك سر کن

چون یار سر[1] وفا ندارد
از دست جفای او سفر کن

ای دل چو نمی‌رسی بمقصد[2]
دم درکش و قصه مختصر کن

* این غزل در نسخهٔ قزوینی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و اغلب نسخ چاپی و خطی نیست ولی در جامع نسخ حافظ موجود است.

۱ نسخهٔ اصل: «سفر» که با توجه به ضبط جامع نسخ حافظ و معنای بیت اصلاح گردید.

۲ جامع نسخ حافظ: مقصود.

۷

خدا را کم نشین با خرقه‌پوشان
رخ از رندان بی‌سامان مپوشان
درین خرقه بسی[1] آلودگی هست
خوشا وقت[2] قبای باده‌نوشان*
بیا وز غبن[3] این سالوسیان بین
صراحی خون‌دل و بربط خروشان
چو مستم کردهٔ مستور منشین
چو نوشم دادهٔ زهرم[4] منوشان
تو نازک‌طبعی و طاقت نیاری
گرانیهای مشتی دلق‌پوشان
درین صوفی‌وشان دردی ندیدم
که صافی باد عیش درد نوشان
زدل‌گرمی حافظ برحذر باش[5]
که دارد سینهٔ چون دیگ جوشان[6]

---

۱ افشار: هزار؛ فرهاد: چو صوفی خرقهٔ آلوده دارد.
۲ افشار: که خوش وقت.
۳ قدسی: بیا در زرق؛ فرود و انجوی: بیا و زرق؛ ولی نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی، نسخهٔ ستایشگر و پژمان همانند متن است.
۴ ستایشگر: نیشم.
۵ موزهٔ ملی دهلی: زحافظ بشنو این و برحذر باش؛ فرهاد: ز دلگرمی حافظ باحذر باش.
۶ در نسخهٔ ستایشگر دوبیت دیگرهم درین غزل دیده می‌شود:
لب‌میگون و چشم مست بگشای — که از شوقت می خامست جوشان
تو در خوابی‌کجا دانی‌که عاشق — بسر درکوی میگردد خروشان
* فرود، ستایشگر، قزوینی و انجوی: می‌فروشان، و با توجه به تکرار قافیه مناسبتر همین است.

۱۰

ز در درآ و[۱] شبستان ما منور کن
دماغ[۲] مجلس روحانیان معطر کن
بچشم وابروی جانان سپرده‌ام دل‌وجان*
درآ درآ[۳] و تماشای طاق و منظر کن
بگو بخازن جنت که خاك این مجلس[۴] [ورق۱۱۷ الف]
بتحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن
حجاب دیدهٔ ادراك شد شعاع جمال
بیا و خرقهٔ[۵] خورشید را منور کن[۶]
چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند
کرشمهٔ کن و صد جلوه بر صنوبر کن[۷]
ستارهٔ شب هجران نمی‌فشاند نور
ببام قصر برآ[۸] و چراغ مه بر کن
فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
توکارخود مده‌ازدست و رو بساغر[۹] کن
وگر[۱۰] فقیه نصیحت‌کندکه عشق‌مباز[۱۱]
پیالهٔ بدهش گو دماغ را تر کن

---

۱ خانلری: ز در درآی و.
۲ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، انجوی، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: هوای؛ جلالی نائینی: مطابق متن.
۳ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، خانلری، انجوی وجلالی‌نائینی: بیا بیا و؛ قدسی: زدر درآ و. فرود: طمع بنقد وصال تو حد ما نبود بیا بیا و تماشای باغ و منظر کن
۴ فرهاد، ستایشگر و خانلری: منزل.
۵ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، جلالی نائینی و فرود: خرگه، و ظاهراً صحیح و مناسب همین است.
۶ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۷ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و جلالی نائینی، پژمان، پرتو و فرهاد: کرشمه برسمن و جلوه بر صنوبر کن؛ و مناسبتر و موزونتر همین است. قدسی: کرشمه برسمن و ناز برصنوبر کن. این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۸ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: ببام قصر برآی و؛ فرهاد: شب هجران نمیدهد نوری ببام وصل برآو چراغ.
۹ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، پژمان، قدسی، فرود و انجوی: می بساغر، و مناسب همین است.
۱۰ فرود، ستایشگر و قزوینی: اگر.

*موزهٔ ملی دهلی: نهاده‌ام دل ودین.

ازین مزوجه و خرقه[۱۲] نیک در تنگم
بیک کرشمهٔ صوفی‌کشم[۱۳] قلندر کن
پس‌از ملازمت عیش و عشق مه‌رویان
ز کارها که کنی شعر حافظ ازبر کن[۱۴]

---

۱۱ ستایشگر و قدسی: که می مخورید.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی: مرقع و سجاده؛ پژمان: مزوجهٔ خرقه؛ قدسی: مرقع پشمینه.
۱۳ ادیب برومند، فرود، قزوینی، قدسی و موزهٔ ملی‌دهلی: صوفی وشم.
۱۴در چاپ خانلری این غزل ۸ بیت، در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی۱۰، در چاپ قزوینی، پژمان و نسخهٔ جلالی نائینی ۱۲ و در نسخهٔ پرتو علوی ۱۵ بیت دارد. دو بیت دیگر مضبوط در چاپ قزوینی در اینجا نقل می‌شود:

طمع بقند وصال تو حد ما نبود   حوالتم بلب لعل همچو شکر کن
لب پیاله ببوس آنگهی بمستان ده   بدین دقیقه دماغ معاشران ترکن*

انجوی: طمع به‌نقد وصال ....
* قدسی: بدین دقیقه دماغ خرد معطر کن؛ جلالی نائینی: بدین دقیقه مشام خرد معطر کن.
بیت مقطع در نسخهٔ خطی فرود باین صورت است:

پس از ملازمت درس عشق مه رویان   ز کارها که کنی شعر حافظ ازبر کن

۸

ای نور چشم من سخنی هست و گوش[1] کن
چون ساغرت بدست[2] بنوشان و نوش کن
پیران سخن ز تجربه گویند و گفتمت[3]
هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن
در راه عشق وسوسهٔ اهرمن بسیست
پیش آی و[4] گوش دل به‌پیام سروش کن
تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت
همت درین عمل[5] طلب[6] از می‌فروش کن
ساقی که جامت از می صافی* تهی مباد
چشم عنایتی بمن درد نوش کن
بر هوشمند سلسله ننهاد دست عشق*
خواهی که زلف یار کشی ترك هوش کن
با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست
صد جان فدای یار نصیحت‌نیوش کن[7]
سرمست در قبای زرافشان چو بگذری
یك بوسه نذر حافظ پشمینه‌پوش کن[8]

۱ فرهاد، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، ادیب برومند و افشار: هست گوش.
۲ ادیب برومند، فرود، قزوینی، ستایشگر، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: برست.
۳ قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و افشار: گویند گفتمت؛ فرهاد: گفته‌اند.
۴ ستایشگر و انجوی: هشدار و.
۵ موزهٔ ملی دهلی: همت درین جهان؛ افشار: همت درین محل.
۶ کلمهٔ «طلب» در اصل با قلمی دیگر نوشته شده است.
۷ این بیت در چاپ خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۸ این بیت هم در چاپ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی موجود است:
برگ نوا تبه شد و ساز طرب نماند ای چنگ ناله برکش و ای‌دف خروش کن
* فرود: می گلگون.
* فرهاد: برهوشمند سلسله ننهاده است عشق.

۹

بالابلند عشوه‌گر نقش‌باز[1] من
کوتاه کرد قصهٔ زهد دراز[2] من
دیدی دلا که آخر پیری و زهد و علم[3]
بامن چه‌کرد دیدهٔ[4] معشوقه‌باز من
مستست یار و یاد حریفان نمی‌کند
ذکرش[5] بخیر ساقی مسکین‌نواز من
یارب کی[6] آن صبا بوزد کز نسیم او[7]
گردد شمامهٔ کرمش کارساز من
نقشی برآب میزنم از گریه حالیا [ورق ۱۱۷ ب]
تا کی شود قرین حقیقت مجاز من
می‌ترسم از خرابی ایمان که می‌برد
محراب ابروی تو حضور نماز من
گفتم بدلق زرق بپوشم نشان عشق
غماز بود اشك و عیان کرد راز من
برخود چو شمع خنده‌زنان گریه میکنم*
تا باتو سنگ‌دل چه‌کند سوز و ساز من
حافظ زغصه[8] سوخت بگو حالش ای‌صبا
با شاه دوست پرور دشمن گداز من[9-10]

---

۱ فرهاد، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان، جلالی نائینی و پرتو: سرو ناز.
۲ جلالی نائینی: درد دراز؛ پرتو: عمر دراز. ۳ افشار: درس علم.
۴ افشار: دلبر. ۵ قدسی و انجوی: یادش.
۶ فرود، ستایشگر و خانلری: یارب که آن؛ فرهاد: یارب که این صبا.
۷ قزوینی: نسیم آن. نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۸ قزوینی و افشار: ز گریه. ۹ ستایشگر: دوست‌پرور مسکین‌نواز من.
۱۰ ابیات این غزل در چاپ قزوینی، خانلری، انجوی و پژمان ۱۰ و در طبع قدسی ۱۳←
* فرود و ستایشگر: گریه‌کنان خنده میزنم؛ فرهاد: برخود چوشمع گریه‌کنان خنده می‌کنم.

۸

چون شوم خاك رهش[۱] دامن بیفشاند زمن
ور بگویم دل بگردان[۲] روبگرداند زمن

روی رنگین را[۳] بهرکس می‌نماید همچوگل
ور بگویم باز پوشان بازپوشاند زمن*

چشم خود را گفتم آخر[۴] یك نظر سیرش ببین
گفت میخواهی مگر تاجوی‌خون راند زمن

او بخونم تشنه و من بر لبش تا چون شود[۵]
کام بستانم ازو یا داد بستاند زمن

گر چو شمعش پیش میرم بر غمم خندد چو صبح[۶]
ور برنجم خاطر نازك برنجاند زمن

دوستان جان دادم از بهر[۷] دهانش بنگرید
کو بچیزی مختصر چون بازمی‌ماند زمن

گر چوفرهادم بتلخی‌جان برآید باك نیست
بس حکایتهای شیرین باز می‌ماند زمن[۸]

→ و در چاپ افشار ۸ و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۹ و درنسخهٔ جلالی نائینی ۱۲ ودر نسخهٔ پرتو و ستایشگر ۱۱ بیت می‌باشد. یك بیت مرقوم درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و نسخهٔ فرهاد و چاپ قزوینی و خانلری اینست:

زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود — هم مستی شبانه و راز و نیاز من

و سه بیت دیگر مکتوب در چاپ قدسی باین صورت است:

از آب دیده بر سر آتش نشسته‌ام — کو فاش کرد در همه آفاق راز من
محمود را دمی که بآخر رسید عمر — میداد جان بزاری و میگفت ایاز من
یاران بناز و نعمت و ما غرق محنتیم — یارب بساز کار من ای کارساز من

---

۱ ستایشگر: شوم گرد رهش؛ فرهاد: چون شوم خاك رهش دامن برافشاند زمن.
۲ قدسی: مگردان.
۳ فرهاد، ادیب برومند و ستایشگر: عارض رنگین.
۴ ستایشگر: دیده را گفتم که آخر؛ ادیب برومند: گفتم آخر یك نظر رویش ببین.
۵ خانلری: شوم.
۶ قزوینی: برغمم خندان شود؛ قدسی و انجوی: در غمم خندد چو صبح.
۷ ادیب برومند، قزوینی و پژمان: جان داده‌ام بهر؛ فرهاد: جان دادمش بهر.
۸ این بیت در چاپ خانلری نیست.
* فرهاد: وربگویم بازپوشان روی پوشاند زمن.

ختم کن حافظ کـه گر زین دست باشد درس غـم[۹]
عشق[۱۰] در هـرگـوشهٔ افسانـهٔ خـوانـد زمـن

۹ فرهاد و خانلری: دردعشق؛ موز؛ ملی‌دهلی و انجوی: باشد درس عشق؛ ادیب برومند و قدسی: زین‌گونه خوانی درس عشق؛ جلالی نائینی: زین‌درس خواند درس عشق؛ قزوینی: صبر کن حافظ که گر زین دست باشد درس غم؛ ستایشگر: زینسان بود درس غمش.
۱۰ انجوی، قدسی و پژمان: خلق.

۷

چندانك گفتم[۱] غم با طبیبان
درمان[۲] نکردند مسکین غریبان
یارب امان ده تا باز بیند[۳]
چشم محبان روی حبیبان[۴]
آن گل که هر دم در دست بادیست[۵]
گو شرم بادت[۶] از عندلیبان
ما درد پنهان با یار گفتیم
نتوان نهفتن درد از طبیبان[۷]
ای منعم آخر برخوان جودت[۸]
تا چند باشیم[۹] از بی‌نصیبان
درج محبت بر مهر خود نیست
یارب مبادا کام رقیبان
حافظ نگشتی شیدای گیتی[۱۰]
گر می‌شنیدی پند از ادیبان[۱۱]

---

۱ ستایشگر و انجوی: گفتیم.
۲ ستایشگر: چاره.
۳ افشار: بینند.
۴ ستایشگر: چشم حبیبان روی محبان.
۵ فرهاد، فرود، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، افشار و پژمان: خاریست، و مناسب همین است.
۶ قزوینی: بادش.
۷ موزهٔ ملی دهلی: رنج از طبیبان؛ فرود: نتوان نهان کرد درد از طبیبان.
این بیت در متن نسخهٔ قزوینی نیست.
۸ ستایشگر، افشار و قدسی: وصلت.
۹ فرود و موزهٔ ملی دهلی: باشم.
۱۰ ستایشگر، افشار و قدسی: رسوای گیتی؛ فرود: رسوای عالم.
۱۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، انجوی، قدسی و افشار: پند ادیبان؛ فرهاد: پند رفیقان.

۹

بجان پیر خرابات و حق نعمت[۱] او [ورق ۱۱۸ الف]
که نیست در سر من[۲] جز هوای خدمت او

بهشت اگرچه نه جای گناهکارانست
بیار باده که مستظهرم بهمت[۳] او

چراغ صاعقهٔ آن سحاب روشن باد
که زد بخرمن من[۴] آتش محبت او

بر آستانهٔ میخانه گر سری بینی
مزن بپای که معلوم نیست نیت او

مکن بچشم حقارت نگاه در من مست
که نیست معصیت و زهد بی‌مشیت او[۵]

بیار باده که دوشم سروش عالم غیب[۶]
نوید داد که عامست فیض رحمت او

صد آفرین خدا بر بلای آن طوفان[۷]
که زد بخرمن من[۸] آتش محبت او[۹]

دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست
که هست مشتمل‌حال فیض رحمت او[۱۰]

---

۱ فرهاد، قزوینی، قدسی، انجوی و پژمان: صحبت.
۲ فرهاد، ستایشگر، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: سرما.
۳ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: برحمت.
۴ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و خانلری: بخرمن ما.
۵ نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی این بیت را باین صورت ندارد.
۶ قزوینی و پژمان: بیا که دوش بمستی سروش عالم غیب.
۷ این مصراع در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز به‌همین صورت ضبط شده است.
۸ موزهٔ ملی دهلی: ما.
۹ این بیت صورت دیگری از بیت سوم این غزل است که در دو نسخهٔ معتبر متن و موزهٔ ملی دهلی با مختصر اختلاف ضبط شده است ولی در چاپ قزوینی و خانلری و نسخهٔ ستایشگر و فرهاد وجود ندارد.
با توجه به ضبط برخی از نسخ معتبر و یکسان بودن مصراع دوم در هردو بیت بنظر میرسد که حافظ، خود، مصراع اول یکی ازین دوبیت را تغییر داده و صورت دیگر را از غزل خارج کرده است اما راویان بدون توجه بدین امر هردوصورت را ضبط کرده‌اند.
۱۰ این بیت در چاپ قزوینی و خانلری و نسخهٔ ستایشگر نیست ولی در جامع نسخ حافظ مصراع دوم آن بدین‌صورت است: که میرسد همه را لطف بی‌نهایت او.

مدام خرقهٔ حافظ ز باده[11] در گروست
مگر ز خاک خرابات بود فطرت او[12-13]

۱۱ فرهاد، قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، فرود و خانلری: بباده.
۱۲ فرود، ستایشگر، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: طینت او.
۱۳ در چاپ قزوینی و انجوی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر بیت دیگری هم بدین شرح درین غزل وجود دارد:

نمی‌کند دل من میل زهد و توبه ولی — بنام خواجه بکوشیم و فر دولت او

موزهٔ ملی دهلی: نمیکند دل ما...؛ درنسخهٔ خطی فرهاد جای دومصراع دوم دوبیت آخر این غزل پس‌وپیش شده و باین‌صورت مکتوب است:

مکن بچشم حقارت نگاه در من مست — مگر ز خاک خرابات بود فطرت او
مدام خرقهٔ حافظ بباده در گرو است — که نیست معصیت و زهد بی‌مشیت او

۷

ای خون بهای نافهٔ چین خاك راه تو
خورشید سایه پرور طرف کلاه تو
نرگس کرشمه می‌برد از حد برون خرام
ای جان[1] فدای شیوهٔ چشم سیاه تو
خونم بخور که هیچ ملك با چنان جمال
از دل نیایدش که نویسد گناه تو
آرام و خواب خلق جهان را سبب تویی
زان شد کنار دیده و دل تکیه‌گاه تو
با هر ستارهٔ سروکارست* هر شبم
از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو[2]
یاران همنشین همه از هم جدا شدند
ماییم و آستانهٔ دولت پناه تو[3]
حافظ طمع مبر زعنایت که عاقبت
آتش زند بخرمن غم دود[4] آه تو[5]

۱ـ قزوینی: ای من.
۲ و۳ این دو بیت درچاپ خانلری نیست. فرود: رخی همچو ماه تو.
۴ نسخهٔ اصل: دوز؛ اصلاح این کلمه براساس عموم نسخی‌که بنظر رسید صورت‌گرفته است.
۵ این بیت نیز در چاپ انجوی و قدسی و نسخهٔ موزه ملی دهلی موجود است:
یار بدان مباش که مانند بخت نیك — یار تو باد هرکه بود نیکخواه تو
بعلاوه این بیت را چاپ قدسی اضافه دارد:
فردای روز حشرکه عرض خلایق است — باشد درآن میان بمن افتد نگاه تو
* فرهاد و ستایشگر: سروکاریست.

۷

خط عذار یار که بگرفت ماه ازو
خوش حلقه‌ایست لیك[1] بدر نیست راه ازو
ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاك‌دار
کآیینه‌ایست جام جهان‌بین که آه ازو
سلطان غم[2] هر آنچه تواند بگو بکن
من برده‌ام بباده فروشان پناه ازو
صوفی مرا بمیکده برد از طریق عقل[3]
این دود بین[4] که نامهٔ من شد سیاه ازو [ورق ۱۱۸ ب]
ساقی چراغ می بره آفتاب دار
باشد توان سترد[5] حروف گناه ازو[6]

۱ خانلری: لیکن.
۲ موزهٔ ملی دهلی، خانلری و انجوی: شیطان غم، ولی در بیشتر متون چاپی و خطی که بنظر رسید عبارت بسان متن حاضر: «سلطان غم» ضبط شده است. فرهاد: سلطان ترا هرآنچه بگوید بکن مکن.
۳ فرهاد و خانلری: طریق عشق؛ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، قدسی، انجوی، پژمان و جلالی نائینی و ادیب برومند:
کردار اهل صومعه‌ام کرد می‌پرست — این دودبین که نامهٔ من شد سیاه ازو
ستایشگر: این درد بین که نامهٔ من شد سیاه ازو.
پرتو: صوفی‌مرا بمیکده برد از طریق عقل — این دور بین‌که نامهٔ‌من شد سیاه ازو
۴ خانلری: دوده؛ ستایشگر: درد.
۵ خانلری: بتوان مگر سترد، ولی این مصراع متعلق به بیت دیگری است.
۶ در چاپ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی، جلالی نائینی و ستایشگر، فرهاد و فرود این بیت باندك اختلاف بدین صورت ضبط شده است:
ساقی چراغ می‌بره آفتاب‌دار — کو برفروز مشعلهٔ صبحگاه ازو
ظاهراً مصراع دوم بیت بالا مکتوب در حاشیه باتوجه به مصراع اول درین سیاق مناسبتر بنظر می‌رسد.
پرتو: کو برفروز مشعل این صبحگاه ازو.
مصراع مذکور در متن حاضر مصراع دوم است از بیتی که در چاپ قزوینی چنین‌است:
آبی بروزنامهٔ اعمال ما فشان — باشد توان سترد حروف گناه ازو*
و در نسخهٔ فرهاد باین صورت است:
آبی بروزنامهٔ اعمال ما فشان — نتوان مگر سترد حروف‌گناه ازو
* خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بتوان مگر سترد؛ پرتو: آبی بروی نامهٔ؛ فرود: شاید توان سترد.

حافظ که ساز و مجلس عشاق راست کرد[۷]
خالی مباد عرصهٔ این بزمگاه ازو

آیا در این خیال که دارد گدای شهر
روزی بود که یاد کند پادشاه ازو[۸]

۷ قزوینی، پژمان، قدسی و انجوی: حافظ که ساز مطرب عشاق ساز کرد؛ خانلری و فرهاد و پرتو: حافظ که ساز مجلس عشاق ساز کرد؛ موزهٔ ملی دهلی: حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد؛ ستایشگر: حافظ که برگ مجلس عشاق ساز کرد، ظاهراً واو بین دو کلمهٔ «ساز» و «مجلس» زاید است.

۸ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی دارای ۸ بیت و در چاپ قزوینی و خانلری و نسخهٔ ستایشگر مشتمل بر ۹ بیت است وبیت دیگر درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و فرهاد و طبع قزوینی و خانلری باین صورت است:

ابروی دوست گوشهٔ محراب دولتست — آنجا بمال چهره* و حاجت بخواه ازو

* انجوی و قدسی: آنجا بسای چهره.

۱۱

ای آفتاب آینه‌دار جمال تو
مشك سیاه مجمره گردان خال تو

آن[۱] نقطهٔ سیاه که آمد مدار نور
عکسیست در حدیقهٔ بینش زخال تو

تا پیش بخت باز روم[۲] تهنیت کنان
کو مژدهٔ زمقدم عید وصال تو

تا آسمان زحلقه‌بگوشان ما شود
کو عشوهٔ زابروی همچون هلال تو

صحن سرای دیده بشستم ولی چسود
کین گوشه[۳] نیست در خورخیل‌خیال تو

در اوج ناز و نعمتی ای آفتاب[۴] حسن
یارب مباد تا بقیامت زوال تو

در چین زلفش ای دل غمگین[۵] چگونهٔ
کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو

برخاست بوی گل زدر آشتی درآی
ای نوبهار ما* رخ فرخنده فال تو

مطبوع‌تر زنقش تو صورت نبست باز[۶]
طغرا نویس ابروی مشکین مثال تو[۷]

---

۱ فرود، ستایشگر و قزوینی: این. نسخهٔ فرهاد این بیت را ندارد.
۲ ستایشگر: تا پیش تخت یار روم. انجوی و قدسی: تا پیش‌باز بخت روم، و ظاهراً رسائر همین است. نسخهٔ فرهاد این بیت و بیت بعدی راهم ندارد.
۳ خانلری: کین گفته؛ فرود: کین خانه.
۴ ستایشگر و قزوینی: پادشاه. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی کلمهٔ «حسن» افتاده است.
۵ قزوینی، قدسی و پژمان: مسکین.
۶ در اصل حرف آخر این کلمه نقطه ندارد و می‌توان آنرا «د» هم خواند، تصحیح متن براساس ضبط نسخه‌های قزوینی، انجوی، خانلری وپژمان وفرهاد صورت گرفته است. قدسی: مطبوع‌تر ز روی تو صورت نبسته است؛ جلالی نائینی: «بار»؛ موزهٔ ملی دهلی و پرتو: «یار»؛ ستایشگر: مطبوع‌تر ز روی تو صورت نبست باز.
۷ ستایشگر و پژمان: ابروی همچون هلال تو؛ فرود:
مطبوع‌تر ز نقش تو صورت نبسته است طغرا نویس ابروی مشکین هلال تو
* فرهاد: نوبهار من.

در صدرخواجه[۸] عرض‌کدامین جفاکنم[۹]
شرح نیـازمندی خـود یـا مـلال تو
حافظ درین کمند سر سرکشان به‌بین[۱۰]
سودای کج مپز کـه نباشد مجـال تو[۱۱]

۸ قزوینی و پژمان: در پیش شاه؛ موزهٔ ملی دهلی وفرود: درپیش خواجه؛ ستایشگر: بر عدل خواجه.
۹ خانلری: کدامین حرا کنم.
۱۰ فرهاد، فرود، ستایشگر، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: بسیست.
۱۱ در چاپ خانلری این غزل دارای شش بیت است و فاقد بیت‌های: ۲ و ۳ و۴ و۷ و ۸ این غزل می‌باشد.
فرهاد: سودای کج مبر که نباشد مجال تو.

۹*

تاب بنفشه میدهد طرهٔ مشك‌سای تو
پردهٔ غنچه می‌درد خندهٔ دلگشای تو

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
کز سر صدق میکند[1] شب همه شب‌دعای تو[2]

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی میکشم از برای تو

مهر رخت سرشت من خاك درت بهشت من
عشق تو سرنوشت من راحت من رضای تو[3]

خرقهٔ‌زهد و جام می گرچه نه درخور هم‌است[4]
این همه نقش میزنم از جهت جفای[5] تو[6]

دلق گدای عشق را گنج بود در آستین
زود رسد بسلطنت[7] هرکه بود گدای تو[8]

[ورق۱۱۹ الف]

شاه نشین چشم من* تکیه گه خیال تست
جای دعاست شاه من، بی‌تو مباد جای تو

خوش چمنیست عارضت‌خاصه که در بهارحسن*
حافظ خوش کلام شد[9] مرغ سخن‌سرای تو

---

* این غزل در چاپ قزوینی ۸ و در طبع خانلری دارای ۷ بیت می‌باشد.
۱ موزهٔ ملی دهلی: کز سرصدق میکنم...
۲ این بیت ازین غزل در چاپ خانلری نیست.
۳ این بیت و بیت ششم در نسخهٔ قزوینی نیست اما در حاشیه نقل شده است. درنسخهٔ خانلری این بیت بدین صورت آمده است:

خاك تو سرنوشت من خاك درت بهشت من
عشق‌تو سرنوشت من راحت جان وصفای‌تو

ستایشگر و فرود:
عشق تو سرنوشت من خاك درت بهشت من مهر رخت سرشت من راحت جان رضای تو
۴ فرهاد، فرود، ستایشگر و قزوینی: نه درخور همند.
۵ ستایشگر و قزوینی: رضای؛ فرود: لقای. ۶ طبع خانلری این بیت را ندارد.
۷ فرود، ستایشگر و خانلری: بسلطنت رسد.
۸ در چاپ قزوینی این بیت باین صورت آمده است:
دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار گوشهٔ تاج سلطنت می‌شکند گدای تو
۹ خانلری: حافظ خوش‌سخن بوده.
* فرود: شاه نشین دیده‌ام. * فرهاد: خوش چمنی است عارضت خاصه که در بهار عمر.

شور شراب و سوز عشق آن[۱۰] نفسم رود زسر
کین سر پـرهـوس شود خـاك در سرای تو

۱۰ قزوینی: شور وشراب عشق تو؛ موزهٔ ملی دهلی: شور شراب عاشقی؛ ستایشگر: شور و شراب عشق تو؛ فرود: شور شراب عشق تو آن نفسم رود زسر؛ فرهاد: شور شراب عشق تو آن نفسم رود زیاد.

۷

گلبن عیش میدمد ساقی گلعذار کو
باد بهار می‌وزد بادهٔ خوش‌گوار کو
هرگل نو ز گلرخی یاد همی کند[۱] ولی
گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو
مجلس بزم عشق[۲] را غالیه‌ازهوای تست[۳]
ای‌دم‌صبح خوش‌نفس نافهٔ[۴]زلف یار کو[۵]
حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا
دست زدم بخون دل بهر خدا نگار* کو
خیزکه شمع‌صبحدم لاف زعارض توزد[۶]
خصم زبان دراز شد خنجر آبدار کو
گفت مگر زلعل من بوسه نداری آرزو
مردم ازین‌هوس ولی‌قدرت واختیار[۷] کو
حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمتست
از غم روزگار دون طبع سخن‌گزار[۸] کو

---

۱ ستایشگر: یاد همی دهد.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: عیش.
۳ فرهاد، ادیب برومند وقزوینی: غالیهٔ مرادنیست؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی بامتن حاضر یکسانست.
۴ اصل: «بادهٔ». قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نافهٔ؛ ادیب برومند: نکهت.
۵ این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.
۶ قزوینی، جلالی نائینی و پژمان: شمع سحرگهی اگر لاف زعارض تو زد؛ انجوی و ستایشگر: شمع سحر زخیرگی لاف زعارض تو زد؛ قدسی: شمع سحر بیزمکه...؛ موزهٔ ملی دهلی و پرتو: مطابق متن.
۷ ستایشگر: قوت انتظار؛ ادیب برومند و فرهاد:
گفت ز لعل من مگر بوسه نداری آرزو   مردم ازین هوس ولی قدرت اختیار کو
۸ ستایشگر: سخن‌گذار.
* فرهاد: بهرخدا شکار.

۷

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو[1]

آفتاب فتح را هردم طلوعی میدهد
از کلاه خسروی[2] رخسار مه سیمای تو

گرچه خورشید فلك چشم‌وچراغ عالمست
روشنایی بخش چشم اوست خاك پای تو

جلوه‌گاه طایر افلاك[3] گردد هر کجا
سایه اندازد بجایی[4] چتر گردون‌سای تو

در[5] رسوم‌شرع‌وحکمت باهزاران اختلاف
نکتهٔ هرگز نشد فوت از دل دانای تو

عرض‌حاجت‌درحریم‌حضرتت[6] محتاج نیست
رازکس مخفی نماند با فروغ رای تو

حافظ اندر حضرتت لاف غلامی میزند[7]
برامید عفو جانبخش جهان‌بخشای[8] تو[9]

---

۱ ستایشگر و قزوینی: زینت تاج و نگین از گوهر والای تو؛ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو.
۲ ادیب برومند: آفتاب صبح را هردم طلوعی میدهد   در کلاه خسروی...
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، فرهاد و قدسی: اقبال.
۴ قزوینی، ستایشگر، فرهاد، جلالی نائینی، پرتو و ادیب برومند: همای، و مناسبتر همین است.
۵ قزوینی، قدسی و انجوی: از رسوم؛ ادیب برومند: از رموز.
۶ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: حرمتت.
۷ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، قدسی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی بجایش این‌مصراع را دارد: خسروا پیرانه‌سر حافظ جوانی میکند.
۸ ستایشگر و قزوینی: کنه فرسای، موزهٔ ملی دهلی: کنه بخشای.
۹ این غزل درچاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۹ بیت و در طبع قدسی ده بیت دارد. دو بیت دیگر در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر وچاپ قزوینی باین صورت است:

آب حیوانش زمنقار بلاغت میچکد   طوطی‌خوش‌لهجه یعنی کلك شکرخای‌تو
آنچه اسکندرطلب‌کرد ونداش‌روزگار   جرعهٔ بود از زلال جام جان‌افزای تو

۶

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو

گفتم ای بخت بخفتیدی[1] وخورشید دمید [ورق ۱۱۹ ب]
گفت با این همه از سابقه نومید مشو

تکیه بر اختر شب دزد[2] مکن کین عیار
تخت کاووس[3] ببرد و کمر کیخسرو

آنچنان رو شب رحلت چو مسیحا بفلك
رسد از روشنی حسن تو ما را پرتو[4]

آسمان‌گو مفروش این عظمت کاندر عشق
خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو

آتش زهد و ریا[5] خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و برو[6]

---

۱ فرهاد، خانلری، قدسی، انجوی، ستایشگر، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: بخسبیدی.
۲ فرهاد، پژمان و انجوی: شبگرد؛ ادیب برومند: برابر متن.
۳ قزوینی و قدسی: تاج کاووس ببرد؛ انجوی و ادیب برومند: تاج کاووس ربود؛ ضبط چاپ خانلری ونسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر با متن مطابق است.
۴ این بیت در چاپ قزوینی، قدسی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی چنین ثبت شده است:
گر روی پاك و مجرد چو مسیحا بفلك   از چراغ تو بخورشید رسد صد پرتو
ستایشگر: گرشوی...؛ فرود: از شعاع تو.
خانلری:
آنچنان شو شب رحلت چو مسیحا بفلك   کز چراغ تو بخورشید رسد صد پرتو
ظاهراً اسقاط یا تشویشی در عبارت این مصراع روی داده است، و ضبط نسخهٔ خانلری و قزوینی مناسبتر و موزونتر میباشد.
۵ ستایشگر: زهد ریا.
۶ این غزل در چاپ قزوینی، انجوی، خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و پرتو هشت بیت و در چاپ قدسی ده بیت و در نسخهٔ خطی جلالی نائینی و فرهاد ۷ بیت دارد. دوبیت افزونتر در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و فرهاد چنین است:
گوشوار زر ولعل ارچه‌گران دارد گوش   دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو
چشم بد دور زخال توکه درعرصهٔ حسن   بیدقی راند که برد از مه وخورشید گرو
علاوه‌براین دوبیت در نسخهٔ ستایشگر بیت دیگری‌هم دیده می‌شود:
اندرین دایره می‌باش چودف حلقه بگوش   ورقفایی خوری از دایرهٔ خویش مرو

۷

گفتا برون شدی بتماشای ماه نو
از ماه ابروان منت شرم باد رو
عمریست تا دلت ز اسیران زلف ماست
غافل ز حفظ جانب یاران خود مشو
مفروش عطر عقل بهندوی زلف ما*
کانجا هزار نافهٔ مشکین بنیم جو
تخم وفا و مهر درین کشته‌زار نیست[۱]
آنگه شود عیان که رسد[۲] موسم درو
ساقی بیار باده که رمزی بگویمت
از سیر اختران‌کهن سیر [و][۳] ماه[نو][۴]
شکل هلال هر[۵] سر مه میدهد نشان
از افسر سیامک و ترک کلاه زو[۶]
حافظ جناب پیر مغان مأمن وفاست
درس حدیث‌عشق برو خوان و زو شنو[۷]

---

* ادیب برومند: زلف یار.
۱ قزوینی، قدسی، موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: درین کهنه کشته‌زار؛ پرتو: تخم وفا و مهر محبت درین زمین؛ انجوی: کهنه‌کشتزار؛ ستایشگر: کشتزار نیست.
۲ قزوینی و قدسی: آنگه عیان شود که بود موسم درو؛ انجوی و موزهٔ ملی دهلی: عیان شودکه رسد..؛ ادیب برومند: بود موسم درو.
۳ قزوینی و انجوی: از سر اختران کهن سیر و ماه نو؛ موزهٔ ملی دهلی: از دور اختر کهن و سیر ماه نو؛ جلالی نائینی: از حال اختر کهن و سال ماه نو؛ ادیب‌برومند: از سیر اختر کهن وسیر ماه نو.
۴ این کلمه در نسخهٔ اصل محو شده است.
۵ اصل: «بر».
۶ ستایشگر: پرکلاه زو؛ ادیب برومند: از افسر سیاوش و ترک کلاه زو.
۷ قدسی: درس وفا و مهر بر او خوان..؛ انجوی: درس حدیث مهر بر او خوان؛ جلالی نائینی: درس حدیث عشق ازو پرس و زو شنو. موزهٔ ملی دهلی و پرتو: مطابق متن.

۱۱*

ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده
خوشتر ز[۱] چشم مستت چشم جهان ندیده
همچون تو نازنینی سر تا قدم[۲] لطافت
گیتی نشان نداده ایزد نیافریده
هر زاهدی که دیده[۳] یا قوت جان فزایش[۴]
سجاده ترك کرده[۵] پیمانه در کشیده
برچهره بخت نیکت تعویذ چشم شوخش[۶]
هردم وان‌یکادی زاخلاص بر دمیده
بر قصد چشم عشاق ابرو و چشم شوخش[۷]
گاه این کمین گشاده گاه آن کمان کشیده[۸]

---

* در چاپ خانلری، قزوینی و افشار و همچنین نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی این غزل نیست ولی در نسخهٔ جلالی نائینی و برتو و جامع نسخ حافظ و قدسی موجود است. این غزل در نسخهٔ پرتو مغشوش و ناقص است چنانکه بدون مطلع آغاز شده است و چند بیت آغاز آن در متن حاضر دیده نمی‌شود و با توجه به ضبط اغلب نسخ خطی و چاپی آن چند بیت مربوط بـه غزلی دیگر است کـه از لحاظ وزن و قافیه با غزل مورد بحث یکسانست، بدین مطلع:

دامن‌کشان همی شد در شرب زرکشیده
صد ماهرو ز رشکش جیب قصب دریده

بنابراین بی‌گمان در نسخهٔ پرتو چند بیت از آغاز غزل افتاده است.
این غزل در چاپ قدسی وانجوی مرکب از هفت بیت و در نسخهٔ جلالی نائینی دارای سیزده بیت است.

۱ فرود، قدسی و انجوی، مانند چشم مستت.
۲ فرود، قدسی و انجوی : سر تا بپا.
۳ انجوی: دیدی.
۴ ستایشگر، قدسی و انجوی: یاقوت میفروشت؛ جلالی نائینی: ای زاهداکه داده یاقوت میفروشش.
۵ قدسی و انجوی: ترك داده.
۶ جلالی نائینی: چشم مستش؛ ستایشگر: تعویذ چشم بدرا.
۷ قدسی و انجوی : در قصد خون عشاق ابرو و چشم شوخت؛فرود: در قصد جان عشاق ابرو و چشم مستت.
۸ فرود و قدسی: که این کمین گشاده که آن کمان کشیده؛ انجوی: کمین گشاده گاه .... ستایشگر: گاه این کمین گشوده که آن‌کمان کشیده. اصل: «گشاده و گاه...»

تا کی کبوتـر دل بـاشد چـو مـرغ بسمل*
از زخم تیر چشمت[۹] در خـاك وخـون طپیده
از سـوز سینه هـردم دودم بسـر درآیـد[۱۰]
چـون عـود چنـد بـاشم در آتش آرمیـده
گـر زانك رام گـردد بخت رمیـده بـامن
هـم زان دهـن بـرآرم کـام دل رمیـده[۱۱]
میلی اگـر ندارد با[۱۲] عـارض تـو ابـرو [ورق۱۲۵ الف]
پیوسته از چـه باشد چـون قد من خمیده[۱۳]
گـر بـر لبم نـهـی لب یابـم حیات بـاقـی
آن دم[۱۴] کـه جان شیریـن باشد بلب رسیده
مـا را بضـاعت تـو دردل [ ] افتد[۱۵]
درهای[۱۶] شعر حافظ بنویس بر[۱۷] جریده[۱۸]

---

* انجوی و ستایشگر: چون مرغ نیم بسمل.
۹ اصل «چرخت»، فرود وانجوی: باشد ز تیر هجرت؛ قدسی: باشد ز تیغ هجرت، جلالی نائینی: از زخم تیر و غمزه؛ ستایشگر: از زخم تیرچشمت.
۱۰ فرود، قدسی و انجوی: برآید؛ جلالی نائینی: دردم بسر درآورد.
۱۱ این بیت در نسخهٔ جلالی نائینی نیست، در نسخهٔ ستایشگر مقطع غزلست بدین‌شرح: ... بخت رمیده حافظ .... دهان برآید ...
۱۲ جلالی نائینی: بر.
۱۳ جلالی نائینی: چون نون قدش خمیده. این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.
۱۴ اصل: «لب»، تصحیح با توجه به معنی بیت و ضبط نسخهٔ جلالی نائینی و پرتو صورت گرفته است.
۱۵ اصل: «در دل مذاقت (ندامت؟؟) افتد». پرتو: ما را بضاعت اینست کردر مذاق افتد؛ جامع نسخ: ما را بضاعت اینست کردر مذاقت افتد؛ جلالی نائینی: ما را بضاعت تو دردل بدامت افتاد. این بیت در اغلب نسخ دیده نمی‌شود. ضبط جامع نسخ و پرتو بهتر می‌نماید.
۱۶ نسخهٔ اصل: در بای. ۱۷ جامع نسخ حافظ و جلالی نائینی: در جریده.
۱۸ این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست. این غزل در نسخهٔ جلالی نائینی دارای سه‌بیت دیگرهم هست‌که سومین بیت آن باندکی اختلاف در چاپهای قدسی و انجوی مقطع غزل را تشکیل می‌دهد:

تاکی فروگذاری چون زلف خود دلم را سرگشته و پریشان ای نور هر دودیده
در پای خار هجران افتاده در کشاکش در گلبن وصالت هرگز گلـی نچیده
گر دست من نگیری با خواجه بازگویم کز عاشقان مسکین دل میبرد دودیده*

* قدسی و انجوی: کز عشوه دل ز حافظ چون بردهٔ بدیده؛ فرود: کز عشوه چون زحافظ دل بردهٔ و دیده.

۹

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر[۱] و صلایی بشیخ و شاب زده
سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر
ولی ز ترک کله چتر[۲] بر سحاب زده
شعاع جام[۳] و قدح نور ماه پوشیده
عذار[۴] مغبچگان راه آفتاب زده
عروس بخت در آن حجله[۵] با هزاران ناز
شکسته کسمه[۶] و بر برگ گل گلاب زده[۷]
ز شور[۸] و عربدهٔ شاهدان شیرین کار
شکر شکسته سمن[۹] ریخته رباب زده
مرا بجرعهٔ خود شاد کرد و آنگه گفت[۱۰]
که ای خمارکش مفلس شراب زده

---

۱ اصل: «نشسته بود»؛ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، خانلری، انجوی و قدسی ادیب برومند و فرهاد: «پیر» و صحیح همین است.
۲ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: گوشه.
۳ خانلری: صفای جام؛ موزهٔ ملی دهلی: فروغ جام؛ ادیب برومند: فروغ نور قدح نور ماه پوشیده؛ فرهاد: شعاع جام و قدح نور ماه پوشیدند.
۴ خانلری: مدار.
۵ خانلری: عروس در آن حجله.
۶ قدسی: کشیده وسمه و؛ موزهٔ ملی دهلی: شکسته بسته و؛ ستایشگر: بنفشه بسته و...
۷ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و همچنین در چاپ قزوینی و قدسی در این غزل دو بیت با قافیهٔ «گلاب زده» ضبط گردیده است و هردو صورت مکتوب در نسخهٔ قزوینی ذیلا درج می‌شود:

گرفته ساغر عشرت فرشتهٔ رحمت
ز جرعه بررخ حور و پری گلاب زده
عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
شکسته کسمه و بربرگ گل‌گلاب زده

ادیب برومند: کشیده وسمه و برزلف مشك ناب زده.
۸ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: ز نار و عربده؛ ستایشگر: زشور عربدهٔ؛ ادیب برومند: زنار و عربدهٔ ساقیان شیرین کار.
۹ موزهٔ ملی دهلی: شکر شکسته و گل؛ ستایشگر: شکر شکسته و می ریخته.
۱۰ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: سلام کردم و با من بروی‌خندان گفت...

که این‌کندکه توکردی بضعف‌همت ورای[11]
زگنج خانـه شده خیمه در خـراب زده[12]
وصال دولت بیـدار تـرسمت نـدهـد[13]
که خفتهٔ تو در آغوش بخت خـواب زده[14]
بیابمیکده حافظ که بر تو عرضه‌کنم[15]
هـزارصف ز دعاهـای مستجاب زده[16]

۱۱ خانلری: که کرد آنچه توکردی ز ضعف همت ورای؛ ستایشگر و فرهاد: که این‌کند که توکردی زضعف همت ورای.

۱۲ ستایشگر و قزوینی: خیمه برخراب زده؛ خانلری: خیمه برآب زده؛ فرهاد: زگنج خانه شد و خیمه برخراب زده.

۱۳ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: ندهند.

۱۴ این بیت در چاپ خانلری چنین است:

مرا بجرعهٔ خود شاد کرد و آنکه گفت
چه فتنهٔ تو در آغوش بخت خواب زده

۱۵ ستایشگر: که باتو شرح دهم.

۱۶ این غزل در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی دارای دوبیت دیگرهم هست‌که نخستین بیت آن درچاپ خانلری نیز وجود دارد:

فلـك جنیبـه‌کش شـاه نصرةالـدینست
بیـا ببین ملکش دست در رکـاب زده
خرد که ملهم غیبست بهر کسب شرف
ز بام عرش صدش بوسه بر جناب زده

۷

خنك نسیم معنبر شمامهٔ دلخواه
که در هوای تو برخاست بامداد پگاه
دلیل راه شو ای طایر خجسته لقا
که دیده آب شد از شوق خاك این[1] درگاه
بیاد شخص نزارم که غرق خون دلست[2]
هلال را زکنار شفق کنند[3] نگاه
منم که بی تو نفس میزنم[4] زهی خجلت
مگر تو عفو کنی ورنه نیست[5] عذرگناه
ز دوستان تو آموخت در طریقت مهر
سپیده دم که هوا چاك زد شعار سیاه
بعشق روی تو روزی که از جهان بروم
ز تربتم بدمد سرخ گل بجای گیاه
مده بخاطر نازك ملالت از من زود[6]
که حافظ توخود اینلحظه[7] گفت بسم‌الله

---

۱ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، قدسی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی: آن.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بیا و شخص نزارم ببین که غرق خون دلست؛ ستایشگر: بیاد شخص ضعیفم که...
۳ قزوینی و انجوی: افق کنید؛ قدسی، جلالی نائینی و پرتو: افق کنند.
۴ فرهاد، قزوینی و انجوی: میکشم.
۵ فرهاد و قزوینی: چیست.
۶ موزهٔ ملی دهلی و قدسی: از من ره؛ انجوی: از من راه، فرهاد: ای حافظ.
۷ قدسی و انجوی: که حافظ تو همین لحظه.

۷

گر تیغ بارد در کوی آن ماه [ورق ۱۲۵ ب]
گردن نهادیم الحکم‌لله*

آیین تقوی من نیز دانم[۱]
لیکن چه چاره با بخت گمراه

من رند و عاشق آنگاه توبه
استغفرالله استغفرالله[۲]

ما شیخ و واعظ[۳] کمتر شناسیم
یا جام باده یا قصه کوتاه

عکسی ز مهرت برما نیفتاد[۴]
آیینه‌رویا آه از دلت آه[۵]

الصبرمر والعمر فان[۶]
یا لیت شعری حتام القاه

عشق لبت برد از یاد حافظ
درس شبانه ورد سحرگاه[۷]

---

۱ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و انجوی: ما نیز دانیم. ۲ قزوینی:
من رند و عاشق در موسم گل آنگاه توبه استغفرالله
خانلری:
من رند و عاشق و انگاه توبه استغفرالله استغفرالله
۳ انجوی: ما شیخ و زاهد.
۴ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و انجوی: مهر تو عکسی برما نیفکند؛ جلالی نائینی: عکسی ز رویت برما نیفتاد.
۵ این بیت در چاپ خانلری ونسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۶ نسخهٔ اصل: فانی.
۷ در چاپ خانلری این بیت نیست اما در چاپ قزوینی و انجوی بجای آن چنین مذکور است:
حافظ چه نالی گر وصل خواهی خون بایدت خورد درگاه و بیگاه
اما در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ حافظ بیت مندرج در متن کتابت شده است.
ستایشگر:
مهررخش برد از یاد حافظ آواز زهره آیینهٔ ماه
* فرهاد: الحمدلله.

۵

از من جدا مشو که توام نوردیدهٔ
محبوب جان[1] و مونس قلب رمیدهٔ

از دامن تو دست ندارند عاشقان
پیراهن صبوری ایشان دریدهٔ

از چشم‌بخت خویش[2] مبادت‌گزند ازآنك
در دلبری بغایت خوبی رسیدهٔ

منعم کنی[3] ز عشق وی ای مفتی زمان
معذور دارمت که تو او را ندیدهٔ

آن سرزنش که کرد ترا دوست[4] حافظا
بیش از گلیم خویش مگر پا کشیدهٔ[5]

---

۱ ستایشگر، قزوینی، قدسی و افشار: آرام جان.
۲ موزهٔ ملی دهلی: چشم زخم خویش، افشار: از چشم زخم هیچ مبادت گزند از آن.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: منعم مکن؛ ستایشگر: منعم‌کنی بعشق.
۴ افشار: یار؛ ستایشگر: این سرزنش که کرد ترا دوش.
۵ در چاپ افشار این دوبیت نیز مندرج است:

دل بر مدارهان که ز جانان رسی بوصل
ای آنك زهر فرقت جانان چشیدهٔ

آب حیات و مرتبت خضر یافتی
یکبار اگر تو خود لب دلبر مکیدهٔ

درنسخهٔ ستایشگر بیتی دیگر هم وجود دارد:

چشم بد از تو دور که در ملك دلبری
خط برجمال یوسف مصری‌کشیدهٔ

۶

از خون دل نوشتم نزدیك دوست نـامـه
انی رأیت دهـراً من هجـرك[۱] القیامـه
هرچنـد کـازمـودم هیچم نبـود سودم[۲]
من جـرب المجـرب حلت به النـدامـه
دارم من از فراقت[۳] در دیده صـد علامت
لیست دمـوع عینی هـذالنـا العـلامـه
پرسیدم از طبیبی احـوال دوست گفتـا
فی بعدهـا عـذاب فی قربهـا السلامه[٤]
گفتم ملامت آرد[۵] گر گرد دوست گردم[۶]
والله مـا رأینـا حـالا[۷] بـلا مـلامـه
حافظ چو طالب آمد جامی بجان شیرین[۸]
حتـی یـذوق منه کأساً من الکـرامـه[۹]

۱ فرهاد: فی‌هجرك.
۲ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: هرچند آزمودم از وی نبود سودم؛ قزوینی: هرچندکازمودم از وی نبود سودم؛ فرهاد: هرچند کازمودم از وی وفا ندیدم.
۳ قزوینی و انجوی: فراقش.
۴ ستایشگر: من قربها عذاب فی‌بعدها سلامه.
۵ قزوینی: ملامت آید؛ قدسی: ملامت آرد.
۶ موزهٔ ملی دهلی: گفتم ملامت آید گر دوست یارگردد؛ ستایشگر: گفتم زعشق رویت اندر ملامتم گفت.
۷ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: حبآ.
۸ قدسی: طالب آمد ساقی بیار جامی.
۹ در چاپ قدسی این غزل دارای هشت بیت است و دو بیت دیگر آن بدین شرحست:
حـال درون ریشم محتـاج شرح نبود — خود می‌شود محقق از آب چشم خـامـه
باد صبا ز حالم تاکـه نقـاب برداشت — کالشمس فی‌ضحاها تطلع مـن التمامه
در نسخهٔ ستایشگر نیز بیت نخستین دیده می‌شود.

۹

[ورق ۱۲۱ الف]

سحرگاهان که مخمور شبانه
گرفتم باده با چنگ و چغانه
نهادم عقل را ره توشه[۱] از می
بشهر[۲] هستیش کردم روانه
نگار میفروشم عشوهٔ داد
که ایمن گشتم[۳] از مکر زمانه
ز ساقی کمان ابرو شنیدم
که ای تیر ملامت را نشانه
نبندی[۴] زان میان طرفی کمروار
اگر خود را به بینی[۵] در میانه
برو این دام بر مرغ دگر نه
که عنقا را بلندست آشیانه
بده کشتی می تا خوش برآییم[۶]
ازین دریای ناپیدا کرانه
ندیم و مطرب و ساقی همه اوست
خیال آب و گل در ره بهانه
وجود ما معماییست حافظ
که تحقیقش فسونست و فسانه[۷]

---

۱ انجوی: عقل را زاد ره.
۲ انجوی و قزوینی: زشهر؛ ستایشگر: زملك.
۳ فرهاد:.... عشوه میداد که ایمن گشته.
۴ حرف اول این کلمه در نسخهٔ اصل بدون نقطه است.
۵ در نسخهٔ اصل حرف نخستین این کلمه نقطه ندارد.
۶ قزوینی: برانیم.
۷ این غزل در چاپ قزوینی و انجوی ده و در طبع قدسی یازده و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نه بیت داردو بیت‌دیگر آن در چاپ قزوینی چنین است:
که بندد طرف وصل از حسن شاهی — که با خود عشق بازد جاودانه

وصال او[۱] ز عمر جاودان به
خداوندا مرا آن ده که آن به
بشمشیرم زد و با کس نگفتم
که راز دوست از دشمن نهان به
شبی میگفت چشم کس[۲] ندیدست
ز مروارید گوشم در جهان به[۳]
خدا را از طبیب من بپرسید
که آخر کی شود این ناتوان به
بخلدم دعوت ای زاهد مفرمای[۴]
که این سیب زنخ زان بوستان به
دلا دایم گدای کوی او باش
بحکم آن که دولت جاودان به
بداغ بندگی مردن بدین[۵] در
بجان او که از ملك جهان به[۶]
جوانا سر متاب از پند پیران
که رای پیر از* بخت جوان به
گلی کو[۷] پای‌مال سرو ما گشت[۸]
بود خاکش ز خون ارغوان به

---

۱ خانلری: تو. ۲ قدسی: من.
۳ این بیت درچاپ خانلری نیست.
۴ قدسی و انجوی: بخلدم زاهدا دعوت مفرمای؛ موزهٔ ملی دهلی: بخلدت دعوت ای زاهد مفرمای.
۵ قدسی: دراین؛ قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: برین.
۶ این بیت نیز درچاپ خانلری نیست.
۷ قزوینی، خانلری، انجوی و موزهٔ ملی دهلی وافشار: کان.
۸ خانلری و موزهٔ ملی دهلی و افشار: شد؛ ستایشگر: سروباشد.
* ستایشگر: رای‌پیربا.

سخن اندر دهان دوست گوهر[۹]
ولیکن گفتهٔ حافظ از آن بـه[۱۰]

۹ قزوینی: شکر؛ ستایشگر: وگرچه خوب باشد در شهوار.
۱۰ در چاپ قزوینی، قدسی و انجوی و نسخهٔ ستایشگر این بیت نیز موجود است:
اگر چه زنده رود آب حیاتست ولی شیراز مـا از اصفهـان بـه

۹

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده
خرقه‌تر دامن و سجاده شراب آلوده*
آمد افسوس‌کنان مغبچهٔ باده فروش
گفت بیدار شو ای ره‌رو خواب آلوده
شست و شویی کن وآنگه[1] بخرابات خرام [ورق ۱۲۱ ب]
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
در هوای لب شیرین‌دهنان[2] چند کنی
جوهر روح بیاقوت مذاب آلوده
بطهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب چو تشریف[3] شباب آلوده
آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
غرقه گشتند ونگشتند[4] بآب آلوده
پاك و صافی شو و از چاه طبیعت بدرآی
که صفایی ندهد آب تراب آلوده[5]
گفتم‌ای‌جان جهان[6] دفترگل‌عیبی[7] نیست
گرشود فصل[8] بهار از می ناب آلوده

۱ خانلری: شویی بکن آنگه؛ فرهاد: شست‌وشویی بکن آنکه بخرابات درآی.
۲ قزوینی: بهوای لب شیرین پسران؛ خانلری: در هوای لب شیرین پسران؛ قدسی: بهوای لب شیرین دهنان.
۳ فرود، جلالی نائینی و قدسی: بتشریف.
۴ ستایشگر و خانلری: غرقه گردند و نگردند..؛ فرهاد: غرقه گشتند و نگردند.
۵ خانلری: آب شراب آلوده.
۶ فرهاد، فرود و خانلری: ای جان و جهان.
۷ موزهٔ ملی دهلی: باکی.
۸ قدسی: وقت.
* فرود: خراب آلوده.

گفت خامش لغز و نکته بحافظ مفروش[۹]
آه ازین[۱۰] لطف بانواع عتاب آلوده

۹ فرهاد، قزوینی، خانلری، ستایشگر و موزهٔ ملی‌دهلی: گفت حافظ لغز و نکته بیاران مفروش؛ قدسی: گفت حافظ برو و نکته بعاقل مفروش؛ انجوی: گفت حافظ برو و نکته بیاران مفروش. فرود: گفت حافظ لغز و نکته بحافظ مفروش.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: از آن.

۷

ناگهـان پرده بـرانداختـهٔ یعنی چـه
مست از خانـه بـرون تاختهٔ یعنی‌چه
زلف در دست صبا گوش بفرمان[1] رقیب
این چنین با همـه در ساختـهٔ یعنی‌چه
شاه خـوبانی و منظـور گدایـان شدهٔ
قـدر ایـن مـرتبـه نشناختهٔ یعنی‌چه
نه سر زلف[2] خـود اول تـو بدستم دادی
بـازم از پـای[3] در انـداختهٔ یعنی‌چه
سخنت رمزدهـان گفت و کمر سر میان
زیـن[4] میان تیـغ بمـا آختـهٔ یعنی‌چه
هرکس از چهره‌وزلف تو[5] بنقشی‌مشغول
عاقبت بـا همـه کـج[6] باختهٔ یعنی‌چه
حافظا دردل تنگت چو فرو [د] آمد[7] یار
خـانـه از غیـر نپـرداختـهٔ یعنی‌چه

---

۱ انجوی و قدسی: به پیغام؛ ستایشگر: زلف بردست صبا گوش بفرمان.
۲ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: چون سرزلف.
۳ افشار: باز درپای.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی وانجوی: وزمیان.
۵ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار، جلالی‌نائینی وپرتو: هرکس ازمهرهٔ مهر تو...
۶ افشار: اینچنین با همه کژ...
۷ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: فرود آمد یار؛ افشار: حافظا در دل تنگ تـو فرود آمد یار؛ قدسی: چو فرود آید یار.

۸

عیشم مدامست از لعل دلخواه
کارم بکامست الحمدلله
دی‌شب[1] برویش خوش بود وقتم
ای وصل[2] جانان صد لوحش‌الله[3]
ای بخت سرکش تنگش ببرکش
گه جام زرکش گه[4] لعل دلخواه
جانا چگویم شرح فراقت
چشمی و صدنم جانی و صد آه
کافر مبیناد این غم که دیدست
از قامتت سرو از* عارضت ماه
ما را بمستی[5] افسانه کردند
پیران جاهل شیخان گمراه
از دست زاهد[6] کردیم توبه [ورق ۱۲۲ الف]
وز فعل عابد[7] استغفرالله
ذوق[8] لبت برد از یاد حافظ[9]
درس شبانه ورد[10] سحرگاه[11]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: وقتی.
۲ موزهٔ ملی دهلی و قدسی: از وصل.
۳ نسخهٔ قزوینی و ستایشگر این بیت را ندارد.
۴ ستایشگر، قزوینی و قدسی: که جام زرکش که لعل دلخواه؛ موزهٔ ملی دهلی: که جام می‌کش که لعل دلخواه؛ جلالی نائینی و فرود: که کام دلخواه؛ اصل: «از».
۵ جلالی نائینی وفرود: به رندی؛ ستایشگر و قزوینی: رندی.
۶ ستایشگر و قدسی: از قول زاهد.
۷ موزهٔ ملی دهلی: ازقول واعظ.
۸ فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: شوق لبت؛ قدسی: شوق رخت.
۹ ستایشگر: لعل‌لبت برد ازجان حافظ.
۱۰ ستایشگر و قدسی: ورد شبانه درس سحرگاه.
۱۱ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قدسی ۱۱ بیت و در چاپ قزوینی و انجوی و←
*فرود و جلالی نائینی: غم که دیده از قامتت سرو وز...

۹

چراغ روی ترا شمع گشت پروانه[۱]
مرا ز خال[۲] تو با حال خویش پروا نه
خرد که قید مجانین عشق میفرمود
ببوی حلقهٔ زلف[۳] تو گشت دیوانه
بمژده جان بصبا[۴] داد شمع در نفسی
که شمع روی تواش میرساند پروانه[۵]
ببوی زلف تو گر جان بباد رفت چه شد
هزار جان گرامی فدای جانانه
برآتش رخ زیبای او برای سپند[۶]
بغیر خال سیاهش که دید بهدانه
من رمیده ز غیرت ز پا فتادم دوش*
نگار خویش چو دیدم بدست بیگانه
چه نقشها که برانگیختیم و سود نداشت
فسون ما بر او گشته است افسانه

→ نسخهٔ جلالی نائینی و پرتو هفت بیت دارد. نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این ابیات را اضافه دارد اما بیت نخستین آن در غزل شمارهٔ ۳۶۲ در چاپ حاضر که همین وزن و قافیه را دارد ـ بااختلافی اندك آمده است:

عکسی ز رویت بر ما نیفتاد — آیینه‌رویا آه از دلت آه
رخ برنتابم از راه خدمت — سر بر ندارم از خاك درگاه
دلق ملمع زنار راهست — صوفی نداند این‌رسم واین‌راه

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: شمع روز پروانه؛ جلالی نائینی: شمع صبح پروانه.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی، پرتو و جلالی نائینی: حال؛ قدسی: عشق. ستایشگر: مرا زعشق تو باحال...
۳ قزوینی: ببوی سنبل زلف.
۴ موزهٔ ملی دهلی: بصفا.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قدسی: زشمع روی تواش چون رسید پروانه. ستایشگر: زشمع روی تواش چون رساند پروانه.
۶ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بجای سپند، واصح همین است. جلالی نائینی و فرود: برآتش رخ زیبای تو بجای سپند بغیر خال سیاهت که دید به دانه
* فرود و جلالی نائینی: من رمیده فتادم ز غیرت از پا دوش.

مـرا بدولت آن دوست هست پیمانـی[۷]
کـه بر زبان نبرم جـز حدیث پیمانـه
حدیث مدرسه و خانقه مگـو با ما[۸]
فتاد[۹] در سر حافظ هوای میخانه[۱۰]

۷ قزوینی و قدسی و جلالی نائینی و پرتو و انجوی: مرا بدور لب دوست هست پیمانی؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مطابق با متن حاضر است.
۸ فرود، جلالی نائینی، قزوینی و انجوی: حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز...؛ موزهٔ ملی دهلی: حدیث خانقه و مدرسه مگو که دگر.
۹ فرود، جلالی نائینی، ستایشگر، انجوی و قدسی: فتاده.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: هوای جانانه.

۷

ای که با سلسلهٔ زلف دراز آمدهٔ
فرصتت باد که دیوانه نواز آمدهٔ
ساعتی ناز مفرمای[1] و بگردان عادت
که بپرسیدن ارباب نیاز آمدهٔ[2]
پیش بالای تو نازم[3] چه بصلح و چه بجنگ
چون بخلوت گه ارباب نیاز آمدهٔ[4]
آب و آتش بهم آمیختهٔ از لب لعل
چشم بد دور که بس* شعبده‌باز آمدهٔ
آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب
کشتهٔ غمزهٔ خود را بنماز آمدهٔ
زهد من با تو چه سنجد که بیغمای دلم[5]
مست و آشفته بخلوتگه راز آمدهٔ
گفت حافظ دگرت خرقه شراب آلودست[6]
مگر از مذهب این[7] طایفه باز آمدهٔ

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ناز مفرما و؛ فرود: ساعتی ناز مفرما و مگردان عارض؛ ادیب برومند:
ساعتی ناز مفرما و بگردان جامی   چون بپرسیدن ارباب نیاز آمدهٔ
۲ ابیات دوم و سوم این غزل درچاپ قزوینی، نسخهٔ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی و چاپ قدسی و نسخهٔ ادیب برومند با مختصر اختلاف باین صورت است:
ساعتی ناز مفرما و بگردان عادت   چون بپرسیدن ارباب نیاز آمدهٔ
پیش‌بالای تومیرم‌چه‌بصلح وچه‌بجنگ   چون بهر حال برازندهٔ ناز آمدهٔ
وظاهراً صورت مکتوب درچاپ قزوینی اصح است.
۳ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: میرم.
۴ رجوع شود به پاورقی شمارهٔ ۲ همین صفحه. * ادیب: خوش.
۵ موزهٔ ملی دهلی: ویم.
۶ قزوینی: شراب آلوده‌ست.
۷ ستایشگر: آن.
ظاهراً در تحریر و تنظیم برخی از ابیات این غزل تشویشی در متن اصلی روی داده است.

۹

دامن‌کشان همی رفت[1] در شرب زرکشیده
صد ماه‌رو ز رشکش جیب قصب دریده

[ورق ۱۲۲ ب] از تاب آتش می برگرد عارضش خوی
چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده

یاقوت جان فزایش از آب لطف زاده
شمشاد دلربایش از[2] ناز پروریده

آن لعل دلکشش بین وآن خندهٔ دل آشوب*
وآن رفتن خوششش بین وآن گام آرمیده

رویی لطیف نازك قدی بلند چابك
لفظی فصیح شیرین چشمی خوش کشیده[3]

آن آهوی رمیده[4] از دام ما برون شد
یاران چه چاره سازیم[5] با این دل رمیده

زنهار تا توانی اهل نظر میازار
دنیا وفا ندارد ای یار برگزیده[6]

تا کی کشم عتابت[7] از چشم دلفریبت
روزی کرشمهٔ کن ای نور هر دو دیده[8]

---

۱ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: همی شد.
۲ ستایشگر و قزوینی: خوش خرامش در؛ موزهٔ ملی دهلی: دلربایش در؛ فرود و ادیب برومند: خوش خرامش از.
۳ قزوینی:
رویی لطیف زیبا چشمی خوش‌کشیده لفظی فصیح شیرین قدی بلند چابك
موزهٔ ملی دهلی:
رویی لطیف نازك چشمی خوش‌کشیده لفظی فصیح شیرین قدی بلند چابك
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: سیه چشم؛ ادیب برومند: آن آهوی سیه چشم کز.
۵ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: سازم.
۶ ستایشگر، قزوینی، جلالی نائینی، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: ای نور هردو دیده.
۷ قزوینی: عتیبت.
۸ ادیب برومند، جلالی نائینی، ستایشگر و قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ای یار برگزیده.
* فرود و ادیب برومند: وآن خندهٔ پرآشوب آن رفتن...

گــر خاطر شریفت رنجیده شد ز حافظ
بازآ که توبه کــردیم از گفته و شنیده[۹]

۹ این غزل درچاپ قزوینی دارای بیتی دیگر هم هست:
بس شکر بازگویم دربندگی خواجه — گــر اوفتــد بدستم آن میوهٔ رسیده

۸

بچشم کـرده‌ام ابـروی ماه سیمـایـی
خیال سبزخطـی نقش بسته‌ام جـایـی
زمـام دل بکسـی داده‌ام مـن درویش[۱]
که نیستش بکس ازتاج و تخت* پروایی
سرم زدست‌بشد چشم‌ازانتظار بسوخت[۲]
در آرزوی سـر و چشـم مجلس‌آرایـی
زهی خیال[۳] کـه منشور عشق‌بـازی من
از آن کمـانچـهٔ ابـرو رسد بطغرایی
بروز واقعـه تابـوت من[۴] ز سرو کنید
کـه مـی‌رویـم[۵] بـداغ بلندبـالایـی
در[۶] آن مقام‌که خوبان زغمزه[۷] تیغ[۸] زنند
عجب مـدار سری اوفتاده[۹] در پـایـی
فراق ووصل‌چه‌باشد رضای‌دوست‌طلب[۱۰]
کـه حیف باشد ازو غیر ازو[۱۱] تمنایی

---

۱ قدسی: من مسکین.
* فرود: که نیستش بفروغ ستاره.
۲ قدسی: شد و چشم انتظارم سوخت؛ ستایشگر: زدست شد و چشم از انتظار بسوخت؛ فرود: سرم ز دست شد و دل زانتظار بسوخت؛ فرهاد: چشم انتظار بسوخت.
۳ فرود، ستایشگر، قزوینی و افشار: امید هست؛ قدسی: زهی کمال.
۴ ستایشگر، قزوینی و قدسی و افشار: «ما» وبا توجه به مصراع دوم ظاهراً ضمیر «ما» مناسبتر است؛ ضبط نسخهٔ فرهاد برابر متن است.
۵ قدسی: که مرده‌ایم.
۶ افشار: بر.
۷ خانلری و قدسی: بغمزه.
۸ خانلری: تیر؛ فرود: تیغ کشند.
۹ خانلری: سری را فتاده؛ قدسی: عجب مکن زسری‌کو فتاده...
۱۰ خانلری: نعیم خلد چه باشد رضای دوست طلب؛ افشار: خیال وصل چه باشد..؛ فرود و جلالی نائینی: دوست بجو.
۱۱ فرهاد، قزوینی، خانلری و قدسی: غیر او، و ظاهراً مناسبتر همین است.

درر[۱۲] ز شوق برآرند ماهیان بنثار
اگر سفینهٔ حافظ بری[۱۳] بدریایی[۱۴]

۱۲ خانلری: گهر؛ قدسی: زشوق سر بدرآرند ماهیان ازآب.
۱۳ فرود، جلالی نائینی، قزوینی و قدسی: رسد؛ ستایشگر: فتد.
۱۴ درچاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر دوبیت دیگرهم دراین غزل موجود است که نخستین بیت آن باختلاف کمی درچاپ خانلری نیز وجود دارد:

مگر درست دل آتش بخرقه خواهم زد — بیا ببین* که کرا میکند تماشایی
مراکه از رخ او ماه درشبستانست — کجا بود بفروغ ستاره پروایی

* ستایشگر و خانلری: بیا بیا که.

۹

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی
خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی
دل که آیینهٔ شاهیست غباری دارد
از خدا میطلبم[۱] صحبت روشن رایی
کرده‌ام توبه بدست صنمی[۲] باده فروش
که دگر می نخورم بی رخ بزم آرایی
جویها بسته‌ام از دیده بدامان[۳] که مگر
در کنارم بنشانند[۴] سهی بالایی
کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست [ورق۱۲۳ الف]
گشت هرگوشهٔ چشم از غم دل دریایی
سر این نکته[۵] مگر شمع برآرد بزبان
ورنه پروانه ندارد بسخن پروایی[۶]
نرگس ارلاف زد از شیوهٔ چشم توعجب[۷]
نروند[۸] اهل نظر از پی نابینایی
این حدیثم چه‌خوش‌آمدکه سحرگه‌میگفت
بر در میکدهٔ بادف ونی ترسایی

---

۱ موزهٔ ملی دهلی وافشار: می‌طلبد.
۲ ستایشگر و قزوینی: صنم.
۳ خانلری وافشار: دامن.
۴ اصل: «بنشاندند». قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: «بنشانند»، و متن به‌همین قیاس تصحیح گردیده است.
۵ قزوینی: شرح این قصه.
۶ این بیت در چاپ خانلری افتاده است و بجای آن این بیت ـ که در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر نیز بچشم می‌خورد ـ آمده است:
سخن غیر مگو با من‌معشوقه‌پرست   که بجز جام میم نیست بکس پروایی
۷ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: نرگس ارلاف زد از شیوهٔ چشم تو مرنج؛ خانلری: نرگس ارلاف زد از گوشهٔ چشم تو مرنج؛ جلالی نائینی: شیوهٔ چشمش تو مرنج.
۸ موزهٔ ملی دهلی: نرود.

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه[۹] اگر از پی امروز بود فردایی

۹ افشار: آخ.

۱۱

سلامی چـو بوی خـوش آشنایـی
بـر آن مـردم دیـدهٔ روشنایـی[۱]
درودی چـو نـور دل پـارسایـان
بـدان شمـع خلـوتگـه پارسایی
نمی‌بینم از همدمـان هیچ بر جای
دلم خون شد از غصه ساقی* کجایی
ز کوی مغان رخ مگردان[۲] که آنجا
فـروشند مفتـاح مشکل‌گشایـی
عروس جهان گرچه درحد حسن است
ز حـد مـی‌بـرد شیوهٔ دلربایـی[۳]
دل خستهٔ من* گـرش همتی هست
نخواهـد ز سنگین‌دلان مومیـایـی
مرا گر تو بگـذاری ای نفس طامع
بسی پـادشاهی[۴] کنم در گـدایـی
بیـامـوزمت کیـمیـای سعـادت
ز هم‌صحبت بـد جدایـی جدایـی
مـی صوفی‌افکن کجـا می‌فروشند
که در تابم[۵] از دست زهد ریـایی

---

۱ ادیب برومند و افشار: دیده و روشنایی؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: بدان مردم...
۲ افشار: ره مگردان؛ انجوی و قدسی: رو مگردان؛ موزهٔ ملی دهلی: ره بگردان.
۳ فرهاد، قزوینی و افشار و جلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: بی‌وفایی، و مناسبتر همین است. ستایشگر: مانند متن.
۴ قزوینی: پادشایی.
۵ موزهٔ ملی دهلی: در تنگم.
* ادیب برومند: غصه آخر.
* ستایشگر: دل خستهٔ ما.

رفیقان[۶] چنان عهد صحبت شکستند
که گویی نبودست خود آشنایی
مکن حافظ از جور دوران[۷] شکایت
چه دانی تو ای بنده کار خدایی[۸]

---

۶ این کلمه اندکی در اصل محو شده است؛ قزوینی، قدسی، ادیب برومند، جلالی نائینی، فرهاد و انجوی: «رفیقان» و ظاهراً صحیح همین است. ضبط نسخه اصل ظاهراً «رقیبان» است.
۷ ادیب برومند، جلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: گردون؛ فرهاد: جور دونان.
۸ سه بیت آخر این غزل در چاپ افشار نیست.

۵

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی‌تو بجان آمد وقتست که بازآیی
دایم گل این بستان شاداب نمی‌باشد[1]
دریاب ضعیفانرا در وقت توانایی
دی شب گلهٔ زلفت[2] با باد همی کردم[3]
گفتا غلطی بگذر[4] زین فکرت سودایی
صد باد صبا آنجا[5] با سلسله می‌رقصد[6]
اینست حریف ای دل تا باد نه‌پیمایی
حافظ شب‌هجران شد بوی‌خوش یار[7]آمد [ورق ۱۲۳ ب]
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی[8]

---

۱ قزوینی، ادیب برومند، جلالی نائینی و قدسی: شاداب نمی‌ماند؛ ستایشگر: سیراب نمی‌ماند.
۲ ستایشگر و قزوینی: زلفش.
۳ ستایشگرو افشار : همی گفتم؛ ادیب برومند: با بادصبا گفتم.
۴ افشار: غلطی بنگر.
۵ ادیب برومند و قزوینی: اینجا.
۶ قزوینی، افشار و قدسی: می‌رقصند؛ ستایشگر و ادیب برومند: بی سلسله می‌رقصند.
۷ قزوینی: وصل؛ ستایشگر، قدسی و افشار: صبح.
۸ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست ولی در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر مرکب از دوازده بیت است و ذیلا سایر ابیات بترتیب نقل می‌شود:

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم‌کرد   کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی
یارب بکه شایدگفت این‌نکته‌که درعالم   رخساره بکس ننمود آن شاهد هرجایی
ساقی چمن‌گل را بی‌روی تو رنگی‌نیست   شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی
ای درد توام درمان در بستر ناکامی   وی یاد توام مونس در گوشهٔ تنهایی
در دایرهٔ قسمت ما نقطهٔ تسلیمیم   لطف‌آنچه تو اندیشی حکم‌آنچه‌توفرمایی
فکر خود و رای خود درعالم رندی‌نیست   کفرست‌درین‌مذهب خودبینی و خودرایی
زین دایرهٔ مینا خونین جگرم می ده   تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی
ادیب برومند: خون جگرم می‌ده.

۸

ای دل گر از آن چاه زنخدان بدرآیی
هرجا که روی زود پشیمان بدرآیی
هش‌دار که گر وسوسهٔ نفس کنی گوش
آدم‌صفت از روضهٔ رضوان بدرآیی*
شاید که بآبی فلکت دست نگیرد[1]
گر تشنه‌لب از چشمهٔ حیوان بدرآیی
جان میدهم از دولت[2] دیدار تو چون صبح
باشد که چو خورشید درخشان بدرآیی
تاکی[3] چو صبا بر تو گمارم دم و همت[4]
کز غنچه چو گل خرم و خندان بدرآیی[5]
در تیره‌شب هجر توام جان بلب آورد[6]
وقتست که همچون مه تابان بدرآیی
برخاك درت[7] بسته‌ام ازدیده دو صد جوی[8]
تا بو[9] که تو چون سروخرامان[10] بدرآیی
حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مه‌روی[11]
بازآید و از کلبهٔ احزان بدرآیی[12]

---

* در نسخهٔ موزهٔ‌ملی دهلی جای مصراعهای‌دوم در ابیات اول ودوم باهم عوض شده است. فرود و قزوینی: گر وسوسهٔ عقل کنی گوش آدم صفت......

۱ قدسی: بکیرد. درنسخهٔ فرود حرف اول این کلمه بدون نقطه است.

۲ فرود: جان میدهم از حسرت دیدار تو چون صبح تابوکه. قزوینی، قدسی، ستایشگر و افشار: حسرت. نسخهٔ فرهاد این بیت را ندارد.

۳ فرود، ستایشگر، قزوینی و افشار: چندان چو.

۴ فرهاد، فرود، ستایشگر، قزوینی، قدسی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: دم همت؛ و مناسبتر همین است.

۵ موزهٔ ملی دهلی: تا توزچمن سرو خرامان بدرآیی.

۶ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و قدسی و موزهٔ ملی دهلی: درتیره شب هجر توجانم بلب‌آمد. افشار: تیره‌شب هجران تو جانم بلب آورد؛ فرود: از تیره شب هجر تو جانم بلب آمد.

۷ قزوینی: بر رهگذرت.

۸ موزهٔ ملی دهلی: جو.

۹ فرهاد، فرود و افشار: باشد که.

۱۰ موزهٔ ملی دهلی: غنچهٔ خندان.

۱۱ قزوینی: مهرو؛ قدسی: حافظ مبر امید که آن یوسف مصری؛ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: که آن خسرو خوبان؛ ستایشگر: یوسف‌کنعان.

۱۲ این بیت در چاپ افشار نیست. فرهاد: بازآمده.

۹

سحرگه ره‌روی در سرزمینی
همی گفت این معما با قرینی
که ای‌صوفی شراب‌آنگه‌شود صاف[1]
که در شیشه برآرد[2] اربعینی
گر انگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی
خدا زان[3] خرقه بیزارست صدبار
که صدبت باشدش در آستینی[4]
مروت گرچه نامی بی‌نشانست
نیازی عرضه کن بر نازنینی
ثوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمت[5] کنی بر خوشه‌چینی
درونها تیره شد باشد که از غیب
چراغی برکند خلوت‌نشینی
نه همت را امید سربلندی[6]
نه درمان دلی نه درد دینی
نه حافظ را حضور درس و خلوت[7]
نه دانشمند را علم‌الیقینی[8]

---

۱ خانلری: کی صوفی شراب آنکه صاف.
۲ قدسی: بماند. ۳ افشار: زین.
۴ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: که باشد صد بتش در آستینی؛ ستایشگر: که دارد صد بت اندر آستینی.
۵ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: اگر رحمی.
۶ فرود و قزوینی: نمی‌بینم نشاط عیش در کس؛ افشار: نه کس را در جهان رویی و رایی. فرود و ستایشگر: نمی‌بینم نشاط وعیش در کس، فرهاد: نه همت را نهال سربلندی. ضبط چاپ خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی با متن برابر است.
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: درس خلوت؛ ستایشگر: نه‌حافظ را حضور درس و تکرار، فرهاد: نه حافظ را مجال درس خلوت...
۸ این غزل در چاپ قزوینی یازده، در چاپ خانلری ده، در چاپ قدسی دوازده و در←

۱۰

وقت را غنیمت دان آن‌قدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان یکدمست[1] تا دانی

کام‌بخشی گردون[2] عمر در عوض دارد [ورق ۱۲۴ الف]
جهد کن که از دولت داد عیش[3] بستانی

پند عاشقان بشنو وز در طرب بازآی[4]
کین همه نمی‌ارزد شغل عالم فانی

با دعای شب‌خیزان ای شکردهان[5] مستیز
در پناه یك اسمست[6] خاتم سلیمانی

پیش زاهد از رندی دم مزن‌که نتوان‌گفت
با طبیب نامحرم حال درد پنهانی

خم شکن[7] نمیداند این قدر که صوفی را
جنس خانگی باشد[8] همچو لعل رمانی

یوسف عزیزم رفت[9] ای برادران رحمی
کز غمش عجب دیدم[10] حال پیر کنعانی

←طبع افشار نه‌بیت دارد و دوبیت دیکر موجود درچاپ قزوینی ونسخهٔ فرود ذیلا درج می‌شود.
(بیت دوم با اندکی اختلاف در چاپ خانلری و نسخهٔ ستایشگر هم موجود است)

اگرچه رسم خوبان تندخوییست چه باشد گر بسازد با غمینی
ره میخانه بنما تا بپرسم مآل خویش را* از پیش بینی

* خانلری: مآل حال خود؛ فرود: درمیخانه بنما تا بپرسم مآل کارخود...
مصراع دوم بیت‌اول‌درچاپ افشاربااین صورت ثبت‌شده‌است: نیازی عرضه‌کن برنازنینی.

۱ فرود، ستایشگر، قزوینی، قدسی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: این دمست.
۲ قدسی: دوران.
۳ افشار: کام عیش.
۴ قزوینی، قدسی و افشار: بازآ؛ فرود: وزهوس دمی بازآ.
۵ افشار: دهن.
۶ فرود و افشار: اسمیست.
۷ ستایشگر و قزوینی: محتسب.
۸ افشار: دارد.
۹ افشار: شد؛ قدسی: کو.
۱۰ قزوینی: بینم؛ قدسی: دارم.

می‌روی و مژگانت خون خلق مــی‌ریزد[۱۱]
تیز[۱۲] می‌روی جانا ترسمت فــرومــانی[۱۳]
دل ز نــاوك چشمت گــوش داشتم لیکــن
ابروی کمانــدارت مــی‌بــرد بــه پیشانی*
جمع کــن باحسانی[۱۴] حــافظ پــریشانرا
ای شکنــج گیسویت مجمــع پــریشانــــی[۱۵]

---

۱۱ فرود و موزهٔ ملی دهلی: میریزند.
۱۲ قدسی: تند
۱۳ افشار: ترسمت که درمانی.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی: بآسانی.
۱۵ این غزل در چاپ قزوینی و جلالی نائینی ۱۳، در طبع قدسی ۱۴ و در چاپ افشار ۱۰ و در نسخهٔ فرود ۱۲ و در نسخهٔ ستایشگر ۱۱ بیت دارد.
سه بیت موجود در طبع قزوینی در اینجا نقل می‌شود:

باغبان چو من زینجا بگذرم حرامت باد — گر بجای من سروی غیردوست بنشانی
زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت — عاقلا مکن کاری کآورد پشیمانی
گر تو فارغی از ما ای نگار سنگین‌دل — حال خود بخواهم گفت پیش آصف ثانی

فرود: زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد شد.
ستایشگر: گر تو فارغی ازمن...
* فرود: ابروی کماندارت می‌برد به‌آسانی.

۸

هواخواه توام جانا و میدانم که میدانی
که هم نادیده می‌بینی و هم ننوشته میخوانی
ملامت‌گو چه دریابد میان عاشق و معشوق
نه‌بیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی
بیفشان زلف و صوفی را بپابازی و رقص‌آور*
که از هر رقعهٔ دلقش هزاران بت[۱] بیفشانی
ملك[۲] در سجدهٔ آدم زمین‌بوس تو نیت کرد
که درحسن تو چیزی یافت بیش‌از طور انسانی[۳]
چراغ افروز چشم ما نسیم زلف خوبانست[۴]
مباد این جمع را یارب غم از باد پریشانی
دریغا عیش شب‌گیری که در خواب سحر بگذشت
بدانی قدر وصل ای دل در آن وقتی که درمانی[۵]
ملول از همرهان بودن طریق کاردانی نیست
بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی
خیال چنبر زلفش فریبت میدهد حافظ
نگر تا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنبانی[۶]

---

۱ افشار: زلفش هزاران دل.
۲ نسخهٔ اصل: «فلك»؛ فرهاد، قزوینی، ستایشگر، افشار، قدسی و جلالی نائینی: «ملك» و صحیح همین است.
۳ قزوینی: که در حسن تو لطفی دید بیش از حد انسانی؛ افشار: که در حسن تو لطفی یافت بیش از طور انسانی؛ قدسی: که در حسن تو چیزی یافت غیر از طور انسانی؛ جلالی نائینی: که از حسن تو لفظی دید بیش از طور انسانی. ضبط نسخهٔ ستایشگر وچاپ انجوی مطابق با متن است.
۴ قزوینی: جانانست؛ افشار: حضوری حاصلست امروز و جمله دوستان جمعند.
۵ قزوینی: ندانی قدر وقت ای دل مگر وقتی که درمانی؛ افشار: بدانی قدر آن ای دل ولی وقتی که درمانی؛ ستایشگر: ای دل بهجرانی چودرمانی.
* ستایشگر: ببازی و برقص‌آور. نسخهٔ فرهاد این بیت را ندارد.
۶ این غزل در چاپ قزوینی نه و در چاپ افشار هفت بیت دارد (در نسخهٔ عکسی موزهٔ ملی دهلی بعلت وجود لکه‌های فراوان این غزل ناخواناست) یك بیت دیگر چاپ قزوینی ذیلا←

۸

می‌خواه و گل‌افشان‌کن از دهر چه میجویی
این گفت سحرگه گل بلبل تو چه میگویی[۱]
زان به که در بستان معشوقه و ساقی را[۲]
لب گیری و رخ بوسی می‌نوشی و گل بویی
شمشاد خرامان گو[۳] آهنگ[۴] گلستان کن
تا سرو بیاموزد از قد تو دلجویی
تا غنچهٔ خندانت* دولت بکه خواهد داد [ورق ۱۲۴ ب]
ای شاخ گل رعنا از بهر که می‌رویی
چون شمع نکورویی بر[۵] ره‌گذر بادست
طرف هنری بر بند از مایهٔ نیکویی[۶]
امروز که بازارت پرجوش خریدارست
دریاب و بنه گنجی از مایهٔ خوش‌رویی[۷]

←درج می‌شود:
کشادکار مشتاقان در آن ابروی دلبندست   خدارا یك‌نفس بنشین گره بکشا زپیشانی
بجای بیت بالا در طبع افشار بیت زیرین دیده می‌شود که در چاپ قزوینی موجود نیست
ولی در چاپ قدسی هردو بیت آمده است:
امید از بخت میدارم‌که بکشایم کمربندش   خدا راای فلك با ماگره بکشا زپیشانی
علاوه بر ابیات فوق دوبیت دیگرهم در نسخهٔ ستایشگر موجود است:
امید ازبخت میدارم‌که بکشایم کمربندت
خدا را ای فلك با من مگو اسرارپنهانی
خم زلفت بنامیزدکه آن مجموعهٔ دلهاست
ازآن باد ایمنی بادش‌که انگیزد پریشانی

---

۱ ادیب برومند و افشار: این گفت سحر بلبل ای گل تو چه می‌گویی؛ ستایشگر: سحر باگل بلبل...
۲ فرود، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: مسند بگلستان بر تا شاهد وساقی را.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و نسخی‌که بنظر رسید: خرامان‌کن.
۴ ادیب برومند، فرود و قزوینی: واهنگ.
۵ ادیب برومند و قزوینی: در؛ موزهٔ ملی دهلی: چون شمع نکورویی در.
۶ قزوینی: از شمع نکورویی. این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.
۷ ستایشگر و قزوینی: مایهٔ نیکویی.
* ستایشگر: غنچهٔ سیرابت.

آن طره که هر جعدش صد نافهٔ چین دارد[۸]
خوش بودی اگر بودی[۹] بوییش ز خوش‌خویی

هر مرغ بدستانی در گلشن شاه آیند[۱۰]
بلبل بنواسازی حافظ بدعاگویی[۱۱]

۸ افشار: آن کس که خدا رویی چون ماه و خورش داده؛ قزوینی و انجوی: صد نافهٔ چین ارزد؛ موزهٔ ملی دهلی: آن نافهٔ مشک‌افشان کاندر سرزلف تست؛ فرود: آن طره‌که هرمویش صد نافهٔ چین دارد بکرفته همه عالم....
۹ موزهٔ ملی دهلی: بودیش.
۱۰ قزوینی: آمد؛ موزهٔ ملی دهلی: آید؛ ستایشکر: در مجلس شاه‌آیند.
۱۱ قزوینی: بغزل‌کویی.

۱۲

تو مگر بر لب آبی[1] بهوس بنشینی
ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی

بخدایی که تویی بندهٔ بگزیدهٔ او
که برین چاکر دیرینه کسی نگزینی

ادب و شرم ترا خسرو مه‌رویان کرد[2]
آفرین بر تو که شایستهٔ صد چندینی

صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم[3]
عاشقان را نبود چاره بجز مسکینی

عجب از لطف تو ای گل‌که نشستی[4] باخار
ظاهراً مصلحت وقت در آن[5] می‌بینی

سخن[6] بی‌غرض از بندهٔ مخلص بشنو
ای که منظور بزرگان حقیقت بینی

حیفم آید که خرامی بتماشای چمن[7]
که‌تو خوشتر[8] زگل و تازه‌تر از نسرینی

گر امانت بسلامت ببرم* باکی نیست
بی‌دلی سهل اگر از پی نبود بی‌دینی[9]

شیشه‌بازی سرشکم نگری از چپ وراست
گر برین منظر بینش نفسی بنشینی

---

۱ قدسی: جویی. ۲ افشار: ادب و شرم ترا ماه و پری بنده شده.
۳ افشار: بعد ازین ما و گدایی که بسر منزل عشق.
۴ فرهاد، ادیب برومند، قدسی و افشار: نشینی.
۵ افشار: درین؛ موزهٔ ملی دهلی: غالباً مصلحت وقت درین؛ ستایشگر: غالباً مصلحت وقت درآن؛ ادیب برومند: مصلحت خویش در این.
۶ قزوینی: سخنی.
۷ قزوینی و قدسی و افشار: باد صبحی بهوایت ز گلستان برخاست. ۸ افشار: بهتر.
۹ قزوینی: بی‌دلی سهل بود گر نبود بی‌دینی.
* فرهاد و ستایشگر: نبرم.

پارسایی چـو تو پاکیـزه‌دل پاك‌نهاد[۱۰]
بهتر آنست کـه بـا مردم بـد ننشینی

سیل این‌اشك روان صبر دل[۱۱] حافظ برد
بلغ‌الطاقـة یـا مقلـة عینـی بینـی

تو بدین نازکی ودلکشی[۱۲] ای‌شمع چگل[۱۳]
لایق بزمگـه[۱۴] خواجه جـلال‌الـدینـی

۱۰ ادیب برومند، قزوینی و پرتو: نازنینی چو تو پاکیزه‌دل و پاك نهاد؛ قدسی و انجوی: نازنینی چو تو پاکیزه رخ..؛ ستایشگر: نازنینی چو تو پاکیزه دل و نیك‌نهاد.
۱۱ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: صبر و دل.
۱۲ قزوینی و افشار: سرکشی.
۱۳ قدسی: تو بدین دلکشی و نازکی ای مایهٔ ناز؛ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی قسمتی ازین مصراع سیاه شده است و فقط سه کلمهٔ نخستین آن چنین است: تو بدین دلخوشی..؛ ستایشگر: تو بدین دلکشی و نازکی ای ماه ختن، فرهاد: تو بدین نازکی و دلکشی ای شمع چوگل.
۱۴ قزوینی و افشار: بندگی.
این غزل در نسخهٔ فرهاد ده بیت دارد و ابیات ششم و هفتم مرقوم درمتن ما در نسخهٔ فرهاد ساقط است.

۱۰

ترا که هرچه مرادست در جهان داری
چه غم ز حال ضعیفان ناتوان[1] داری
بخواه جان و دل از بنده و روان بستان
که حکم بر سر آزادگان روان داری
میان نداری و دارم عجب که هر ساعت
میان مجمع* خوبان کنی میان‌داری
بیاض روی ترا نیست نقش درخور [از] آنك[2] [ورق ۱۲۵ الف]
سوادی از خط مشکین برارغوان[3] داری
بنوش می که سبك‌روحی ای ظریف[4] مدام
علی الخصوص درین[5] دم که سرگران داری
مکن عتاب ازین بیش و جور بر دل من[6]
بکن[7] هر آنچه توانی که جای آن داری
باختیار گرت[8] صد هزار تیر جفاست[9]
بقصد خون[10] من خسته در کمان داری
بکش جفای رقیبان مدام وخوش‌دل باش[11]
که سهل باشد اگر یار مهربان داری

---

۱ افشار: حال پریشان عاشقان.
۲ افشار: درخور لیك؛ ستایشگر: هست نقش درخور رنگ.
۳ ستایشگر و افشار: سواد از خط مشکین ارغوان.
۴ ستایشگر، قزوینی و افشار: روحی و لطیف؛ موزهٔ ملی دهلی: روحی ای حریف.
۵ ستایشگر و قزوینی: درآن.
۶ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و افشار: ما.
۷ قزوینی و انجوی: مکن؛ موزهٔ ملی دهلی: کنی.
۸ فرهاد، قزوینی و انجوی و موزهٔ ملی دهلی: باختیارت اگر؛ افشار: بامتحان اگرت؛ قدسی: باختیار اگرت؛ ستایشگر: باختیار اگر.
۹ اصل: «تیردعاست»؛ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، انجوی و قدسی: تیر جفا؛ افشار و موزهٔ ملی دهلی: تیر بلا. هریك ازین دوضبط درین سیاق از عبارت متن مناسبتر است.
۱۰ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، افشار و انجوی و قدسی و موزهٔ ملی دهلی: جان.
۱۱ قزوینی، انجوی و افشار: مدام و جور حسود؛ قدسی: مدام و دلخوش دار؛ ستایشگر: رقیبان و یار و... فرهاد: مدام خوشدل باش
* ستایشگر: میان مجلس.

بوصل[۱۲] دوست‌گرت دست میدهد یکدم
برو که هرچه مرادست در جهان داری
چو گل بدامن ازین باغ می‌بری حافظ
چه غم ز نالهٔ و فریاد باغبان‌داری[۱۳]

۱۲ ستایشگر: وصال.
۱۳ یك بیت دیگرهم در نسخهٔ ستایشگر درین غزل موجودست:
چو ذکر لعل لبش میکنم خردگوید حدیث یا شکرست اینکه در دهان‌داری
این غزل در نسخهٔ فرهاد مرکب از هشت بیت میباشد.

۱۰

روزگاریست که ما را نگران میداری
مخلصانرا[1] نه بوضع دگران میداری*

گوشهٔ چشم رضایی بمنت باز نشد
این چنین عزت صاحب‌نظران میداری

ساعدآن به‌که بپوشی توچو ازبهر نگار[2]
دست در خون دل پر هنران میداری

پدر تجربه ای دل تویی آخر زچه‌روی[3]
طمع مهر و وفا زین پسران میداری

تا صبا برگل‌وبلبل ورق‌حسن توخواند[4]
همه را نعره‌زنان جامه‌دران میداری

گرچه رندی و خرابی گنه ماست همه[5]
عاشقی گفت که تو بنده برآن میداری[6]

نرگس باغ نظرچون تویی[7] ای‌چشم‌وچراغ
سر چرا بر من دلخسته[8] گران میداری

---

۱ افشار و موزهٔ ملی دهلی: بندگانرا.
۲ افشار: چو تو از بهر شکار؛ ستایشگر: توکه از بهرنگار.
۳ نسخهٔ اصل: «چو تویی آخر ز چه روی» و چون کلمهٔ: «چو» زاید است حذف گردید.؛ خانلری: تویی آخر چه روی؛ موزهٔ ملی دهلی: تویی آخر ز چه‌رو؛ ستایشگر و فرود: پدر تجربه آخر تویی ای دل زچه‌رو.
۴ درنسخهٔ خطی فرود و درچاپ قزوینی و خانلری این مصراع بدین صورت است: نه گل از دست غمت رست و نه بلبل در باغ (خانلری: رست نه) اما در جامع نسخ حافظ مصراع مندرج در متن همراه با مصراعی دیگر بیت جداگانه‌ای را بدین‌گونه بوجود آورده است:
تا صبا برگل و بلبل ورق حسن تو خواند همه را شیفته و دل‌نگران میداری
ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مطابق متن حاضر است. ستایشگر: نه‌گل از دست رخت رست نه بلبل در باغ.
۵ ستایشگر و قزوینی: ولی.
۶ این بیت در چاپ خانلری نیست. موزهٔ ملی دهلی: که ما را تو بدان میداری، فرهاد: تو بنده بدان میداری.
۷ فرود، ستایشگر و قزوینی: چون تویی نرگس باغ نظر؛ خانلری: چون تویی نرگس بستان من.
۸ افشار: سرگشته.
* در نسخهٔ ستایشگر جای مصراعهای دوم در ابیات اول و دوم باهم عوض شده است. فرود: گوشهٔ چشم بحال دگران میداری.

ای‌که در دلـق ملمع طلبی ذوق حضور[9]
چشم‌سری[10] عجب‌از بیخبران[11] میداری
گوهر[12] جام جم از کان جهانی دگرست
تـو تمنا ز گـل کـوزه‌گـران میداری
مگـذران روز سلامت بمـلامت حـافظ
چه توقع بجهـان[13] گذران میـداری[14]

---

۹ قزوینی: نقد حضور؛ خانلری وموزهٔ ملی دهلی: ذوق حضور؛ فرود وافشار: داق مرقع‌طلبی ذوق حضور. اصل: ذوق وحضور.
۱۰ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: چشم چیزی؛ فرود: چشم خیرعجب.
۱۱ـ قدسی: بی‌بصران.
۱۲ افشار: جوهر؛ فرهاد و فرود: گوهر جام جم ازکان جهان دگر است.
۱۳ فرهاد، فرود، ستایشگر، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: زجهان؛ فرود: گذران روز ملامت بسلامت حافظ....
۱۴ در چاپ قزوینی و خانلری این غزل دارای بیت دیگری هم هست:
کیسهٔ سیم و زرت پـاك ببـایـد پرداخت　　این طمعها کـه تو از سیم بران میداری
ستایشگر: زین توقع که....　　خانلری: زین طمعها که...
در نسخهٔ فرهاد این غزل دارای هشت بیت است و دوبیت سوم و چهارم مرقوم در این غزل در نسخهٔ مذکور موجود نیست.

۷

ای کـه مهجـوری عشاق روا میـداری
بندگانـرا ز بر[1] خویش جدا میداری

تشنهٔ بادیـه را هـم بـزلالی دریـاب
بامیدی کـه دریـن ره بخدا میداری

دل ربودی[2] و بحل کردمت ای جان لیکن
به ازین دار نگاهش کـه مرا میداری

[ورق ۱۲۵ ب]
ساغر مـا که حریفـان دگر مـی‌نوشند
مـا تحمـل بکنیم[3] ارتـو روا میداری

ای‌مگس حضرت سیمرغ[4] نه‌جولان‌گه‌تست
عرض خود می‌بری و زحمت ما میداری

تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم
از که می‌نالی و فریـاد چـرا میداری

حافظ از پادشهان پایـه بخدمت طلبند
کار ناکرده[5] چـه امید عطـا میـداری[6]

---

۱ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و انجوی: عاشقانرا زبر؛ افشار: عاشقانرا ز در؛ موزهٔ ملی دهلی: بندگانرا ز در؛ فرود: دوستان را زبرخویش.
۲ قزوینی: ببردی.
۳ قزوینی و انجوی و افشار و جلالی نائینی: نکنیم؛ موزهٔ ملی دهلی: «ما تحمل نکنیم از تو؟». ضبط نسخهٔ خطی ادیب برومند، پرتو علوی و ستایشگر با متن حاضر یکسانست.
۴ انجوی و موزهٔ‌ملی دهلی: عرصهٔ سیمرغ.
۵ قزوینی: سعی ناکرده
۶ این بیت در چاپ انجوی و قدسی چنین است:
حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار　　کـار ناکـرده چـه امیـد عطا میداری
و در چاپ افشار بدین صورت است:
حافظا عادت خوبان همه جورست و جفا　　چند گویی نه که امید وفا میـداری
در نسخهٔ فرهاد معتمد این غزل پنج بیت دارد. بیت سوم و چهارم در متن حاضر در نسخهٔ فرهاد ساقط است و پنج بیت دیگر عیناً برابر متن ماست.

۷

بتا[۱] با ما مورز این کینه‌داری
که حق صحبت دیرینه داری
نصیحت گوش‌کن کین در بسی به
از آن گوهر که در گنجینه داری
بفریاد خمار مفلسان رس
خدارا گر می دوشینه داری
ولیکن کی نمایی رخ برندان
تو کز خورشید و مه آیینه داری
بد رندان مگو ای شیخ و هش‌دار[۲]
که با مهر[۳] خدایی کینه داری
نمی‌ترسی ز آه آتشینم
تو دانی خرقهٔ پشمینه داری*
ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ[۴]
بقرآنی که اندر سینه داری

---

۱ فرهاد، ادیب برومند، فرود، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی: بیا. ضبط چاپ انجوی و قدسی مطابق با متن حاضر است.
۲ افشار: بد رندان مگوی ای شیخ هشدار. نسخهٔ فرهاد بیت چهارم و پنجم مرقوم درین غزل را ندارد.
۳ قزوینی، قدسی و افشار و انجوی: حکم؛ پرتو: تو با مهر...
۴ جلالی نائینی: بسوزان خرقهٔ تقوی تو حافظ.
* فرود: که در بر خرقهٔ پشمینه داری.

۷

صبا تو[۱] نکهت آن زلف مشکبو داری
بیادگار بمانی که بوی او داری

دلم که گوهر اسرار حسن [و] عشق[۲] در وست
توان بدست تو دادن گرش نکو داری

در آن شمایل مطبوع هیچ[۳] نتوان گفت
جز این قدر که رقیبان تندخو[۴] داری

بجرعهٔ تو سرم مست گشت* نوشت باد
خود از کدام خمست اینکه در سبو داری

نوای بلبلت ای گل[۵] کجا پسند افتد[۶]
چو گوش هوش[۷] بمرغان هرزه‌گو[۸] داری

بسرکشی خود ای سرو جویبار مناز
که گر به او[۹] رسی ازشرم سرفرو داری

ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق
قدم برون نه اگر[۱۰] میل جست‌وجو داری[۱۱-۱۲]

---

۱ افشار: صبا چو...
۲ فرهاد، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: اسرار حسن و عشق؛ خانلری: اسرار عشق وحسن؛ افشار: اسرار وگنج عشق؛ ستایشگر: اسرار عشق دوست؛ فرود: اسرار حسن‌جمله.
۳ موزهٔ ملی دهلی: مطبوع طبع.
۴ افشار: تنگ‌خو. * ادیب برومند: گرم‌گشت؛ فرهاد و فرود: مست‌گشت نوشم باد، این ضبط مناسبتر بنظر میرسد.
۵ خانلری: ای دل.
۶ خانلری: نوای بلبلت ای دل کجا... ؛ افشار: نوای بلبل مستت کجا ز هوش برد؛ موزهٔ ملی دهلی: ندای بلبلت ای گل کجا پسند آید.
۷ ادیب برومند و قزوینی: که گوش و هوش؛ خانلری: چو گوش هوش؛ افشار، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: که گوش هوش. اصل: چه‌گوش هوش.
۸ موزهٔ ملی دهلی: بذله‌گو.
۹ قزوینی: بدو.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: ار.
۱۱ مقطع غزل در چاپ افشار بدین‌گونه است:
ز سر قدم‌کن و این شاه‌ره طلب حافظ — اگر هوای دل و جان جستجو داری
۱۲ این غزل در چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ ستایشگر، ادیب برومند و فرود نه و درطبع←

۷

ای که در کنج خـرابات[1] مقـامی داری
جم وقت[2] خودی ار دست بجامی داری[3]

ای[4] که بازلف ورخ یار گذاری شب وروز[5] [ورق ۱۲۶ الف]
فرصتت باد که خوش صبحی وشامی داری

ای صبا سوختگان بر سر ره[6] منتظرند
گر از آن یار سفر کـرده پیامی داری

بوی جان از لب خندان* قدح مـی‌شنوم
بشنو ای‌خواجه اگر زانك[7] مشامی داری

نامی ار می‌طلبد[8] از تو غریبی چه شود
تویی امـروز درین شهر کـه نامی داری

خال شیرین[9] توخوش دانهٔ عیشیست ولی
بر کنار چمنش وه که چه دامی[10] داری

بس دعای سحرت مونس[11] جان خواهد بود
توکه چون حافظ شب‌خیز غلامی داری[12]

←خانلری هفت بیت دارد، دوبیت دیگر از چاپ قزوینی نقل میشود:

دم از ممـالـك خوبی چـو آفتـاب زدن — تـرا رسد کـه غلامـان مـاهـرو داری
قبـای حسن‌فروشی تـرا بـرازد و بس — که همچوگل همه‌آیین رنگ و بو داری

---

۱ فرود، ستایشکر، قزوینی، افشار، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: کوی خرابات.
۲ موزهٔ ملی دهلی: وقتی.
۳ افشار: تویی امروز جم وقت که جامی داری. ۴ افشار: وی؛ فرود: تو.
۵ خانلری: ای که با زلف و رخ ز یار کدایان شب و رو.
۶ موزهٔ ملی دهلی: برسر ما؛ فرهاد: ای صبا سوختکان را که همه منتظرند.
۷ قدسی: خواجه تو کر زانکه.
* فرود: لب جانبخش.
۸ ستایشکر و قزوینی: نام نیك ارطلبد؛ فرهاد: جامی ار می‌طلبد.
۹ فرود، قزوینی، افشار، قدسی و موزهٔ ملی دهلی: خال سرسبز؛ ستایشکر: خال مشکین.
۱۰ افشار: جامی؛ فرهاد: در کنار چمنش وه که چه دامی داری.
۱۱ ستایشکر، افشار و خانلری: حارس؛ فرهاد: حامی.
۱۲ این غزل در چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ ستایشکر دارای هشت بیت است ولی در طبع قدسی مشتمل بر ده بیت می‌باشد. یك بیت دیگر در چاپ قزوینی این است: ←

۱۲

طفیل هستی[1] عشقند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادتی ببری
چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی[2]
که جام جم نکند سود وقت بی‌بصری
بکوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش
که بنده را نخرد کس بعیب بی‌هنری
می صبوح و شکرخواب صبحدم[3] تا چند
بعذر نیم‌شبی کوش و نالهٔ سحری[4]
بیا و سلطنت از ما بخر بمایهٔ حسن
وزین معامله غافل مشوکه حیف خوری[5]
دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند
چرا بگوشهٔ چشمی بما نمی‌نگری[6]
ز هجر و وصل تو در حیرتم چه چاره‌کنم
نه در برابر چشمی نه غایب از نظری[7]
هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت*
که در[8] صباح و مسا شمع مجلسی دگری

← چون بهنگام وفا هیچ ثباتیت نبود — می‌کنم شکر که بر جور دوامی داری
این بیت در نسخهٔ فرود باین صورت است:
مهربان شد فلك وترك جفاکاری کرد — تویی ای‌جان‌که درین‌شیوه دوامی داری
چاپ قزوینی این بیت مندرج در چاپ افشار را ندارد:
وی‌که از لعل و لب یار شدش کام و مراد — گو غنیمت شمر این لحظه که‌کامی‌داری

---

۱ ستایشگر و خانلری: مستی.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بهانه مجوی.
۳ موزهٔ ملی دهلی: صبحیت؛ فرهاد: صبحدم تا کی.
۴ فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گریهٔ سحری؛ خانلری:
می صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند — وزین معامله غافل مشو که حیف خوری
۵ مصراع اول این بیت باآنچه در چاپ خانلری آمده است اختلاف دارد. چنانکه درشمارهٔ ۴ پاورقی همین صفحه گذشت. ادیب برومند: غایب مشو که حیف خوری.
۶ این بیت در چاپ خانلری نیست.
* افشار: نمی‌روی زدل ما برون و [ا]ین عجبست.
۷ درچاپ قزوینی این بیت بدین شرح است:

چو هر خبرکه تو دادی دری بغیب‌گشاد[۹]
ازین‌سپس من ومستی و وضع بیخبری[۱۰]
نمی‌روی‌ زدل[ما][۱۱] برون واین‌عجب‌است
تو یادگیر دو مصرع ز من بنظم دری[۱۲]
بیا که وضع جهان را چنانك من دیدم
گر امتحان‌بکنی می‌خوری وغم نخوری[۱۳]
بیمن همت حافظ امید هست که باز
ایبت سامر لیلای[۱۴] لیلة‌القمر[۱۵]

← تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین‌کار   که در برابر چشمی و غایب از نظری
در چاپ افشار بدین‌گونه آمده است:
تو خود چه لعبتی ای شهسوار شعبده‌باز   که در برابر چشمی و غایب از نظری
و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین است:
تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین‌کار   نه در برابر چشمی نه غایب از نظری
فرود: نازنین شعبده‌باز.

۸ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، خانلری و افشار: هر.

۹ ستایشگر و جامع نسخ حافظ: که شنیدی رهی بحیرت داشت؛ افشار: که شنیدم سری بحیرت داشت؛ فرود: زهرخبر...؛ ادیب برومند: که شنیدم رهی بحیرت داشت.

۱۰ این بیت در چاپ قزوینی و خانلری نیست؛ افشار: ازین سپس من و ساقی و جام بیخبری.

۱۱ در اصل: «نمی‌روی از دل برون»، اصلاح براساس چاپ افشار صورت گرفته است.

۱۲ این بیت در نسخهٔ فرهاد و چاپ خانلری وجود ندارد و در چاپ قزوینی و نسخهٔ ادیب برومند چنین است:
ز من بحضرت آصف که می‌برد پیغام   که یادگیر دو مصرع ز من بنظم دری
در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و فرود بدین شرحست:
ز من بحضرت آصف که می‌برد پیغام   که یادگیر دو مصرع ز من بلفظ دری
و در چاپ افشار اینگونه آمده است:
ز من بحضرت آصف که می‌برد تحفه   بیادگار دو مصراع ازین به نظم دری

۱۳ در چاپ خانلری این بیت نیست. در چاپ افشار چنین است:
بیا که وضع جهان را چنان نمی‌بینم   ز بنده گر شنوی می‌خوری و غم نخوری
ادیب برومند و فرود و فرهاد: بیا که وضع جهان را چنانکه می‌بینم.

۱۴ فرود، ستایشگر، قزوینی، خانلری، انجوی وقدسی: اری اسامر لیلای؛ افشار: اری اسامی لیلای؛ پرتو علوی: اتیت سامر لیلای؛ ادیب برومند: اری اسامر لیلا و...

۱۵ این غزل در چاپ خانلری مرکب از نه بیت است ولی سه بیت آن در اینجا نیست (نخستین بیت‌آن در چاپ‌قزوینی نیز وجود ندارد) و ماآنها را ذیلا نقل می‌نماییم:
مرا درین ظلمات آنکه ره نمایی کرد   نماز نیم‌شبی بود و گریهٔ سحری
می صبوح و شکرخواب صبحدم تا چند   وزین معامله غافل مشو که حیف خوری
ببوی زلف و رخت می‌روند و می‌آیند   صبا بغالیه سایی و گل بجلوه‌گری
دو مصراع بیت وسط همانگونه که در یادداشت‌های مربوط به غزلهای چاپ خانلری نوشته شده است بهم مربوط نیست و چنانکه در بالا نگریسته می‌شود مصراع اول و ←

۸

شهریست پرظریفان‌وز هرطرف نگاری
یاران صلای عشقست گر می‌کنید کاری
چشم جهان نه‌بیند زین تازه‌تر جوانی[۱]
در دست کس نیفتد[۲] زین خوبتر نگاری
[ورق ۱۲۶ ب] جسمی که دیده باشد کز روح آفریدند*
زین خاکیان مبادا بر دامنش غباری[۳]
چون‌من شکسته‌را از[۴] پیش‌خود چه‌رانی
کش[۵] غایت توقع بوسیست یا کناری
می بی‌غشست بشتاب وقتی‌خوشست‌دریاب
سال[۶] دگر که دارد امید نوبهاری
در بوستان حریفان مانند لاله و گل
هریك گرفته جامی بر یاد روی یاری

←دوم معناً ترکیب یك بیت را نمیدهند.
در چاپ قزوینی دو بیت دیگر هم وجود دارد:
کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن	که زیب بخت وسزاوار ملك وتاج سری
طریق عشق طریقی عجب خطرناك است	نعوذ بالله اگر ره بمقصدی نبری

۱ قزوینی و خانلری: چشم فلك نه‌بیند زین طرفه‌تر جوانی؛ افشار: چشم فلك ندیده زین خوبتر جوانی؛ ستایشگر: چشم جهان نه‌بیند زین‌خوبتر جوانی؛ ادیب برومند و فرود: چشم فلك.
۲ افشار: نیفتاد؛ ستایشگر: نیاید.
۳ این بیت در چاپ قزوینی و خانلری چنین آمده است:
هرگز که‌دیده‌باشد جسمی‌زجان‌مرکب	بردامنش‌مبادازین‌خاکیان (خانلری:خاکدان)غباری
و در چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی باین شرحست:
جسمی که دیده باشد کز روحش آفریدند	زین خاکدان مبادا بر دامنش غباری
ستایشگر: از روحش آفریده؛ فرود: زین خاکیان مبادا بردامنت غباری.
۴ خانلری: زین.
۵ فرود، ادیب برومند، قزوینی، خانلری، افشار، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: کم.
۶ خانلری: سالی؛ ادیب برومند: می بی‌غشست بشتاب مستی خوش‌است دریاب	سالی دگر....
* ادیب برومند: از روح آفریده	زین خاکدان مبادا؛ فرود: جسمی‌که دیده باشد از روح آفریده.

چون این گره گشایم وین ریش[۷] چون نمایم
دردی و صعب دردی کاری و سخت کاری[۸]
هرتار موی حافظ دردست یار شوخیست[۹]
مشکل توان نشستن در این دیار باری[۱۰]

۷ ادیب برومند، فرود، افشار و قزوینی: راز؛ ستایشگر: نکته.
۸ این بیت در چاپ خانلری ساقط است؛ ادیب برومند، فرود، قزوینی و افشار: دردی و سخت دردی کاری و صعب کاری.
۹ قزوینی و خانلری: در دست زلف شوخی؛ موزهٔ ملی دهلی، فرود و افشار: در دست زلف شوخیست؛ ستایشگر: در بند زلف یاریست. ادیب برومند: هرتار موی حافظ در دست زلف شوخی.
۱۰ ستایشگر، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، فرود، ادیب برومند و افشار: در این چنین دیاری.

۹

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری
تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
در کوی عشق شوکت شاهان[۱] نمی‌خرند
اقرار بندگی کن و اظهار چاکری[۲]
آنکس که اوفتاد وخدایش[۳] گرفت دست
گو بر[۴] تو باد تا غم افتادگان خوری
ساقی بمژدگانی[۵] عیش از درم درآی[۶]
تا یکدم از دلم غم دنیا[۷] بدر بری
در شاه‌راه جاه و بزرگی خطر بسیست
آن به کزین[۸] گریوه سبکبار بگذری[۹]
سلطان وفکر لشکر وسودای گنج وتاج[۱۰]
درویش و امن خاطر و کنج قلندری
یك حرف صوفیانه بگویم اجازتست[۱۱]
ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری
نیل مراد بر حسب فکر و همتست
از شاه نذر خیرو ز توفیق یاوری
حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی
کین خاك بهتر از عمل کیمیاگری

---

۱ ادیب برومند، قزوینی، قدسی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: شاهی؛ ستایشگر: صولت‌شاهی.
۲ ادیب برومند، ستایشگر وقدسی: دعوی چاکری؛ افشار: دعوی‌بندگی کن واقرارچاکری.
۳ ادیب برومند و قزوینی: اوفتاد خدایش.
۴ قدسی: پس بر؛ موزهٔ ملی دهلی: گو با.
۵ موزهٔ ملی دهلی: «بمژگان» که بی‌گمان اشتباه کاتب است.
۶ ستایشگر: ساقی بمژدگانی عیشم ز در درآی.
۷ افشار: عالم.
۸ افشار: هان تا ازین.
۹ درنسخهٔ ستایشگر جای مصراع دوم این بیت بامصراع دوم بیت هشتم عوض شده است.
۱۰ قزوینی و قدسی: تاج وگنج؛ ستایشگر: گنج ومال؛ ادیب برومند: تخت‌وتاج.
۱۱ افشار: اجازه هست.

۵

ای که دایم بخویش مغروری
گر ترا عشق نیست معذوری
گرد دیوانگان عشق مگرد
که بعقل عقیله[۱] مشهوری
مستی عشق نیست[۲] در سر تو
رو که تو مست آب انگوری*
روی زردست و آه دردآلود
عاشقانرا دوای رنجوری
گذر[۳] از نام و ننگ خود حافظ[۴]
ساغر[۵] می طلب که مخموری[۶]

۱ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: «بعقل عقیله» و صحیح همین است. اصل: عقل و عقیله.
۲ اصل: «هست»، تصحیح این کلمه با توجه به معنای بیت و براساس نسخه‌های: قزوینی، افشار، قدسی، موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی صورت گرفته است.
۳ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: بگذر.
۴ ستایشگر و افشار: بگذر از ننگ و نام چون حافظ.
۵ افشار: ساغری.
۶ در چاپ افشار این غزل مرکب از هفت بیت است و دوبیت دیگر در اینجا نوشته می‌شود:

نبود باغ را چنان رونق — بی می راوق و گل سوری
مهر آن ماه بایدت ورزید — ورچه چون آفتاب مشهوری

* ستایشگر: مستی عشق نیست درخور تو — رو تو مست شراب انگوری
ادیب برومند: روکه مست شراب انگوری.

۸

[ورق۱۲۷ الف] ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی
از این باد ار مدد خواهی[1] چراغ دل برافروزی
چوگل‌گر خردهٔ داری خدارا صرف عشرت‌کن
که قارون را غلطها داد سودای زراندوزی
سخن در پرده میگویم بهار و گل غنیمت دان[2]
که بیش‌از پنج روزی‌نیست حکم میرنوروزی
میی دارم چو جان صافی‌وصوفی میکند عیبش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
طریق کام‌بخشی[3] چیست ترک‌کام خود گفتن[4]
کلاه سروری این دان‌کزین دو ترک‌بردوزی[5]
ندانم نوحهٔ قمری بطرف جویباران چیست[6]
مگر او نیز[7] همچون من غمی دارد شبانروزی
جدا شد یار شیرین وکنون[8] تنها نشین ای‌شمع
که حکم‌آسمان اینست اگر سازی وگر[9] سوزی

---

۱ افشار: مددیابی؛ ادیب برومند: مددجویی.
۲ قزوینی: سخن در پرده میگویم چوگل از غنچه بیرون آی؛ افشار و ستایشگر: سخن در پرده میگویم زخود چون غنچه بیرون آی؛ موزهٔ ملی دهلی: سخن در پرده میگویی زخود چون غنچه بیرون آی؛ ادیب برومند و فرود: سخن دربرده میگویم زخود چون غنچه بیرون‌آ.
۳ فرود و موزهٔ ملی دهلی: کام‌جستن.
۴ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کردن.
۵ ادیب برومند و قزوینی: کلاه سروری آنست کز این ترك بردوزی؛ موزهٔ ملی دهلی و فرود: کلاه سروری‌اینست‌کزاین ترك بردوزی؛ ستایشگر: کلاه سروری‌آنست‌کزین ترکی برآن دوزی.
۶ موزهٔ ملی دهلی: جویبار از چیست؛ ستایشگر: ندانم نوحهٔ بلبل بطرف جویبار ازچیست. فرود: ندانم نالهٔ قمری....
۷ افشار و موزهٔ ملی دهلی: مگر کو نیز.
۸ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: یار شیرینت‌کنون؛ افشار: کجا شد یار شیرینت‌کنون. فرود: کجا شد جان شیرینت.
۹ فرود، ستایشگر و افشار: اگر سازی اگر سوزی.

بیستان شو[10] که از بلبل رمـوز عشق گیری یاد*
بمجلس آی کز حافظ غزل گفتن بیاموزی[11 - 12]

۱۰ ستایشگر، جامع نسخ حافظ و انجوی: رو. ضبط نسخهٔ ادیب برومند برابر متن است.
۱۱ این بیت در چاپ قزوینی بدین شرح آمده است اما مقطع غزل نیست:
بصحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی بگلزارآی کز بلبل غزل گفتن بیاموزی
و در چاپ افشار چنین است:
به بستان آی کز حافظ رموز عشق گیری یاد
به گلشن آی کز بلبل سخن گفتن بیاموزی

فرود:
بیستـانآ کـــه از بلبل رمـوز عشق گیـری یـاد
بمجلس‌رو کـــه از حافظ غـزل‌گفتن بیـامـــوزی
ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی باین شرح است:
بیا بلبل که از مطرب رموز عشق گیری یاد
بیا مطرب کـه از حافظ غزل گفتن بیامـوزی

در چاپ انجوی چنین آمده است:
به بستان رو که از بلبل طریق عشق گیری یاد
به مجلس آی کز حافظ سخن گفتن بیاموزی
۱۲ این غزل در چاپ قزوینی ۱۴ بیت و در چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۸ ودر چاپ انجوی ۹ بیت است و بدین ترتیب در چاپ قزوینی شامل ۶ بیت دیگر نیز هست که دومین بیت آن با مختصر تفاوتی در نسخهٔ ستایشگر نیز وجود دارد:
زجام گل دگر بلبل چنان مست می لعلست
کـه زد بر چرخ فیروزه صفیر تخت فیروزی

چو امکان خلود ای دل درین فیروزه ایوان‌نیست
مجـال عیش فـرصت دان بفیروزی و بهـروزی

بعجب علم نتوان شد ز اسباب طـرب محـروم
بیا ساقـی کـه جاهـل را هنی‌تر میرسد روزی

می اندر مجلس آصف بنوروز جـلالی نـوش
که بخشد جرعهٔ جامت جهان را ساز نوروزی

نه حافظ میکند تنهـا دعای خواجـه تـورانشاه
ز مدح آصفی خواهـد جهـان عیدی و نوروزی

جنابش پـارسایـانـراست محـراب دل و دیـــده
جبینش صبح خیزانـراست روز فتح و فیروزی

* ستایشگر: رموز عشق دریابی.

۶

ساقیا سایهٔ ابرست و بهــار و لب جوی
من نگویم چه‌کن ار اهل‌دلی خود تو بگوی[1]
بوی یك رنگی ازین نقش* نمی‌آید خیز
دلـق آلـودهٔ صوفی بمــی نــاب بشوی
سفله طبعست جهان برکرمش تکیه مکن
ای جهان‌دیده ثبات از قدم سفله[2] مجوی
دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درآی[3] و بــره عیب مپــوی
گوش بگشای[4] که بلبل بفغان میگویــد
خواجه تقصیر مفرما گــل توفیق* ببوی
گفتی از حافظ ما بوی ریا[5] مــی‌آیـد
آفرین بر نفست بادکه خوش بردی بوی[6]

---

۱ افشار: من نگویم که چه کن زاهل دلی خود تو بگوی.
* ستایشگر: یك‌رنگی از اوضاع؛ فرود: بوی یك‌رنگی ازین وضع.
۲ فرود، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: ثبات قدم از.
۳ قزوینی: درآو؛ ستایشگر: از ره عشق درآی؛ فرود: ز در عیش درآی.
۴ افشار: گوش بگمار.
۵ موزهٔ ملی دهلی: بوی وفا.
۶ این غزل در چاپ قزوینی و افشار و انجوی دارای هشت و در طبع قدسی نه بیت است. دوبیت دیگر مندرج در چاپ قزوینی ذیلا نقل می‌شودکه بیت دوم درنسخهٔ ستایشگر هم موجود است.

شکر آنرا که دگر باز رسیدی ببهار — بیخ نیکــی بنشان و ره تحقیق بجــوی
روی جانان طلبی آینه را قـابـل ساز — ورنه هرگز گل ونسرین ندمد زآهن‌وروی

این بیت نیز در چاپ افشار آمده است:

چار چیزست کزو مرد جـوانبخت شود — درم و گنج و می ناب ونگار خوش‌خوی

* فرود: گل بی‌خار.

۶

دیدم بخواب دوش که ماهی برآمدی
کز عکس روی او شب هجرم[۱] سرآمدی
تعبیر چیست[۲]، یار سفرکرده میرسد
ای کاج هرآنچه[۳] زودتر از در درآمدی
ذکرش بخیر ساقی فرخنده فال من
کز در مدام با قدح و ساغر آمدی
خوش بودی‌ار بخواب بدیدی دیارخویش*
با یاد صحبتش دل ما[۴] رهبر آمدی
فیض ازل به زور و زر ار[۵] آمدی بدست
آب خضر نصیبهٔ اسکندر آمدی
گر دیگری بشیوهٔ حافظ زدی قلم[۶] [ورق ۱۲۷ ب]
مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی[۷]

۱ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: شب هجران؛ افشار: غم هجران.
۲ ستایشگر و قزوینی: تعبیر رفت؛ ادیب برومند: تعبیر رفت و.
۳ قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: هرچه؛ فرهاد و ستایشگر: ای‌کاش هرچه.
۴ در اصل، کلمهٔ «یاد» نقطه ندارد. قزوینی، انجوی، ستایشگر، ادیب برومند و افشار: تا یاد صحبتش سوی ما؛ پرتوعلوی: تا یادصحبتش سوی‌او..؛ جلالی‌نائینی وفرهاد: تا باد صحبتش برما؛ قدسی: تا باد صبح او سوی ما؛ م- ا- بامداد: یا باد صبح ازو سوی ما؛ موزهٔ ملی دهلی: تا باد صحبتش سوی ما...
۵ کاتب در نسخهٔ اصل پس از «فیض ازل به» سه‌کلمه را نامرتب و درهم نوشته اما در حاشیه اشتباه خود را اصلاح کرده است. موزهٔ ملی دهلی: فیض ازل بزور و زر آمدی بدست.
۶ ستایشگر، قزوینی و افشار: رقم؛ ادیب برومند: ور دیگری بشیوهٔ...
۷ قدسی: شاه سخن‌پرور؛ ستایشگر: مطبوع طبع شاه سخن‌پرور. این غزل در چاپ قزوینی ده بیت است و چهار بیت دیگر در اینجا می‌آید:

آن عهد یاد باد که از بام و در مرا / هردم پیام یار و خط دلبر آمدی
کی یافتی رقیب توچندین مجال ظلم / مظلومی ار شبی بدر داور آمدی
خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق / دریادلی بجوی دلیری سرآمدی
آنکو ترا بسنگدلی کرد رهنمون / ای کاشکی‌که پاش بسنگی‌برآمدی

علاوه بر چهاربیت فوق یك بیت دیگرهم درنسخهٔ ستایشگر دیده می‌شود:

جانش نثار کردمی از روی اعتقاد / گرهمچو روح جلوه‌کنان در برآمدی

* افشار: دیار خود.

۸*

چه بودی ار دل آن یار[۱] مهربان بودی
که حال ما نه چنین بودی ار چنان بودی

گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
سریر عزتم آن خاك آستان بودی

بخواب [نیز] نمی‌بینمش چه‌جای وصال
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی[۲]

بگفتمی که چه ارزد نسیم طرهٔ دوست
گرم بهر سر مویی هزار جان بودی

برخ چو مهر فلك بی‌نظیر آفاقست
بدل دریغ که یك ذره مهربان بودی*

ز پرده کاج[۳] برون آمدی چو قطرهٔ اشك
که بر دو دیدهٔ ما حکم او روان بودی

کسی بکوی ویم کاشکی نشان دادی
که تا فراغتم[۴] از باغ و بوستان بودی[۵]

اگر نه دایرهٔ عشق راه بربستی[۶]
چونقطه‌حافظ‌مسکین نه درمیان‌بودی[۷-۸]

---

* بعضی از ابیات این غزل در بیشتر نسخ خطی و چاپی با ابیات غزل بعد مخلوط شده و حتی در برخی از نسخه‌ها بیتی معین در هر دو غزل آمده است، مثلا بیت سوم این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، بیت چهارم در چاپ افشار و بیت پنجم در چاپ قدسی در هر دو غزل وجود دارد.

۱ فرهاد، ادیب برومند و قزوینی و افشار: ماه.

۲ این بیت و بیت پنجم این غزل در چاپ قزوینی، جزو ابیات غزل بعد آمده است؛ فرهاد: گرین نبود و ندیدیم باری آن بودی.

۳ فرهاد، قزوینی و افشار: کاش.

۴ قدسی و انجوی: فراغتم.

۵ این بیت در نسخه‌های: قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی نیست ولی در چاپ قدسی و انجوی و نسخهٔ جلالی نائینی وجود دارد.

۶ افشار: اگر نه دایرهٔ راه عشق برگشتی.

۷ قزوینی و انجوی: چو نقطه حافظ سرگشته در میان بودی؛ افشار و قدسی: چو نقطه←

* این بیت و بیت بعدازآن درنسخهٔ ستایشگر در غزل بعد آمده است.

۶

بجان او که گرم دست‌رس بجان بودی
کمینه پیش‌کش بندگانش آن بودی
اگر[1] دلم نشدی پای‌بند طرهٔ او
کیم[2] قرار درین تیره خاکدان بودی
بگفتمی که بها چیست خاك پایش[3] را
اگر حیات گرانمایه جاودان بودی
درآمدی ز درم کاجکی[4] چو لمعهٔ نور
که بر دو دیدهٔ ما حکم او روان بودی
ببندگی قدش سرو معترف گشتی
اگر چو سوسن آزاده‌اش زبان بودی[5]
ز پرده نالهٔ حافظ برون کی افتادی*
اگرنه همدم مرغان صبح‌خوان بودی[6]

←حافظ بی‌دل در آن میان بودی؛ ادیب برومند: حافظ بیدل. مقطع غزل در نسخهٔ پرتو مطابق متن حاضر است.
۸ در نسخهٔ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار بیت دیگری هم با اختلاف کمی درین غزل وجود داردکه درهردوغزل مشابه درچاپ حاضر (شماره‌های ۳۹۷_۳۹۶) وجودندارد؛ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، فرهاد و انجوی:
برات خوشدلی ما چه کم شدی یارب کرش نشان امان از بد زمان بودی
افشار:
برای خوش دلی ما چه کم شدی یارب کرش تفقد این زار ناتوان بودی

---

۱ قدسی: وکر؛ فرهاد: اکر دلم نبدی. ۲ قزوینی، افشار و انجوی: کیش.
۳ قدسی: خاك پای تو را.
۴ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، افشار، قدسی و انجوی: کاشکی.
۵ این بیت در هیچیك از دوغزل چاپ افشار نیامده است؛ قزوینی، ادیب برومند و انجوی: کرش چوسوسن آزاده ده زبان بودی؛ ستایشکر وقدسی: اکر چوسوسن آزاده ده زبان بودی؛ فرهاد: اکر چو سوسن آزاده صد زبان بودی؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۶ در چاپ قزوینی، قدسی و انجوی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی دوبیت دیگر نیز درین غزل وجود دارد که در چاپ حاضر در غزل پیشین (شمارهٔ ۳۹۶) در ردیف سوم و پنجم آمده است و بنابراین از ذکر مجدد آنها در اینجا خودداری می‌شود. در چاپ افشار فقط بیت پنجم مذکور وجود دارد.
* ستایشگر: برون نیفتادی.

۸

سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی
خطاب آمدکه واثق شو بالطاف خداوندی*

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصودست
بدین راه و روش می‌رو که در[۱] دلدار پیوندی

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز
ورای حد تقریرست[۲] شرح آرزومندی

الا ای یوسف مصری‌که‌کردت سلطنت مشغول[۳]
پدر را بازپرس آخر کجا شد مهر فرزندی

[ورق ۱۲۸ الف] جهان پیر رعنا را ترحم[۴] در جبلت نیست
ز عشق او چه میجویی[۵] درو همت چه‌می‌بندی

همایی‌چون‌تو‌عالی‌قدر‌و‌حرص‌استخوان‌سهلست[۶]
دریغ آن سایهٔ همت[۷] که بر نااهل افکندی

درین‌بازار اگرسودست[۸] با[۹]درویش خرسندست
خدایا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی

---

* ستایشگر: بوصلم مژدگانی داد الطاف خداوندی.
۱ فرهاد، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: با دلدار.
۲ افشار: تقریرست و...
۳ قزوینی، انجوی، قدسی و جلالی‌نائینی: مغرور؛ افشار، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و پرتو: مطابق متن.
۴ قدسی: مروت.
۵ ستایشگر وقزوینی: زمهر او چه می‌پرسی؛ قدسی: زمهر او چه میخواهی؛ ادیب برومند: زمهر او چه میجویی دل اندر وی چه می‌بندی.
۶ ستایشگر، قزوینی، پژمان‌وموزهٔ ملی‌دهلی: حرص‌استخوان‌تاکی؛ افشار: عالی‌قدر وحرص استخوان تاکی؛ قدسی: مهر استخوان تاکی؛ پرتو: حرص استخوان داری: جلالی نائینی: حرص استخوان تا چند؛ ادیب برومند: حیفست.
۷ ادیب برومند، ستایشگر، افشار و قدسی: دولت.
۸ قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: سودیست؛ ستایشگر: درین سودا اگر سودیست.
۹ در نسخهٔ اصل کلمهٔ «با» نقطه ندارد.

بخوبان دل مده حافظ ببین این بی‌وفاییها
که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی[۱۰-۱۱]

۱۰ مقطع غزل در نسخه‌های: قزوینی، افشار، قدسی، ستایشگر، انجوی و پرتو چنین‌است:
بشعر* حافظ شیراز می‌رقصند ومی‌نازند سیه‌چشمان کشمیری وترکان سمرقندی
* قدسی: ز شعر.
ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، جلالی نائینی، ادیب برومند و جامع نسخ حافظ ـ که با ضبط متن بسیار نزدیکست ـ بدین‌گونه می‌باشد:
بخوبان دل مده‌حافظ ببین آن بی‌وفاییها که باخوارزمیان کردند ترکان سمرقندی
۱۱ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار بیت دیگری هم آمده است:
دل اندر زلف لیلی بند وکار از عشق* مجنون‌کن
که با عاشق زیان دارد مقالات خردمندی

*موزهٔ ملی دهلی: عقل.
ادیب برومند:
دل‌اندر بند لیلی‌بند وکار ازعقل‌مجنون‌کن که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی
علاوه‌براین بیت درنسخهٔ ستایشگر و ادیب برومند بیت دیگری‌نیز وجود دارد:
بسحر غمزهٔ فتان دوا بخشی و دردانگیز بچین زلف مشک‌افشان دلارایی و دلبندی

۷

سبت سلمی بصدغیهـا فـؤادی
و روحـی کـل یوم لی ینـادی
خدا را[۱] بر من بـی‌دل ببخشای
و واصلنی علـی رغـم الاعادی
امـن انکرتنی عـن عشق لیلی*
از اول تان روی نیهکو بودای[۲]
که همچون مت ببوتن دل وایـره
غریق‌العشق فـی بحرالـودادی[۳]
و پی ماچان[۴] غـرامت بسپریمن
غرت یك وی روشتی از امـادی
نگـارا[۵] از غـم سودای عشقت
تـوکـلنـا علـی رب‌العبـادی
دل حـافظ شد انـدر چین زلفت
بلیل مظلـم اللـه هـادی[۶-۷]

---

۱ قزوینی و انجوی: نگارا.
۲ ادیب برومند، قزوینی و انجوی: تز اول آن روی نهکو بوادی؛ ستایشگر: تز اول آن روی نیکوزبادی؟
۳ در نسخهٔ اصل ـ چنانکه ملاحظه می‌شود ـ کسرهٔ اشباع شدهٔ عربی درین بیت و بیت ششم ـ که برای رعایت و زن شعر بصورت: «ی» تلفظ می‌شود ـ بر خلاف نسخه‌های : قزوینی، انجوی و قدسی، بشکل «ی» هم نوشته شده است.
ستایشگر: که تاجون‌مت بنوتن دلوای‌ره...؛ ادیب برومند: که همچون‌مت نیوتن دل‌دایره.
۴ قزوینی و انجوی: بپی؛ ستایشگر: نه‌پی ماچان.
۵ قزوینی و انجوی: حبیبا؛ ستایشگر: نگارا درغم وسودای وصلت.
۶ در چاپ قدسی قسمت‌هایی که بلهجهٔ محلی سروده شده است وجود ندارد و بدین ترتیب بیت پنجم این غزل در آن نسخه وجود ندارد. در ابیات سوم و چهام نیز دو مصراع عربی، خود تشکیل بیت واحدی را داده و دو مصراع عربی حذف شده‌اند.
ادیب برومند و ستایشگر: والله هادی.
۷ در چاپ قزوینی بیتی دیگر نیز دیده می‌شود:

غم این دل بواتت خورد ناچار   و غرنـه او بنی آنچث نشادی

ادیب برومند:

که غمت دل بواتن خورد و ناچار   وغـرنـه او نبـود هرچت نـوادی

انجوی: وغرنه وابنی آنچت نشادی.
* قزوینی و انجوی: عن‌عشق‌سلمی؛ قدسی: عن‌حب‌سلمی؛ ستایشگر: عن‌حب‌لیلی.

۱۱

ز دلبرم که رساند نوازش قلمی
کجاست پیك صبا گر همی‌کند کرمی[1]
قیاس کردم و تدبیر[2] عقل در ره عشق
چو شبنمیست[3] که در[4] بحر می‌کشد رقمی
اگرچه خرقهٔ من وقف[کوی] میکده‌هاست[5]
زمال وقف نه‌بینی[6] بنام من درمی
چرا بیك نی قندش نمیخرند آنکس[7]
که کرد صد شکرافشانی از نی قلمی
دلم گرفت ز سالوس [و] طبل زیر گلیم
بآنك بر در میخانه برکنم علمی[8]
بیا که وقت‌شناسان دو کون بفروشند
بیك پیاله می صاف*و صحبت صنمی
دوام عیش و تنعم نه[9] شیوهٔ عشق است
اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی[10]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: همی نهد قدمی.
۲ افشار: کردم تدبیر.
۳ افشار: شبنم است.
۴ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: بر.
۵ ادیب برومند و قزوینی: بیاکه خرقهٔ من‌گرچه رهن میکدهاست؛ افشار، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: بیاکه خرقهٔ من گرچه وقف میکده‌هاست. کلمهٔ داخل قلاب تصحیح قیاسی است و میتوان کلمهٔ «کوی» یا «خاك» را درین سیاق بکار برد.
۶ افشار: نیابی.
۷ افشار: آنرا؛ ستایشگر: نمی‌خرید آنکس.
۸ قزوینی: به آنکه بر در میخانه برکشم علمی؛ افشار: خوشا که بر در میخانه برکنم علمی؛ موزهٔ ملی دهلی: خوش آنزمان که بمیخانه برکنم علمی.
۹ افشار: تنعم زشیوهٔ؛ ستایشگر: نه‌شیوهٔ رندیست.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: بنوش زهر غمی؛ ادیب برومند: جام غمی.
* ستایشگر: پیالهٔ صافی.

طبیب راه‌نشین سر[۱۱] عشق نشناسد
برو بدست کن ای مرده‌دل مسیح‌دمی[۱۲]
سزای قدر تو شاها بدست حافظ نیست*
جز از دعای شبی و نیاز صبحدمی[۱۳]
نمیکنم گله لیکن ز ابر رحمت دوست [ورق ۱۲۸ ب]
بکشته‌زار جگر سوختگان نداد نمی[۱۴]
حدیث چون و چرا درد سر دهد ای دل[۱۵]
پیاله گیر و بیاسا ز عمر خویش دمی[۱۶]

---

۱۱ قزوینی: درد عشق.
۱۲ این بیت در چاپ افشار نیست. ستایشگر: برو پدیدکن....
۱۳ موزهٔ ملی دهلی: بجز نیاز شبی و دعای صبحدمی؛ افشار: جز از نیاز شبی یا دعای صبحدمی؛ ستایشگر: جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی.
۱۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی:
نمیکنم گلهٔ لیك ابر رحمت دوست   بکشته‌زار جگر تشنگان نداد نمی
ادیب برومند:
نمیکنم گله گر زانکه ابر رحمت دوست   بکشته زار جگر خستگان نداد نمی
افشار:
نمیکنم گله‌ای لیکن ابر رحمت دوست   بکشته‌زار جگر سوختگان نداد نمی
ستایشگر: لیك ابر ..... بکشتزار جگر خستگان.
۱۵ موزهٔ ملی دهلی: دردسر دهد آری؛ ادیب برومند: دردسر دهد حافظ.
۱۶ این بیت در چاپ افشار وجود ندارد.
* ادیب برومند: حافظ چیست.

۷

این‌خرقه‌که من دارم در رهن شراب‌اولی
وین دفتر بی‌معنی غرق می ناب اولی

چون عمر تبه کردم چندانك نگه کردم
در کنج خراباتی افتاده خراب اولی

چون مصلحت‌اندیشی دورست زدرویشی
هم سینه پرآتش به[۱] هم‌دیده پرآب اولی

من حالت زاهد را[۲] با خلق نخواهم گفت
کین[۳] قصه اگر گویم باچنگ ورباب اولی

تا بی‌سر و بی‌پایم مانند فلك زین دست[٤]
در سینه غم ساقی[٥] در دست شراب اولی

از همچو[٦] تو دلداری دل برنکنم آری
چون تاب‌کشم[۷] باری زآن زلف بتاب اولی

چون پیر شدی حافظ ازمیکده بیرون‌آی[۸]
رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی[۹]

---

۱ قزوینی: هم سینه برازآتش...؛ افشار: هم سینهٔ پرآتش؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: مطابق متن.
۲ موزهٔ ملی دهلی و افشار: من حال دل زاهد؛ ستایشگر: من حال دل شیدا؛ ادیب برومند: من حالت زاهد را باخلق نمیگویم.
۳ ادیب برومند، ستایشگر و قزوینی: این.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: تا بی‌سروپا باشد اوضاع فلك زین‌دست؛ ستایشگر و افشار و ادیب برومند: تا بی‌سروپا باشد اوضاع فلك زینسان، فرهاد: تا بی‌سرو بی‌پاام.
۵ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: در سر هوس ساقی:
۶ اصل: «هجر». تصحیح متن با توجه به‌نسخه‌های: قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب‌برومند و افشار صورت گرفته است.
۷ ادیب برومند، ستایشگر و افشار: گر تاب‌کشم؛ موزهٔ ملی دهلی: گر تاب کنم.
۸ فرهاد، ستایشگر: بیرون‌شو؛ ادیب برومند: بیرون‌آ.
۹ ستایشگر: رندی وطربناکی در وقت شباب اولی، فرهاد: مستی و هوسناکی درعهد شباب اولی.

۷

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
خوش باش زانکه نبود این حسن[1] را زوالی
در وهم می نگنجد کاندر تصور عقل
آید بهیچ معنی زین خوبتر مثالی[2]
شد حظ عمر حاصل گر زانکه با تو ما را
هرگز بعمر روزی[3] روزی شود وصالی
آن دم که با تو باشم یکسال هست[4] روزی
وآن دم که بی‌تو باشم یك لحظه هست سالی[5]
چون من خیال رویت جانا بخواب بینم
کز خواب می‌نبندد[6] چشمم بجز خیالی
رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت[7]
شد شخص ناتوانم باریك چون هلالی
حافظ مکن شکایت گر وصل دوست خواهی
زین بیشتر نباشد[8] بر هجرت احتمالی

---

۱ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، قدسی و انجوی: این هردو؛ افشار، موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ حافظ: مطابق متن.
۲ این بیت در چاپ افشار چنین است:
در وهم کس نگنجد یا در تصور عقل — کاید به هیچ وجهی زین خوبتر مثالی
درنسخهٔ ادیب برومند این بیت چنین است:
دروهم می‌نگنجد کاندر تصور عقل — ناید بهیچ معنی زین خوبتر مثالی
ستایشگر: زین خوبترخیالی.
۳ افشار: روزی به کام خاطر..؛ ستایشگر: درعمر خویش روزی...
۴ موزهٔ ملی دهلی: نیست؛ ستایشگر: باشم سالی بود یکی‌روز.
۵ افشار: وین دم که بی‌تو هستم روزی بود چو سالی؛ ستایشگر: روزیست همچوسالی.
۶ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: می‌نبیند؛ افشار: وز خواب می‌نبینم.
۷ افشار: کز روی همچو ماهت.
۸ قزوینی، افشار، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و انجوی: بباید؛ پرتو: زین بیشتر نباشد در هجر احتمالی.

۴*

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
پرکن قدح که بی می مجلس ندارد آبی
عشق[1] رخ چو ماهش درپرده راست‌ناید[2]
مطرب بزن نوایی ساقی بده شرابی
در انتظار رویت ما را امید روزی*
در عشوهٔ خیالت ما و خیال خوابی[3]
مخمور آن دو چشمم آخر کجاست جامی[4]
بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی[5]

---

* این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست. در نسخهٔ اصل بدون عنوان، در دنبالهٔ غزل قبل نوشته شده است و در آخر آن نیز مسلماً افتادگی دارد زیرا که بیت مقطع ـ که حاوی تخلص شاعرست ـ دیده نمی‌شود، بنابراین تواند بود که نسخهٔ منقول عنه ناقص بوده و یا این که کاتب هنگام نقل غزل از روی سهو چند بیت آخر آن را از قلم انداخته است.

این غزل در چاپ قزوینی دوبیت دیگر را نیز شاملست‌که در چاپ افشار و نسخهٔ ستایشگر هم بااختلاف کمی وجود دارد:

شد حلقه قامت من تا بعد ازین رقیبت ‌ ‌ ‌ زین در دگر نراند ما را بهیچ بابی
حافظ چه می‌نهی دل تو در خیال خوبان ‌ ‌ ‌ کی تشنه سیر گردد از لمعهٔ سرابی

در نسخهٔ فرهاد معتمد این بیت باین صورت است:

حافظ چو می‌نهی دل اندر خیال خوبان ‌ ‌ ‌ کی تشنه سیرگردد از لمعهٔ سرابی

در چاپ افشار بیت زیرین هم هست:

آن کس‌که در هوایت دل داده بود برباد ‌ ‌ ‌ در آتش غم عشق ای جان نداشت تابی

۱ قزوینی: وصف؛ ادیب برومند: عشق رخ چوماهت در پرده راست ناید.

۲ افشار: حسن رخ چو ماهش در وصف می نیاید.

۳ این بیت در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر اینگونه آمده است:

در انتظار رویت ما و امیدواری ‌ ‌ ‌ در عشوهٔ وصالت ما و خیال خوابی

و در چاپ افشار چنین است:

در انتظار رویت ما و امیدواری ‌ ‌ ‌ بر وعدهٔ وصالت ما و امید و خواری

و بیت درنسخهٔ فرهاد این صورت را دارد:

در انتظار رویت ما را امیدواری ‌ ‌ ‌ در عشوهٔ وصالت ما وخیالوخوابی

۴ فرهاد، فرود، ستایشگر و قزوینی: آیا کجاست جامی؛ افشار: ساقی بیار جامی؛ ادیب برومند: چشمم آیا کجاست ساقی.

۵ افشار: آخر بده جوابی.

* ستایشگر: ما و امیدواری. ‌ ‌ ‌ فرود و ادیب برومند:

در انتظار رویت ما را امیدواری ‌ ‌ ‌ در عشوهٔ وصالت ما وخیال وخوابی

۹

[ورق۱۲۹ الف] بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی[۱]
میخواند[۲] دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود[۳] گل
تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی
مرغان باغ*قافیه سنجند و بذله گوی
تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی[۴]
جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل مبند در[۵] اسباب دنیوی
خوش وقت بوریا و گدایی[۶] و خواب امن
کین‌عیش نیست‌روزی[۷] اورنگ‌خسروی[۸]
دهقان سالخورده چنین گفت[۹] با پسر
کای[۱۰]نور چشم من بجز ازکشته ندروی
این قصهٔ عجب شنو ای بخت[۱۱] واژگون
ما را بکشت یار بانفاس عیسوی[۱۲]
چشمت بعشوه خانهٔ مردم خراب کرد[۱۳]
مخموریت مباد که خوش مست میروی

---

۱ خانلری: فهلوی.
۲ افشار: می‌گفت.
۳ افشار: نموده.
۴ خانلری: فهلوی، فرهاد: معنوی
۵ فرهاد، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بر؛ افشار: ای خواجه دل مبند در.
۶ خانلری: خوش وقت بوریای گدایی.
۷ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: درخور.
۸ این بیت در چاپ افشار نیست.
۹ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: چه خوش‌گفت.
۱۰ افشار: ای.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: نگر از بخت؛ ستایشگر و قزوینی: شنو از بخت.
۱۲ این بیت در چاپ افشار وجود ندارد.
۱۳ قزوینی: چشمت بغمزه.....؛ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: چشمت بعشوه خانهٔ مردم←
* ستایشگر: مرغان قاف.

ساقی مگـر وظیفهٔ حـافظ زیـاده داد
کآشفته گشت طره و دستار[۱۴] مـولـوی

--- سیاه کرد؛ افشار و ستایشگر: چشمت بغمزه خانهٔ مردم سیاه کرد؛ فرهاد: چشمت بعشوه خانهٔ مردم سیاه کرد.

۱۴ ستایشگر، قزوینی، خانلری وموزه ملی دهلی: طرهٔ دستار. نسخهٔ فرهاد معتمد این بیت را ندارد.

۷

ای قصهٔ* بهشت ز کویت حکایتی
شرح جمال حور ز رویت روایتی
انفاس عیسی از لب لعلت وظیفهٔ[1]
وآب خضر ز نوش لبانت حکایتی[2]
هر پاره از دل من و از غصه قصهٔ
هر سطری از خصال تو وز رحمت آیتی[3]
کی عطرسای مجلس روحانیان شدی
گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی[4]
در آرزوی خاک در[5] یار سوختیم
یاد آور ای صبا که نکردی [حمایتی][6]
ای‌دل به‌هرزه دانش وعمرت زدست‌ر[فت][7]
صد مایه داشتی و نکردی کفایتی
دانی‌مراد حافظ‌ازین درد و غصه[8]چیست
از تو کرشمهٔ و ز خسرو عنایتی[9]

---

۱ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، افشار وموزهٔ ملی دهلی: لطیفهٔ، ومناسبتر همین است.
۲ ستایشگر وقزوینی: آب خضر زنوش لبانت کنایتی؛ فرهاد، موزهٔ ملی‌دهلی وافشار: وآب خضر زنوش دهانت کنایتی.
۳ موزهٔ ملی دهلی: هرسطری از خصال تو از رحمت آیتی؛ ستایشگر و افشار: هرسطری از خیال تو وز رحمت آیتی، فرهاد: هرسطری از خصال تو از رحمت آیتی.
۴ موزهٔ ملی دهلی: عنایتی.
۵ ستایشگر و افشار: ره؛ این کلمه در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی افتاده است.
۶ این کلمه در نسخهٔ اصل محو شده است وقسمت باقیماندهٔ آن قابل خواندن نیست. کلمهٔ داخل قلاب براساس چاپ قزوینی ونسخهٔ موزهٔ ملی‌دهلی وفرهاد آورده شده است. ستایشگر: رعایتی.
۷ حروف داخل قلاب‌دراصل محوشده‌است. قزوینی: بیادرفت؛ستایشگر وفرهاد: زدست‌شد. موزهٔ ملی دهلی و قدسی: مطابق متن.
۸ قدسی: آه‌وناله. این بیت در چاپ افشار نیامده است.
۹ ستایشگر: رعایتی. این غزل درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی وستایشگر و چاپ قزوینی ۹ بیت و در طبع افشار ۸ بیت دارد. دوبیت دیگر این غزل از روی چاپ قزوینی در اینجا نقل می‌شود:

بوی دل کباب من آفاق را گرفت — این آتش درون بکند هم سرایتی
در آتش ار خیال رخش دست میدهد — ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی

* قدسی: ای روضهٔ بهشت.

۱۱

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی
تا بیخبر بمیرد[۱] در درد خودپرستی

در مذهب طریقت خامی نشان کفرست
آری طریق دولت[۲] چالاکیست و چستی

باضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش
بیماری اندرین غم خوشتر[۳] ز تن‌درستی

در گوشهٔ سلامت مستور چون[۴] توان بود [ورق ۱۲۹ ب]
تا نرگس تو گوید با ما رموز مستی[۵]

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید
ناخوانده نقش‌مقصود* ازکارگاه هستی

آن‌روز دیده بودم آن‌نقشها[۶] که برخاست
کز سرکشی زمانی با ما نمی‌نشستی

تا فضل [و] عقل[۷] بینی بی‌معرفت نشینی
یك نکته‌ات بگویم خود را مبین و رستی

در آستان[۸] جانان از آسمان میندیش
کز اوج سربلندی افتی بخاك پستی

---

۱ افشار: بماند؛ قدسی: بمیرد در رنج. ۲ افشار: عاشق؛ فرود: رندان.
۳ فرود، ادیب برومند، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ حافظ: اندرین ره خوشتر؛ خانلری: اندرین غم بهتر.
۴ موزهٔ ملی دهلی: کی.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: تا نرگس تو با ما گوید رموز مستی؛ افشار: تا نرگس تو با ما گوید شهود مستی؛ ادیب برومند: حدیث مستی.
۶ فرود، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و خانلری: این فتنها؛ افشار: آن فتنها.
۷ موزهٔ ملی دهلی: تا عقل و فضل؛ قزوینی، ستایشگر و خانلری: فضل و عقل؛ جامع نسخ حافظ و ادیب برومند: تا علم و عقل؛ قدسی: فضل و علم؛ فرود: علم وفضل. ظاهراً واو عاطفه درمتن لازم می‌نماید، فرهاد: تافضل وعقل بینی بامعرفت نشینی یك نکتهٔ بگویم...
۸ ادیب برومند و جامع نسخ حافظ: باآستان، فرود: برآستان.
* ستایشگر: نقش مستی.

خار ارچه جان بکاهدگل عذر آن بخواهد
سهل است تلخی می[9] در جنب ذوق مستی
صوفی پیاله پیما عابد قرابه پرهیز[10]
ای کوته‌آستینان تا کی درازدستی[11]
از راه دیده[12] حافظ تا دیده[13] زلف پستت
باجمله سربلندی شد پای‌مال پستی[14-15]

۹ خانلری: تلخی باده سهلست، فرهاد: سهلست تلخی می در جنب ذوق ومستی
۱۰ قزوینی و افشار و پژمان: صوفی پیاله‌پیما حافظ قرابه پرهیز؛ خانلری، ادیب برومند و انجوی: صوفی پیاله‌پیما حافظ قرابه‌پرداز؛ پرتو: صوفی‌قرابه‌برگیر حافظ شکست پرهیز؛ جلالی نائینی: صوفی پیاله پیما عابد قرابه در کش؛ قدسی: صوفی پیاله‌پیما زاهد قرابه پرکن؛ ستایشگر: صوفی پیاله‌پیما حافظ قرابه‌گردان؛ فرود: حافظ پیاله‌پیما صوفی قرابه گردان. ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مطابق با متن حاضر است.
۱۱ بجای این بیت در چاپ قزوینی و انجوی چنین آمده است:
سلطان من خدا را زلفت شکست ما را   تا کی کند سیاهی چندین درازدستی
۱۲ ادیب برومند و جامع نسخ حافظ: درآب دیده.
۱۳ ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی وجامع نسخ حافظ: تادید، فرهاد: نادیده زلف پستت.
۱۴ این بیت درنسخه‌های: خانلری، انجوی، افشار، قزوینی، پژمان، ستایشگر و پرتو درین غزل وجود ندارد، در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی دیده می‌شود اما مقطع غزل نیست. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی بدین شرحست:
از راه دیده حافظ تادید زلف شستت   با جمله سربلندی شد پایمال پستی
فقط در نسخهٔ جلالی نائینی و جامع نسخ حافظ این بیت مقطع غزل را تشکیل می‌دهد و در نسخهٔ جلالی نائینی بدین قرار است:
از دیده ماند حافظ نادیده زلف پستت   تا چند سربلندی شد پایمال پستی
۱۵ در چاپ قزوینی و انجوی این غزل هفت بیت، در طبع افشار هشت بیت، در چاپ خانلری ـ که دو مصراع آن از نسخهٔ قزوینی و گوهرین در متن نقل شده است ـ ده بیت، در چاپ قدسی پانزده بیت، در نسخهٔ خطی متعلق به نویسندهٔ این سطور (جلالی نائینی) چهارده بیت، در نسخهٔ خطی پرتو و ستایشگر سیزده و در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی یازده بیت می‌باشد.
ابیات: دوم، سوم، هفتم، هشتم، نهم و یازدهم این غزل در چاپ قزوینی نیست و متعلق به غزل دیگری است که همین وزن وقافیه را دارد و مطلع آن اینست:
ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی   وآنگه برو که رستی از نیستی و هستی
(چاپ انجوی نیز وضعی مشابه با چاپ قزوینی دارد)
اما سه بیت دیگر بشرح زیر در نسخهٔ قزوینی دیده می‌شود که در نسخهٔ حاضر وجود ندارد:
دوش آن‌صنم چه‌خوش گفت درمجلس مغانم   با کافران چه‌کارت گر بت نمی‌پرستی
سلطان من خدا را زلفت شکست ما را   تا کی کند سیاهی چندین درازدستی
عشقت بدست طوفان خواهد سپرد حافظ   چون برق ازین کشاکش پنداشتی که جستی
ادیب برومند:
درمجلس‌مغانم دوش‌آن‌صنم چه‌خوش گفت   با کافران چه‌کارت گر بت نمیپرستی ←

۷

عمر بگذشت به بیحاصلی و بلهوسی[۱]
ای پسر جام میم ده که به‌پیری برسی
چه شکرهاست درین‌شهر[۲] که قانع‌شده‌اند
شاهبازان طریقت بمقام مگسی*
لمع‌البرق من‌الطور و آنست به[۳]
فلعلی لك آتی[۴] بشهاب قبسی[۵]
بادل خون‌شده چون‌نافه خوشش باید بود
هرکه‌مشهور جهان‌گشت بمشکین‌نفسی[۶]
بال بگشای و[۷] صفیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی
کاروان رفت‌وتو در راه‌کمین‌گاه‌بخواب[۸]
وه‌که بس بیخبر ازغلغل چندین جرسی[۹]

← فرود:
در کوچهٔ مغانم خوش‌گفت آن صنم دوش   باکافران چه‌کارت چون بت نمی‌پرستی
فرود: عشقت بدست جانان خواهد سپردن ای جان.

۱ رسم‌الخط این‌کلمه چنین است در متن و نسخهٔ فرهاد معتمد؛ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، افشار، انجوی، جلالی نائینی، پرتو، ستایشگر، فرود و قدسی: بوالهوسی.
۲ پرتو: درین راه. * فرود: بشکار مکسی.
۳ افشار: بلغ‌البرق..... له؛ جلالی نائینی: .... فانست به.
۴ چنین است در متن و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و افشار، در سایر نسخی که بنظر رسید به‌صورت «آت» ضبط شده است.
۵ چنانکه ملاحظه می‌شود برخلاف قیاس و ضبط برخی از نسخ، درین مصراع دوکلمه همانطورکه خوانده می‌شود نوشته‌هم شده است. درین مورد نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، افشار وپرتو همانند متن حاضراست. بروفق قیاس باید چنین‌نوشته شود: فلعلی‌لك‌آت‌بشهاب‌قبس. اشاره است به‌آیهٔ ۲۹ سورهٔ قصص و آیه ۷ سورهٔ نمل. این بیت درنسخهٔ ستایشگرنیست.
۶ این بیت در چاپ افشار نیست.
۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قدسی: بال بگشا و.
۸ قزوینی، انجوی، پژمان و قدسی: رفت و تو در خواب و بیابان در پیش؛ جلالی نائینی: تو درخواب بیابان در پیش؛ پرتو: تودرخواب کمینگاه به‌پیش؛ ستایشگر: جای کمین گاه. موزهٔ ملی دهلی و افشار و فرهاد: مطابق متن.
۹ موزهٔ ملی دهلی: بیخبر ازاین‌همه‌بانگ‌جرسی؛ قدسی وفرود: بیخبر ازغلغل‌بانگ‌جرسی.

چند پوید بهوای تو ز هر سو حافظ
یسرالله طریقاً بك یا ملتمسی[۱۰]

۱۰ فرهاد: یسرك‌الله طریقاً بك یا ملتمسی. این غزل در چاپ قزوینی ۹ بیت و در چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر ۸ بیت است. دوبیت دیگر نسخهٔ فرهاد و چاپ قزوینی ـ که بیت نخستین آن در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز موجود می‌باشد ـ در این‌جا نقل می‌شود:

دوش در خیل غلامان درش میرفتم   گفت ای عاشق بیچاره تو باری چه‌کسی
تا چو مجمر نفسی دامن جانان گیرم   جان نهادیم بر آتش ز پی خوش نفسی

قدسی:... درش می‌بودم   گفت کای بیدل بیچاره تو یار چه‌کسی، فرهاد: گفت کای عاشق بیچاره تو باری چه‌کسی.
ستایشگر: گفت کای بیکس بیچاره...؛ فرود: بانگ زد برمن بیدل‌که تو باری چه‌کسی.

۸

بشنو این نکته‌که خود را ز غم آزاده‌کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
آخرالامر گل کوزه‌گران خواهی شد
حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی
گر از آن آدمیانی که بهشتت هوسست[۱]
عیش با آدمیی[۲] چند پری‌زاده کنی
تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی[۳]
اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان[۴]
گر[۵] نگاهی سوی فرهاد دل‌افتاده کنی
خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات [ورق ۱۳۵ الف]
مگر از نقش پراکنده ورق[۶] ساده کنی
ای صبا بندگی خواجه جلال‌الدین کن
که جهان پر سمن و سوسن آزاده کنی[۷]
کار خود گر بکرم[۸] بازگذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

۱ قدسی: جهد بنما که در ایام گل و عهد شباب؛ جلالی نائینی: جهد آن کن که در ایام گل و فصل بهار.
۲ فرود، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: آدمی، فرهاد: عیش درصحبت حوران.
۳ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۴ قدسی: شیرین حرکات.
۵ فرهاد، فرود و خانلری: که نگاهی.
۶ خانلری: پراکنده دلت.
۷ این بیت در نسخهٔ فرهاد و چاپ خانلری و افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر نیست.
۸ فرود، افشار، انجوی، قدسی، جلالی نائینی و پرتو: بخدا.

۷

ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی
سود و سرمایه بسوزی و محابا نکنی
دردمندان بلا زهر هلاهل نوشند[۱]
قصد این‌قوم خطر[۲] باشد وهان[۳] تا نکنی
رنج ما را که توان برد بیك گوشهٔ چشم
شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی
دیدهٔ ما چو[۴] بامید تو دریاست چرا
بتفرج گذری بر لب* دریا نکنی
نقل هر جور که از خلق کریمت کردند[۵]
قول صاحب‌غرضانست تو آنها[۶] نکنی
بر تو گر جلوه کند شاهد ما[۷] ای زاهد
از خدا جز می و معشوقه[۸] تمنا نکنی
حافظا سجدهٔ ابروی چو محرابش کن[۹]
که دعایی ز سر صدق جز آنجا نکنی

---

۱ فرهاد، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، افشار، انجوی، قدسی و پژمان: دارند. ضبط نسخهٔ پرتو همانند متن است.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: خطا.
۳ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار و انجوی: باشد هان؛ قدسی: باشد هین؛ ستایشگر: قصد این طایفه سهوست نگر تانکنی .
۴ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: که.
۵ قدسی: گویند.
۶ قدسی و جلالی نائینی: اینها؛ فرهاد: صاحب غرض آنست تو آنها نکنی.
۷ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی کلمهٔ «ما» افتاده است.
۸ قزوینی، افشار، موزهٔ ملی دهلی و...... : معشوق.
۹ قزوینی، انجوی و پژمان: حافظا سجده بابروی چو محرابش بر؛ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: حافظا سجده‌برابروی‌چومحرابش کن: قدسی: حافظا سجده‌بمحراب دوابرویش کن؛ ستایشگر: حافظا سجده بابروی...، فرهاد:
حافظا سجده بابروی چو محرابش کن
که دعایی زسر صدق درآنجا نکنی
چاپ افشار و نسخهٔ پرتو مطابق با متن است.
* ستایشگر: گذری جانب.

۸

ای دل بکوی عشق[1] گذاری نمیکنی
اسباب جمع داری و کاری نمیکنی[2]
میدان بکام خاطر و گویی نمی‌زنی[3]
بازی چنین بدست و شکاری نمیکنی[4]
این خون که موج میزند اندر جگر ترا[5]
در کار رنگ‌روی[6] نگاری نمیکنی
ترسم کزین چمن[7] نبری آستین گل
کز گلشنش[8] تحمل خاری نمیکنی
ساغر لطیف و پر می[9] و می‌افکنی بخاک
واندیشه از بلای[10] خماری نمیکنی[11]
در آستین کام[12] تو صد نافه مدرجست*
وآنرا[13] فدای طرهٔ یاری نمیکنی

---

۱ خانلری: دوست.
۲ موزهٔ ملی دهلی: فرصت ز دست داده و کاری نمیکنی.
۳ قزوینی و انجوی: چوگان حکم درکف و گویی نمیزنی؛ ادیب برومند، فرود، خانلری و افشار: چوگان کام درکف وگویی نمی‌زنی؛ موزهٔ ملی دهلی: میدان چنین‌فراخ وتوگویی نمیزنی.
۴ فرود، قزوینی و انجوی: باز ظفر بدست و شکاری نمیکنی.
۵ حرف نخستین این کلمه در نسخهٔ اصل اندکی محو شده است. فرهاد، خانلری و افشار: مرا، و ظاهراً مناسبتر همین است.
۶ فرود، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و افشار: رنگ و بوی.
۷ خانلری: ترسم که از چمن.
۸ انجوی: گلبنش.
۹ قزوینی: لطیف و دلکش؛ فرود: آری غرور مستیت از راه می‌برد.
۱۰ خانلری: ملال؛ بذوق امروزی ما مناسبتر همین است.
۱۱ این بیت بدین صورت در چاپ افشار نیست وبجایش بیتی بدین شرح آمده‌است:
آری عروس مستیت از راه برده است اندیشه از بلای خماری نمیکنی
جلالی نائینی:
ایدل غرور مستیت از دست برده است اندیشه از بلای خماری نمیکنی
۱۲ قزوینی و انجوی: آستین جان.
۱۳ افشار: آنرا.
* فرود و ستایشگر: تو صدنافه مندرج.

مشکین از آن[۱۴] نشد[۱۵] دم خلقت که چون صبا
بر خاک کوی دوست گذاری نمیکنی[۱۶]

حافظ برو که بندگی بارگاه دوست[۱۷]
گر جمله میکنند تو باری نمیکنی[۱۸]

۱۴ کلمات: «از آن» در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی افتاده است.
۱۵ نسخهٔ خانلری: بشد.
۱۶ این بیت در چاپ افشار وجود ندارد.
۱۷ قزوینی: پادشاه وقت.
۱۸ این بیت در چاپ خانلری نیست. در نسخهٔ جلالی نائینی چنین است:
گر دیگران بجان غم جانان خریده‌اند   حافظ تو این معامله باری نمیکنی

۹

آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی
گردون ورق هستی ما در ننوشتی
هرچند که هجران ثمر وصل برآرد [ورق ۱۳۵ ب]
دهقان جهان کاج[1] که این تخم نکشتی
آمرزش نقدست کسی را که در اینجا
یاریست چوحوری وسرایی چو بهشتی[2]
تنها نه منم کعبهٔ دل بت‌کده کرده
در هر قدمی صومعهٔ هست و کنشتی[3]
مفروش بباغ ارم و نخوت شداد[4]
یك شیشه می و نوش لبی و لب کشتی[5]
تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا
حیفست ز خوبی که بود عاشق زشتی[6]
در مصطبهٔ عشق تنعم نتوان کرد
چون بالش زر نیست بسازیم بخشتی
آلودگی خرقه خرابی جهانست
کو راه روی اهل دلی پاك سرشتی[7]
از دست فراهشت[8] سر زلف تو حافظ
تقدیر چنین بود چه کردی که نه‌هشتی[9]

۱ ستایشگر، قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: کاش.
۲ این بیت در چاپ افشار نیست.
۳ این بیت در متن چاپ قزوینی نیست.
۴ موزهٔ ملی دهلی: بغداد.
۵ انشار: یك شیشهٔ می‌نوش و لبی و لب کشتی.
۶ قزوینی: شود عاشق زشتی؛ موزهٔ ملی دهلی: حیفست ز خوبی که شود همبر زشتی؛ افشار: حیفست ز خوبی که شود مایل زشتی؛ ستایشگر: که بود مایل زشتی.
۷ این بیت در چاپ افشار نیست. انجوی: خوب سرشتی
۸ ستایشگر، قزوینی ، موزهٔ ملی دهلی وافشار: از دست چرا هشت...
←

۸

این[1] خوش‌رقم که برگل رخسار می‌کشی
خط بر صحیفهٔ گل و گلزار می‌کشی

اشک حرم‌نشین نهان‌خانهٔ مرا
زان* سوی هفت [پرده] ببازار می‌کشی

هردم ببوی نرگس مخمور خویشتن[2]
از خلوتم بخانهٔ خمار می‌کشی

کاهل‌روی چو باد صبا را ببوی زلف
شیرین بقید سلسله در کار می‌کشی[3]

گفتی سر تو بستهٔ فتراک ما شود[4]
سهلست اگر تو زحمت این بار می‌کشی

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم
وه زین کمان که بر من بیمار می‌کشی[5]

باز آ که چشم بد ز رخت دور میکنم[6]
ای تازه گل که دامن ازین خار می‌کشی

→۹ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی مرکب از ۱۳ بیت، در چاپ قدسی و انجوی ۱۱ بیت، در چاپ قزوینی ۸ و در طبع افشار ۷ بیت می‌باشد و ابیات زاید بر متن حاضر در اینجا از نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی نقل میشود:

کلکت که مریزاد زبان شکرینش
مهر تو ندید ازنه سلامی بنوشتی

معمار وجود از نزدی رنگ تو بر عشق
زذات محبت گل آدم نسرشتی

جهل من و علم تو فلك را چه تفاوت
آنجاکه بصر نیست چه‌خوبی وچه‌زشتی

ترسا بچهٔ دوش همی گفت که حافظ
حیفست که هردم کند آهنگ کنشتی

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، افشار، قزوینی، قدسی، پژمان و انجوی: زین. ضبط نسخهٔ پرتو همانند متن است.
۲ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، افشار، قزوینی و انجوی: هردم بباد آن لب میگون و چشم مست.
۳ افشار: هردم ز قید سلسله [در کار] می‌کشی؛ قزوینی: هردم بقید سلسله در کار میکشی؛ ستایشگر: شیرین بقد سلسله. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست. اصل: قید و سلسله.
۴ ستایشگر و افشار: سزد.
۵ این بیت در چاپ افشار نیست.
۶ قزوینی: ز رخت دفع می‌کند؛ ستایشگر وموزهٔ ملی دهلی: ز رخت دفع میکنم؛ افشار: مطابق متن.
-* ستایشگر: از.

حافظ [دگر][۷] چه میطلبی از نعیم دهر[۸]
مـــی می‌چشی و طـــرهٔ دلدار می‌کشی[۹]

۷ این کلمه در نسخهٔ اصل افتاده است و با توجه به نسخه‌های: قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار افزوده شده است.
۸ افشار: حافظ چه می‌طلبی دگر از نعیم دهر.
۹ قزوینی و ستایشگر: می میخوری وطرهٔ دلدار می‌کشی؛ افشار: می میکشی وطرهٔ طرار می‌کشی. موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.

۸

ای دل آن به که خراب می‌گلگـون باشی[1]
بی زر و گنج بصد حشمت قارون باشی[2]
در مقامـی کـه صدارت بفقیران بخشند
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی[3]
در ره منزل لیلی کـه خطرهـاست در آن[4]
شرط اول قـدم آنست کـه مجنون باشی
نقطهٔ عشق نمـودم بتو هـان سهـو مکن[5]
ورنه چون بنگری[6] از دایره بیرون باشی[7]
[ورق۱۳۱ الف] کاروان رفت وتودر خواب وبیابان درپیش[8]
کی‌روی ره زکه پرسی چه‌کنی چون باشی[9]
تاج شاهـی طلبـی گـوهـر ذاتی بنمـای
ور خوداز گوهر[10] جمشید وفریدون باشی
ساغری نوش کن و جرعه برافلاك افشان[11]
چند و چند از غم ایام[12] جگر خون باشی

۱ قزوینی، انجوی، پژمان و پرتو: ای دل آندم که خراب از می گلگون باشی؛ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، افشار و خانلری: ای دل آندم که خراب می گلگون باشی.
۲ افشار: بی‌زر و گنج و درم خواجه و قارون باشی؛ پرتو: بی‌زر و سیم.... ؛ خانلری: گرچه هیچت نبود خواجه‌که قارون باشی. در نسخهٔ ستایشگر باقلمی دیگر ضبط قبلی‌این مصراع بدین صورت عوض شده است:
بی‌زر وگنج و درم خواجهٔ قارون.
۳ این بیت در چاپ افشار و خانلری نیست. جلالی نائینی: چشم بد دور بجاه....
۴ افشار، جلالی نائینی وانجوی: خطرهاست بجان؛ ستایشگر: درو.
۵ افشار: نکتهٔ عشق نمودم به تو ای سهو مکن.
۶ افشار: ورنه تا بنگری.
۷ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۸ افشار: کاروان رفت و ز پس درد و بیابان در پیش.
۹ خانلری: کی روی ره چکنی کی برسی چون باشی.
۱۰ قزوینی و پژمان: تخمهٔ؛ ستایشگر: گر خود از گوهر.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی: جرعه بافلاك فشان؛ افشار، قزوینی و انجوی: جرعه‌بر افلاك‌فشان؛ پژمان ، ستایشگر وخانلری: مطابق متن.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی: چند و چند از پی املاك...

حافظ از فقر[۱۳] مکن ناله که گر شعر اینست
هیچ خوش دل[۱۴] نپسندد که تو محزون باشی

۱۳ افشار: حافظ از غصه.
۱۴ افشار و پرتو: هیچ عاقل.

۸

هزار جهد بکردم که یار من باشی
مراد بخش[1] دل بیقرار من باشی
چراغ دیدهٔ[2] شب زنده‌دار من گردی
انیس خاطر امیدوار من باشی
در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند
گرت ز دست برآید نگار من باشی
چو خسروان ملاحت ببندگان نازند
تو در میانه خداوندگار من باشی
از آن عقیق که خونین دلم ز عشوهٔ او
اگر کنم گلهٔ غمگسار[3] من باشی
شود غزالهٔ خورشید صیدلاغر من
گر آهویی چو تو یکدم[4] شکار من باشی
سه بوسه کز دولبت کردهٔ وظیفهٔ من
اگر ادا نکنی قرض‌دار من باشی
من ار چه حافظ شهرم جوی نمی‌ارزم
مگر تو از کرم خویش یار من باشی[5]

---

۱ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: قرار بخش.
۲ افشار: چراغ خلوت.
۳ ستایشگر وافشار: رازدار.
۴ افشار: یك شب
۵ شمارهٔ ابیات این غزل با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی یکسانست ولی این دو بیت نیز در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی موجود است که بیت دوم آن درچاپ افشار هم وجود دارد:

شبی بکلبهٔ احزان عاشقان آیی — دمی انیس دل سوگوار من باشی
من این مراد ببینم بخود که نیم‌شبی — بجای اشك روان در کنار من باشی

ستایشگر: دمی بکلبه... شبی انیس..

۹

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کی کنمت آخرالدواء الکی
ذخیرهٔ بنه از رنگ و بوی فصل بهار
که میرسند زپی رهزنان بهمن و دی
زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند
مجو ز سفله مروت که شیئه لاشی
چو گل نقاب برافکند و مرغ زد هوهو
منه ز دست پیاله چه میکنی هی‌هی
خزینه‌داری میراث‌خوارگان کفرست
بقول مطرب و ساقی بفتوی[۱] دف و نی
چوهست‌آب حیاتت بدست تشنه ممیر
فلاتمت و من‌الماء کل شی حی[۲]
نبشته‌اند بر ایوان جنت‌المأوی[۳]
که هر که عشوهٔ دنیا[۴] خرید وای بوی
سخن‌نماند سخن طی کنم تو[۵] باده بده
بشادکامی روح و روان حاتم طی[۶]

---

۱ افشار: ساقی و فتوی.
۲ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۳ ستایشگر، قزوینی، انجوی، پژمان و قدسی: نوشته‌اند بر ایوان؛ افشار: نبشته‌اند بر اوراق.
۴ ستایشگر و قزوینی: دنیی.
۵ اصل: «سخن طی کنم بیا و باده بده» که برای رعایت وزن بیت اصلاح گردیده است. ستایشگر، انجوی، قزوینی و پژمان: سخن طی کنم شراب کجاست؛ افشار و قدسی: سخن طی کنم بیا ساقی.
۶ افشار: بده بشادی روح [و] روان حاتم طی؛ قزوینی، انجوی، پژمان، ستایشگر وقدسی: بده بشادی روح و...

[ورق ۱۳۱ ب]

بخیل بوی خدا نشنود برو[۷] حافظ
بعیش کوش[۸] وکرم ورزوالضمان علی[۹]

---

۷ قزوینی، انجوی، افشار، پژمان و قدسی: بیا.
۸ قزوینی، افشار، انجوی و پژمان: پیاله‌گیر؛ قدسی: پیاله‌گیر و کرم کن که الضمان علی؛ ستایشگر: شراب نوش...
۹ در چاپ قزوینی، پژمان و قدسی و نسخهٔ ستایشگر بیتی دیگر هم با اختلافاتی دراین غزل وجود دارد:
شکوه سلطنت و حکم کی ثباتی داشت   ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی
پژمان: حسن کی ثباتی داد؛ ستایشگر: حکم را ثباتی نیست.

۱۳

ساقی[۱] بیا که شد قدح لاله پر ز می
طامات تا بچند و خرافات تا بکی
بگذر زکبرو ناز که دیدست روزگار
چین قبای[۲] قیصر و طرف کلاه کی
هشیار شو که مرغ چمن[۳] مست گشت هان
بیدار شو[۴] که خواب عدم در پی است هی
خوش نازکانه می‌چمی ای شاخ نوبهار[۵]
کآشفتگی مبادت از آشوب باد دی[۶]
بر مهر چرخ و عشوهٔ[۷] او اعتماد نیست
ای وای برکسی[۸] که شد ایمن ز مکروی
فردا شراب کوثر و حوران[۹] برای ماست
و امروز نیز ساقی مه روی[۱۰] و جام می
باد صبا ز عهد صبا[۱۱] یاد میکند
جان‌دارویی[۱۲] که‌غم ببرد درده ای‌صبی[۱۳]

---

۱ قدسی: صوفی.
۲ افشار: حسن قبای قیصر و...
۳ افشار: هشیار کرد که مرغ جهان... ؛ موزهٔ ملی دهلی: هشیار شو که مرغ سحر.
۴ افشار: بیدار کرد.
۵ افشار: می چمی ای باد نوبهار؛ موزهٔ ملی دهلی: میروی ای شاخ نوبهار؛ ستایشگر: میروی‌ای سرو جویبار.
۶ افشار: ماه دی؛ ستایشگر: آسیب باد دی.
۷ ستایشگر، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: شیوهٔ.
۸ افشار: ای وای آن کسی.
۹ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: حور از برای.
۱۰ افشار: مه‌رو؛ قدسی: دلبر مه‌روی.
۱۱ رسم‌الخط این کلمه در اصل به شکل «صبی» می‌باشد در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار نیز بسان متن است.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی: هان دارویی...
۱۳ پژمان و قدسی: ای بنی.

حشمت مبین و سلطنت آن گل که گسترد
فراش باد هر ورقش بر سریرکی[۱۴]
در ده بیاد حاتم طی جام یکمنی
تا نامهٔ سیاه بخیلان کنیم طی[۱۵]
آن می‌که داد رنگ طبیعت بارغوان[۱۶]
بیرون فکند لطف ازل[۱۷] از رخش بخوی
بشنو که مطربان چمن راست کرده‌اند
آهنگ چنگ و بربط و مرغول نای و نی[۱۸]
مسند بباغ بر که بخدمت چو بندگان
استاده است سرو و کمر بسته است نی[۱۹]
حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تاحد مصروچین و باطراف روم وری[۲۰-۲۱]

---

۱۴ این بیت در چاپ قزوینی، انجوی و پژمان و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی بدین‌صورتست:
حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد فراش باد هر ورقش را بزیر پی
و در چاپ افشار چنین است:
حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد فراش باد بر در رخشش براند پی
قدسی:
حشمت مبین و سلطنت گل که گسترید فراش باد هر ورقی را بزیر پی
۱۵ اصل: «تا نامهٔ بخیل و سیاهش کنیم طی». تصحیح متن باتوجه به‌ضبط عموم نسخی که بنظر رسید صورت گرفته است.
۱۶ قزوینی، پژمان‌وموزهٔ‌ملی دهلی: زان‌می که‌دادحسن و لطافت بارغوان؛ افشار وستایشگر: آن می که داد حسن و لطافت بارغوان؛ قدسی: زان می که داد رنگ طبیعی بارغوان؛ جامع نسخ حافظ: مطابق متن.
۱۷ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار و انجوی: لطف مزاج.
۱۸ این بیت در چاپ قزوینی و افشار نیست.
۱۹ این بیت در چاپ افشار وجود ندارد. ستایشگر: سرو ایستاده است و کمر بسته همچو نی.
۲۰ انجوی: تا حد چین و شام و باقصای روم و ری.
۲۱ این غزل در چاپ قدسی ۱۴ بیت، در نسخهٔ متن و موزهٔ ملی دهلی ۱۳ بیت، در چاپ قزوینی، پژمان و انجوی و نسخهٔ پرتو ۱۲ بیت و در طبع افشار و نسخهٔ خطی جلالی نائینی ۱۱ بیت است و یك بیت دیگر از چاپ قدسی نقل می‌شود:
اشیاء روزگار بمی ساز در گرو کز مرد راه باز نمانده است هیچ شی
ابیات ششم، هفتم، هشتم و یازدهم این غزل در نسخهٔ ستایشگر نیست.

۸

سینه مالامال دردست ای دریغا مرهمی[1]
دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همدمی
خیز تا خاطر بآن[2] ترك سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان[3] آید همی[4]
چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
ساقیا جامی بده تا من[5] بیاسایم دمی
زیرکی را گفتم این احوال بین[6] خندید و گفت
صعب کاری بوالعجب روزی[7] پریشان عالمی
سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل
شاه ترکان غافلست[8] از حال ما کورستمی
اهل کام و آز[9] را در کوی رندان راه نیست[10]
ره روی باید جهانسوزی نه خامی بی‌غمی

---

۱ افشار: محرمی.
۲ ستایشگر و قزوینی: بدان.
۳ اصل: «جان مولیان». قدسی: جوی مولان؛ پرتو علوی: خون لولیان؛ جلالی نائینی: خون حوریان. تصحیح متن بر اساس نسخه‌های: قزوینی، انجوی و پژمان و نیز با توجه به قصیدهٔ معروف رودکی صورت گرفته است، آنجا که می‌گوید:
بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
۴ این بیت در چاپ افشار نیست.
۵ قزوینی وافشار: ساقیا جامی بمن ده تا..؛ ستایشگر: ساقیا جامی بیاور تا.
۶ افشار: گفتم از احوال خود؛ ستایشگر: احوال من.
۷ قزوینی و افشار: صعب روزی بوالعجب کاری؛ ستایشگر: بوالعجب حالی.
۸ قزوینی: فارغست؛ ستایشگر: غافلست از حال من.
۹ اصل: «اهل کون وراز»، تصحیح متن با توجه به مفاد مصراع دوم وضبط نسخهٔ افشار که به‌صورت مکتوب درمتن نزدیکتر است بعمل آمده است.
۱۰ قزوینی، پژمان، خلخالی و جامع نسخ حافظ: اهل کام و ناز را در کوی رندی...؛ افشار: اهل کام و آز را در کوی رندی... ؛ قدسی: اهل کام آرزو را سوی رندان؛ م ـ اـ بامداد: اهل کام و آرزو را سوی رندان راه نیست؛ پرتو: اهل کام راز را در کوی رندی؛ جلالی نائینی: اهل کام و ناز را در راه جانان؛ ستایشگر: اهل کام وناز را درکوی رندان.

[ورق۱۳۲ الف] آدمی در عـالم خـاکـی نمی‌آید بدست*
عالمی دیگر[۱۱] بباید ساخت وز نوآدمی
گریهٔ حافظ چـه سنجد پیش استغنای عشق
کاندرین طوفان[۱۲] نماید هفت دریا شبنمی[۱۳]

۱۱ افشار: عالمی از نو؛ ستایشگر: آدمی دیگر... وزنو عالمی.
۱۲ قزوینی و افشار: کاندرین دریا.
۱۳این بیت هم در چاپ قزوینی، افشار و نسخهٔ خطی جلالی نائینی و بعضی دیگر از نسخه‌ها و چاپها دیده می‌شود.
در طریق عشقبازی امن وآسایش بلاست ریش بادآن دل‌که بادرد تو خواهد مرهمی
* ستایشگر: آدم خاکی نمی‌آید درین عالم‌بدست.

۷

سحرم هاتف میخانه بدولتخواهی[۱]
گفت بازآی که دیرینهٔ این درگاهی
اگرت سلطنت فقر[۲] ببخشند ای دل
کمترین ملك تو از ماه بود تا ماهی
همچو جم جرعهٔ می‌کش که زسردوجهان[۳]
پرتو جام جهان‌بین دهدت آگاهی
بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی[۴]
خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای
دست قدرت نگرو منصب صاحب‌جاهی
سر ما و در میخانه که طرف بامش
بفلك بر شد و دیوار بدین کوتاهی[۵]
حافظا شرمی ازین قصهٔ بیهوده بدار[۶]
عملت چیست که مزدش دوجهان[۷] میخواهی[۸]

---

۱ افشار: ز دولتخواهی. ۲ افشار: سلطنت عیش.
۳ قزوینی و افشار: همچو جم جرعهٔ ما کش...؛ خانلری: جرعهٔ ما کش که ز اسرار جهان؛ موزهٔ ملی دهلی: جرعهٔ ما کش که ز سر ملکوت؛ ستایشگر: جرعهٔ درکش که ز سر ملکوت. ۴ خانلری: دهند از سر شاهنشاهی؛ ستایشگر: اندرین میکده...
۵ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: بفلك بر شده دیوار بدین کوتاهی. در چاپ افشار این بیت نیست.
۶ ستایشگر، قزوینی و خانلری: حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار؛ افشار: حافظا خام طمع شرمی ازین قصه بدار؛ موزهٔ ملی دهلی: حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند.
۷ قزوینی: فردوس برین میخواهی؛ موزهٔ ملی دهلی، افشار، ستایشگر و خانلری: مطابق متن.
۸ این‌غزل درنسخهٔ موزهٔ‌ملی دهلی، ستایشگر وجلالی نائینی ده‌بیت، درچاپ قزوینی‌نه ودر طبع افشار هشت بیت دارد. دو بیت زاید بر متن حاضر از چاپ قزوینی نقل می‌شود:

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی*
تو دم از فقر ندانی زدن از دست مده مسند خواجگی و مجلس تورانشاهی

موزهٔ ملی دهلی: مجلس خواجگی و مسند تورانشاهی.
* ستایشگر و افشار:
گذرت بر ظلماتست بجو خضر رهی که درین مرحله بسیار بود گمراهی
نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وستایشگر این بیت را زاید برچاپ قزوینی دارد:

۷

نوبهارست در[1] آن کوش کـه خوش‌دل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو درگل باشی
من نگویم که کنون باکه نشین و چـه بنوش
که تو خود دانی اگر زیرك و عاقـل باشی
چنگ در پرده همین میدهـدت پنـد ولیك[2]
وعظت آنگـاه کند[3] سـود کـه قابـل باشی
در چمن هـر ورقـی دفتر حالـی دگـرست
حیف باشد کـه ز حال[4] همه غـافـل باشی
گر چه راهیست پر از بیم ز ما تا در دوست[5]
رفتـن آسـان بـود ار واقف منـزل باشی
نقـد عمـرت ببـرد قصـهٔ[6] دنیـا بگـزاف
که شب و روز دریـن قصهٔ مشکـل[7] باشی
حافظا گرمدد ازبخت[8] بلندت باشد
صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی

← با گدایان در میکـده ای سالك راه ... بادب باش اگر از سر خدا آگـاهی

۱ افشار: بر.
۲ اصل: «لیکن»؛ قزوینی، ستایشگر و افشار: ولی؛ موزهٔ ملی دهلی: همین پند همی فرماید.
۳ افشار: دهد.
۴ قزوینی: کار.
۵ ستایشگر و قزوینی: زما تا بر دوست؛ موزهٔ ملی دهلی: راهیست پرآشوب ز ما تا بر دوست.
۶ ستایشگر: قصهٔ دوران؛ قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: غصه.
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گر شب وروز درین قصهٔ مشکل؛ ستایشگر و افشار: گر شب وروز درین فکرت باطل.
۸ ستایشگر: گر مدد بخت.

۱۰

ای بیخبر بکوش کـه صاحب‌خبر شوی
تـا راه رو نباشی کـی راهبـر شوی
در مکتب حقایـق و پیش ادیب عشق[1]
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تـا کیمیای عشق بیـابـی و زر شوی
گرنور عشق* حـق بدل و جانت اوفتد [ورق ۱۳۲ ب]
باللـه کـز آفتاب فلك خـوبتـر شوی
یکدم غریق بحـر خدا شو گمـان مبـر
کز آب هفت بحر بیك مـوی تـر شوی
از پای تـا سرت همـه نـور خـدا شود
در راه ذوالجلال چو بی‌پـا و سر شوی
وجـه خـدا اگـر شودت منظـر نظـر
زین‌پس شکی‌نماندکه صاحب‌نظر شوی[2]
بنیاد هستی تـو چـو زیـر و زبر شود
در دل مدار هیچ چو[3] زیر و زبر شوی
گر در سرت هـوای وصالست حافظـا
باید کـه خاك درگه اهل نظـر[4] شوی
خواب و خورت زمرتبهٔ خویش[5] دورکرد
آنگه رسی بخویش که بی پا و سر شوی[6]

---

۱ قزوینی، ستایشگر وافشار: در مکتب حقایق پیش ادیب عشق؛ موزهٔ ملی دهلی: در مکتب حقیقت پیش ادیب عشق.
۲ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست؛ افشار: وجه خدای..... زان پس شکی...
۳ افشار: در دل گمان مدار که؛ ستایشگر: در دل مدار هیچ که.
۴ قزوینی و افشار: اهل هنر؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۵ ستایشگر وموزهٔ ملی دهلی: مرتبهٔ عشق.
* ستایشگر: نور مهر حق.

←

۷

نسیم صبح سعادت بآن نشان که تو دانی
گذر بکوی فلان کن درآن زمان[۱] که تودانی
تو پیك صورت رازی ودیده برسر راهش[۳]
بمردمی نه بفرمان چنان بران که تودانی
بگو که جان ضعیفم[۴] ز دست رفت خدارا
ز لعل روح‌فزایش ببخش ازآنکه[۵] تودانی
من‌این دوحرف[۶] نوشتم‌چنانکه غیر ندانست
تو هم ز روی‌کرامت‌چنان‌بخوان‌که تودانی
خیال تیغ تو با ما حدیث* تشنه و آبست
اسیر خویش گرفتی بکش چنانك تودانی
امید در کمر زرکشت چگونه نبندم[۷]
دقیقه‌ایست نگارا در آن میان که تودانی[۸]
یکیست ترکی و تازی درین معامله حافظ
حدیث عشق چنان کن به آن زبان که تودانی[۹]

→ ۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: آنکه رسی بخویش که بی‌خواب و خور شوی؛ افشار: آنکه شوی به‌خویش که بی‌خواب و خور شوی. چنان که ملاحظه می‌شود «بی‌خواب و خور» از «بی‌با و سر» که ضبط نسخهٔ اصلی است لفظاً و معناً مناسبتر می‌نماید، بویژه که عبارت «بی‌با و سر» قبلا هم در بیت ششم قافیه شده است. بدین ترتیب گمان می‌رود که کاتب در ضبط این عبارت اشتباه کرده است. نسخهٔ ستایشگر: آنکه رسی بعشق که بی‌خواب وخور.

۱ قزوینی وافشار: بدان. ۲ موزهٔ ملی دهلی: گذر بکوی فلان‌کن بآن نشان.
۳ موزهٔ ملی دهلی: تو پیك عالم رازی و دیده برسر راهت؛ قزوینی، ستایشگر وافشار: تو پیك خلوت رازی ودیده بر سر راهت.
۴ ستایشگر و قزوینی: عزیزم.
۵ ستایشگر و قزوینی: ببخش آنکه؛ افشار: زلعل روح فزایت ببخش آن‌که.
۶ ستایشگر، قزوینی و افشار: حروف.
۷ قزوینی و افشار: ببندم؛ ستایشگر: امید بر کمر... به‌بندم؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۸ افشار: که هست پیش تو سری در این میان که تو دانی.
۹ قزوینی، افشار وموزهٔ ملی دهلی: حدیث عشق بیان‌کن بدان زبان که تودانی. ستایشگر: بیان کن بهر زبانکه تو دانی.
* ستایشگر: با ما مثال.

۷

آن[۱] می عشق کزو پخته شود هر خامی
گرچه ماه رمضانست بیاور جامی
روزها رفت که دست من مسکین نگرفت
ساق[۲] شمشادقدی ساعد سیم‌اندامی
روزه هرچندکه مهمان عزیزاست ای دل
رفتنش موهبتی دان و شدن انعامی[۳]
مرغ زیرك بدر[۴] خانقه اکنون نپرد
که نهادست ز بهر طلبش هر دامی[۵]
گله از زاهد بدخو نکنم رسم اینست[۶]
که چو صبحی بدمد از پیش آید[۷] شامی
یار من گر[۸] بخرامد بتماشای چمن
برسانش ز من ای پیك صبا پیغامی
[ورق۱۳۳ الف] حافظا گر ندهد داد دلت آصف عهد
کام دشوار بدست آوری از خودکامی[۹]

---

۱ ستایشگر، افشار، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زان.
۲ افشار و قزوینی: زلف؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: مطابق متن.
۳ قزوینی: صحبتش موهبتی‌دان و...؛ افشار: صحبتش موهبتی‌دان شدنش انعامی؛ ستایشگر: آمدن... و شدن.
۴ افشار: ره خانقه.
۵ ستایشگر و قزوینی: که نهادست بهر مجلس وعظی دامی؛ موزهٔ ملی دهلی: که نهادست بهرمجلس وعظش دامی.
۶ این مصراع در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نادرست ضبط شده است، بدین‌صورت: گله از زاهد خود نکنم رسم اینست.
۷ ستایشگر، قزوینی، افشار وموزهٔ ملی دهلی: بدمد درپیش افتد شامی.
۸ افشار وقزوینی: چون.
۹ ستایشگر: بدست آیدت از خود کامی. این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی مرکب از هشت بیت است و یك بیت دیگر باین‌صورت می‌باشد:
آن حریفی که *شب و روز می صاف کشد بود آیا که کند یاد ز دردآشامی
* موزهٔ ملی دهلی: کو حریفی که .....

۱۰

اتت روائح رندالحمی[1] و زاد غرامی
فدای خاك در دوست باد[2] جان گرامی

پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت
من‌المبلغ عنی الی سعاد سلامی[3]

بیا بشام غریبان و آب دیدهٔ من* بین
بسان[4] بادهٔ صافی در آبگینهٔ شامی

اذا تغرب عن ذی‌الاراك طائر خیر[5]
فلا تفرد عن روضها انین حمامی[6]

وان رغبت لنجد فصرت ناقض عهد[7]
فماتطیب یومی[8] و ماستطاب منامی[9]

بسی نماند که روز فراق ما بسر آید[10]
رأیت عن هضبات الحمی قباب خیامی[11]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ: زند الحمی؛ پژمان: زید الحمی.
۲ کلمهٔ «باد» در نسخهٔ اصل با خطی دیگر افزوده شده است. ستایشگر: در یار باد.
۳ موزهٔ ملی دهلی: عنی سعادتی و سلامی. در نسخهٔ ستایشگر وچاپ قدسی جای مصراعهای دوم در ابیات اول و دوم باهم عوض شده است.
۴ افشار: میان.
۵ قزوینی و انجوی: اذا تعرد...: افشار: اذا تقرب‌عن‌ذی‌الاراك طائر غیر؛ پژمان: اذاتقرب‌عن....
۶ افشار: انیس همامی. این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۷ قزوینی وانجوی: وان‌دعیت بخلد وصرت..؛ افشار: وان‌دعت بلحد فصرت...؛ پژمان: وان ودعت لنجد...؛ ستایشگر: وان دعیت لنجد وصرت.
۸ قزوینی: فما تطیب نفسی؛ ستایشگر وافشار: فما تطیب نومی
۹ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست.
۱۰ ستایشگر و قزوینی: فراق یار سرآید.
۱۱ اینبیت درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وجودندارد. قزوینی، ستایشگر وانجوی: رأیت‌من...؛ افشار: رأیت من حصبات‌الحمی مقام خیامی؛ پژمان: رأیت عن عصبات...
* ستایشگر: دیدهٔ ما.

خوشا دمی که درآیی و گویمت بسلامت
قدمت خیر قدوم نزلت خیر مقامی
امید هست‌که زودت بکام‌خویش[۱۲] ببینم
تو شاه[۱۳]گشته بفرمان‌دهی و من بغلامی
من‌ارچه‌هیچ‌ندارم سزای‌صحبت[۱۴] شاهان
ز بهر کار تو آیم[۱۵] قبول کن بغلامی[۱۶]
بعدت منك و قد صرت ذائباً[۱۷] کهلال
اگرچه‌روی‌چو ماهت ندیده‌ام بتمامی[۱۸-۱۹]

۱۲ قزوینی و افشار: زودت ببخت نیك.
۱۳ قزوینی، افشار، ستایشگر وانجوی: تو شاد گشته؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی: سزای خدمت.
۱۵ موزهٔ ملی دهلی: ز بهر کار توام هم...؛ ستایشگر و جامع نسخ: زبهر کار ثوابم؛ قدسی: زبهر کار صوابم.
۱۶ این بیت درچاپ افشار وقزوینی وجود ندارد.
۱۷ اصل: «تغیب.... رائنـا»، تصحیح متن براساس چاپ قزوینی و قدسی صورت گرفته است. پژمان: لقیت منك وقد صرت ذائباً کهلال.
۱۸ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وستایشگر نیست.
۱۹ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وچاپ قزوینی، افشار وقدسی و برخی از نسخ دیگر این غزل شامل یك بیت دیگر هم هست که در چاپ قزوینی چنین است:
چو سلك درخوشابست شعر نغز تو حافظ — که گاه لطف *سبق می‌برد زنظم نظامی
*موزهٔ ملی دهلی: که گاه نظم...

۹

کتبت قصة شوقی و مدمعی باکی
بیا که بی‌تو بجان آمدم ز غمناکی
بساکه گفته‌ام از شوق با دو دیدهٔ خویش[1]
ایا منازل سلمی فاین سلماکی
عجیب واقعهٔ و غریب حادثه‌ایست[2]
ان[3] اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی
کرا رسد که کند عیب دامن پاکت
که همچو ذره[4] که بر برگ گل چکد پاکی
ز خاك پای تو داد آب[5] روی لاله و گل
چو کلك صنع رقم زد بر آبی[6] و خاکی
صبا عبیرفشانست[7] ساقیا برخیز
وهات شمسة کرم مطیب زاکی
دع التکاسل تغنم[8] فقد جری مثل
که زاد راه‌روان چستی است وچالاکی[9]
اثر نماند ز من بی‌شمایلت آری
أری مآثر محیای من محیاکی
ز وصف حسن تو حافظ چگونه نطق زند
که سر صنع خدایی برون ز ادراکی[10]

---

۱ قزوینی: خود. ۲ قزوینی: حادثهٔ؛ ستایشگر: غریب واقعهٔ و عجیب حادثه‌ایست.
۳ قزوینی و افشار: انا: ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر مطابق با متن حاضر است.
۴ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی وافشار: قطره.
۵ افشار: زخاك پای تو وزآب....
۶ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: بآبی.
۷ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی وافشار: عبیر فشان گشت.
۸ افشار: فاغنم. ۹ این بیت در چاپ افشار نیست.
۱۰ قزوینی: که همچو صنع خدایی ورای ادراکی؛ افشار وموزهٔ ملی دهلی: که‌چون‌صفات الهی ورای ادراکی.
این‌بیت درنسخهٔ ستایشگر چنین است:
بوصف روی تو حافظ چگونه نطق کند
که چون صفات الهی ورای ادراکی

۹

[ورق ۱۳۳ ب]

یا مبسما یحاکی درجاً من‌اللآلی
یارب چه در خور آمد گردت خط[۱] هلالی

حالی خیال وصلت خوش میدهد فریبم*
تا خود چه نقش سازد[۲] این صورت خیالی

دل‌رفت ودیده خون‌شد تن خست‌وجان برون‌شد[۳]
فی‌العشق معجبات یاتین[٤] بالتوالی[٥]

می ده که گرچه[٦] گشتم نامه سیاه عالم
نومید کی توان بود از لطف لایزالی

ساقی بیار جامی وز خلوتم برون کن[۷]
تا دربدر بگردم قلاش و لاابالی[۸]

دلبر بعشق‌بازی خونم حلال دانست
فتوی قصه[۹] چونست ای زمرهٔ موالی[۱۰]

چون نیست نقش[۱۱] دوران در هیچ حال ثابت
حافظ مکن شکایت تا[۱۲] می‌خوریم حالی

---

۱ قزوینی وافشار: گردش خط؛ موزهٔ ملی دهلی: گردخطت.
۲ ستایشگر، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: نقش بازد.
۳ افشار: جان زبون شد؛ ستایشگر: جان خسته تن زبون شد.
۴ افشار: تاتین. در چاپ افشار این مصراع به‌بیتی دیگر تعلق دارد.
۵ این بیت در متن چاپ قزوینی نیست ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی بیت باین صورت آمده است:
دل‌خون شدم زدستش وزناز چشم مستش فی‌العشق معجبات یاتین بالتوالی
در چاپ قدسی و افشار هردو صورت این بیت با تفاوتهایی دیده می‌شود.
مصراع دوم بیت متن در نسخهٔ ستایشگر چنین است:
اوذیت بالرزایاما للهوی و مالی.
۶ افشار: می ده اگرچه...
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برون‌کش.
۸ در چاپ افشار این بیت نیست.
۹ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: فتوی عشق.
۱۰ این بیت در چاپ قزوینی و افشار نیست.
۱۱ ستایشگر و افشار: چون نیست حال...
۱۲ افشار: شکایت ما.
* ستایشگر: خیل خیال وصلت خوش میدهد غرورم.

صافیست جام خاطر در دور آصف عهد
قم فاسقنی رحیقاً اصفی من‌الزلالی[۱۳]

مسند فروز دولت کان شکوه[۱۴] و شوکت
برهان ملك و ملت بونصر بوالمعالی[۱۵–۱۶]

---

۱۳ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.

۱۴ ستایشگر و قزوینی: کان شکوه. اصل: «کان شهی»

۱۵ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست ولی در چاپ افشار چنین است:

آن‌کس که فخر دارد بر جمله اهل عالم   شمس سماء دولت بونصر بوالمعالی

۱۶ این غزل در چاپ قدسی مرکب از ۱۷بیت، در نسخهٔ پرتوعلوی ۱۳ بیت، در چاپ افشار ۱۱ بیت، در طبع قزوینی و پژمان ۹ بیت و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۱۰ بیت می‌باشد و درین‌جا دوبیت دیگر از چاپ قزوینی نقل می‌گردد که دومین بیت آن در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز وجود دارد:

الملك قد تباهی من جده وجده   یارب‌که جاودان باد این قدرواین معالی

از چار چیز مگذر گر عاقلی‌و زیرك   امن‌و شراب بیغش معشوق‌و جای خالی

(این دوبیت با تفاوتهایی در چاپ افشار هم موجود است.)

در نسخهٔ ستایشگر علاوه برابیات مذکور سه بیت عربی هم دیده می‌شود.

۱۲

سلیمی منذحلت بالعراقی*
الاقی من نواها ما الاقی

الا ای ساربان محمل[1] دوست
الی رکبانکم طال اشتیاقی

خرد در زنده‌رود اندازومی‌نوش
بگلبانگ جوانان عراقی

بیا ساقی بده رطل گرانم
سقاك الله من کاس دهاقی[2]

جوانی باز می‌آرد بیادم
سماع چنگ و دست‌افشان ساقی[3]

می باقی بده تا مست و خوش‌دل
بیاران برفشانم عمر باقی

درونم خون شد از نادیدن‌دوست
الاتعساً لایام الفراقی

ربیع‌العمر فی مرعی حماکم[4]
حماك الله یا عهد التلاقی

عروسی بس خوشی ای دختر رز
ولی گه‌گه سزاوار طلاقی

---

۱ افشار: ساربان منزل؛ قزوینی وپژمان: ساروان منزل.
۲ در نسخهٔ اصل این مصراع به‌بیت بعد تعلق دارد و مصراع بیت بعد مربوط به‌این بیت است اما چنان‌که ملاحظه می‌گردد بانوجه به‌ضبط چاپ قزوینی، افشار، پژمان، قدسی و سایر نسخی که بنظر رسید و نیز با درنظرگرفتن عدم ارتباط معنوی که در آن سیاق بین مصراعها حکمفرما بود، جای مصراعها بنحو فوق اصلاح گردید.
۳ افشار: کاس‌الزمانی؛ پژمان و جامع نسخ: کاس‌الدهاق. نیز رك. پاورقی شمارهٔ ۲ همین صفحه.
۴ افشار: عمری حماکم.
* ستایشگر: سلیمی قد تحلت بالفراقی.

نهانی الشیب من وصل العذاری[۵]
سوی تقبیل وجه و اعتناقی[۶]
وصال دوستان روزی ما نیست[۷]
غنیمت دان امور اتفاقی[۸]
مضت فرص الوصال[۹] وماشعرنا[۱۰]
بگو[۱۱] حافظ غزلهای فراقی
دموعی بعدکم لاتحقروها
فکم بحر جمعن من السواقی[۱۲-۱۳]

[ورق۱۳۴ الف]

---

۵ اصل: «نهال الشیب»، قدسی: نهانی الشیب عن...؛ پرتو: مسیح الشیب من...، تصحیح متن باتوجه به ضبط چاپ افشار و نسخهٔ ستایشگر صورت گرفته است.
۶ این بیت در چاپ قزوینی، پژمان وانجوی ونسخهٔ جلالی نائینی نیست.
۷ بجای این مصراع درچاپ قزوینی، پژمان وانجوی چنین آمده است: دمی بانیک خواهان متفق باش.
۸ این بیت در چاپ افشار نیست؛ در چاپ قدسی مصراع دوم این بیت بدین صورت است: بگو حافظ دعای جان ساقی.
۹ اصل: «فرض الوصال» و تصحیح متن باتوجه به معنی عبارت و ضبط چاپ افشار و نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ صورت گرفته است.
۱۰ در چاپ قزوینی و پژمان و نسخهٔ ستایشگر بجای این مصراع چنین آمده است: وصال دوستان روزی ما نیست؛ جامع نسخ: مضت یوم الوصال جار هجر.
۱۱ ستایشگر و قزوینی: بخوان.
۱۲ قزوینی و انجوی: فکم بحر عمیق من سواقی؛ ستایشگر وافشار: فکم بحر جمعن من سواقی.
۱۳ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست ولی در چاپ قزوینی، پژمان وانجوی دو بیت دیگر نیز درین غزل وجود داردکه نخستین بیت آن در چاپ افشارهم دیده می‌شود:

بساز ای مطرب خوش‌خوان خوش‌گو — بشعر فارسی* صوت عراقی
مسیحای مجرد را برازد — که با خورشید سازد هم‌وثاقی

*افشار: بشعر پارسی...

۱۲

سلام‌الله ما کر اللیالی
وجاوبت[۱] المثانی و المثالی
علی وادی[۲] الاراك ومن علیها
و دار بالنوی[۳] فوق الرمالی
دعاگوی غریبان جهانم
وادعوا بالتواتر و التوالی*
منال ای دل که در زنجیر زلفش
همه جمعیتست آشفته‌حالی
اموت صبابة یا لیت شعری
متی نطق‌البشیر عن‌الوصالی[۴]
بهر منزل که روی آرد خدایا[۵]
نگهدارش بحفظ[۶] لایزالی
فحبك راحتی فی کل حین
و ذکرك مونسی فی کل حالی
ز خطت صد جمال دیگر افزود
که عمرت باد صد سال جلالی[۷]
برآن نقاش قدرت آفرین باد
که گرد مه کشد خط هلالی[۸]

۱ افشار: وحاوینا...
۲ ستایشگر وافشار: وادالاراك.
۳ ستایشگر، قزوینی، پژمان وانجوی: ودارباللوی.
۴ این بیت در چاپ قزوینی نیامده است.
۵ قزوینی: که روآرد خدا را؛ ستایشگر: که رو دارد خدایا.
۶ ستایشگر، قزوینی، افشار، پژمان وانجوی: بلطف؛ قدسی: مطابق متن.
۷ و۸ این دوبیت در چاپ افشار نیست.
* ستایشگر: بالتواتر و اللیالی. الف جمع در «ادعوا» زاید بنظر میرسد.

سویـدای دل مـن تـا قیـامت
مباد از شور[۹] و سودای تو خالی
کجا یـابم وصال چون تو شاهی
من بـدنـام رنـد[۱۰] لاابـالـی
خدا واقف[۱۱] که حافظ را غرض چیست
و علـم الـلـه حسبی مـن سؤالی[۱۲]

۹ قزوینی وانجوی: شوق؛ افشار: سوز؛ قدسی: سرسودای؛ ضبط چاپ پژمان مطابق بامتن حاضر است. ستایشگر: سوز سودای.
۱۰ افشار: بدنام‌ورند.
۱۱ ستایشگر، قزوینی، افشار، قدسی وانجوی: خدا داند.
۱۲ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست اما یك بیت دیگر هم بشرح زیر درچاپ قزوینی، قدسی وانجوی درین غزل موجود است:
تو می‌باید کـه باشی ورنـه سهلست   زیـان مـایـهٔ جـاهـی و مـالـی*
*قدسی: زیان جانی و نقصان مالی.

۸

که برد بنزد شاهان ز من گدا پیامی
که بکوی می‌فروشان[1] دو هزار جم بجامی
اگر این شراب خامست وگر این[2] حریف پخته
بهزار باره[3] بهتر ز هزار پخته خامی[4]
ز رهم میفکن ای پیر[5] بدانهای تسبیح
که چو مرغ زیرك افتد نفتد بهیچ دامی[6]
شده‌ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم
که بدولت[7] عزیزان برسم بنیك[9] نامی
تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ما کن
که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم[9] دامی
بکجا برم شکایت بکه گویم این حکایت
که لبت حیات ما بود و نداشتی دوامی
عجب از وفای جانان که تفقدی[10] نفرمود [ورق ۱۳۴ ب]
نه بنامهٔ پیامی نه بخامهٔ سلامی[11]

---

۱ خانلری: که ببزم دردنوشان.
۲ قزوینی و قدسی: اگر این شراب خامست اگر آن؛ موزهٔ ملی دهلی: اگر آن شراب خامست وگر این؛ ستایشگر: اگر آن شراب خامست اگر این حریف پخته.
۳ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: بهزار بار.
۴ این بیت در چاپ خانلری وافشار نیست.
۵ ستایشگر، قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: ای شیخ.
۶ مصراع دوم این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین است: می‌ناب درکشیدیم ونماند نیك‌نامی. این بیت نیز در چاپ خانلری و افشار وجود ندارد.
۷ قزوینی، خانلری، افشار و قدسی: بهمت.
۸ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست.
۹ افشار: نهاده‌ایم.
۱۰ قزوینی وافشار: عنایتی.
۱۱ خانلری: نه‌بخامهٔ سلامی نه بنامهٔ پیامی؛ افشار: نه به‌نامه‌ای پیامی نه به‌خامه‌ای سلامی؛ قدسی: نه بنامه و پیامی نه ببرسش و سلامی؛ ستایشگر: نه بخامهٔ پیامی نه بنامهٔ سلامی.

سر خدمت تو دارم. بخرم بلطف و مفروش[۱۲]
که چو بنده کمتر افتد بمبارکی غلامی[۱۳]

۱۲ افشار: بخرم بهیچو مفروش؛ قدسی: بخرم بهیچ مفروش.

۱۳ این غزل در چاپ قدسی دارای ده بیت، در چاپ قزوینی وانجوی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر نه و در چاپ افشار و خانلری هفت بیت است. مقطع غزل در همهٔ نسخه‌هایی که بنظر رسید بشرح زیر ثبت افتاده است مگر در متن حاضر:

بکشای تیر مژگان‌و بریز خون حافظ　　که چنان* کشنده‌ای را نکند کس انتقامی

*موزهٔ ملی دهلی و خانلری: که چنین....

بیت زیرین هم در چاپ قدسی آمده است.

بروید پارسایان که نماند پارسایی　　می‌ناب درکشیدیم و نماند ننگ و نامی.

۶

لبش می‌بوسم و درمی‌کشم می
بآب زندگانی برده‌ام پی
نه‌رازش می‌توانم گفت با کس
نه‌کس را می‌توانم دید با وی
لبش‌می‌بوسم[۱] وخون‌میخورد جام
رخش می‌بینم[۲] وگل میکند خوی
بده جام میم[۳] وز جم مکن یاد
که میداندکه جم‌کی بود وکی‌کی
بزن‌درچنگ[۴] چنگ‌ای ماه‌مطرب
رگش بخراش تا بخروشم از وی
زبانت درکش ای حافظ زمانی
حدیث[۵] بی‌زبانان بشنو از نی[۶]

۱ قزوینی: می‌بوسد؛ افشار، موزهٔ ملی دهلی وستایشگر: مطابق متن.
۲ قزوینی: می‌بیند؛ افشار، موزهٔ ملی دهلی وستایشگر: مطابق متن.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بده جام می و...؛ افشار: بده جام جم و: ستایشگر: بده جامی مرا. اصل: «جمم».
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بزن در پردهٔ: ضبط چاپ افشار ونسخهٔ ستایشگر با متن یکسانست.
۵ ستایشگر وافشار: زبان.
۶ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر مرکب از ۹ بیت و در چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی شامل ۷ بیت است. سه بیت دیگر چاپ قزوینی درین غزل - که دومین بیت آن با اختلافاتی در چاپ افشار هم دیده می‌شود - چنین است:

گل از خلوت بباغ آورد مسند — بساط زهد همچون غنچه کن طی
چو چشمش مست را مخمور مگذار — بیاد لعلش ای ساقی بده می
نجوید جان از آن قالب جدایی — که باشد خون جامش در رگ و پی

این بیت هم در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وجود دارد:

چو مرغ باغ میگوید که هوهو — منه از دست جام باده هی‌هی

۵*

ساقی اگرت هوای ما هی
جز باده میار پیش ماهی[1]
سجاده و خرقه در خرابات
بفروش و بیار جرعهٔ می[2]
گر زنده‌دلی شنو ز مستان
در گلشن جان ندای یا حی
با درد درآ ببوی[3] درمان
کونین نگر ز عشق لاشی[4]
اسرار دلست در ره عشق
آواز سماع ونالهٔ نی[5-6]

---

* این غزل در چاپ قدسی و افشار ونسخهٔ ستایشگرجزوغزلها نیست. درنسخهٔموزهٔ ملی دهلی ومتن حاضر جزوغزلهاست‌وقافیهٔ ابیات آن‌هم بانوع غزل مناسبت دارد لیکن در هر دونسخه، مقطع غزل که معمولا تخلص شاعر را در بردارد دیده نمی‌شود؛ اما این غزل در نسخهٔ پرتو علوی بر خلاف چاپ افشار و قدسی از هرلحاظ شکل غزل دارد و مقطع آن چنین است:

حافظ ز غم تو چند نالد   و آه از من دلشکسته تاکی

در چاپ قزوینی این غزل وجود ندارد.

۱ افشار: جز باده مباد نزد ماهی؛ قدسی: جز باده میار پیش ما شی.

۲ پرتو: ساغر می.

۳ پرتو: بسوی.

۴ موزهٔ ملی دهلی: دنیا بنگر نه عشق لاشی؛ پرتو: درعشق شوی تمام لاشی؛ ستایشگر: تا روح ترا مدد دهدنی:

۵ این‌مصراع‌در نسخهٔ موزهٔ ملی‌دهلی‌و ستایشگر وقدسی‌بدین‌گونه‌است: بهترز هزارحاتم طی.

۶ این غزل در چاپ افشار دارای ده بیت، در چاپ قدسی و نسخهٔ پرتو علوی نه‌بیت و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۵ بیت است. در چاپ افشار پس از ابیات بالا این پنج بیت نیز مندرج است که ابیات دوم، سوم، چهارم و پنجم آن در چاپ قدسی وچهار بیت نخستین آن با تفاوتهایی در نسخهٔ پرتو هم موجود است:

یک مفلس پاکباز در عشق   بهتر ز هزار حاتم طی
سلطان صفت آن بت پری روی   می‌آمد و خلق شهر در پی
مردم نگران به روی خوبش   وز شرم گرفته عارضش خوی
حافظ زغم تو چند نالد   آخر من دلشکسته تاکی
بنشینم و با غم تو سازم   جان در سر و کار عشق بازم

۱۵

ای در[۱] رخ تو پیدا انوار پادشاهی
در فکرت* تو پنهان صد حکمت الهی
کلك تو بارك‌الله بر ملك و دین[۲] گشاده
صد چشمه آب حیوان از قطرهٔ سیاهی
بر اهرمن نتابد اسرار[۳] اسم اعظم
ملك آن تست و خاتم فرمای هرچه[۴] خواهی
در حکمت[۵] سلیمان هرکس که شك نماید
برعقل و دانش او خندند مرغ و ماهی
باز ار چه گاه‌گاهی بر سر نهد کلاهی
مرغان قاف دانند آیین پادشاهی
تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب
تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی
کلك تو خوش نویسد در شان یار و اغیار [ورق۱۳۵ الف]
تعویذ جان فزایی وافسون[۶] عمرکاهی
ای عنصر تو مخلوق از کیمیای[۷] عزت
وی دولت تو ایمن از صدمهٔ تباهی[۸]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: ای از رخ.
۲ موزهٔ ملی دهلی: برملك دین؛ ستایشکر: برملك دل.
۳ ستایشکر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی وافشار: نتابد انوار.
۴ موزهٔ ملی دهلی: فرما به هرچه خواهی.
۵ ستایشکر، موزهٔ ملی دهلی، افشار، قدسی، انجوی و جلالی نائینی: حشمت.
۶ ستایشکر قدسی، انجوی وافشار: فزایی افسون.
۷ ستایشکر، موزهٔملی دهلی وافشار: کبریای.
۸ قزوینی: وصمت تباهی؛ موزهٔ ملی دهلی: صدمهٔ الهی؛ افشار: صدمهٔ تباهی؛ ستایشکر : صدمت الهی.
* ستایشکر: در صدمت.

گر پرتوی ز تیغت در کان و[۹] معدن افتد
یاقوت سرخ رو را بخشند رنگ کاهی
عمریست پادشاها کز می تهیست جامم
اینك ز بنده دعوی وز محتسب گواهی
دانم دلت ببخشد بر عجز* شب‌نشینان
گر حال ما بپرسی[۱۰] از باد صبحگاهی
ساقی بیار آبی از[۱۱] چشمهٔ خرابات
تا خرقها بشوییم[۱۲] از عجب خانقاهی[۱۳]
جایی که برق عصیان برآدم صفی زد
ما را چگونه زیبد[۱۴] دعوی بی‌گناهی
حافظ چو پادشاهت گه گاه می‌نوازد[۱۵]
رنجش ز بخت منما بازآ بعذر خواهی[۱۶]
یا ملجأ البرایا یا واهب‌العطایا
عطفاًعلی مقل حلت به‌الدواهی[۱۷]

---

۹ ستاشکر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: برکان‌و معدن؛ افشار: برکان [و] معدن.
۱۰ قزوینی: گر حال بنده پرسی؛ موزهٔ ملی دهلی: گر حال من بپرسی؛ ستایشگر: گرشمهٔ بپرسی.
۱۱ اصل: «کز». چون باتوجه به ضبط همهٔ نسخه‌هایی که بنظر رسید و نیز به‌سبب وجود «تا» در مصراع دوم، «که» لفظاً و معناً زاید بود حذف گردید. موزهٔ ملی دهلی: ساقی بیاور آبی از...
۱۲ موزهٔ ملی دهلی: تا جامها بشویم.
۱۳ این بیت در چاپ افشار نیست.
۱۴ افشار: حافظ ترا نزیبد.
۱۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: که‌گاه می‌برد نام.
۱۶ این بیت در چاپ افشار نیست.
۱۷ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر وچاپ قزوینی وافشار نیست ولی در چاپ قدسی ونسخهٔ ستایشگر بیت زیر مندرج است:
جور از فلك نیاید تا تو ملك صفاتی   ظلم از جهان برون‌شد تا تو جهان‌پناهی
* ستایشگر: برحال.

۱۲

ای که برماه از خط[۱] مشکین نقاب انداختی
لطف کردی سایهٔ بر آفتاب انداختی
تا چه خواهد کرد با ما تاب و رنگ عارضت[۲]
حالیا نیرنگ نقش خود[۳] بر آب انداختی
گوی خوبی بردی از خوبان خلخ[۴] شادباش
جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی
هرکسی با شمع رخسارت بوجهی عشق باخت
زان میان پروانه را در اضطراب انداختی
طاعت من گرچه سرمست و خرابم رد مکن
کاندرین شغلم بامید ثواب انداختی[۵]
از فروغ[۶] نرگس مخمور و لعل می‌پرست*
حافظ خلوت‌نشین را در شراب انداختی
گنج عشق خود نهادی در دل ویران او[۷]
سایهٔ دولت بر آن[۸] کنج خراب انداختی

۱ قدسی: خطت؛ فرود: ای‌که برمه از خط.
۲ قزوینی و انجوی: تا چه خواهد کرد با ما آب و رنگ عارضت؛ افشار: با چه‌خواهد کرد بر ما رنگ و آب عارضت؛ پرتو: کرد با ما آفتاب عارضت؛ ستایشگر: تاب زلف و عارضت.
۳ افشار و قزوینی: حالیا نیرنگ نقشی خوش؛ پرتو: نیرنگ نقش خوش؛ پژمان،انجوی و قدسی: مطابق متن. ظاهراً در اصل کلمه: «بیرنگ» بمعنی طرح بوده است.
۴ پرتو: بردی از خورشید عالم؛ ستایشگر: خوبان عالم.
۵ این بیت در چاپ قزوینی نیست. جلالی نائینی: طاعت من گرچه از مستی خرابم رد مکن....
۶ ستایشگر، قزوینی، افشار، پژمان، پرتو و قدسی: از فریب، و صحیح همین است.
۷ ستایشگر، قزوینی، افشار و پژمان: ویران ما؛ پرتو: بردل ویران دوست؛ قدسی: ویران من.
۸ قزوینی: دولت برین؛ افشار: دولت درین.
* ستایشگر: چشم می‌پرست.

پرده از رخ برگرفتی[۹] یك نظر در جلوه‌گاه
وز ضیا[۱۰] حوروپری را درحجاب انداختی[۱۱]

از برای صید دل بـر[۱۲] گردنم زنجیر زلف
چـون کمنـد خسرو مـالك‌رقـاب انداختی

نصرةالدین شاه یحیی آنکـه خصم ملك را[۱۳]
از لب[۱۴] شمشیر چون آتش درآب انداختی[۱۵]

خسرو[۱۶] داراشکـوه ای آنکـه تـاج آفتـاب
از سـر تعظیم بـر خـاك جنـاب انداختی

باده نوش از جام عالم‌بین‌که براورنگ‌جم[۱۷]
شاهد مقصود را[۱۸] از رخ نقاب انـداختی[۱۹]

---

۹ ستایشگر، قزوینی و پژمان: برفکندی.
۱۰ قزوینی، قدسی و پژمان: وز حیا؛ ستایشگر: از حیا.
۱۱ این بیت در چاپ افشار نیامده است.
۱۲ ستایشگر، قزوینی، افشار و پژمان: وز برای صید دل در...؛ پرتو: از برای قید دل در...
۱۳ قدسی: آنکه تاج آفتاب؛ ستایشگر: ملك او.
۱۴ قزوینی: از دم.
۱۵ این بیت در چاپ افشار نیست. قدسی: از سر تعظیم و قدرت در تراب انداختی.
۱۶ قزوینی، افشار و پژمان: داور....
۱۷ پرتو: باده خور بر جام عالم بین چو بر اورنگ جم؛ ستایشگر: باده نوش از جام کیخسرو...
۱۸ ستایشگر، قزوینی، افشار، انجوی وپرتو: شاهدمقصود را. عبارت‌متن‌مغشوش‌می‌نمایدو صورت مکتوب در چاپ قزوینی و غالب نسخ دیگر: «شاهد مقصود را» موزونتر و معنی آن با مصراع اول بیت سازگارتر است. نسخهٔ اصل: «تاج مقصود ترا.»
۱۹ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وجود ندارد ولی در چاپ قزوینی و پژمان شامل دو بیت دیگر هم هست که نخستین بیت آن با تفاوت‌کمی در چاپ افشار هم آمده‌است:

زینهار از آب آن عارض که شیران را از آن
تشنه‌لب کردی و گـردان را در آب انـداختی*

خـواب بیـداران ببستی وآنکـه از نقش خیـال
تهمتی بـر شبروان خیـل خـواب انـداختی

* افشار: زینهار از آب شمشیرت که.....تشنه‌لب کشتی و.....

۱۰

احمدالله[۱] علی معدلة السلطانی[۲] [ورق ۱۳۵ ب]
احمدشیخ اویس حسن ایلکانی*
خان بن‌خان شهنشاه [شهنشاه][۳] نژاد
آنکه می‌زیبد اگر جان جهانش[۴] خوانی
دیده نادیده باقبال تو ایمان آورد
مرحبا ای بچنین[۵] لطف خدا ارزانی
ماه اگر بی‌تو برآید بدونیمش بزنند[۶]
دولت احمدی و معجزهٔ سبحانی[۷]
جلوهٔ بخت تو دل می‌برد از شاه و گدا
چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی
برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست
بخشش و کوشش خاقانی[۸] و چنگز خانی[۹]
گرچه دوریم بیاد تو قدح می‌گیریم[۱۰]
بعد منزل نبود در سفر روحانی

---

۱ اصل: الحمدلله.
۲ قزوینی: معدلةالسلطان.
۳ این کلمه در نسخهٔ اصل افتاده است. قزوینی، افشار، موزهٔ ملی دهلی و قدسی، ستایشگر: خان‌بن خان و...
۴ افشار: جان و جهانش.
۵ قدسی: ای بهمه
۶ فرود، قزوینی، افشار ، قدسی و جلالی نائینی: برنند؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۷ قدسی و جلالی نائینی: معجزهٔ سلطانی؛ فرود: دولت سرمدی و کوکبهٔ خاقانی.
۸ افشار، پژمان و قدسی: قاآنی؛ فرود: سامانی.
۹ قدسی: چنگیزخانی.
۱۰ قدسی و جلالی نائینی: قدح مینوشیم.
* قزوینی، ستایشگر و فرود: حسن ایلخانی.

از گـل فـارسیم[۱۱] غنچـهٔ عیشی نشکفت
حبذا دجلـهٔ بغـداد و مـی روحـانـی[۱۲]
سر عاشق کـه نه خاك[۱۳] در معشوق بـود
کـی خـلاصش بود از محنت سرگردانـی
ای نسیم سحری خاك در یـار بیار
تاکند حافظ ازو دیدهٔدل نورانی[۱۴]

۱۱ اصل: «ما رستم»؛ پژمان، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: پارسیم؛ چون کلمهٔ «فارسیم» در چاپ قدسی و نسخهٔ ستایشگر و جلالی نائینی باشکل کلمهٔ مضبوط در متن شباهت بیشتری دارد، اصلاح متن مطابق با آن بعمل آمـده است؛ نسخهٔ فـرود نیز بـه همین صورت است.
۱۲ افشار، قزوینی و پژمان: می ریحانی؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قدسی با متن حاضر یکسانست.
۱۳ اصل: نخاك.
۱۴ قزوینی و پژمان: که کند حافظ.... ؛ افشار: تاکند حافظ ازو دیده و دل نورانی؛ قدسی: تا کند حافظ از آن دیدهٔ جان نورانی؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.

۱۲*

ای ز شرم عارضت گل کرده خوی
پر عرق[1] پیش عقیقت جام می
ژاله بر لاله است یا بر گل گلاب
یا بر آتش آب یا بر روت خوی
می‌شد از چشم آن کمان‌ابرو و دل
از پیش میرفت و گم میکرد پی
امشب از زلفت[2] نخواهم داشت دست[3]
رو مؤذن بانگ می‌زن گو که حی[4]
چون بنی‌عامر بسی مجنون شوند[5]
گر برون آید شبی[6] لیلی ز حی[7]
نی دمی لب برلب مطرب نهاد[8]
چنگ را در زیر ناخن کرد پی[9]
چنگ را بر[10] دست مطرب نه دمی
گو رگش بخراش و بخروشش زنی[11]

---

* این غزل در چاپ قزوینی و افشار نیست.
۱ قدسی: در عرق؛ موزهٔ ملی دهلی، جلالی نائینی، ستایشگر و پرتو: مطابق متن.
۲ قدسی و جلالی نائینی: زلفش. ۳ ستایشگر و پرتو: نخواهم دست داشت.
۴ ستایشگر و پرتو: تا مؤذن بانگ بردارد که حی (جامع نسخ: هی)؛ قدسی: رو مؤذن بانگ برمیزن که حی؛ جلالی نائینی: مطابق متن. این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۵ ستایشگر، قدسی و پرتو: در بنی‌عامر بسی مجنون شوند؛ جلالی نائینی: چون بنی‌عامر بسی مجنون شدند.
۶ ستایشگر، قدسی و پرتو: گربرون آید دگر؛ جلالی نائینی: تا برون آید دگر.
۷ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۸ جلالی نائینی: نی‌شکر لب برلب مطرب نهاد.
۹ ستایشگر، جامع نسخ حافظ، پرتو و قدسی: نی؛ جلالی نائینی: چنگ‌زاهد زیرناخن کرد پی. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست. ۱۰ جلالی نائینی: در.
۱۱ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و پرتو وجود ندارد. قدسی: بخراش وبخروشم ز وی؛ جلالی نائینی: رگش بخراش نخروشم ز وی؛ جامع نسخ حافظ: بخراش بخروشش ز وی.

عود بـر[۱۲] آتش نـه و منقـل بسـوز
غـم مـدار از شدت[۱۳] سرمـای دی

جام می پیش آر و[۱۴] چون حافظ مخور
غم کـه جم کی بـود یـا کاوس[۱۵] کی

آنکـه بهـر جـرعـهٔ جان میدهـد
جـامـه زو[۱۶] بستان و جـامی ده بـوی

[ورق۱۳۶ الف] با تو زین پس گـر فلك خـواری کند
بـاز گـو در حضـرت دارای ری

خسرو آفـاق بخش آن کـز سخا[۱۷]
نامهٔ حاتم زنامش گشت طی[۱۸ - ۱۹]

---

۱۲ قدسی: در.
۱۳ موزهٔ ملی دهلی: صدمهٔ؛ قدسی، پرتو و جلالی نائینی: مطابق متن.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی: پیش آر چون؛ جلالی نائینی: جام می بستان و...
۱۵ پرتو: بود و کیکاووس؛ جلالی نائینی و جامع نسخ: بود کی‌کاووس؛ قدسی وموزهٔ ملی دهلی: مطابق متن. ستایشگر: کی بوده وکاوس.
۱۶ قدسی و جلالی نائینی: جان ازو بستان؛ پرتو: جان ز وی بستان؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر با متن یکسانست.
۱۷ ستایشگر، پرتو وجلالی‌نائینی: خسروآفاق بخشش کزسخا؛ قدسی: خسرو آفاق‌بخشش کز عطا. دو کلمهٔ اخیر درین مصراع در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ناخواناست.
۱۸ موزهٔ ملی دهلی: نام حاتم را ز نامش کرده طی؛ قدسی، پرتـو و جلالی نائینی: مانند متن.
۱۹ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۸، در چاپ قدسی و نسخهٔ جلالی نائینی ۱۲ و در نسخهٔ پرتو علوی ۱۱ بیت دارد.

۱۱

دویار زیرک[۱] و از بادهٔ کهن دو منی[۲]
فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی
من این مقام بدنیا و آخرت ندهم
اگر چه[۳] در پیم افتند هردم انجمنی
هر آنك[۴] کنج قناعت بگنج دنیا داد
فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی[۵]
نگار خویش بدست کسان[۶] همی بینم
چنین شناخت فلك حق خدمت[۷] چو منی[۸]
بیا که فسحت[۹] این کارخانه کم نشود
بزهد همچو تویی یا بفسق[۱۰] همچو منی
بروز حادثه[۱۱] غم با شراب باید گفت
که اعتماد بکس نیست در چنین ز منی[۱۲]
ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن
درین چمن که گلی بوده است[۱۳] یا سمنی[۱۴]

---

۱ خانلری: دو یار نازك.
۲ موزهٔ ملی دهلی: زیرك از بادهٔ کمین دو منی.
۳ افشار: وگرچه.
۴ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: که هرکه؛ ستایشگر: کسی که.
۵ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۶ قدسی و جامع نسخ حافظ: خسان.
۷ جامع نسخ حافظ: حق صحبت؛ موزهٔ ملی دهلی: حق صحبتی؛ ستایشگر: قدر خدمت.
۸ این بیت در چاپ قزوینی و افشار نیست.
۹ فرهاد وافشار: قیمت؛ قدسی، قزوینی، ستایشگر وموزهٔ ملی‌دهلی: رونق؛ خانلری:قسمت.
۱۰ قدسی: ز رهد.. یا ز فسق..؛ ستایشگر: تویی و بفسق.
۱۱ قدسی: بروز واقعه.
۱۲ این بیت در چاپ قزوینی ، افشار، خانلری و نسخهٔ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی نیست
۱۳ ستایشگر، افشار، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، فرهاد، و قدسی: گلی بوده است، ومناسب وصحیح همین است. اصل: گلی دیده است.
۱۴ این بیت در چاپ خانلری نیست.

ببین در آینهٔ جام نقش‌بندی غیب[۱۵]
که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی[۱۶]
ازین‌سموم[۱۷]که برطرف بوستان بگذشت[۱۸]
عجب‌که برگ‌گلی هست ورنگ یاسمنی[۱۹]
بصبر کوش تو ای دل که حق رها نکند
چنان[۲۰] عزیزنگینی بدست اهرمنی
مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ
کجاست فکرحکیمی‌ورای برهمنی[۲۱ - ۲۲]

---

۱۵ موزهٔ ملی دهلی: نقش‌بندی عشق؛ خانلری: نقش‌بندی غم.
۱۶ موزهٔ ملی دهلی: که کس نیابد راحت چنین عجب زمنی؛ این‌بیت در چاپ افشار نیست.
۱۷ موزهٔ ملی دهلی: ازین نسیم.
۱۸ خانلری: پیوست.
۱۹ قزوینی: عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی؛ موزهٔ ملی دهلی: عجب که برگ گلی هست بوی یاسمنی؛ قدسی: عجب که رنگ گلی ماند و بوی یاسمنی؛ خانلری: مطابق متن. در چاپ افشار این بیت نیست.
۲۰ فرهاد، افشار، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چنین.
۲۱ موزهٔ ملی دهلی: رای حکیمی و فکر برهمنی.
۲۲ این غزل در چاپ قدسی دارای ۱۳ بیت، در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی ۱۰ بیت، در چاپ قزوینی ۹ و در طبع افشار هفت بیت است. در چاپ قدسی دو بیت دیگر هم درین غزل وجود دارد:

بشد ز فرقت یوسف دو دیدهٔ یعقوب   بیار باد فرح‌بخش بوی پیرهنی
بگوشهٔ بنشین سرخوش و تماشا کن   ز حادثات زمانی رخ شکردهنی

وله المقطعات

۱

برتو خوانم ز دفتر اخلاق
آیتی در وفا* و در بخشش
هر که بخراشدت[۱] جگر بجفا
همچو[۲] کان کریم زر بخشش
از شجر شرط مردمی آموز[۳]
هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یادگیر[۴] نکتهٔ حلم[۵]
آنك برد سرت[۶] گهر بخشش

---

۱ جلالی نائینی: بخراشدش.
۲ افشار: تو چو.
۳ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، افشار، جلالی نائینی و پرتو: کم مباش از درخت سایه فکن.
۴ قزوینی: یاد دار.
۵ پرتو: نقطهٔ حلم.
۶ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، افشار و پژمان، هر که برد سرت؛ ستایشگر: هر که سربردت.
* ستایشگر: در سخا.

۲*

بر سر بازار جان‌بازان[1] منادی میزنند[2] [ورق ۱۳۶ ب]
بشنوید ای ساکنان کوی رندی[3] بشنوید
دختر رز چند روزی هست کز ما گم شدست[4]
رفت تا[5] گیرد سر خود هان‌وهان حاضر شوید
جامهٔ دارد[6] زلعل و نیم‌تاجی از حباب
عقل و دانش برد و شد[7] تا ایمن از وی نغنوید[8]
هر که آن تلخم دهد حلوا بها جانش دهم[9]
ور بود پوشیده و پنهان بدوزخ در روید[10]
دختری شب‌گرد تلخ تیز گلرنگست مست[11]
گر بیابیدش بسوی خانهٔ حافظ برید

* این قطعه قبلا جزو غزلها نیز آمده است. رك. ص ۲۵۱ غزل شمارهٔ ۲۱۳. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این قطعه نیست.
۱ افشار: بر سر بازار جان یاران...
۲ پرتو: منادی میکنند.
۳ جلالی نائینی و پرتو: کوی رندان.
۴ ستایشگر، قزوینی، انجوی، پژمان و جلالی نائینی و ضبط غزل: چند روزی شد که از...؛ پرتو: چند روزی شد که از ما گم‌شده.
۵ اصل: «وقتها» که براساس نسخه‌های: قزوینی، انجوی، افشار، پژمان، پرتو و جلالی نائینی و ضبط قبلی غزل تصحیح گردیده است.
۶ جلالی نائینی: جام زر دارد.
۷ ستایشگر، افشار و پژمان و ضبط قبلی: عقل و دانش می‌برد.
۸ جلالی نائینی: عقل و دانش میبرد از یمن از وی نغنوید.
۹ افشار: هرکه این تلخم دهد شیرین بهایش جان دهم.
۱۰ پرتو: ور بپوشانید و پنهان هم بدوزخ در روید؛ ستایشگر: در شوید.
۱۱ قزوینی، انجوی و پژمان: دختری شب‌گرد تند تلخ گلرنگست و مست؛ افشار: دختری شب‌گرد تیز تلخ گلرنگست و مست؛ پرتو: دختر رز گرچه تیز و تلخ گلرنگ است نیست؛ جلالی نائبنی: دختر گلرنگ شد تلخ خوش حارسك (؟) ضبط قبلی: دختر می گرچه تیز و تلخ و گلرنگست و مست. این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.

۳*

دل مبند ای مرد بخرد در سخا[ی] عمرو [و] زید[۱]
کس نمیداند که کارش از کجا خواهد گشاد
رو توکل کن نمیدانی که نوك كلك من[۲]
نقش هر صورت که زد رنگی[۳] دگر بیرون فتاد
شاه هرموزم ندید و بی‌سخن[۴] صد لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد[۵]
کار شاهان این چنین باشد توای حافظ مرنج
داور روزی‌رسان توفیق و نصرتشان دهاد[۶]

* این قطعه در چاپ قزوینی و انجوی نیست.
۱ افشار: دل منه.... بر سحای‌عمرو و زید؛قدسی: دل مبند ای جان من بر وعدهٔ شاه و وزیر؛ موزهٔ ملی دهلی: دل مبند.... برسخای عمرو [و]زید؛ پرتو: دل منه ایجان من بر خواجه و شاه [و] وزیر؛ جلالی نائینی: دل منه ای بیخرد تو بر سخای عمرو [و]زید؛ ستایشگر: دل منه ای‌جان من برخواجه وشاه و وزیر.
۲ پرتو: نوك كلك غيب؛ جلالی نائینی: نوك كلك تو؛ ستایشگر: که میدانی که...
۳ ستایشگر و افشار: نقشی؛ پرتو و جلالی نائینی: رنگ.
۴ پرتو: ندیده بیسخن.
۵ جلالی نائینی: مدحش کردم و چیزی نداد.
۶ افشار و جلالی نائینی: توفیق نصرتشان؛ پرتو: توفیق فرصتشان.

۴

درین ظلمت‌سرا تاکی ببوی دوست بنشینم[۱]
گهی انگشت بر[۲] دندان گهی سر برسر زانو

تناهی‌الصبر مذحلت بمأوی‌الاسد سرحان
و طارالعقل اذغنت بوکرالورق غربان*

بیا ای طایر فرخ بیاور مژدهٔ دولت[۳]
عسی الایام ان یرجعن قوماً کالذی کانوا

۵

رحمن‌لایموت چو این[٤] پادشاه را
دید آنچنان کزو عمل‌الخیر‌لایفوت

جایش قرین رحمت خود[٥]کر [دتا[٦]] بود
تاریخ این معامله رحمن لا یموت[۷]

---

۱ پرتو: درین ظلمت بگو تاکی ببوی دوست بنشینم؛ جلالی نائینی: ... تاکی بیوی سود بنشینم.
۲ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: گهی انگشت در.

* این بیت در هیچیك از نسخ خطی و چاپی که بنظررسیدمندرج نیست، فقط درجامع‌نسخ حافظ (ص ۶۵۹) که باهتمام استاد مسعود فرزاد چاپ شده است‌بطور مغلوط بدین‌چند صورت دیده می‌شود:

بناءالصبر مدخلت بمالی لابد سرخان — وطار العقل ادعی بمعنی الورق عریانو

تناهی الصبر قدخلت (ط حلت) تمادی الاسد سرخان (ط سرحان)
و طاء (طار) العقل ادعی (ادعنی) بلمع‌البرق عربانو (عریانوا)

در نسخهٔ اصلی متن حاضر هم مصراع دوم بیت مغلوط است و چنین مکتوب: «وطار ـ العقل ادعی بکر (مکر؟) الورا عرنانو» وگمان می‌رود که صحیح، همین صورت مکتوب‌متن چاپی حاضر است. هرگاه این‌بیت هم مانند مصراع آخر قطعهٔ فوق مربوط به‌الفندالزمانی (شهل‌بن شیبان شاعر عرب جاهلی) باشد بایدگفت که امیرمعزی درسرودن بیت معروف زیر ازآن متأثر شده است.

بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی
برجای چنگ و نای و نی آواز زاغست وزغن

اما این‌امر بعیدمی‌نماید زیرا که‌بیت عربی مذکور درهیچیك از مآخذی که شعر شهل‌بن شیبان درآنها نقل شده موجود نیست، ولی اگر امیرمعزی را صاحب مضمون فوق بدانیم وحافظ را سرایندهٔ بیت عربی موردبحث بشناسیم بناچار باید بپذیریم که‌حافظ در سرودن آن به شعر امیرمعزی نظر داشته و ازآن متأثر شده است.

۳ قزوینی، انجوی و پژمان: بیا ای طایر دولت بیاور مژدهٔ وصلی؛ موزهٔ ملی دهلی: بیا ای طایر دولت بیاور مژدهٔ دولت؛ قدسی: بیا ای طایر فرخ بیاور مژدهٔ دولت؛ پرتو: بیار ای طالع فرخ بیار آن مژدهٔ دولت.

۴ پرتو: رحمان‌لایموت جهان‌پادشاهرا؛ قزوینی، افشار وجلالی نائینی: چوآن پادشاه را. ←
ستایشگر، قدسی، پژمان و پرتو: عمل خیر؛ قزوینی وافشار: مطابق متن.

۶*

آصف عهد زمان جان جهان[۱] تورانشاه
که درین مزرعه جز دانهٔ خیرات نکشت
ناف هفته بد و از ماه صفر[۲] کاف و الف
که بگلشن شد و این گلخن پردود بهشت[۳]
آنك میلش سوی حق‌بینی و حق‌گویی بود[۴]
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

۷

[ورق ۱۳۷ الف] مجد دین سرور سلطان قضاة اسمعیل[۵]
که زدی کلك زبان آورش از شرع نطق
ناف هفته بد و از ماه رجب شد پنج‌روز[۶]
که برون رفت ازین خانهٔ بی وضع و نسق[۷]
طرف رحمت حق منزل او دان وانگه[۸]
سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

←۵ قدسی: جانش غریق رحمت حق کرد تا کند؛ افشار: موتش قرین رحمت خودکرد تا بود؛ جلالی نائینی: جانش قرین رحمت حق کرد تا بود.
۶ حروف داخل قلاب در نسخهٔ اصل محو شده است.
۷ ستایشگر: رحمان لایموت.

---

* این قطعه عیناً با ضبط چاپ قزوینی برابر است.
۱ پرتو: شاه جهان؛ ستایشگر: عهد جهان خواجهٔ جان.
۲ جلالی نائینی: ماه رجب.
۳ قدسی: این خانهٔ بدرود بهشت؛ پرتو: ازین گلخن پردرد بهشت؛ جلالی نائینی: که بگلشن شده این گلخن پردرد بهشت.
۴ پرتو: چونکه میلش بسوی نیکی حق گویا بود؛ ستایشگر: چونکه میلش بسوی نیکی و حق‌گویی بود.
۵ قدسی، پرتو و جلالی نائینی: قضا اسماعیل؛ قزوینی، پژمان و انجوی: سرور وسلطان قضات؛ افشار: آصف عهد و زمان جان و جهان تورانشاه. ظاهراً ضبط قزوینی اصح است.
۶ قزوینی، انجوی و پژمان: ماه رجب کاف و الف؛ قدسی: رجب پنجم روز؛ پرتو: رجب آخر روز؛ جلالی نائینی: رجب رفته دو روز؛ ستایشگر: رجب یازده روز. افشار: مطابق متن.
۷ ستایشگر و قدسی: بی‌ضبط و نسق؛ قزوینی، انجوی و پژمان: بی‌نظم و نسق؛ جلالی نائینی: درین خانهٔ بی‌نظم و نسق؛ ضبط چاپ افشار با متن مطابقت دارد.
۸ قزوینی، انجوی و پژمان: کنف رحمت.... دان و آنکه؛ قدسی، پرتو و جلالی نائینی و ستایشگر: کنف رحمت... دان آنکه؛ افشار: کنف رحمت حق..

۸

بهاء الحق والدین طاب مثواه
امام سنت و شیخ جماعت
چو میرفت از جهان این بیت میخواند
براهل فضل و ارباب براعت[۱]
بطاعت قرب ایزد می‌توان یافت
قدم درنه گرت هست این بضاعت[۲]
بدین[۳] دستور تاریخ وفاتش
برون آراز حروف قرب و طاعت[٤]

* * *

۹

اعظم قوام دولت و دین آنك بر درش
از بهر خاکبوس نمودی فلك سجود
با آن وجود و آن عظمت رفت زیر خاك[۵]
در نصف ماه ذی‌القعد[٦] از عرصهٔ وجود
تا کس امید جود ندارد دگر ز کس[۷]
آمد حروف سال وفاتش امید جود

۱ ستایشگر: صناعت؛ قدسی، افشار و پرتو: بلاغت. این بیت در نسخهٔ جلالی نائینی نیست.
۲ قزوینی، قدسی، افشار، پژمان، انجوی، پرتو و جلالی نائینی: گرت هست استطاعت. ستایشگر: در نه چو داری استطاعت.
۳ افشار: به‌این.
۴ ستایشگر، قزوینی، قدسی وپرتو، پژمان، انجوی و جلالی نائینی: قرب طاعت؛ افشار: مطابق متن. هرگاه واو را حرف عطف بشمار آوریم از لحاظ حساب ابجد سال وفات باضبط قزوینی یکسانست.
۵ قدسی: عظمت زیر خاك شد؛ در نسخهٔ ستایشگر این مصراع مغشوش است.
۶ قدسی وقزوینی: ذی‌قعد؛ ستایشگر: ذی‌قعده.
۷ قدسی: ندارد ز کس دگر.

۱۰

سرور اهل عمایم شمع بزم انجمن[1]
صاحب صاحبقران حاجی[2] قوام‌الدین حسن
هفتصد و پنجاه و چار از هجرت خیرالبشر[3]
مهر را جوزا[4] مکان و ماه را خوشه وطن
سادس ماه ربیع الاول[5] اندرنیم روز
روز آدینه بحکم کردگار ذوالمنن
مرغ روحش کو همای آشیان قدس[6] بود
شد سوی باغ بهشت از دام این[7] دارمحن

* * *

۱۱*

برادر خواجه عادل طاب مثواه
پس از پنجاه و نه سال از حیاتش
بسوی روضهٔ رضوان سفر کرد[8]
خدا راضی ز افعال و صفاتش
خلیل عادل پیوسته برخوان[9]
وز آنجا فهم کن سال وفاتش

---

۱ قزوینی، انجوی و پرتو: شمع جمع انجمن؛ ستایشگر: سرو باغ اهل‌بینش شمع...
۲ قزوینی، افشار، پرتو و جلالی نائینی: خواجه؛ پژمان: مطابق متن.
۳ افشار: هفتصد و پنجاه سال از... ؛ پرتو: هفصد و شصت و چهار از...
۴ افشار: خور را.
۵ ستایشگر، قزوینی، افشار، انجوی و پرتو: ربیع‌الاخر؛ پژمان و جلالی نائینی: مطابق متن.
۶ افشار: آسمان قدس؛ جلالی نائینی: آستان قدس. ۷ افشار: بهشت آرام ازین.
* ضبط این قطعه با نسخهٔ قزوینی، پژمان، انجوی و جلالی نائینی یکسانست.
۸ قدسی و پرتو: رضوان روان شد.
۹ افشار: بنوشته برخوان؛ پرتو: خلیل وعادل و پیوسته برخوان؛ ستایشگر: خلیل عادلی ...
قزوینی و فرود: «خلیل عادلش».

۱۲

رحیم منکر خمار بود روزی چند [ورق ۱۳۷ ب]
به آن[۱] دلیل که القاص لایحب القاص[۲]
بریخت خون صراحی ولی بکشتن او
زمانه نیز درآمد که والجروح قصاص[۳]

* * *

۱۳

شاها مسافری[۴] ز بهشتم رسیده است
رضوان سرشت[۵] و حوروش و سلسبیل موی[۶]
خوش لفظ و پاک‌معنی و موزون و دلپذیر
صاحب جمال و نازك و بکر و لطیفه‌گوی[۷]
گفتم به این پسر ز برای چه آمدی[۸]
گفتا ز بهر مجلس شاه فرشته خوی[۹]
اکنون ز صحبت من مفلس بجان رسید[۱۰]
نزدیك خویش خوانش و یکدم دلش بجوی[۱۱]

---

۱ جامع نسخ، قدسی و جلالی نائینی: بدان.
۲ پرتو: بدان دلیل که انفاس لایحب‌القاص.
۳ جامع نسخ: و قصاص؛ پرتو و قدسی: که الجروح قصاص.
۴ ستایشگر، جامع نسخ، قدسی و جلالی نائینی: مبشری.
۵ ستایشگر، جامع نسخ، قدسی و جلالی نائینی: رضوان سریر.
۶ فرهاد، ستایشگر، جامع‌نسخ وجلالی‌نائینی: سلسبیل‌خوی؛ ظاهرآدراصل‌هم: «خوی» یا «بوی» بوده است.
۷ قدسی: نازك و خوب و لطیف گوی: جلالی نائینی: نازك و دیگر لطیفه‌گوی؛ ستایشگر: صاحب کمال و نازك ودیگر لطیفه‌گوی.
۸ ستایشگر و قدسی: گفتم در این سراچه ز بهر چه آمدی؛ جامع نسخ وجلالی نائینی: بدین سراچه زبهر چه؛ فرهاد: گفتم باین سراچه برای چه آمدی.
۹ قدسی: شاه غریب جوی؛ جلالی نائینی: گفت از برای مجلس شاه...
۱۰ جلالی نائینی: اکنون ز صحبت من مسکین ملول شد.
۱۱ ستایشگر، قدسی و جلالی نائینی؛ خوانش و کام دلش بجوی.

۱۴*

کلک کوته نظرم بین که بر طغرل شاه
سخن طعنهٔ هدهد بزبان می‌آرد
از میان میزنم این روسیه سرزده را
که سخنهای محقر بمیان می‌آرد

* * *

۱۵

بسمع خواجه رسان ای ندیم[۱] وقت‌شناس
بخلوتی که در آن[۲] اجنبی صبا[۳] باشد
لطیفهٔ بمیان آر و خوش* بخندانش
به نکتهٔ که دلش را در آن[۴] رضا باشد
پس آنگه از کرمش این قدر بلطف بپرس[۵]
که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد

---

* این قطعه در نسخی که بنظر رسید دیده نشد مگر در جامع نسخ حافظ.
۱ ستایشگر و قدسی: رفیق؛ موزهٔ ملی دهلی: حریف.
۲ قزوینی، افشار، پژمان، انجوی و جلالی نائینی: که درو.
۳ جلالی نائینی: نکهت صبا.
۴ ستایشگر و پرتو: برآن؛ قزوینی، پژمان، انجوی و موزهٔ ملی دهلی: بدان؛ افشار: مطابق متن.
افشار: بنکتهٔ که سزاوار زو روا باشد.
۵ قدسی: پس آنکهی ز کرم آنقدر بپرس ز لطف؛ قزوینی، افشار، پژمان و انجوی: پس آنکهش ز کرم این‌قدر بلطف بپرس؛ موزهٔ ملی دهلی: پس‌آنکهش.... بلطف بگو؛ پرتو: پس آنکهش زکرم اینقدر ز لطف بپرس؛ جلالی نائینی: پس آنکهش زکرم آنقدر زلطف بگو؛ ستایشگر: پس آنکهش بکرم این بگو بلطف و بپرس.
* ستایشگر: بمیان آور و.

۱۶*

یا[۱] کار بکام دل مجروح شود
یا[۲] ملك تنم بی ملك روح شود[۳]
امید من آنست بدرگاه خدا
کابواب سعادت همه مفتوح شود

* * *

۱۷

خسروا دادگرا شیردلا بحرکفا[٤]
ای جلال[٥] تو بانواع هنر ارزانی
همه اطراف گرفت و همه آفاق[٦] گشاد
صیت مسعودی و آوازهٔ [شه] سلطانی[۷]
گفته باشد مگرت[۸] ملهم غیب احوالم
زانکه[۹] شد روز منیرم چو شب ظلمانی
بردرت آنچه بیندوختم از سیمو ز زر[۱۰]
همه بربود بیکدم[۱۱] فلك چوگانی

---

۱ و ۲ این دو کلمه در متن اصلی بدون نقطه است.
۳ جلالی نائینی: ملك دلم بی ملك روح شود؛ ستایشگر: یا مالك تن یا ملك روح شود.
۴ افشار: بحر کفا شیر دلا. ۵ قدسی: کمال.
۶ قزوینی، پژمان، قدسی و انجوی: همه آفاق..... و همه اطراف؛ افشار: همه آفاق گرفت و همه عالم بگشاد؛ جلالی نائینی: همه آفاق.... همه آفاق.
۷ این بیت در نسخهٔ پرتو نیست؛ ستایشگر: صیت محمودی و...
۸ اصل: «مکرم»، تصحیح متن باتوجه به‌معنای بیت و ضبط نسخه‌های: قزوینی، پژمان، قدسی، افشار، انجوی و سایر نسخی که بنظر رسید صورت گرفته است.
۹ اصل: «وانکهی» تصحیح متن براساس نسخهٔ ستایشگر، افشار و پرتو صورت گرفته است. قزوینی وانجوی: این که شد روز سفیدم؛ قدسی و پژمان: این‌که شد روز منیرم؛ جلالی نائینی: دی شده روز منیرم.
۱۰ قزوینی، افشار، پژمان و انجوی. در سه سال (قدسی: دو سال) آنچه بیندوختم از شاه و وزیر؛ ستایشگرو پرتو: دوسه سال آنچه بیندوختم از شاهو وزیر؛ جلالی نائینی: بسه سال آنچه بیندوختم از شاه و وزیر. ۱۱ پرتو: بربود ز دستم.
* در میان قطعات این رباعی در متن آمده است.

[ورق۱۳۸ الف] دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر
گذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی

بسته برآخر[1] او استر من جو میخورد
تیزه افشاند و بمن[2] گفت مرا میدانی

هیچ تعبیر ازین خواب ندانستم چیست[3]
تو بفرمای که در فهم[4] نداری ثانی

۱ قزوینی، افشار، انجوی، پژمان وجلالی نائینی: آخور.
۲ قزوینی و پژمان: تیزه افشاند بمن؛ قدسی، پرتو، افشار، انجوی و جلالی نائینی: توبره افشاند بمن؛ ستایشگر: تبره افشاند بمن.
۳ قزوینی، قدسی، پژمان، انجوی و جلالی نائینی: هیچ تعبیر نمیدانمش این خواب که چیست؛ ستایشگر و پرتو: هیچ تعبیر نمیدانش ایشاه جهان؛ افشار: هیچ تعبیر نمیدانش آن خواب که چیست.
۴ پرتو: در حسن؛ ستایشگر: در دهر.

الرباعيات

۱

مـردی ز کنندهٔ در خیبـر پـرس
واسرار[1] کرم ز خواجهٔ قنبر پرس
گر تشنهٔ فیض حق شدستی حافظ[2]
سرچشمهٔ آن[3] ز ساقی کوثر پرس

* *

۲

قسام بهشت و دوزخ آن عقده‌گشای
مـا را نگـذارد که درآییم ز پای
تاکی رود این گرگ نمایی، بنمای[4]
سرپنجهٔ دشمن‌شکن[5] ای شیر خدای

* *

۳

خوبان جهان صید تـوان کرد بزر
خوش‌خوش برایشان* بتوان خورد بزر
نرگس کـه کله‌دار جهانست ببین
کو نیـز چگونه سر درآورد[6] بزر[7]

---

۱ قزوینی، انجوی و پرتو: اسرار؛ موزهٔ ملی دهلی: آیین؛ ستایشگر: آثار.
۲ قزوینی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی: گر طالب فیض حق بصدقی حافظ؛ پرتو: گر تشنهٔ فیض رحمتی ای حافظ؛ ستایشگر: گر تشنهٔ فیض حق بصدقی حافظ.
۳ پرتو: سرچشمهٔ او.
۴ قزوینی و انجوی: تا کی بود این گرگ ربایی بنمای؛ قدسی: تاکی بود این گرگ‌ربایی از خاك؛ ستایشگر: تا کی رود آن گرگ ربایی تاچند.
۵ ستایشگر، قزوینی، قدسی و انجوی: دشمن‌افکن.
۶ پرتو: سر برآورد.
۷ این رباعی عیناً با ضبط چاپ قزوینی و انجوی یکسانست.
* قزوینی و ستایشگر: بر ازیشان.

۴ *

جز نقش تو در نظر نیامد ما را
جز کوی تو ره‌گذر نیامد ما را
خواب ارچه خوش آمد همه‌را در عهدت[۱]
حقا که بچشم در نیامد ما را

**

۵

من با کمر تو در میان کردم دست
پنداشتمش[۲] که در میان چیزی هست
پیداست کزین میان چه بر بست کمر[۳]
تا من زکمر چه طرف برخواهم بست[۴-۵]

**

۶

چون غنچهٔ گل قرابه‌پرداز شود
نرگس بهوای می قدح ساز شود
فارغ دل آنکسی که مانند حباب[۶]
هم در سر می خانه‌براندازِ[۷] شود

* این رباعی در چاپ پژمان منسوب به سلمان ساوجی قلمداد شده است. ضبط این رباعی در چاپ قزوینی و پژمان و انجوی با متن حاضر برابرست ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و پرتو ردیف رباعی «نیاید ما را» می‌باشد .

۱ قدسی: خوش آمده خواب جمله را در دیده.

۲ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: پنداشتمت.

۳ قزوینی و انجوی: پیداست از آن میان چو بربست کمر؛ پژمان :پیداست که از میان چه بربست کمر؛ ستایشگر وموزهٔ‌ملی‌دهلی: پیداست کزآن‌میان چه‌بربست کمر؛ جلالی نائینی: پیداست کزآن میان چو بربست کمر؛ پرتو: پیداست که ازکمر چو بربست میان.

۴ قزوینی، انجوی و پرتو: خواهم بربست؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.

۵ این رباعی در چاپ پژمان از سلمان ساوجی دانسته شده است.

۶ جلالی نائینی و پرتو: حیات.

۷ قزوینی، پژمان، انجوی و جلالی نائینی: هم در سر میخانه سر انداز شود؛ قدسی: هم بر در میخانه سرافراز شود؛ پرتو: هم بر در میخانه سرانداز شود؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: مطابق متن.

۷

[ورق ۱۳۸ ب] چون جامه ز تن برکشد آن مشکین خال
ماهی که نظیر خود ندارد بجمال[۱]
در سینه ز نازکی دلش بتوان دید[۲]
ماننده سنگ خاره در آب زلال

* *

۸

آن[۳] بادهٔ دیرینهٔ دهقان پرورد
در ده که طراز عمر نو خواهم کرد
مستم کن و بیخبر ز احوال جهان
تا سر جهان بگویمت ای سره مرد[۴]

* *

۹

هر دوست که دم زد از[۵] وفا دشمن شد
هر پاک‌روی که بود تردامن شد
گویند شب آبستن غیبست عجب[۶]
چون[۷] مرد[۸] ندید از که آبستن شد[۹]

---

۱ در چاپ قزوینی جای مصراعهای اول و دوم این بیت با هم عوض شده است. موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: حقا که نظیر خود....
۲ قزوینی، پژمان و انجوی: در سینه دلش ز نازکی بتوان دید؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۳ جامع نسخ، موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی: زان...
۴ این رباعی در چاپ قزوینی، پژمان و انجوی نیامده است ولی در جامع نسخ، نسخهٔ جلالی نائینی، پرتو و موزهٔ ملی دهلی وجود دارد.
۵ ستایشگر، قزوینی، پژمان و انجوی: دم زد ز وفا.
۶ قزوینی، پژمان و انجوی: گویند شب آبستن و اینست عجب؛ پرتو گویند شب آبستن و این بس عجبست؛ ستایشگر: مطابق متن.
۷ قزوینی، پژمان و انجوی: کو.
۸ پرتو: چون روز.
۹ ضبط این رباعی با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی یکسانست.

۱۰ *

امشب[۱] ز غمت میان خون خواهم خفت
وز بستر عافیت برون خواهم خفت
باور نکنی خیال خود را بفرست
تا درنگرد که بی‌تو چون خواهم خفت

* *

۱۱

چون باده ز غم چه بایدت[۲] جوشیدن
با لشکر غم نمی‌توان[۳] کوشیدن
سبزست لبت ساغر ازو دور مدار
می بر لب سبزه خوش بود نوشیدن

* *

۱۲

آواز پر مرغ طرب می‌شنوم
یا نفحهٔ[۴] گلزار ادب می‌شنوم
یا باد حدیثی از لبش[۵] میگوید
القصه روایتی عجب می‌شنوم[۶-۷]

---

* این رباعی بانسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی، پژمان و انجوی یکسانست.
۱ پرتو: هرشب.
۲ اصل: چبایدت.
۳ قزوینی، پژمان و انجوی: با لشکر غم چه بایدت؛ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و پرتو: مطابق متن.
۴ پژمان: نفخهٔ.
۵ پژمان: حدیثی ز لبش؛ پرتو: باریك لب لاله‌رخ و سیمین بر.
۶ پرتو: با یاد حدیث زیر لب می‌شنوم.
۷ این رباعی در چاپ پژمان جزو رباعیات منسوب به حافظ آورده شده است ولی در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی و انجوی نیست.

۱۳ *

گفتم که لبت گفت لبم آب حیات
گفتم دهنت گفت زهی حب نبات
گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا[۱]
شادی همه لطیفه‌گویان صلوات

* *

۱۴

من حاصل عمر خود ندارم جز غم[۲] [ورق ۱۳۹ الف]
درعشق‌تو نیك وبد[۳] ندارم جز غم[۴]
یك همدم دمساز ندارم نفسی[۵]
یك مونس نامزد[۶] ندارم جز غم[۷]

* ضبط این رباعی با چاپ قزوینی و پژمان و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی یکسانست اما در چاپ انجوی وجود ندارد.
۱ پرتو: گفتم سخن که گفت حافظ گفتا؛ ستایشگر: گفتم سخنت گفت که حافظ گفتا.
۲ پژمان: من حاصل اینکار ندیدم جز غم؛ پرتو: من حاصل کار خود ندارم جز غم.
۳ اصل: «یار خود». کلمات «نیك و بد» برای اصلاح قافیهٔ بیت با توجه به‌چاپ قزوینی آورده شده است. پرتو: مطابق متن اصلی. قوافی این رباعی در اغلب نسخ خطی مغشوش است.
۴ پژمان: در عشق تو خود یار ندیدم جز غم؛ قزوینی و انجوی: در عشق زنیك و بد ندیدم جز غم.
۵ قزوینی و انجوی: یك همدم باوفا ندیدم جز درد؛ پژمان: یك همدم همراز...؛ پرتو: یك همدم و همراز ندارم جز غم؛ موزهٔ ملی دهلی: یك همدم همدرد ندارم نفسی؛ ستایشگر: یك همدم و دمساز ندارم نفسی.
۶ اصل: «هم‌نفس»، اصلاح متن با توجه به قافیهٔ غزل و ضبط چاپ قزوینی بعمل آمده است.
۷ پژمان: یك مونس غمخوار ندیدم جز غم؛ پرتو: یکمونس و غمخوار ندارم جز غم؛ موزهٔ ملی دهلی: یك مونس و همنفس.....
ضبط اصلی این رباعی در متن بانسخهٔ ستایشگر جز در مصراع چهارم که دوکلمهٔ آن تراشیده و باخطی دیگر عوض شده تقریباً برابر است.

۱۵

[1] بلبلی خون جگر خورد[2] و گلی حاصل کرد
باد غیرت بصدش حال[3] پریشان‌دل کرد
طوطئی را بخیال شکری دلخوش بود
ناگهش سنگ بلا[4] نقش امل باطل کرد

* *

۱۶

گفتم[5] که ترا شوم مدار اندیشه*
دلخوش کن و برصبر گمار اندیشه
کوصبر وچه دل کآنچه دلش میگویند[6]
یك قطرهٔ خونست و هزار اندیشه

* *

۱۷

ایام شبابست شراب اولیتر
هم غمزدهٔ مست و شراب اولیتر[7]
عالم همه سربسر خرابست و بیاب[8]
در خاك[9] خراب هم خراب اولیتر

---

۱ این دوبیت بخشی است از غزلی که در صفحهٔ ۹۱ چاپ قزوینی چاپ شده و باشتباه جزو رباعیات آمده است ولی در نسخهٔ متن وجود ندارد.

۲ قزوینی: خون دلی خورد.

۳ قزوینی: خار.

۴ قزوینی: سیل‌فنا.

۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: گفتی.

۶ قزوینی، پژمان و انجوی: میخوانند؛ موزهٔ ملی دهلی: دلش میگویی؛ ستایشگر: آنچه دلش میخوانی؛ فرود: گفتم که چه دل کانچه دلش میخوانند.

۷ قزوینی، پژمان و انجوی: با سبزخطان بادهٔ ناب اولیتر؛ ستایشگر: هرغمزدهٔ مست خراب اولیتر. موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.

۸ قزوینی، پژمان و انجوی: سربسر رباطیست خراب؛ ستایشگر: خرابست خراب. موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.

۹ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان و انجوی: در جای....

* ستایشگر: دلدار بمن گفت مدار اندیشه.

۱۸ *

مقبول دل خواص و مشهور عوام
خوش لهجه وموزون[1] حرکت بدر تمام
در خطهٔ شیراز بنامست و نشان
رود آوری حافظ حاجی محمد نام[2]

* *

۱۹

ماهی که قدش بسرو می‌ماند راست
آیینه بدست و روی خود می‌آراست
دستارچهٔ پیش‌کشش کردم و گفت[3]
وصلم طلبی زهی خیالی که تراست

---

* این رباعی در چاپ قزوینی و انجوی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی و ستایشگر نیست ولی در جامع نسخ وجود دارد و در چاپ پژمان نیز جزو رباعیات منسوب به حافظ ثبت شده است.

۱ جامع نسخ: خوش لهجهٔ موزون...

۲ پژمان: زورآوری محمد حافظ‌نام؛ ادیب برومند: رودآوری حافظ حاجیش قوام؛ ضبط جامع نسخ حافظ مطابق با متن است. مؤلف «سلم‌السموات» می‌نویسد: «خواجه حافظ اصلش از عراق عجم و رودآور همدانست و منشأش دارالملك شیراز در محلهٔ شیادان». حاجی زین‌العابدین شیروانی مؤلف کتاب بستان‌السیاحه در گلشن دهم صفحهٔ ۳۲۹ درردیف حرف راء در مادهٔ «رود آور» بی‌ذکر مأخذ چنین نوشته است: «رود آور: قدیم‌الایام قصبهٔ بوده مسرت اثر و آن دارالامارهٔ «توی‌سرکان» بوده و زعفران نیز آنجا می‌شده. اکنون اثری ازآن‌ظاهر نیست‌مگر تلی، راقم دیده. گویند اصل خواجه‌شمس‌الدین‌حافظ شیرازی از آنجا بوده و در شیراز نشو و نما کرده واین رباعی را بر مدعای خود دلیل کنند، رباعی:

مقبول همه خواص و مشهور عوام   خوش لهجه و موزون حرکت بدرتمام
در خطهٔ شیراز بنامست مدام   رودآوری و محمد و حافظ نام

در نسخهٔ خطی احسانی مصراع چهارم این رباعی چنین است: «دارای زمانه خواجه حاجی قوان» و گمان می‌رود که صحیح آن «حاجی قوام» باشد که در نسخهٔ مذکور اشتباهاً با کلمات «جهان»و «زمان» قافیه شده است و ظاهراً در اصل قافیه: «عوام»، «تمام» و«قوام» بوده است. بدین ترتیب «دارای زمانه خواجه حاجی قوام» موزونتر و مناسبتر می‌نماید.

۳ ستایشگر، قزوینی، پژمان و انجوی: کردم گفت؛ جلالی نائینی: دستارچه پیشکش بکردم گفتا؛ پرتو: دستار چو پیشکش نمودم گفتا.

۲۰

[1] راه طلبت[2] ز خـار غمهـا دارد
کو راه‌روی کـه این قدمهـا دارد
دانی که که روشناس عشقست آنکو
بر چهـرهٔ جـان داغ ستمها[3] دارد

* *

۲۱

عشق رخ یـار بـرمن زار مگیـر
برخسته‌دلان خردهٔ پیکـار[4] مگیـر
صوفی چو تو رسم ره‌روان میدانی
بر مـردم رنـد نکتـه[5] بسیار مگیر

* *

۲۲ *

بازآی کـه چشمم بجمالت نگرانست
بازآکه زهجرت دل من درخفقانست[6] [ورق ۱۳۹ ب]
باز آی‌که بی‌روی تو ای نور دودیده[7]
سیلاب ز چشم من سرگشته روانست

---

۱ این رباعی در چاپ قزوینی، پژمان و انجوی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جلالی‌نائینی و ستایشگر نیست.
۲ جامع نسخ و پرتو:. راه طلب تو....
۳ اصل: «چراغ شبها» که با توجه به قافیهٔ رباعـی و ضبط نسخهٔ برنو علوی اصلاح گردیده است. جامع نسخ: چراغ غمها.
۴ قزوینی، پژمان و انجوی: برخسته‌دلان رند خمار؛ این عبارت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی سیاه شده و ناخواناست؛ ستایشگر: نظر بپیکار.
۵ موزهٔ ملی دهلی: خرده.
* این دو بیت چنانکه ملاحظه می‌شود رباعی نیست و باشتباه جزو رباعیات آمده است. در نسخهٔ قزوینی و اغلب نسخ خطی و چاپی این دو بیت وجود ندارد اما در چاپ پژمان جزو قطعات منسوب به حافظ درج شده است.
۶ پژمان: باز آی که دل درغم هجرت بفغانست.
۷ پژمان: ای یار گرامی.

۲۳

در سنبلش آویختم از روی نیاز
می‌گفتمش از وصل خودم کار بساز[1]
گفتا که لبم بگیر و زلفم بگذار
در عیش خوش آویز نه در عمر دراز

* *

۲۴

گر همچو من افتادهٔ آن[2] دام شوی
ای بس که خراب باده وجام شوی[3]
ما مست وخراب و رند وعالم‌سوزیم[4]
با ما منشین وگرنه[5] بدنام شوی

* *

۲۵

نی قصهٔ آن شمع چگل بتوان گفت
نی حال خود[6] سوخته‌دل بتوان گفت
غم بر[7] دل تنگ من ازآنست که نیست
یك دوست که با او غم دل بتوان گفت

---

۱ قزوینی، پژمان و انجوی: گفتم من سودازده را کار بساز؛ پرتو و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: گفتم من سودازده را چاره بساز.
۲ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، قدسی و انجوی: این.
۳ موزهٔ ملی دهلی: خراب این می و جام شوی.
۴ ستایشگر، قزوینی، قدسی، پژمان و انجوی: ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم؛ موزهٔ ملی دهلی: ما عاشق و مست و رند و عالم سوزیم.
۵ پژمان، قزوینی و انجوی: بنشین اگر نه؛ قدسی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۶ قزوینی، انجوی، پژمان و پرتو: نی‌حال دل...؛ جلالی نائینی: نه راز من...؛ ستایشگر: نه‌حال من.
۷ ستایشگر، قزوینی، پژمان و انجوی: در.

۲۶

چشمت که فسون و رنگ می‌بارد ازو
زنهار که تیغ جنگ[1] می‌بارد ازو
بس زود ملول گشتی از همنفسان
آه از دل تو که سنگ می‌بارد ازو

* *

۲۷

چشم تو که سحر بابلست استادش
یارب که فسونها برواد[2] از یادش
وآن گوش که حلقه کرد در گوش جهان[3]
آویزهٔ در ز نظم حافظ بادش

۱ قزوینی، پژمان و انجوی: افسوس که تیر جنگ؛ پرتو: تیغ و جنگ؛ قدسی و ستایشگر: مطابق متن.
۲ ستایشگر: مرواد.
۳ قزوینی، پژمان و انجوی: آن گوش که حلقه کرد درگوش جمال؛ موزهٔ ملی دهلی: وان گوش که حلقه کرد درگوش جمال؛ ستایشگر: آن گوش که کرد حلقه درگوش جمال.

و له ایضاً فی المفردات

تمنای من از عمر و جوانی
وصال تست و آنگه زندگانی

*

چشمم آن شب[1] که ز شوق تو نهد سر بلحد
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود[2]

*

نمی‌بینم نشاط و عیش[3] درکس
نه درمان دلی نه درد دینی[4]

*

می‌خور که صدگناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند[5]

*

شکر شکر بشکرانه بیفشان حافظ
که نگار خوش شیرین‌حرکاتت دادند[6]

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ضبط قبلی بیت: آن‌دم.
۲ این بیت مربوط است به غزل شمارهٔ ۱۹۲ که در صفحهٔ ۲۲۹ چاپ شده است.
۳ قزوینی: نشاط عیش.
۴ این بیت به غزل شمارهٔ ۳۷۸ که در صفحهٔ ۴۵۰ چاپ شده متعلق است اما مصراع نخستین آن در غزل مذکور و همچنین در چاپ خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین است: نه‌همت را امید سربلندی.
۵ بیتی است از غزل شمارهٔ ۱۵۷ که در صفحهٔ ۱۲۸ چاپ شده است.
۶ این بیت صورت دیگری است از بیتی که در صفحهٔ ۱۵۰ چاپ قدسی چنین است:
شکر شکر بشکرانه بیفشان حافظ   که نگار خوش شیرین حرکاتم دادند
ولی در غزل مربوط در چاپ قزوینی، انشار و متن حاضر دیده نمی‌شود.

تمت الديوان بعون الملك المنان

بيد العبد الفقير الراجی الی رحمة الباری محمد بن سعید بن عبدالله القاری
غفرالله له و لصاحبه و لمن قال آمین رب العالمین

تاریخ کتابت نسخه در پایان مجموعه در ورق ۲۶۳ الف بدین گونه است:

« تم الکتاب المتن و الحاشیة و انتخاب الدیوان الشیخ العارف الفاضل الکامل ملك الشعراء المتأخرین عمدة السالکین کمال الملة والدین الخجندی ـ روح الله روحه ـ علی یدی العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربه ـ الباری محمد بن سعید بن عبدالله القاری اصلح الله احواله فی ... **فی سلخ ذی الحجة سنة اربع و عشرین و ثمانمائة الهجریة**

والصلوة علی نبیه محمد و آله اجمعین »

فهرست غزلها

فهرست قطعات

فهرست رباعیات

فهرست مفردات

فهرست اعلام

فهرست اعلام

فهرست نام خدا، کسان، نژادها و قبایل

اسمهای مکان‌ها

اسامی حیوانات

نام گلها، گیاهان و میوه‌ها

نام آلات موسیقی

نام فلزات، گوهرها و سنگها

نام اجرام آسمانی و آنچه بدانها بستگی دارد

نام ایام مخصوص و ماهها و حوادث

نام کتابها

نام زبانها

نام سوره‌های قرآن و دعاها

نام عطرها

اعلام متفرقه

فهرست کلی مندرجات کتاب

حافظ و هند

تاریخ ارتباط شمس‌الدین محمد حافظ با جماعات و فرقه‌های مختلف شبه‌قارهٔ هند از زمان حیات این شاعر بزرگ ایران آغاز می‌شود، و بیش از هفتصد سال است که این روابط معنوی و روحی بر قرار می‌باشد.

علاقهٔ حافظ به هند و ارتباط مردم هند با حافظ امری دوجانبه است. حافظ نه تنها در دیوان خویش به «خال‌هندو» و «رای‌برهمن» اشاره می‌کند بلکه‌روابط قلبی او با فرهنگ‌وساکنان‌هندوستان‌چنان‌عمیق و نزدیک بوده که حتی در سبک گفتارش اثر گذاشته است.

علاقهٔ وافر هندیان به سخنان حافظ همانست که شاعر خود درك نموده و در غزلی ـ که در مدح سلطان غیاث‌الدین پادشاه‌بنگاله سروده ـ آنراچنین توصیف کرده است:

شکرشکن شوند کنون طوطیان هند　　زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

از حسن اتفاق نخستین بار دیوان حافظ در هند چاپ شد، و امروز نیز از حسن تصادف فتوکپی یك‌نسخهٔ خطی از دیوان حافظ ـ که در سال ۸۲۴ هجری کتابت شده و قدیمترین نسخه‌ای است که تا کنون معرفی شده و انتشار یافته است ـ از هند به ایران رفته و به بهترین صورت در سال کوروش کبیر ـ سالی که ملت ایران دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی خود را جشن می‌گیرد ـ طبع انتقادی شده است.

معاضدت و همکاری دکتر نذیراحمد دانشمند ایرانشناس هندی با دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی عالم هند شناس برجستهٔ ایرانی در تصحیح و تعلیق دیوان حافظ نمونهٔ بارزی از کوشش مشترك دانشمندان ایرانی و هندی برای گسترش دانش و روابط فرهنگی دو کشور بشمار میرود، و امید است که اینگونه همکاری‌های فرهنگی با ارزش روز بروز بیشتر شود و در آینده کتابهای سودمند دیگری در رشته‌های مختلف ادبی و علمی انتشار یابد.

تاراچند
رئیس انجمن هند و ایران
اوت ۱۹۷۱ ـ دهلی‌نو

HAFIZ AND INDIA

The history of the relation of Shams-ud-Din Muhammad Hafiz with different groups and classes of the Indian sub-continent commences from the very days of this great Iranian poet and today after more than seven hundred years the spiritual and mental relations are alive and well-maintained.

The relation of Hafiz with India and the association of the Indian people with Hafiz is a bilateral affair. Hafiz not only refers to «the Hindu mole» (خال هندو) , and «the judgment of the Brahman» (رای برهمن) in his *Diwan*, but rather his spiritual association with Indian culture and people is so deep and close that it has left its impact on his poetry.

The great interest evinced by the Indians in the poetry of Hafiz is in conformity with what the poet himself feels and expresses in a *ghazal* sung in praise of Sultan Ghiyath-ud-Din, the King of Bengal:-

شکر شکن شوند کنون طوطیان هند   زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

Fortunately *Diwan-e-Hafiz*, for the first time, was printed in India and it is a fine coincidence that now the photocopy of a manuscript of *Diwan-e-Hafiz* transcribed in 824 A.H. and the oldest one known and published so far, went from India to Iran where it has been published in the year of Cyrus, the Great—the year when the Iranian people are celebrating the 2500th year of the foundation of monarchy in their country.

The collaboration of Dr. Nazir Ahmad, the Indian Iranologist with Dr. Sayyed Muhammad Reza Jalali Na'ini, the distinguished Indologist of Iran in preparing a critical edition of *Diwan-e-Hafiz* is a fine example of the joint efforts of the Indian and Iranian scholars for well-maintaining the cultural relations of the two countries.

I hope that such cultural collaborations will increase day by day and in future also useful books on other literary aspects will be published.

Tara Chand
President, Indo-Iran Society, New Delhi.

August, 1971

DIWAN-E-HAFIZ

(Based on a manuscript dated 824 A.H.)

Foreword by

Dr. Tara Chand

Former-Ambassador of India in Iran
President, Indo-Iran Society,
New Delhi

Edited by

Dr.
Nazir Ahmad & *Dr. S.M. Reza Jalali Na'ini*

Head of the Deptt.
of Persian
Aligarh Muslim
University
Aligarh, India.

Member of the Iranian
Society For Philosophy
and Humanities &
President, Iranian
Bar Association

Tehran 1971

DIWAN-E-HAFIZ

(Based on a manuscript dated 824 A.H.)

Foreword by

Dr. Tara Chand

Former-Ambassador of India in Iran
President, Indo-Iran Society,
New Delhi

Edited by

*Dr.
Nazir Ahmad*

&

*Dr. S.M.
Reza Jalali Na'ini*

*Head of the Deptt.
of Persian
Aligarh Muslim
University
Aligarh, India.*

*Member of the Iranian
Society For Philosophy
and Humanities &
President, Iranian
Bar Association*

Tehran 1971